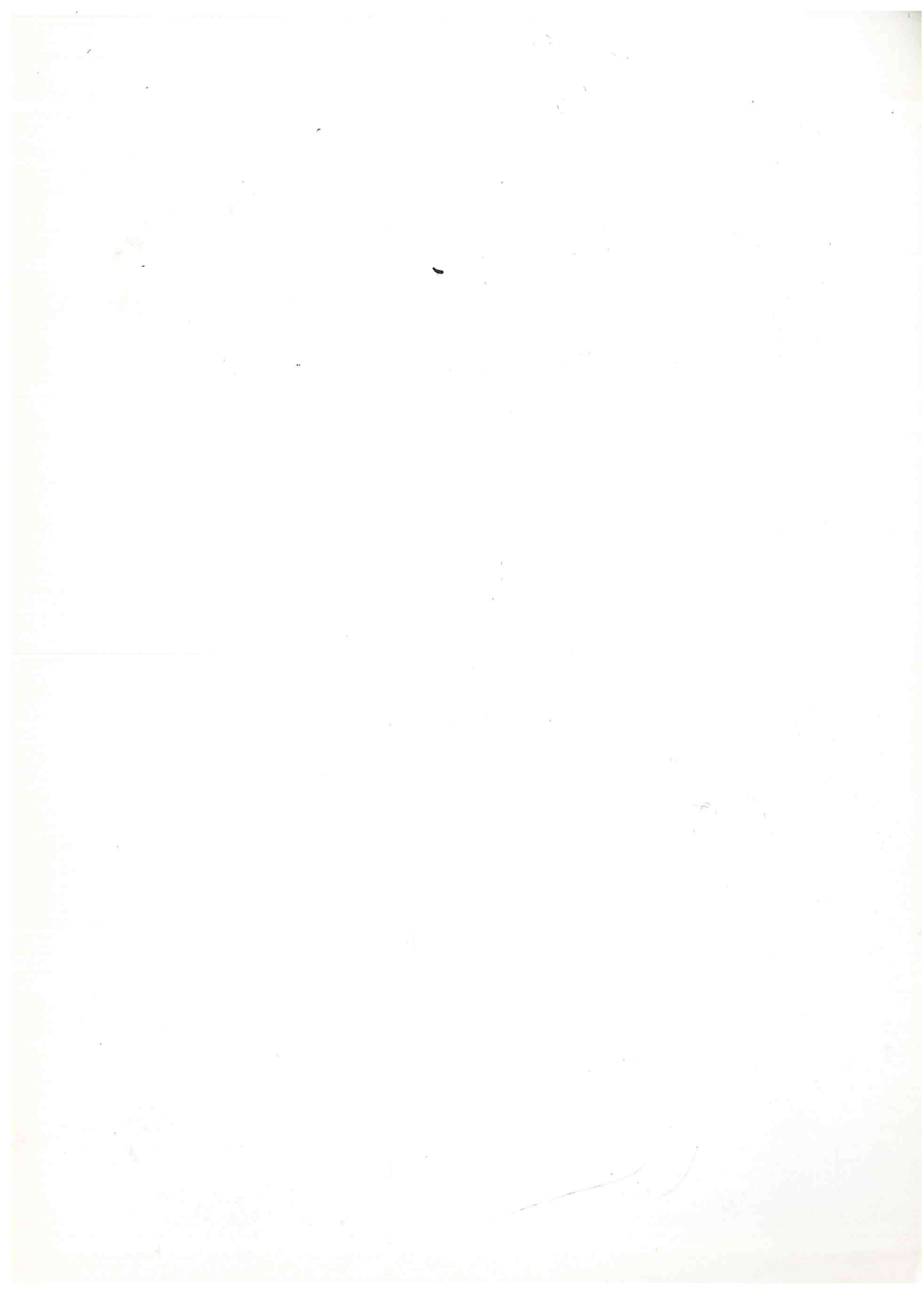
جلد دوم

تاریخ خوزستان از دوره افشاریه تا دوره معاصر

نویسنده: موسی سیادت



علي الطائي
١/٥/٢٠٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست‌نویسی:

سیادت، موسی، ۱۳۲۱

تاریخ خوزستان از سلسله افشاریه تا دوران معاصر / نویسنده موسی سیادت - قم: موسی سیادت ۱۳۷۸

۲ ج: مصور

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه

۱. خوزستان - تاریخ

۲. خوزستان - تاریخ نویسی. الف. عنوان

۹ س ۵۵ و / ۲۰۱۷ DSR ۹۵۵/۵۳

۱۳۷۸

شابک جلد ۱	۹۶۴ - ۳۵۰ - ۰۱۹ - ۵
شابک جلد ۲	۹۶۴ - ۳۵۰ - ۰۲۵ - X
شابک دو جلدی	۹۶۴ - ۳۵۰ - ۰۱۹ - ۸

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب: تاریخ خوزستان از سلسلهٔ افشاریه تا دوران معاصر جلد ۱ و ۲

نام نویسنده: موسی سیادت

ناشر: مؤلف - دفتر خدمات چاپ و نشر عصر جدید

طی مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به شمارهٔ : ۱۲۴-۱/۳۳۱۱ — ۷۸/۹/۶

شمارگان: ۱۰۰۰ دوره دو جلدی

تعداد صفحات : ۱۰۴۰ صفحه مجموع دوجلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹

چاپ: قلم

لیتوگرافی: قم‌اسکنر

طرح جلد: دفتر خدمات چاپ و نشر عصر جدید

«کلیه خدمات فنی توسط دفتر خدمات چاپ و نشر عصر جدید انجام شده است» تلفن قم ۷۱۰۵۵۵ - ۷۵۲۴۵۷

قیمت: یک دوره دوجلدی «۵۰۰۰ تومان»

فهرست جلد دوم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل هفدهم

فصل هیجدهم

فصل نوزدهم

فصل بیستم

فصل بیست و یکم

فصل بیست و دوم

پایان فهرست جلد دوم

فصل دوازدهم

*** اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران پیش از برکناری «شیخ خزعل»:**

«در دورهٔ قاجاریه نیز با توجه به ارتباط تجاری و سیاسی میان ایران و کشورهای اروپائی متاسفانه داد و ستد فکر و معنوی بیش از حد محدود بود. و تنها نتیجه‌ای که تا پایان دوره قاجاریه حاصل شد، گسترش نادانی، خرافه، فقر، بیماریهای واگیردار، ضعف نظامی و سیاسی کشور و تبعیت کور کورانهٔ مردم از نظام شاهنشاهی قاجار که پادشاه را قبله عالم می‌دانستند یا به تعبیری دیگر: «السلطان ظل اللّه» (پادشان سایهٔ خدا است».
در حالی که تاریخ از قساوتهای بی‌حد و حصر پادشاهان (باستان و معاصر) مطالبی نقل شده که مایه ننگ تاریخ است، چنانچه «اولیویه» جهانگرد انگلیسی در کتاب خود موسوم به «مسافرت به ایران» - ص(۱۳۵)، در مورد قساوت قلبی مؤسس سلسه قاجاریه چنین می‌نویسد: «آقا محمدخان عادت داشت امر بدهد شکم نوکرانی را که بدبختانه از صورت ایشان خوششان نمی‌آمد پاره کنند و محتویات آنرا در آورند و نسبت به بعضی از آنها قساوت قلب را به آن حد افراط می‌رسانید که دستور می‌داد محتویات شکم را دور گردن آنها بیندازند و در آن حالت که هنوز مرد بدبخت زنده بود او را در جلو حیوانات درنده بیندازند. او که بیش از حد بیان قساوت داشت شکم اتباع مسلمان خود را نیز که متهم به خوردن شراب می‌گردیدند پاره می‌کرد.

بعقیده سیاح انگلیسی که شاهد واقعهٔ نفرت‌انگیزی از طینت سفاکی و سنگدلی اولین شاه قاجار بود، جای تردید نیست که شهر کرمان تا سه ماه هدف قتل و غارت لشکر غضبناکی بوده که بدستور فرماندهان خود مرتکب اعمال حیرت‌انگیزی شدند. و باور کردن آن خالی از اشکال نیست. زنها و دختران سکنهٔ شهر که بعضی از آنها کودکان کم

سن و سالی بودند در جلو چشم پدران و شوهران خود در ملاء عام مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و پس از آن بی‌عصمتی‌ها جبراً به خود آنها تحویل یا در همانجا بدست آنها نابود می‌شدند. تمام قلعه‌ها و بناهای عالی کرمان که از دورهٔ تسلط افغانان در این قسمت از ایران مایهٔ جلوهٔ شهر بود با خاک یکسان شد. و آن شهر مشهور که مرکز ثروت و شکوه و جلال بود به علت پناه دادن رقیب دلاور او یعین «لطفعلی‌خان زند» تا چندین سال محکوم به ویرانی گشت.

«همچنین آقا محمدخان قاجار به هنگام غلبه بر دشمن خود «لطفعلی‌خان زند» علاوه بر بیرون آوردن چشمهای او، فرمان داد مناری از کله انسان در نقطه‌ای که لطفعلی‌خان دستگیر شده بود برپا سازد و برای این منظور دستور داد ۶۰۰ تن اسیر را سر بریدند و به شهر «بم» فرستاند.» (تاریخ ایران دوره قاجاره- رابرت گرنت واتسن- ترجمه: وحید مازندرانی- صفحات (۶۷-۷۴-۷۵-۷۶)

از متون دینی و سیاسی عالمان شیعی و با وجود فراز و نشیبهای گوناگون در تفکر سیاسی آنان در طول تاریخ چنین بر می‌آید که در دورهٔ قاجاریه ایدهٔ سلطان عادل، جانشین پیامبر (ص) به عنوان تفکری که سازندهٔ ذهنیت بخشی از توده‌های مردم نیز بوده پذیرفته شده است. برای نمونه: «حاج محمد حسین نصرالله دماوندی» از علمای متشرع این دوره در کتابی بنام «تحفهٔ ناصریه» نوشته است که، سلطنت و نبوت دو نگین‌اند که در یک خاتم‌اند.

امامت و امارت توام‌اند. که به یک شکم زاده‌اند پس گفتهٔ پیغمبر و سلطان یکی است. فرمانروا، حق اجتهاد هم دارد. اجتهاد سلطان منحصر به فرد است. عقل اوست که مدرک حسن و قبح اشیاء است و نیز اینکه چون حکمران را عقل تمام است، خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد. مخالفانی که مایه تباهی اسباب زندگی دیگران باشند. از این

رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست سر بریدن به تیغ و خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروت است.»(۱۸۹)

«انقلاب مشروطه که در اواخر دورهٔ قاجاریه صورت گرفت. به دولتهای مستبد و جبار و فئودال آن روز فهماند که حکومت جدید باید بر مبنای مشروعیت و مقبولیت مردم باشد (جامعه مدنی) به از روی استبداد و اختناق و دیکتاتوری. این عقیده با فراز و نشیبهای خود نتوانست حکومت ایده‌آل مردمی را بر مسند قدرت بوجود بیاورد. بلکه با به قدرت رسیدن رضاخان و فرزندش دوباره حکومت استبداد و دیکتاتوری به شکل دیگری نمایان شد یعنی فرهنگی و اقتصادی وابسته و مصرفی در کشور بوجود آوردند. و از بروز استعدادها، هنرها و هر نوع آزادی اندیشه جلوگیری کردند. و همین استبداد و اختناق رضاخانی و محمدرضا شاهی باعث گردید که مغزها از ایران خارج شوند. (فرار مغزها به اروپا و آمریکا و در داخل قلم‌ها شکسته و زبانها بریده شد و هر نوع تشکلی ممنوع گردید.) و دوباره ملت توسط نیروهای مخالف (اپوزیسیون) بسیج شوند، و در پی تغییر بنیادی حکومت فردی گام بر دارند.

* از دیدگاه خارجی: پس از تشکیل دولت قاجاریه، و دست یافتن انگلیس به کشور هندوستان وضع سیاسی ایران تغییر نمود. و از آن پس ایران دارای سرنوشتی تازه و وضعی نوین گردید. و بر اثر ایجاد این موقعیت مخصوص کشور شاهنشاهی ایران دچار صدمات و بلیاتی عظیم شده و همواره مورد حملات کشورهای استعمارطلب شمالی و جنوبی قرار گرفته است. چه انگلیسیها نمی‌خواستند در همسایگی هندوستان کشور مقتدری وجود داشته باشد. زیرا اگر در همسایگی هندوستان کشور نیرومندی وجود داشت آنها نمی‌توانستند به آسانی از هندوستان حراست نموده و از آن سرزمین زرخیز استفاده برند. و تصور نمودند دائماً منافع آنها از طرف ایران مورد تهدید و خطر قرار خواهد گرفت.

بنابراین نهایت جدّیت را بعمل آوردند که از قدرت و نیروی ایران کاسته شود. و بهترین طریقه برای اجرای این مقصود هم تجزیه شاهنشاهی ایران بود. در نتیجه این ملاحظات هر یک از امپراتوریهای همجوار (انگلستان در شرق و جنوب، روسیه در شمال و عثمانی در غرب) به فکر تجزیه ایران افتادند. و مقدمات آنرا فراهم ساختند. و بالاخره در چند نوبت قسمتهای مهمی از کشور شاهنشاهی ایران را جدا نموده و به امپراتوری روسیه و انگلستان و عثمانی ضمیمه ساختند.

*** عوامل مهمی که باعث گردید انگلیسیها دست از حمایت قاجار بردارند:**

۱- معاهده ترکمنچای که سلطنت را در نسل «عباس میرزا» توسط روسها تضمین کرده بود. و این معاهده دخالت آشکار روسیه در ترکیب حکومت قاجار را آشکار می‌ساخت.

۲- مخالفت شدید «احمد شاه» قاجار با قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ که به ایران تحمیل شده و انگلستان با این قرارداد عملاً از جهت سیاسی بر ایران استیلا می‌یافت. و رقیب دیرینه روسیه را از صحنه خارج می‌ساخت ضمناً به این نکته باید اشاره کرد. که علت مخالفت احمدشاه با قرارداد (۱۹۱۹)، عدم دادن تضمین لازم در مورد درخواستهای ایشان برای امضای قرارداد که شامل، ۱- پرداخت مقرری به مأخذ پانزده هزار تومان در ماه (مادام‌العمر)، ۲- تضمین سلطنت برای وی و اعقابش که دولت انگلستان با درخواست اول مخالفت کرد. و در مورد درخواست دوم شرایطی را غائل شد از جمله: «که اگر شاه و اعقابش تابع نظر دولت علیه انگلستان باشند سلطنت آنها تضمین می‌گردد.» (مراجعه به اسناد محرمانه شماره (۳) و (۴) سابق‌الذکر) و اما مخالفت آمریکائی‌ها و فرانسویها با این قرارداد، و از جهاتی غیر عملی بودن قرارداد در درازمدت باعث تغییر عقیده و نظر دادن انگلیس در سیاست خود شد. به این ترتیب پادشاهان سلسله قاجاریه

در شرایط فعلی نمی‌توانند به اهداف سیاسی انگلستان جامهٔ عمل بپوشاند. بنابراین چه بهتر از طرفی جانب انقلابیون مشروطیت را بگیرد. و حالت دمکراسی را به این عمل بدهد. و دوم اینکه در شرایط معین به هر دو، پادشاه و انقلابیون مشروطه ضربه نهایی را بزند. و حکومت ایده‌آل و ساخته و پرداخته خود را بر سر کار بیاورد.»(۱۹۰)

سیاست انگلستان تا پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، مبتنی بر ضعف حکومت مرکزی در ایران بوده، اما پس از روی کار آمدن بلشویکها در روسیه سیاست انگلستان بدلایل گوناگون تغییر یافته و به سوی ایجاد حکومت مرکزی نیرومند متمایل شد. از جمله دلایل انگلیس در اتخاذ چنین سیاستی بدین شرح است:

۱- ضرورت امنیت سیاسی در ایران برای دستیابی به مطامع اقتصادی دراز مدت- یک دولت مدرنیست باصطلاح مستقل به خوبی می‌تواند ایران را به بازاری جهت مصرف کالاهای انگلیسی تبدیل نماید. و امکانات معدنی و مواد اولیه به ویژه نفت ایران را در معرض تاراج استعمار پیر قرار دهد.

۲- بدلیل هزینه سنگین حضور انگلیس در ایران که دولت انگلیس پس از جنگ جهانی اول قادر به تقبل و تحمل آن نبود. از جمله: (حمایت از قزاق‌ها و پلیس جنوب)(۱۹۱)

۳- نیاز شدیدی که استعمار انگلیس به ایجاد یک دولت متمرکز و دست‌نشانده و نیرومند جهت سرکوبی جنبشهای مردمی در نقاط مختلف کشور از جمله قیامهای مردمی که انگلستان را به وحشت افکند. جنبش جنگل در شمال و قیام مردمی «شیخ محمد خیابانی» در آذربایجان و دلاوران دشتستان در جنوب «فارس» و مقابله با نفوذ رو به گسترش کمونیسم. و از همه مهمتر ترویج «مدرنیسم» در جامعه شهری احساس می‌کرد. و این دولت مرکزی به ظاهر مستقل و ملی طبعاً نیاز به حضور گسترده نظامی بریتانیا و

هزینه شدید حفظ نگهداری نیرو را مرتفع می‌ساخت.

۴- یک دولت به ظاهر مستقل و ملی طبعاً با حساسیتها و مخالفت‌های کمتری در مقایسه با حضور افراد ارتش بیگانه و اشغال مستقیم کشور از طرف مردم روبه‌رو می‌شود. و وعده و وعیدها و شعارهای مردم‌فریب و دروغین آن تا مدتی می‌توانست در مردم ایران آرامش و انتظار و امید به آینده ایجاد کرده و سبب کاهش حدّت و شدت اوضاع بحرانی گردد. بر مبنای این تحلیل بود که دولت انگلیس ژنرال «آیرون ساید»(۱۹۲) نماینده و نایب‌السلطنه هند در ایران را مامور یافتن فردی مناسب جهت انجام کودتا کرد. و آن نفر «رضاخان میرپنج» را فردی مناسب برای این کار تشیخص دادند. اما چون فردی نظامی و بیسواد بود. که در خصوص بیسوادی «رضاخان» حکایت خواندنی فراوانی است. از جمله می‌گویند: «موقعی که کودتا کرد در تهران حکومت نظامی و مالک‌الرقاب همه شده بود. روزی با اعوان و انصار خود قدم می‌زد. تابلوئی نظرش را جلب کرد که روی آن نوشته شده بود: «پیراهن «و زیر شلواری» فروخته می‌شود.» از یکی از اطرافیانش که کوره‌سوادی داشت خواست تا متن تابلو را برای او بخواند. و چون از مضمون تابلو مطلع شد گفت. «عجب دوره زمانه‌ای شده، ما همه جور «وزیری» شنیده بودیم جز وزیر شلواری!»(۱۹۳) از طرف دیگر سید ضیاءالدین طباطبائی از منورالفکران بدنام آن دوره و از سرسپردگان آشکار دولت انگلیس و مدیر روزنامه «رعد» را نیز بعنوان دستیار و کمک رضاخان و پرکنندهٔ خلاء‌های سیاسی و شخصیتی او در نظر گرفتند. بدینسان در اولین گام کوتادی رضاخان با همراهی و کمک یک منورالفکر و طراحی و هدایت دولت انگلستان و به منظور ایجاد یک رژیم مدرنیست انجام گرفت.»(۱۹۴)

احسان طبری تئورسین و مورخ بنام «حزب توده ایران» در رابطه با کودتادی حوت ۱۲۹۹ هـ ش در کتاب «اوضاع ایران در دوران معاصر» صص (۴۸-۴۷) می‌نویسد: « با

سقوط تزارها و روی کار آمدن حکومت جدید در روسیه، اکتبر ۱۹۱۷ در این شرایط نقشه‌های مختلفی در «دائوننیک استریت» محل وزارت خارجه انگلستان و در شعب اکتشافاتی وزارت جنگ این کشور و از طرف سازمان «انتلجنس سرویس» با مشورت غلامان ایرانی امپریالیسم انگلستان حتی با دربار احمدشاه مورد بررسی قرار گرفت. اجراء نقشه تازه با کودتای حوت ۱۲۹۹ بدست سید ضیاءالدین طباطبایی از عمال «اینتلجنس سرویس» که برای همین منظور سازمانی به نام «کمیته آهن» درست کرده بود، آغاز شد. درباره ارتباط سید ضیاء با انگلیسی‌ها مولف آمریکایی «لنچوسکی» در کتاب «روسیه و غرب در ایران»، نیویورک- صفحه (۷۲)صریحاً می‌نویسد: «سید ضیاءالدین مدیر روزنامه «رعد» در تماس نزدیک با میسیون انگلیسی بود. «کمیته آهن» سازمان مناسبی بود که توانست بین سید ضیاءالدین و آن «خونتای» نظامی قزاق که از رضاخان (سردار سپه) حرف‌شنوی داشتند پیوند ایجاد کند. سران ایرانی دیویزیون قزاق مدتها بود به وسیله ژنرال «باراتف» و «فن اتلر» سفیر سابق روسیه (گویا به کمک اردشیر ریپورتر جاسوس ثابت انگلیس در تهران) به انگلستان معرفی شده بودند. ژنرالهای انگلیسی «دنسترویل»، «آیرون ساید» و «مالّه سن» هر یک درباره «رضاخان» و گروهش نظر داده بودند.»

ایوانف روسی در کتاب «تاریخ نوین ایران» جریان پیدایش «کمیته آهن»، چنین می‌نویسد: «در تهران با شرکت فعال امپریالیستهای انگلیس برای اجرای یک کودتا کمیته پنهانی به نام «کمیتهٔ آهن» تشکیل شد. سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه «رعد» و «نصرت‌الدوله فیروز» که با انگلیسیها ارتباط نزدیک داشت در رأس این کمیته قرار گرفتند. و سپس رضاخان را به «کمیتهٔ آهن» فرا خواندند».(۱۹۵)

اردشیر جی در کتاب خاطراتش آغاز مأموریت خود را در ایران به شخص

نایب‌السلطنه هندوستان مربوط می‌کند. و در رابطه با کودتای ۱۲۹۹- می‌نویسد: «این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن «وینسون چرچیل» و نایب‌السلطنه هند «لُرد برکنهد» با همکاری نزدیک ژنرال «آیرون ساید» و من آغاز گردید».

امیر اسدالله علم نیز در کتاب، خاطرات محرمانهٔ خود، بنام «گفتگوهای من با شاه» (تاریخ و سیاست معاصر) صفحه (۸۱)، می‌نویسد:«اردشیر جی همان کسی بود که رضاخان میرپنج را به عنوان عامل کودتا به سرلشگر «آیرون ساید» فرمانده قوای انگلیس در شمال ایران معرفی کرد».

در واقع هنگامی که سر پرسی لورین (وزیر مختار بریتانیا) وارد تهران شد از سیاست بریتانیا در ایران کاملاً آگاه بود. مقامات وزارت خارجه انگلیس عقیده داشتند که «احمدشاه» قاجار شاهی سست اراده و فاقد تجربه سیاسی است و علاوه بر بی‌بهره بودن از فضل ایرانیان انبانی از نقاط ضعف‌ها است.

سیاست انگلستان، رجال و سیاستمداران آلوده و رشوه‌ستانی همچون: «وثوق‌الدوله» و «فیروز» را به هیچ وجه قابل اعتماد نمی‌شمرد. به همین جهت به «لورین» دستور داده شده بود که هدف شما باید این باشد در هر جا که نمی‌توانید ایرانیان بصیر و عاقل بیابید که مسلماً قادر به یافتن‌شان هستید. با آنان همکاری کنید. و با هیچیک از این وزیران دمساز نشوید. این عروسکها می‌آیند و می‌روند. همچون سگهائی که در نمایش‌های کمدی موزیکال شرکت می‌جویند».(۱۹۶)

حسین فردوست در کتاب معروفش «جستارهائی از تاریخ معاصر ایران» ج ۲: ۱۹۵- در این زمینه می‌نویسد: «پس از جنگ جهانی اول، پدر «شاپور جی» بنام «ریپورتر- اردشیر جی» (زیرا اجداد وی گزارشگران جراید انگلستان در شهر بمبئی بودند)، مشاور شرقی سفارت بریتانیا در تهران بود. ژنرال «آیرون ساید» فرمانده نظامی نیروهای

بریتانیا در شمال ایران، از لندن دستوری دریافت داشت که شاهی را که سلطنت می‌کند، خلع کند (منظور احمدشاه) و به یافتن فرمانروای جدیدی که به شکل واقعی‌تری منویات ملی ایران را منعکس سازد، کمک نماید.

ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر (اردشیر جی زردشتی پارس تبار) مراجعه کرد. و وی گفت: که تنها یکنفر را می‌شناسد که دارای کمال اخلاقی، قدرت تصمیم، و لیاقت عقلی اجرای چنین وظیفه‌ای است. و او «رضاخان» افسر ایرانی بریگاد قزاق است. «آیرون ساید» وقتی رضاخان را دید بلافاصله به وی علاقمند شد. و بدینترتیب در اوایل اسفند/ ۱۲۹۹- قوای قزاق به دستور ژنرال آیرون ساید به فرماندهی رضاخان از قزوین عازم تهران شد. و با فتح تهران حکومت کودتا (کودتای انگلیسی) در تهران مستقر گردید. و سپس وارد دولت ساخت. و به زودی رضاخان نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵- خود را شاه ایران اعلام داشت و عنوان پهلوی بر خود نهاد.

رضاخان در زمان کودتا نیز چهرهٔ وجیه و مقبولی نبوده است. این شناخت تا بدان حد مستند بوده که حتی «استاروسلسکی» فرمانده قوای قزاق از ملاقاتهای پنهانی رضاخان با عوامل انگلیسی اطلاع داشته است.

ملک‌الشعرا بهار می‌نویسد: «من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سید ضیاء با خارجیان ارتباط داشته است. و ما شمه‌ای از آنرا نگاشتیم و بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق منجیل سردار استاروسلسکی روسی به مشارالیه ضمن شکوه از دسایس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که هر شب این صاحب منصب (رضاخان) بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کند. سوار شده به اردوی انگلیسیها می‌رود و تا سحر یا تا پاسی از شب آنجا می‌ماند».(۱۹۷)

«و اما سیاست انگلیس در رابطه با حکام محلی و عشایر ایران به ویژه در خوزستان-

«در ربع اول قرن بیستم ارتباط دولت بریتانیا با شیخ محمره و بختیاریها بیش از پیش گسترش یافت. البته این ارتباط به خاطر موقعیت استراتژی ایران در خلیج فارس به منظور دفاع از مرزهای هندوستان بود.

با پیدایش نفت و گسترش فعالیت در مناطق نفت‌خیز و توسعه و نفوذ آلمانها و روسها در ایران و ضعف حکومت مرکزی و به خصوص حضور روسها در شمال ایران (گیلان و آذربایجان) همگی باعث گردیده که انگلیسیها مستقیماً با عشایر ایران ارتباط داشته باشند. هنگامی که رضاشاه قدرت خود را در تهران و بعدها در سایر بخشهای ایران تثبیت می‌کرد. بریتانیا بتدریج از حمایت رؤسای عشایر دست بر داشت. و ارتباط خود را با رؤسای قبایل قطع نمود».(۱۹۸)

*** رضاخان و روس‌ها-**

(رضاخان از پائین مقام درجه‌داری در واحد قزاق شروع کرد و تا درجهٔ میرپنجی (سرتیپ) ترفیع یافت. چون قزاقها تحت امر افسران روس خدمت می‌کردند. طبعاً رضاخان نیز که به این درجه رسیده بود. با عالیترین افسران روس آشنائی کامل داشت و با آنها دوست بود».(۱۹۹)

«در حزب کمونیست شوروی دسته‌ای به ریاست وسیانُف مدعی بودند که فکر تغییر رژیم ایران با جلب نظر و نظارت مستقیم انگلیسی‌ها بوده و بالنتیجه یک فکر ارتجاعی است که برای تقویت و ادامهٔ حیات فئودالیسم ایجاد گشته است. افراد این دسته معتقد بودند که باید با رژیم رضاخان مبارزه کرد و راه رشد نهضت دهقانی را در ایران هموار ساخت.

دستهٔ دیگر به پیشوائی «گئورگو کریاژین» می‌گفتند که تغییر رژیم یک قدم به سوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. و بالاخره نظریه اخیر در حزب

مزبور پذیرفته شد».(۱۸۸)

«در سلسله مقالاتی که سرلشکر سابق «محمد حسن اخوی» در مجلهٔ فارسی زبان «ره‌آورد» چاپ «لُس آنجلس» (ایالات متحده آمریکا) دربارهٔ ۳/حوت/۱۲۹۹ شمسی نگاشته است: «وضع اجتماعی و سیاسی ایران را در سال ۱۲۹۹– چنین توصیف می‌کند: ارتشهای روس و انگلیس و عثمانی در سالهای جنگ اول جهانی خوانین و رؤسای ایلات را مسلح کرده، و لذا پس از جنگ عملاً دولت مرکزی وجود نداشت. دولت نمی‌توانست مالیات وصول کند. و حتی برای پرداخت حقوق دستگاه سلطنت و جیرهٔ روزانه افراد مسلح خود (ژاندارم و قزاق) به انگلستان متوسل بود. راهها و شوارع فاقد امنیت بود. امنیت ولایات و جان و مال و ناموس دهقانان تابع حسن نیت یا سوء نیت خانها و رؤسای قبایل و عشایر (شیوخ) بود.

انگلستان که سابقاً از جنوب و شرق همسایه ایران بود. با قیمومیت بر بین‌النهرین (عراق) از غرب هم همسایه ایران شده و دو نیروی مسلح «پلیس جنوب» و نیروهای «انگلیسی– هندی» در شمال ایران داشت.

لُرد کُرزن: با افکار کاملاً استعماری قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد نمود. بلشویکها در شمال استقلال ایران را تهدید می‌کردند.

و «امیر موید سوادکوهی» در مازندران و «میرزا کوچک‌خان جنگلی» در گیلان با این نیروهای اجنبی همکاری می‌نمودند. مهاجرین قفقازی و عده‌ای از اهالی فریب‌خوردهٔ محلی تحت حمایت آن ارتش بیگانه «جمهوری کمونیستی ایران» را در گیلان ایجاد کردند و قصد خود را به توسعهٔ قلمرو خود در تمام ایران را اعلام نمودند».(۲۰۱)

«احمدشاه» که در عنفوان جوانی بود ثابت کرده بود که پادشاهی بی‌اراده و سست‌رأی است. در کشور اصولاً امنیتی وجود نداشت. قزاقان ایرانی زیر نفوذ بریتانیا بودند. و اکثریت

اعضاء مجلس شورای ملی در دست زمین‌دارانی بود که خواهان استقرار حکومتی قوی در تهران نبودند. علت عمدهٔ این همه نابسامانی و پریشانی اوضاع همانا این باور عمومی بود که بریتانیا نمی‌گذارد پیشرفتی در امور ایران حاصل گردد. همهٔ ایرانیان نیاز کشورشان را به یک حکومت مقتدر را احساس می‌کردند. و نیز اکثریت ایرانیان معتقد بودند که چنان حکومتی باید مجلس را نادیده بگیرد و از طریق یک کودتا به قدرت برسد.

بریتانیا از طریق آقایان: «اسمارت» و «نورمن» نخستین مرد مقتدر ایران را سید ضیاءالدین طباطبائی تشخیص دادند.

و رضاخان را نیز برای حمایت و پشتیبانی نظامی او برگزیدند. از نظر افسران بریتانیائی مقیم ایران سرهنگ گمنام (رضاخان) مردی قاطع و باشهامت و سرکش بود. با وجود بازیگرانی اینچنین ماهر نمایش به خوبی و آرامی اجرا شد».(۲۰۲)

حسین مکی در «تاریخ بیست سالهٔ ایران) می‌نویسد: «بریتانیا رضاخان را بعنوان مرد قدرتمند بالقوهٔ ایران دستچین کرد و بعد هم در مورد استقرار کنترل استبدادی و حکومت مطلقه به او رهنمودهائی داده است.

رضاخان اندکی بعد از به قدرت رسیدن به نفوذ انگلیسیها در قوای قزاق ایران پایان بخشید. چرا که انگلیسیها از میزان نفرتی که میان ایرانیان داشتند آگاه بودند. و به رضاخان دستور دادند با اُردنگی آنان را از ایران بیرون بیندازد. تا بلکه بدینوسیله برای عامل خود کسب آبرو و اعتباری کرده باشند. حتی براندازی «شیخ خزعل» توسط خود انگلیسیها حامیان پیشین «شیخ خزعل» طراحی شده بود تا بر محبوبیت رضاخان بیفزایند».(۲۰۳)

سر پرسی لورین (وزیر مختار بریتانیا) حمایت انگلستان از رضاخان را چنین ابراز می‌کند: «ما نباید از هرگونه تظاهر به حمایت از رضاخان خودداری کنیم. چراکه حمایت

آشکار ما موجب نابودیش خواهد شد». (نامهٔ خصوصی لورین به (مارلینگ») وزیر مختار بریتانیا در ایران در سالهای (۱۹۱۸-۱۹۱۰) به تاریخ ۱۹۲۳/۲/۱۷- نقل از کتاب «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان- نوشته: لورین- ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی- صفحه (۱۸)»

«بدین سان بود که وزارت خارجه بریتانیا با دریافت گزارشهای «لورین» نظر مساعدتری نسبت به «رضاخان» پیدا کرد و بطور مستقیم و غیر مستقیم به یاری رضاخان شتافت. تا راه پر فراز و نشیب قدرت را با موفقیت بپیماید.

و از نخست‌وزیری به تاج و تخت سلطنت دست یابد. در این میان حضور (شیخ خزعل» تا اندازه‌ای به صمیمیت موجود میان «رضاخان» و «لورین» خدشه وارد ساخت.

مسأله شیخ خزعل در زمان نخست‌وزیری «رضاخان» پس از نامه‌های شدیداللحنی که میان آن دو مبادله شد. به اوج خود رسید. شیخ در یکی از تلگرام‌هایش به رضاخان می‌نویسد: «من اصلاً شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی مملکت و مشروطیت را رانده و پایتخت را اشغال کرده‌اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته‌اید».(۲۰۴)

این اختلاف بین رضاخان و شیخ خزعل زمانی تشدید یافت که:

۱- سر پرسی لورین در مرخصی بود ۲- انگلستان گرفتار بحران ترکیه بود. ۳-کابینه جدید انگلستان آمادگی رویاروئی با مسائل در چند نقطهٔ بحرانی را نداشت ۴- شیخ خزعل به «قیام سعادت» پیوسته بود و خواستار بازگشت «احمدشاه» به ایران بود ۵- شرکت نفت «انگلوپرشین» نگران بود که مبادا برخوردهای نظامی دو طرف به منافع نفتی جنوب ایران آسیب برساند. ۶- آمریکائی‌ها در پی کشته شدن سرگرد «ایمبری» و مخالفت روس و انگلیس با واگذاشتن نفت شمال به آمریکا می‌کوشیدند برای انگلیسیها

در جنوب ایران گرفتاری و دردسری ایجاد کنند.

در این شرایط بحرانی «سر پرسی لورین» توانست راه اعتدال را بر گزینند. و با ترتیب دادن ملاقاتی بین رضاخان و شخ خزعل در اهواز ضمن گرفتن وعده‌هائی اُمیدبخش از رضاخان «شیخ خزعل» را هم وادار به تسلیم بلاشرط و رهسپار تهران سازد. این سیاست محافظه‌کارانه مورد تأیید کابینه بریتانیا قرار گرفت. ولی رجال آزادیخواه آنرا نپسندیدند».(۲۰۵)

*** زندگی رضاخان از صدارت تا سلطنت-**

«رضاخان با همه بیسوادی و فقدان تجربهٔ سیاسی‌اش بسیار زیرک، سیاسی و دوراندیش بود. و این صفات به او کمک کرد تا راه دستیابی به قدرت را در مدت پنج سال بپیماید. و از رقیبان سیاسی خود پیشی گیرد. رمز کامیابی و پیروزی او را می توان چنین بر شمرد نخستین کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۶ شمسی که رضاخان با درجهٔ سرهنگی فرماندهٔ گردان پیادهٔ «آترپاد» در همدان بود. دولت انگلستان مصصم بود که بریگاد قزاق را زیر نفوذ خود در آورد. از این رو توسط سرهنگ «استاروسلسکی» معاون بریگاد تصمیمی به خلع سرهنگ «کلرژه» (فرمانده بریگاد» گرفت. رضاخان در پی مذاکره با سرهنگ «فیلارتُف» مامور برکناری وی گردید».(۲۰۶)

۲- کودتای سوم/ اسفند/ ۱۲۹۹- رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبائی.

۳- رضاخان پس از کنار گذاردن «سید ضیاء» در چند کابینه وزارت جنگ را بعهده داشت. وی از این موفقیت استفاده کرده و با بودجه زیادی که در اختیار وزارت جنگ گذاشت عملاً توانست نیروهای نظامی کشور را زیر سلطهٔ خود در آورد. رقبای سرسخت او مانند: کلنل پسیان به دست قوام‌السلطنه از بین رفته بودند. به همین جهت او به سرکوب کردن قیام «میرزا کوچک‌خان» و «اسماعیل سیمتقو) پرداخت.



سقوط کابینه «مشیرالدوله» که ناشی از اوضاع داخلی ایران و حمایت بریتانیا از رضاخان بود. «محمد حسین میرزا» (ولیعهد) درصدد بازگشت به حکومت خود در آذربایجان و استفاده از نفوذ خویش در بین عشایر این منطقه بوده که رضاخان در هیئت دولت با این اوضاع مخالفت کرد و مانع رفتن او شد. به همین جهت مشیرالدوله ناگزیر به استعفا شد. «سردار سپه» بی‌درنگ از شاه خواست تا او را بعنوان نخست‌وزیری برگزیند. شاه سفر فوریش را به اروپا، شرط پذیرش این درخواست قرار داد».(۲۰۷)

این کار با رضایت «لورین» و دولت انگلیس صورت گرفت. و رضاخان به نخست‌وزیری رسید).(۲۰۸)

۵- سومین کودتای رضاخان- با تشکیل مجلس مؤسسان برای انحلال سلسله قاجاریه در نهم/ آبان/ ۱۳۰۴- انجام گرفت. و خیلی غیر مترقبه و ناگهانی در مجلس عنوان گردید: و باعث شد که ماده واحده تهیه و تصویب شود».(۲۰۹)

«در ششم/ آبان/ ۱۳۰۴- لورین در ملاقات با وزیر خارجه ایران پیام «چمبرلن» وزیر خارجهٔ بریتانیا را تسلیم رضاخان کرد. در آن پیام آمده بود: «دولت انگلستان به هیچ وجه مداخله در امور ایران و بازگشت «احمدشاه» را ندارد». (دیدار لورین با رضاخان در هفتم/ آبان/ ۱۳۰۴ ش)، (تلگرام شماره ۳۴۰) لورین به وزارت امور خارجه انگلیس در تاریخ ۱۹۲۵/۱۰/۲۹- خاطرات لورین- صص (۴۷-۴۶) «وقتی در ۳۱/اکتبر/ ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) مجلس پیشنهاد «سید محمد تدین» را درباره خلع قاجار و دعوت مجلس مؤسسان و انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی تصویب کرد. «موافق اسناد سیاست خارجی انگلستان منتشره در لندن از سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۶- در سه سری، صفحه (۷۷۵) به سفیر انگلیس- «سر پرسی لورین» از طرف دولت ایران گفته شد: که دولت ایران مایل است انگلستان نخستین دولت خارجی باشد که رژیم ایران را به رسمیت بشناسد.

سرپرسی لورین در ۲/ نوامبر/ ۱۹۲۵- از چمبرلن نخست‌وزیر انگلستان تلگراف دریافت می‌دارد که طی آن چمبرلن از انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی ابراز رضایت می‌کند. و تصریح می‌نماید که این کار بدون زیان برای منافع انگلستان انجام گرفته و در صورتی که دولت ایران اجراء تعهدات خود را در مورد انگلستان متقبل گردد. دولت انگلستان رژیم جدید را به رسمیت خواهد شناخت.

سوم/ نوامبر/ ۱۹۲۵- «سر پرسی لورین» سفیر انگلیس مطالب را به وزیر خارجه اطلاع می‌دهد و در مورد مذاکرات خود با رضاخان به وزارت خارجه می‌نویسد: او به من اختیار داد به اطلاع شما برسانم که ایران شرط مراعات قراردادهای موجود بین دو کشور را می‌پذیرد. رفتار رضاخان با من فوق‌العاده صمیمانه بود. و اقدام شما چنان تأثیری در او داشته که بنظر من این تأثیر نمی‌تواند به آسانی از میان برود». (همانجا- صص ۷۷۶-۷۷۷)

در پی سخن «چمبرلن» اجراء تعهدات و قبول رضاخان مراعات قراردادهای موجود بین دو کشور در اینجا در مرحله اول مسئلهٔ «نفت» قرار داشت پس از امضاء قرارداد ۱۹۱۹- و در نتیجه وجود محیط شدید ضد انگلیسی، انگلستان نسبت به سرنوشت قرارداد اسارت‌بار دارسی که در سال ۱۹۰۱- بسته شده بود سخت نگران بود. در حالیکه جنگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴) نشان داده بود که ماده گرانبهای نفت برای کشورهای صنعتی معاصر دارای اهمیت شگرف است. و به همین جهت بنا به توصیه «وینسون چرچیل» دولت انگلستان قسمتی از سهام نفت ایران **B.P** یا بریتش پترولیوم، را که در ایران سالوسانه «بنزین، نفت» ترجمه می‌کردند) خریداری کرد و سیاست نفت به سیاست دولتی انگلستان بدل گردید. موافقت رضاخان با اجراء تعهدات (یعنی حفظ قرارداد دارسی) منجر بدان شد که انگلستان همه جانبه در دفع «شیخ خزعل» و تبدیل

«عربستان» به «خوزستان» به رضاخان یاری رساند. رضاخان نیز چنانکه بعدها، زندگی نشان داد کلیه مساعی خویش را برای بسط غارتگری انگلستان از نفت ایران بکار برد».(۲۱۰)

۶- در ابتدا بازرگانان و مالکان بزرگ از رضاخان حمایت می‌کردند زیرا وی با استقرار نظم و در هم کوبیدن قدرت عشایر و خوانین و شیوخ به حفظ منافع مالکان و بازرگانان می‌پرداخت.

۷- دولتهای انگلستان و شوروی به ترتیب در ۱۲ و ۱۴ / آبانماه/ ۱۳۰۴ شمسی- رژیم جدید ایران را به رسمیت شناختند. سپس سایر کشورها به آن دو تأسی جستند. حتی دولت شوروی وزیرمختار خود را در تهران به سطح سفیر ارتقاء داد».(۲۱۱)

۸- مجلس مؤسسان «طبق ماده واحده» در ۱۵ / آذر/ -۱۳۰۴ تشکیل گردید. و در آخرین اجلاس خود در ۲۲/ آذر ۱۳۰۴ به سلطنت رضاخان رأی داد. مراسم تحلیف سلطنت در ۲۴/ آذر/ ۱۳۰۴- به عمل آمد و رضاخان در ۱۳۰۵/۲/۴- در کاخ گلستان تاجگذاری کرد در حالی که همسر وزیرمختار بریتانیا در تدارک آن مراسم نقش مهمی داشت».(۲۱۲)

*** انگلیسیها چگونه سردار سپه را «وجیه الملة» کردند-**

«فرستادهٔ «سید حسن مدرس» در حضور «احمدشاه» در فرانسه چنین می‌گوید: «... در نتیجه تبلیغات شدید و ماهرانه طوری پیش آورده‌اند که در مسکو «سردار سپه» مانند یک عنصر انقلابی و یک قائد ملی که می‌خواهد ایران را در آن واحد هم از ورطهٔ استعمار و هم از چنگال ارتجاع رهائی بخشد. معرفی شده است و در مطبوعات ملل همسایه هواخواهان اقلیت و دوستان ما بعنوان حزب ارتجاعی و دستهٔ اعیان و روحانیون خوانده می‌شوند.»

احمدشاه در جواب فرمودند:«... بلی خیلی بازی شده، اما این بازی را (سردار سپه» نمی‌کند بلکه دستهای قوی‌تری که پشتیبان او هستند با مهارت مشغول بازی می‌باشند. مثلاً در موضوع (شیخ خزعل» ببین چه خوب بازی کرده‌اند! انگلیسی‌ها به «شیخ خزعل» طی جنگ جهانی اول وعده‌های رسمی بسیار کرده و منافع گوناگونی برای او تعهد نموده بودند. خواه در مسئله نفت و خواه در امور دیگر، و البته حالا باید از عهدهٔ وعده‌ها و تعهدات بر می‌آمدند و شیخ خزعل هم شروع کرده بود به طلبکاری و البته وجود «شیخ خزعل» و انجام آن تعهدات و تقویت عشایر در خوزستان و لرستان همه برای هنگامی بود که انگلیس از وضع دولت مرکزی و موافقت کامل مرکز نسبت به سیاست خود مطمئن نبود. اما حالا که با دست سردار سپه تمام کشور ایران طبق دلخواه آنها اداره می‌شود و هر چه هست تسلیم اراده آنهاست. دیگر احتیاجی به وجود «خزعل» نبود. و لزومی نداشت که «قُرقُر و لندلند» او را در اجرای تعهدات فیمابین هر روز شنیده شود و این بود که با نهایت مهارت «خزعل» را که وجودی زائد و مزاحم شده بود به سردار سپه تسلیم نمودند. و با نمایش لشکرکشی و ساختن جنگ مصنوعی به روسها چنان وانمودند که «سردار سپه» عمال «انگلوفیل» را یکی بعد از دیگری نابود می‌سازد. در مسأله اعزام قشون به خوزستان و دستگیری «خزعل» مقدمه‌چینی کرده بودند بطوری که قبلاً دولت شوروی را از قضیه آگاه ساخته و چنان حالی کرده بودند که گویا دولت انگلیس جداً از خزعل پشتیبانی می‌نماید. و به قراری که شنیدم دولت شوروی هم وعده مساعدت داده بود خلاصه آنکه درست است که خوب بازی شده، اما بازیگر این صحنه سردار سپه (رضاخان) نیست).(۲۱۳)

* حوادث ۱۹۲۱/۱۹۲۲- و مذاکرات مالی «شیخ خزعل» و دولت مرکزی: «شیخ خزعل به عنوان این که برای تأمین امنیت عمومی متحمل هزینه گزافی شده است. از

سال ۱۹۱۴ از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی خودداری ورزید چون پرداخت مالیات در ایران عهد قاجار از معدود نشانه‌های سلطه بود. لذا دولت مرکزی مصمم شد که شیخ خزعل را وادار به از سرگیری انجام این تعهد کند با توجه به این واقعیت که حکومت تهران در نهایت ابزاری برای اقدام در دست نداشت. مسئله این بود که چطور شیخ بی‌میل را وادار به پرداخت مالیات کنند. تنها کسانی که ابزار لازم را در اختیار داشتند انگلیسیها بودند. در واقع تعهدات صوری آنها در سال ۱۹۱۰ و -۱۹۱۴ در قبال «شیخ خزعل» مشروط به این بود که وی تعهدات مالی خود را در قبال حکومت مرکزی قبول و اجرا کند. اما در زمان جنگ آنان از مجبور کردن متحد وفادار خود برای اجرای این کار اکراه داشتند.

در طول سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۶ قضیه مالیات محمره دچار وقفه شد حکومت مرکزی مایل به از سرگیری موضوع وصول مالیات بود. اما نمی‌توانست خزعل را مجبور به این پرداخت کند حال آنکه انگلیسیها که توان لازم را برای اجبار خزعل در اختیار داشتند، لزومی برای این کار نمی‌دیدند. و البته خزعل از وضع موجود بی‌نهایت مسرور بود. با وجود این پس از پایان جنگ و امضای عهدنامه اوت/ ۱۹۱۹- ایران و انگلیس تغییری جزئی در سیاست انگلستان در قبال ایران پدید آمد. این تغییر را می‌توان به عنوان بازگشت به شیوه سنتی حفظ ایران به عنوان یک دولت حائل نیرومند، تحت‌الحمایهٔ انگلیس، در برابر روسیه توصیف کرد که تا حدی ایجاب می‌کرد پاره‌ای از ترتیبات محلی و غالباً پرزحمت خود با رؤسای طوایف و اعیان شهری دست بر دارد. در خلال جنگ انگلیسی‌ها کوشیدند که تعهدات خود را در قبال رؤسای طوایف، با تعهدات مکرر خود در مورد تمامیت ارضی ایران وفق دهند. این مهم می‌بایست از طریق میانجیگری در منازعات میان رؤسای عشایر و حکومت مرکزی حاصل می‌شد مسئله مالیات محمره در رأس بود

در پی آن مذاکرات مربوط به عهدنامه دوستی ایران و روس را در ۲۶/ فوریه/ ۱۹۲۱- آغاز کرد. این عهدنامه تا حدود زیادی حالت تعادلی راکه عنصر اساسی در روابط ایران و دول بیگانه در قرن ۱۹- بود برقرار کرد. به موجب ماده (۸) این عهدنامه اتحاد شوروی از کلیه ادعاهای خود علیه ایران، از جمله پرداخت بدهی خارجی چشم پوشید. چون ایران دیگر ملزم به پرداخت سود یا کارمزد خدماتی نبود. این امر به بهبود وضعیت مالی از هم پاشیده‌ای که دولت جدید ایران با آن روبرو بود کمک شایانی کرد.

بدینترتیب گفتگوهای «پیل» و «قوام‌السلطنه» را باید با در نظر گرفتن این تحولات در روابط بین‌المللی ایران و توان رو به رشد حکومت مرکزی بررسی کرد. در همین حال قوام‌السلطنه نگران این بود که مبادا مجلس بی‌جهت توافق‌نامه‌ای را به سود شیخ خزعل تصویب کند پیشنهادی که در این شرایط می‌توانست ارائه دهد چشم‌پوشی از بدهی سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۶ خزعل بود.

اما نخست‌وزیر پافشاری کرد که شیخ باید کلیه مالیات خود را از مارس/ ۱۹۲۰- بپردازد «پیل» با بی‌میلی این شرایط را به عنوان «بهتر از هیچ چیز» پذیرفت خزعل این موافقت‌نامه را نامساعد خواند و آن را رد کرد. و زیرکانه با دادن رشوه گواهی لازم در مورد تسویه مالیات سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۶ را به دست آورد. خودداری خزعل از پذیرش این توافق در روابط وی با انگلیسیها که مرتباً فایده آن را گوشزد می‌کردند. و تحول در اوضاع حکومت مرکزی را به خاطرش می‌آوردند. محدودیتی به وجود آورد در واقع از اوایل سال ۱۹۲۳- فشارهای معینی رو به ظهور نهاد بود. قبلاً شیخ خزعل از انگلیسیها ناراحت بود چون او را به عنوان پادشان جدید عراق انتخاب نکرده بودند به یک تعبیر رابطه ویژه‌ای که میان انگلیسیها و خزعل وجود داشت تا حدی به روابط دوستی شخصی سالهای پیش از جنگ و زمان جنگ وابسته بود. اما بتدریج صاحب منصبان انگلیسی آن زمان یا مرده

بودند یا در جاهائی دیگر خدمت می‌کردند صاحب‌منصبانی که جای قدیمی‌ها را گرفته بودند از نسل دیگری شمرده می‌شدند بدین ترتیب نه تنها مانده‌ای از خاطرات اشتیاق‌آمیز وجود داشت نه روابط دوستانه خاص، تا در تصمیمات انگلیسیها که بر مصلحت‌گرائی استوار بود تأثیر بر جا بگذارد.

از سوی دیگر خزعل نسبت به این تغییر در نظریات و ضمانتها بی‌اعتنا شده بود این عدم حساسیت در لیست مورخ ژانویه/ ۱۹۲۲- شیخ خزعل که در طی آن اقلام زیر را از انگلیسیها خواسته بود کاملاً مشهود است:

۱- هدیه‌ای شامل ده‌هزار قبضه تفنگ از حکومت انگلستان

۲- عنوان حاکم بنا در خلیج

۳- درصدی از عایدات گمرگ محمره، افزایش زیاد عایدات گمرک برای وی که در ابتدا با تأسیس دفتر گمرکی در محمره موافقت کرده بود قابل پیش‌بینی نبود.

علاوه بر آن شیخ خزعل پیشنهاد کرد که کلیه قراردادهای آتی دولت انگلیس و دولت مرکزی می‌بایست به تأیید رؤسای طوایف حاکم ایران نیر برسد».(۲۱۴)

*** نگاهی به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجاریه-**

«اقتدار سلطانی و مطلق‌گرائی سیاسی دوره قاجاریه استبداد مطلقه: «مهمترین و اساسی‌ترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه مطلق‌گرائی بوده است نظام سیاسی قاجاریه را می‌توان نظام استبداری دانست که در آن همهٔ اختیارات و مسؤلیتهای حکومت متوجه شخص شاه می‌باشد. و مردم یکسره بندگان او هستند. و ایشان ولینعمت همهٔ مردم است.

با نگاهی به متون تاریخی در می‌یابیم که بسیاری از ایرانیان از دیرباز معتقدند که پادشاهان برخوردار از فرّه ایزدی می‌پنداشته‌اند بر اساس چنین باوری پادشاهان از

دیگر ابنای بشر جدا بوده و به واسطه موهبت الهی به درجه‌ای از کمال و ادراک دست یافته‌اند که دیگر انسانها از درک آن ناتوانند.

در دسته‌بندی عناصر اصلی تشکیل دهندهٔ هرم قدرت سیاسی قاجار به ترتیب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف- شاهزادگان ب- درباریان و عناصر پایه دیوانی ج- رؤسای ایلات بزرگ د- خوانین روستاها (شیوخ قبایل و عشایر) و حکام منطقه‌ای و محلی».(۲۱۵)

* دیوان سالاری: بستر گذار قدرت و مکانیزم اجرائی آن- مجموع کارگزاران حرفه‌ای اداری- مالی و مناسبات درون گروهی آنان: تشکیلات دیوان سالاری دورهٔ قاجاریه را شکل می‌بخشیدند. در آن دوران عناصر دیوانی به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: ۱- صدراعظم ۲- دیوان‌سالار صاحب منصب ۳ - دیوانیان متوسط‌الحال ۴- میرزاها

۱- صدراعظم- بزرگترین مقام اداری به وی اختصاص داشت در عصر قاجاریه لقبهای گوناگونی نظیر: اعتمادالدوله، امیرالدوله، قائم مقام، اتابک، صدراعظم برای صاحب این مقام به کار می‌رفت صدراعظم نمایندهٔ واقعی حکومت بود چرا که با استفاده از عناصر دیوانی، امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را اداره می‌کرد. نکته قابل ذکر آن که ترس شاهان قاجار از سپردن کشور به دست فردی از خاندان خود موجب می‌شد که اغلب صدراعظم‌ها از خاندان شاهی نباشند.

۲- دیوان سالاری صاحب منصب- این دسته از مقامات بالای دیوانی را به خود اختصاص می‌دادند. به دلیل موقع خاص خود در دستگاه اداری، به طور عمده از زمینداران بزرگ محسوب می‌شدند و از عناصر اصلی ساخت قدرت سیاسی به شمار می‌رفتند.

۳- دیوان سالاری متوسط‌الحال- وابستگی این گروه که مسؤلیت ادارهٔ دستگاه دیوانی و اجرائی کشور را داشتند به ساخت قدرت بسیار کمتر از دستهٔ دوم بود و از این رو به

راحتی قابل جایگزینی بودند آنان به لحاظ اقتصادی نیز جزء طبقهٔ مالکان به شمار می‌آمدند.

۴- میرزاها یا منشیان- بخش پائین دیوان سالاری را تشکیل می‌دادند. آنان که وابستگی مستقیم بسیار اندکی به حکومت قاجار داشتند. در مجموع جزء طبقهٔ متوسط آن روزگار محسوب می‌شدند. نقش و جایگاه هر یک از این گروه‌ها در ساختار سیاسی از رتبهٔ اجتماعی‌شان بر می‌خاست. صدراعظم و وزیران بازیگران اصلی قدرت بودند و در بالای هرم دیوان سالاری قرار داشتند. بخشی از قدرت نیز به قشر میانی دیوان‌سالاری اختصاص داشت که با اتصال به شاهزادگان و ا شراف و اعیان و تصاحب پستهای اداری- مالی بدان دست می‌یافتند.

و میرزاهم که در تصمیم‌گیریها شرکت نداشتند طبعاً نقشی نیز در ساختار قدرت سیاسی بر عهده نمی‌گرفتند.

* الگوی توزیع قدرت سیاسی- شاه که مصدر اولیه و اصلی انتقال و توزیع قدرت در ساخت سیاسی قاجاریه که عالیترین مقام اداری را تعیین می‌کرده به انتصاب حکام ایالات و ولایات می‌پرداخته سفیران را بر می‌گمارده و نحوهٔ پرداخت حقوق و مزایا به افراد را مشخص می‌ساخته. و نیز حیطهٔ قدرت هر یک از عناصر اصلی ساختار قدرت را تعیین می‌کرده است.

* ساختار قدرت و نیروهای نظامی- پادشاهان قاجار شاید به علت حضور ایلات و نقش اساسی آنها در ساختار قدرت که با اتکاء به توان بالفعل خود از آنچه به دست آورده بودند حراست می‌کردند توجه چندانی به ایجاد یک نیروی نظامی مدرن که بتواند از آنان در برابر حملات خارجی و شورشهای داخلی حفاظت کند نداشتند. نکته دیگر جلوگیری ظاهراً آگاهانهٔ حکام ایالات و رؤسای ایلات و قبایل از شکل‌گیری نیروهای نظامی منظم

وابسته به دولت بود تا مبادا حکومت از نیروهای ایلات بی‌نیاز گردد و با نیروی مستقل خود به سرکوب آنها بپردازد).(۲۱۶)

* حکام ایالات- «شاهان کوچک منطقه‌ای حکام و ولایات و ایالات مستقیماً از جانب شخص شاه یا صدراعظم برگزیده می‌شدند. اینان در حوزهٔ مأموریت خود از حاکمیتی بالنسبه مطلق برخوردار بوده، مانند: شاه تمام اختیارات دولت را در آن حوزه در دست داشتند. و فقط در موارد زیر در برابر حکومت مرکزی مسئول بودند. پرداخت مالیات ارضی سربازگیری برای ارتش و جمع‌آوری عواید گمرکی در نقاطی که گمرک وجود داشت برای این حکام تنها کسب رضایت شاه مهم بود و این امر به عدم توجه‌شان به دستورات دیوانی می‌انجامید.

وجوه قابل مشاهده در رابطهٔ حکام ایالات با شاه عبارت بود از: ۱- از یک دیدگاه حاکم در قبال پرداخت میزان معینی مالیات و ایجاد نظم می‌توانست در منطقه‌ای مشخص حکمرانی کند. و حقوق و مواجب خود را نیز از همان ناحیه تأمین نماید.

۲- از نظر دیگر، اختیارات شاه از طرف شخص وی عملاً به مزایده گذاشته می‌شد. هر چند شاه از لحاظ حقوقی می‌توانست حاکم را عزل کند. در جریان مزایده گذاشته شدن ایالات شاهزادگان بودند که حضور فعال داشتند. برای بررسی نقش حکام ایالات در ساخت قدرت و تعیین مکان هندسی آنان در هرم قدرت ابتدا باید به تقسیم‌بندی موقع و جایگاه حکومتهای ایالات پرداخت چه نمی‌توان تمام این حکومتهای محلی را از نظر رتبه و اهمیت همطراز دانست. در واقع نقش آنها در ساخت قدرت بسته به موقع خاص سیاسی و اقلیمی با مسائل خاص اقتصادی متفاوت بود.

* ایالات کشور در عصر قاجاریه را می‌توان به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: نخست ایالاتی که بلحاظ سیاسی یا اقتصادی با قرار گرفتن در منطقهٔ خاص مرزی همانند:

خوزستان، نزد شاه و دربار اهمیت بیشتری داشتند افرادی که برای تصدی این مناطق برگزیده می‌شدند می‌بایست جز عناصر اصلی و بازیگران درجه اول قدرت باشند. عموماً شاهزادگان درجه اول قاجار برای این امور انتخاب می‌شدند از جمله، استان خوزستان بیشتر اوقات توسط شاهزادگان اداره می‌شد.

دستهٔ دوم- مناطق کم‌اهمیتی بودند که تعیین حکمران برای آنها از حساسیت خاصی برخوردار نبود. در این موارد حکمران غالباً توسط صدراعظم و عناصر دیوانی به شاه پیشنهاد می‌شده و او نیز آنها را منصوب می‌کرد.

* خوانین روستاها و حکام منطقه‌ای و محلی- «خوانین روستاها- طبقات قابل تفکیک از یکدیگر در بافت روستایی ایران عصر قاجاریه: عبارت بوده از: ۱- طبقه زمینداران ۲- طبقه خرده مالکان و رعیت‌ها، در طبقهٔ زمینداران، مالکان بزرگ بودند که بخشهای وسیعی از زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند. و به عبارت دیگر صاحبان قدرتمند جامعهٔ روستائی ایران محسوب می‌شدند. درآمدهای کلانی که از راه سرپرستی املاک نصیب زمینداران بزرگ می‌شد مناصب دولتی را در اختیارشان می‌گذاشت و بدینترتیب آنان را در ساختار سیاسی کشور سهیم می‌کرد. با توجه به آنچه گفته شد، و در نگرشی کلان می‌توان گفت: که بسیاری از حکام ایالات و ولایات از میان همین زمینداران بزرگ برگزیده می‌شده‌اند. مالیات پرداختی آنان به حکومت مرکزی برخورداری از نیابت حکومت مرکزی در ادارهٔ سیاسی منطقه نیز پیوند دهندهٔ آنان با ساخت سیاسی کشور بوده است.

* حکام منطقه‌ای و محلی- اقتدار سیاسی این گروه که در زمرهٔ زمینداران منطقه‌ای بودند در مایملک موروثی‌شان بر خلاف دیگر گروههای ذی‌نفوذ از طریق انتساب مستقیم به حکومت مرکزی و بلحاظ حضور مداوم خاندانشان در حیطهٔ موروثی به دست

نمی‌آمد. بلکه برخورداری از ویژگیهائی که در زیر خواهد آمد. حکومت را به سهیم کردن آنها در ادارهٔ کشور ناگزیر می‌ساخت.

۱- قرار گرفتن این دسته از حکام به عنوان نیروهای محلی در اختیار حکومت مرکزی بهنگام وقوع شورشهای منطقه‌ای

۲- آسیب‌پذیری ناچیز این حکام بدلیل عدم پیوند ساختاری با اتحاد ایلیاتی حاکم در هنگام جابجائی قدرت.

بدین لحاظ و با توجه به چهارچوبی که از عناصر قدرت سیاسی قاجار ارائه گردید. برای دریافتن منبع طبقاتی قدرت بدون تردید بایستی از زمیندارانی بعنوان بنیان و اساس ماهیت مناسبات اقتصادی سراغ گرفت.

زمین در شکل زراعی و مرتعی آن که مورد استفاده احشام ایلات قرار می‌گرفت. مهمترین منبع تولید ثروت در ایران آن روزگار محسوب می‌شد. بر این مبنا می‌توان گفت: که در آن روزگار تکیه بر زمینداری تنها امکان کسب و حفظ قدرت سیاسی بوده است. نکته فوق به ویژه با توجه به محدود بودن زمینهای قابل کشت به نسبت جمعیت و افزون بر آن کمبود آب آشکارتر می‌گردد. هر چند این استنباط که لزوماً تمامی حکومتگران ایرانی از ابتدا زمیندار بوده‌اند، و بدین لحاظ به قدرت سیاسی دست یافته‌اند نادرست می‌باشد چه منظور توجه به رابطهٔ جدی میان ساختار قدرت سیاسی و مالکیت کلان بر زمینهای بزرگ مزروعی است.

با مروری بر ترکیب قدرت سیاسی در عصر قاجاریه آشکار می‌شود که خاندان شاهی و مأموران عالیرتبه اداری و نظامی و نیز رهبران ایلات بزرگترین زمینداران کشور بوده‌اند. در عصر قاجاریه، در اختیار گرفتن منابع تولید پشتوانهٔ اساسی حفظ و تداوم ساخت سیاسی محسوب می‌شده است گزارشی از اوضاع کشور در ابتدای سلطنت قاجار نشان

می‌دهد که صاحبان تیول و اقطاع (شاهزادگان و اشراف و نجبا و رؤسای ایلات و فرماندهان ارتش) تودهٔ عظیم روستائیان را وادار به پرداخت مالیاتهای سنگین و کمرشکن می‌کرده‌اند و این مالیاتها را به مصرف دربار و جنگهای بی‌حساب می‌رسانده‌اند».(۲۱۷)

*** روحانیت و ناسازگی قدرت سیاسی-**

«در طول تاریخ ایران قدرتمندی قابل ملاحظه‌ای که روحانیت به دلیل خصلت دینی جامعهٔ ایرانی و نفوذ فوق‌العاده اعتقادات و آداب و رسوم مذهبی در این کشور به دست آورده بودند با گذشت زمان این قشر به عنوان نهادی سامانمند به نیروی سیاسی در دوران قاجار بدل کرد.

و به همین لحاظ حکومت همواره با تعیین جایگاهی ویژه برای روحانیون از قلمرو سیاسی - اجتماعی و اقتصادی ایشان دفاع می‌کرد. گرچه این نکته به معنای قرار گرفتن آنان در دایره بازیگران اصلی قدرت سیاسی علیرغم مشارکت فعالشان در ادارهٔ امور نبود روند تحولات قدرت سیاسی تا ظهور مشروطیت چنان نبوده که روحانیت جز ارکان رسمی حکومت به حساب آید. این امر بیشتر از عدم تمایل شاهان قاجار ناشی می‌شد تا خودداری رهبران دینی از مشارکت در امور سیاسی اصل دینی کردن همهٔ امور که سخت مورد توجه روحانیت بود برای نظام حکومتی قاجارها خطری مهار نشدنی به شمار می‌آمد در نظر گرفتن جائی برای رهبران دینی در الگوی توزیع قدرت سیاسی که جدائی نقش نهاد مذهبی از نهاد سیاسی را به دنبال داشت. و نیز تمرکز سطح عالی رهبران دینی در نجف و کربلا خارج از تمامیت فرمانفرمائی پادشاه ایران، موجب استقلال فزاینده نهاد مذهبی گردید.

خانم کدی- در تحلیل مناسبات نهاد مذهبی با پادشاه در این دوران نوشته است:

«آنچه برای قدرت دولت مرکزی که از قبایل و خانواده‌های پرقدرت نیز خطرناکتر می‌نمود. نفوذ عظیم علمای مذهبی شیعه بود در حالی که سلاطین صفوی با این ادعا که از اولاد ائمه می‌باشند و با کنترل قابل ملاحظه بسیاری از رهبران مذهبی «از جمله: (مشعشعیان (حکام حویزه) موفق شدند از عواقب بسیار خطرناک رشد قدرت اجتماعی- اقتصادی و نیز داعیه‌های عقیدتی علماء در امان بمانند این مسئله در مورد سلاطین قاجار کمتر صادق است». (۲۱۸)

محمد رضا پهلوی در کتاب «پاسخ به تاریخ» صفحات ۶۸ تا ۷۰- در مورد ویژگیهای اجتماعی و سیاسی قاجاریه می‌نویسد:« در آن زمان محیط اجتماعی و سیاسی ایران بیشتر حالت یک کابوس وحشتناک را داشت. دولت مرکزی به قدری ضعیف بود که حتی نمی‌توانست بر پایتخت کشور تسلط خود را برقرار سازد. و به طور کلی از ارتش و نیروی انتظامی نیز خبری نبود. تعداد معدودی سرباز وجود داشت که چون به آنها حقوق کافی و به موقع نمی‌رسید و یا بعضاً حقوق نمی‌گرفتند ناگزیر می‌بایست برای امرار معاش رو به کارهای دیگر بیاورند تا بتوانند زندگی خود را پیش ببرند ضمن آنکه باید دانست سربازان ایرانی در شمال از افسران روسی و در جنوب کشور از افسران انگلیسی دستور می‌گرفتند.

در کشور فقط «زور» حکومت می‌کرد، و زور هم فقط در اختیار مالکان بزرگ و سرکردگان ایلات «شیوخ» قرار داشت که این عده به خصوص در مناطق تحت نفوذ انگلیسیها حفظ امنیت مربوط به حفاری چاههای نفت را نیز بر عهده داشتند (همانند خانها بختیاری و شیخ خزعل در خوزستان) در بسیاری از شهرها و روستاها قدرت واقعی از آن دزدان و راهزنان بود.

در آن زمان ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شد فقرا تا بدان حد که دولت اغلب می‌بایست مثلاً از یک تاجر پول قرض کند تا بتواند مخارج پذیرایی از

یک میهمان خارجی را بپردازد.

از میان مردم عادی فقط کسانی که از مزایای یک زندگی مرفه برخوردار بودند که به کار معامله‌گری و تجارت با کشورهای خارجی اشتغال داشتند.

خارجیها امتیاز بهره‌برداری از اکثر منابع مهم ملی و امور خدماتی را به خود اختصاص داده بودند مثل نفت شیلات، تلگراف، و غیره کشاورزی و صنعت و تجارت ایران در شرایط قرون وسطائی قرار داشت. و حالت بردگی در مورد رعایا هنوز به چشم می‌خورد. و ضعف بهداشتی کشور وحشتناک بود نه تنها آمار «امید به زندگی» به حد «سی» سال می‌رسید بلکه میزان مرگ و میر کودکان ایران یکی از بالاترین آمارها را در دنیا تشکیل می‌داد. سوء تغذیه و شرایط غیر بهداشتی زندگی باعث شده بود ایرانیها که همواره الگوی یک ملت سالم و قدرتمند به حساب می‌آمدند، به صورت مردمی مفلوک در آیند. فقدان بهداشت افزایش فاجعه‌انگیز بسیار از بیماری مثل: حصبه و مالاریا و تراخم را در پی داشت کمتر از یک درصد مردم از نعمت سواد برخوردار بودند. و در تهران فقط یک مدرسه متوسطه به چشم می‌خورد. زنان به مدرسه نمی‌رفتند و از کلیه حقوق اجتماعی خود محروم بودند از همه امتیازات و مواهب تمدن غربی (به گفته شاه) که ممالکی مثل امپراتوری عثمانی و هندوستان و دیگر همسایگان ما به نحوی از آن برخوردار می‌شدند. در ایران خبری نبود. و کسی چیزی از آنها نمی‌دانست.

در ایران نه راه‌آهن بود نه جادهٔ مناسب، نه اتومبیل، نه برق، نه تلفن و اگر هم استثنائاً در موردی یکی از اینها پیدا می‌شد همهٔ آنرا بصورت فقر مادی و معنوی مردم دوشادوش فساد و بیکاری و دوروئی و اعتیاد به تریاک و خرافه پرستی پیش می‌رفت. چنین انحطاطی گرچه تا حدی ناشی از ضعف و نادانی تودهٔ مردم بود اما نمی توان انکار کرد که ناتوانی و بی‌کفایت مقام حکومتی خودخواهی اشراف و فئودالها و نیز اقدامات

استعمارگرانهٔ قدرتهای خارجی در آن تأثیر بسزائی داشتند».

*** اتحاد قبایل بدوی در مناطق کوهستانی و جلگه‌ای خوزستان در دورهٔ قاجاریه:**

در دورهٔ قاجاریه شاهد اتحاد و اتفاق شکننده و ناپایدار ایلات و قبایل بزرگ خوزستان شمالی و جنوبی بودیم. از جمله این اتحادها که شباهت به «فدراسیون» امروزی دارد. یکی از این اتحادهای بزرگ طایفه‌ای «بختیاریها» که شامل طوایف چهارلنگ و هفت‌لنگ بوده است دیگر اتحادهای عشایری جنوبی که شامل: قبایل بزرگ: بنوکعب، بنوطرف، بنولام، بنوکثیر، باویه، و غیره، هر چه قدرت آنها در منطقه جغرافیائی بیشتر می‌شد عشایر بیشتری ضمیمهٔ آنها می‌گردید خان ایل «ایلخانی» و یا شیخ قبیله در محدودهٔ جغرافیائی خود نوعی حکومت خودگردان داشته و دولت مرکزی فقط به دریافت مالیات اکتفا می‌کرد. نه به نوع حکومت خان ایل یا شیخ قبیله! دولت مرکزی هرگز بصورت بنیادی بفکر تغییرات و اصلاحات در ساختار اقتصادی و یا بافت اجتماعی ایلات و عشایر نبوده، بنابراین هرگاه خان و یا شیخ احساس قدرت بکند از فرمان دولت سرپیچی کرده و مالیات مقرری را به دولت نمی‌پردازد که به جنگ قدرت بین دولت مرکزی و خان و یا شیخ منتهی می‌شد حتی افراد شهرنشین که زندگی یکجانشین دارند به دلیل ضعف امنیت در شهرها و ارتباط مستقیم حاکمان شهرها (کلانترها) با خوانین و شیوخ منطقه، شهروندان بالاجبار با یکی از ایلات و یا قبایل شرور و گسترده و نیرومند متحد می‌شدند که در اصطلاح محلی «جرش» می‌نامند همانند: جرش اقلیت مذهبی صابئی‌ها (مندائی‌ها)(۲۱۹) و اقلیت قومی هندی تبارها (کولی‌ها)(۲۲۰) و برخی از فارس زبانهای بومی خوزستان با اعراب منطقه. شدت و ضعف جرش دقیقاً به قدرت و ضعف دولت مرکزی داشته و دارد که با اجرای قانون به معنای واقعی اینگونه (اتحادهای قبیله‌ای» از بین خواهند رفت چرا که شهروندان خوزستانی احساس می‌کنند که دولت

مرکزی از آنها حمایت نمی‌کند و حقوق طبیعی (ابتدائی) و مدنی و مشروع آنها در جامعه شهری رعایت نمی‌شود و دائماً راهزنان و دزدان و قلدران عشایری و شهری زندگی آنها را تهدید می‌کنند لذا به یک قدرت برتر از حکومت مرکزی نیاز دارند و آن قدرت را در خان و شیخ (حکومتهای ملوک‌الطوایفی) می‌بینند در شهرها «کلانترها» به نمایندگی از جانب همین حکومتهای «ملوک‌الطوایفی» قرون وسطائی بر مقدرات مردم مسلط بوده لاجرم جامعه مدنی بر خلاف گذر تاریخ عمل می‌کرد و شهروندان در این شرایط مجبورند خود را به یک طایفه یا قبیله با افکار واپسگرانه پیوند دهند این اتحاد و اتفاق باعث عدم پیشرفت جوامع مدنی از جهت اقتصادی و اجتماعی گردیده بود این شیوهٔ ارتجاعی تا این دوره عصر اینترنت (رایانه) در بین اکثر شهروندان خوزستانی باقی مانده است.

در دورهٔ قاجاریه چنانکه حاکم دولتی به خوزستان اعزام می‌شد عملاً هیچگونه نقشی در جنگ و آرامش ایلات و قبایل نداشته و از اجرای قانون مدنی و یا به زیر سلطه در آوردن ایلات و قبایل (کوچرو- روستائی) عاجز است این حکام مرتباً از جانب دولت مرکزی بعللی جایگزین می‌شوند اما هیچ اثر عمرانی و خدماتی از خود بجا نمی‌گذارد اتحاد ایلات و قبایل خوزستان با توجه به عصبیت و عدم اطاعت از قانون زودگذر بوده اما نفاق و دشمنی آنها طولانی است به همین دلیل اتحاد موقت آنها هرگز منجر به تشکیل یک دولت مقتدر و منسجم و قانونمند نمی‌شد. بلکه تعدادی موافق و تعدادی مخالف سبب پیروزی دشمن و به زیر سلطه رفتن عشایر تحت سیطره و نفوذ دیگران می‌گردید نمونه بارز اینگونه فدراسیونهای عشایری را در دورهٔ «محمد تقی‌خان بختیاری چهارلنگ» در شمال خوزستان و «شیخ خزعل» (بنوکعب- البوکاسب) در جنوب خوزستان دیدیم که چگونه بر اثر عدم انسجام و وحدت تیره‌ها و عشایر منطقه به زودی از هم گسیخت و باعث غلبه دشمن و از هم‌پاشیدگی «فدراسیون عشایری» گردید.

«پی‌نوشت»

۱- «تاریخ جغرافیای عرب خوزستان، نوشته: موسی سیادت- ص ۶۳»

۲- «امارة شیخ خزعل» نوشته: انعام- ص ۱۷-۱۵- سال ۱۹۵۸»

۳- «دلیل الخلیج- بخش تاریخ» نوشته لوریمر- ج ۱: ۱۷۳۹»

۴- «تاریخ خوزستان» (۱۸۷۸-۱۹۲۵)، مصطفی انصاری- ترجمه: محمد جواهر کلام- ص ۱۱۰-۱۰۶»

۵- «مجله بندر و دریا» شماره (۱۱)، دکتر محمد اسماعیل رضوانی- ص ۸۳»

۶- العرب و جیرانهم»، نوشتیه: ریاض نجیب الریس- ص-۴۵ لندن، چاپ دوم- ۱۹۹۱»

۷- «الدرر الحسان»، عبدالمسیع انطاکی- ص ۶۹-۶۷»

۸- «تاریخ سیاسی- اجتماعی بختیاری»، نوشته: کارثویت: ترجمه: مهراب امیری- صص ۱۹۱-۱۹۰»

۹- «تاریخ سیاسی خوزستان» نوشته: عبدالقادر النجار- ص ۱۹۲-۴۰»

۱۰- «العلاقات الایرانیه- العراقیه» خلال خمسة قرون»، سعد الانصاری- صص ۲۸۲-۲۸۱»

۱۱- «ردیف (۴) - صص ۱۱۷-۱۱۶»

۱۲- «ردیف (۹) - ۱۹۲-۴۰»

۱۳- «ردیف (۴) - ص ۱۲۲-۱۱۷»

۱۴- «ردیف (۴) - ص «۱۸۷-۱۱۷»

۱۵- «تاریخ سیاسی خوزستان» همان- ص ۱۸۷-۱۸۱»، «خلیج فارس»، جمال زکریا قاسم- ص ۴۰۷» و «دلیل الخلیج» بخش تاریخ- لوریمر- ص ۳۶۶۹»

۱۶- «معاهده بریتانیا و شیخ کویت- «همینکه عثمانی‌ها سعی داشتند کاملاً بر کویت مسلط شوند و از روابط نزدیک کویت با انگلستان جلوگیری نمایند، انگلستان توانست یک قرارداد در سال ۱۹۰۰-۱۸۹۹، با شیخ کویت امضاء نماید که شیخ کویت را مکلف می‌کرد که با هیچیک از دول خارجی به غیر از بریتانیا رابطه برقرار نکند و هرگز امتیاز ارضی به هیچ کشوری ندهد، مگر با اطلاع انگلستان. در مقابل بریتانیا بصورت پنهانی متعهد می‌شود که از شیخ و وزارت او در مقابل خارجیان دفاع نماید. و روابط خارجی ایشان را خود بعهده بگیرد» دولت عثمانی در سال ۱۹۰۰- باگزینش مدیر گمرکات همراه باگارد ساحلی برای امیرنشین کویت، سعی کرد معاهده انگلیس-کویت را خنثی کند، که با عکس‌العمل شدید سفیر بریتانیا در استانبول مواجه شد. همچنین امیر کویت با هر نوع دگرگونی و دخالت عثمانی و یا فرستادن نیرو به بندر کویت مخالفت کرد.» «دلیل الخلیج» بخش تاریخ- ج ۱: ۵۷۳» و «روابط ایران و عراق-» خلال خمسة قرون» الاستاذ: حسن مجید الدجیلی صص (۲۸۰-۲۷۹)- ۱۹۹۹-بیروت»

۱۷- «الشیخ خزعل (امیر المحمره)، تعدادی از نویسندگان- ص۲۲» و حکم: شیخ خزعل بن جابر» نوشته: سترینگ ویلیام تئودور ترجمه: الدکتور عبدالجبار ناجی- ص ۹۶-۶۱» و تاریخ سیاسی خوزستان» همان- ص ۴۰ تا ۱۹۲»

۱۸- «خلیج فارس» نوشته: اسکندر دلدم- ص۱۹۶- انتشارات نوین)

۱۹- «حکم الشیخ خزعل بن جابر» نوشته: سترنگ ویلیام تئودور- ترجمه: الدکتور الجبار ناجی- ص ۶۶-۶۴-۶۱»

۲۰- «ردیف (۴)- صص ۱۰۳-۱۰۲» و «ردیف (۳)- ج ۱: ۴۹۱-۴۹۰»

۲۱- «ردیف (۳)- ج ۱:۵۳۸»

۲۲- «ردیف (۱۰)- صص ۲۸۲-۲۸۱»

۲۳- «لُردکُرزن»- «جورج ناتائیل کُرزُن ستولد ۱۸۵۹ و فارغ‌التحصیل دانشگاه اکسفورد انگلستان از سیاست‌پیشگان و رجال معروف بیست و پنج سال اول قرن بیستم در بریتانیا- پس از پایان تحصیل در

آغاز چندی معاون وزارت هند شد سپس در سال ۱۸۸۶ به نمایندگی پارلمان انگلیس انتخاب گردید. و در سال ۱۸۸۹ تصمیم به سیاحت بخشی از سرزمین خاورمیانه گرفت او برای آنکه در این سفر بتواند به آسانی به اماکن و مراکز مختلف و دیدنی راه جوید کارت خبرنگاری روزنامه «تایمز» را بدست آورد.

سفر کرزن به خلیج فارس یکی از رویدادهای مهم سیاسی دوران پادشاهی مظفرالدین‌شاه بود لرد کرزن از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۶ نماینده پارلمان انگلیس بود سپس معاون وزارت امور خارجه آن کشور شد و در سال ۱۸۹۸ از سوی ملکه ویکتوریا پادشاه انگلستان با گرفت لقب اشرافی «لُرد» به مقام نایب‌السلطنه و فرمانفرمای کل هندوستان برگزیده شد. و تا سال ۱۹۰۵ با اقتدار کامل در مقام خود باقی بود از آغاز سال ۱۹۲۴-۱۹۱۹ وزیر امور خارجه انگلستان بود و در کنفرانس صلح ورسای که با شرکت نمایندگان: فرانسه، انگلیس و آمریکا به ریاست «کلمانسو» نخست‌وزیر فرانسه و با حضور «للوید جرج» نخست‌وزیر انگلیس و «ویلسون» رئیس‌جمهور آمریکا ماهها در کاخ ورسای پاریس ادامه یافت و در ۲۸/ ژوئن/ ۱۹۱۹ به امضای عهدنامه صلح منتهی گردید شرکت داشت و سرانجام در سال ۱۹۲۵ در شصت سالگی درگذشت مهمترین اثرش در مورد ایران تحت عنوان: «ایران و قضیه ایران» که اخیراً از سوی آقای وحید مازندرانی ترجمه شده است) نقل از لرد کرزن- در خلیج فارس- بر پایه اسناد وزارت امور خارجه- واحد نشر اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی- تهران- ۱۳۷۰- ص ۴-۲»

۲۴- «ردیف (۳) - ج ۵: ۳۰۵۲-۳۰۵۱»

۲۵- «ردیف (۴) - ص ۱۲۷-۱۲۵»

۲۶- «تاریخ سیاسی- اجتماعی بختیاری» گارثویت صص ۱۹۳-۱۹۲» و «گذشته چراغ راه آینده» جامی- صص ۱۲۷-۱۲۵»

۲۷- الشیخ خزعل امیر المحمره» تعدادی از نویسندگان ص ۲۸»

۲۸- «ردیف (۴) - ص ۱۲۹-۱۲۷»

۲۹- «ردیف (۳) - ج ۱: ۱۳۳-۱۳۰»

۳۱- «انگلستان تنها حامی رجال سرسپرده ایرانی بعد از انقلاب اکتبر- دکتر جواد شیخ‌الاسلامی- استاد تاریخ- دانشگاه تهران- مجله اطلاعات (سیاسی- اقتصادی) شماره ۶ خرداد، تیر/ ۱۳۶۹- ص۷»

۳۲- «ردیف (۴) - ص ۱۳۹-۱۳۳»

۳۳- «خلیج فارس» نوشته: محمود علی الداود- ص۳۶»

۳۴- «خیلج فارس« نوشته: زکریا قاسم- صص (۳۴۹-۳۴۸»

۳۵- ردیف (۹) - ص ۲۰۰-۱۹۲»

۳۶- «والیان و ملوک‌الطوایف خرمشهر و خوزستان» دکتر محمد اسماعیل رضوانی- مجله بندر و دریا- ص ۳۸»

۳۷- قرارداد ۱۹۱۹- «وثوق‌الدوله از هواخواهان جدی انگلستان بود هنگام نخست‌وزیری خود قرارداد معروف اوت/ ۱۹۱۹- را با دولت انگلستان امضاء کرد که به موجب آن کلیه امور نظامی و مالی ایران در اختیار کارشناسان انگلیسی قرار گرفت دولت انگلستان برای امضای قرارداد فوق مبلغ یکصد و سی هزار لیره به «وثوق‌الدوله» نخست‌وزیر و فیروز میرزا (نصرت‌الدوله) وزیر امور خارجه و صارم‌الدوله وزیر دارائی رشوه داده بود چون قرارداد ۱۹۱۹ به علت مبارزات ایرانیان میهن‌دوست لغو گردید دولت انگلستان رشوه فوق را جزء طلب‌های خود از ایران مطالبه نمود و دولت نیز از افراد فوق مسترد داشت». (تاریخ بیست ساله ایران- جسین مکی ج ۱: ۶۰۹» و «خاطرات سیاسی و تاریخی» شمس‌الدین رشیدیه ص «۹۹»

۳۸- ویلیام تئودور سترینگ- ص۲۹۷- ۳۱۴ و مجلهٔ عمران- ج ۴: ۲۱۵-۱۹۲۲»، و تاریخ الکویت السیاسی» حسین خلف الشیخ خزعل- ج۵: ۱۸۸»

۳۹- «سر آرنولد ویلسون» یک افسر اطلاعاتی در ارتش هند خدمت می‌کرد ایشان اطلاعات ارزشمند نظامی و سیاسی در مورد ایران و امارات خلیج فارس کسب نمود و در عقد پیمان نفتی با شیخ

خزعل همراه مستر کوکس به خرمشهر رفت و در کشیدن خطوط لوله‌های نفت مسجد سلیمان – آبادان (شط‌العرب) نیز مشارکت نمود سپس در سال ۱۹۲۰ مستر کوکس به خرمشهر رفت و در کشیدن خطوط لوله‌های نفت مسجد سلیمان – آبادان (شط‌العرب) نیز مشاکرت نمود سپس در سال ۱۹۲۰ مستر کوکس وی را به سمت مشاور خود در عراق منصوب کرد و به مقام نماینده تام‌الاختیار بریتانیا در عراق نیز بهنگام مأموریت ژنرال ویلسون در تهران رسید» (العلاقات الایرانیه – العراقیه) سعد الانصاری – ص۱۰۳»

۴۰ – «ردیف (۹) ص ۱۱۰–۱۰۷»

۴۱ – ایران و عراق خلال خمسة قرون – نوشته: مجید الدجیلی – ص ۳۰۳–۲۹۸»

۴۲ – شیخ چاسب – شیخ چاسب متولد ۱۳۰۴ هـ ق تحصیلات او در خرمشهر توسط اساتید نجف ترک و شیراز انجام گرفت. مدت ۲۴ سال ولیعهد بود سپس به علت بروز اختلافات بین او و پدرش از ولایتعهدی برکنار شده و به جای او شیخ عبدالحمید ولیعهد گردید».

۴۳ – شیخ عبدالحمید عبدالحمید پس از فوت پدرش به لندن رفته و با یک دختر انگلیسی ازدواج کرد و به مدت چهارده سال در انگلستان باقی ماند. سپس به بصره (عراق) رفته و در سال – ۱۹۳۶ تابعیت عراق را پذیرفت»

۴۴ – «شیخ عبدالمجید – عبدالمجید فرزند شیخ خزعل در سال ۱۳۲۰ هـ ق در خرمشهر بدنیا آمد و در سنین جوانی به بصره رفته و در مدرسه آمریکائی آنجا مشغول تحصیل شد سپس به خوزستان بازگشت و از جانب پدر بعنوان حاکم دورق(فلاحیه) معرفی شد پس از سه سال به خرمشهر منتقل شد و تا مرگ پدر در آنجا بود اما پس از مرگ پدر به بصره رفته و تابعیت عراق را پذیرفت و جهت سرپرستی املاک پدر در بصره ماند»

۴۵ – شیخ عبدالله – شیخ عبدالله فرزند خزعل متولد ۱۳۲۲ هـ ق در خرمشهر پس از فوت پدر از جانب قبیله بنوکعب به سرپرستی آنها برگزیده شد اما دولت وقت او را به تهران فرا خوانده و سپس به او

اجازه داده شد بدلخواه به هر جا که می‌خواهد برود و بدینترتیب ایشان در سال ۱۹۳۷- به بصره (عراق) رفته و تابعیت عراق را پذیرفت و سپس در عراق یک شرکت تجاری تشکیل داده و پس از آن به کویت رفته و مقیم کویت شد».

۴۶- شیخ عبدالکریم- شیخ عبدالکریم در سال ۱۳۲۰ هـ ق در خرمشهر متولد شد و در مدرسه آمریکائی بصره تحصیل کرده و پس از بازگشت بعنوان دستیار پدرش در خرمشهر بوده و بهنگام تبعید پدرش همراه او بوده و پس از فوت پدرش به بصره رفته و در همانجا متوطن شد از دیگر فرزندان شیخ خزعل: محمد سعید است که در سال ۱۳۳۵ هق در خرمشهر به دنیا آمد و در مدارس بصره تحصیلات خود را به پایان رسانید و سپس به دانشکده افسری بغداد رفته و به درجهٔ افسری نایل شد.

۴۷- «شهر خرمشهر»- علی نعمه الحلو- ص ۶۷ و تاریخ المشعشعین و تراجمهم و اعلامهم- جاسم حسن سبّر الموسوی صص (۲۰۴-۲۰۳).

۴۸- قضاوت- عبدالمسیح انطاکی در تاریخ ۱۳۲۵ هـ ق/ ۱۹۰۸- در مجلهٔ العمران می‌نویسد: خرمشهر در جهت شرق شطالعرب و در حدود پنجاه هزار نفر جمعیت دارد اکثراً مسلمان شیعه و تعداد کمی سنی مذهب و برخی یهودی و مسیحی در آن سکونت دارند وی اضافه می‌کند با همراهی شیخ عبدالحمید بد خیابان اصلی خزعلی که در حدود سی متر عرض دارد قدم زدیم ساختمانهای چند طبقه مشرف به شطالعرب و بازاری با مغازه‌های گوناگون و فعالیتهای گسترده متنوع تجاری و وجود گمرک به سرپرستی مسئول از جانب حکومت مرکزی در ضمن اداره شهر به عهده شیخ خزعل که جهت رسیدگی به شکایات مردم از حقوقدانان مسلمان استفاده می‌کرد همچنین از جهت آموزش و پرورش مدارس ابتدائی در سطح شهر دائر بود.

۴۹- «ردیف (۹) - ص ۱۱۴-۱۰۷»

۵۰- الاعلام الزرکلی- ج۲: ۳۵۰»

۵۱- «ردیف (۷) - ص۱۷»

۵۲- «ملوک العرب» الریحانی- ج ۲: ۱۷۴

۵۳- «خوزستان» نعمه الحلو، ج ۳: ۶۴

۵۴- «ردیف (۷) - ص۵۶»

۵۵- «ردیف (۷) - ص۵۲»

۵۶- «القصیده العلویه المبارکه» انطاکی- ص۳۹

۵۷- «ردیف (۳) - ص۳۱۷۴»

۵۸- «ردیف (۴) - ص ۱۷۱-۱۶۷»

۵۹- «ردیف (۴) - صص ۱۷۷-۱۷۶»

۶۰- «ردیف (۹) - ص ۱۱۷-۱۱۵»

۶۱- «ردیف (۹) - ص ۱۲۱-۱۱۷»

۶۲- «ردیف (۴) - ص ۱۷۷»

۶۳- «ردیف (۴) - ص ۱۷۸»

۶۴- تاریخ پانصد ساله خوزستان به قلم: احمد کسروی- ص ۲۵۳

۶۵- «ردیف (۴) - صص ۱۷۹-۱۸۰»

۶۶- «ردیف (۳) - ج ۷: ۳۸۲۴»

۶۷- «تاریخ الکویت السیاسی» همان- ج ۲: ۲۴۶ و سترینگ ویلیام تئودور حکمرانی شیخ خزعل بن جابر - صص ۲۰۴-۲۰۳

۶۸- «ردیف (۱) - صص ۶۵-۶۴»

۶۹- «ردیف (۲) - ص ۴۴-۴۲»

۷۰- ماسونی- فراماسونی یا فراموشخانه: کلمهٔ انگلیسی مرکب از: آزاد + بناء = بناء آزاد سازمانی است که دارای مقررات خاص و مجامع سری و مرموزی می‌باشد و در بعضی کشورها

بخصوص انگلستان تشکیلات دارد. و اعضای آن فراماسون نامیده می‌شوند (فرهنگ عمید- صص ۸۶۳-۸۶۲)

فراماسونری: شبکه جهانی: سازمان جهانی فراماسونری کوشش دارد که برادران ماسونی خود را در هر نقطه از دنیا کمک کند و مقامات حساس کشورها را بگمارد و بهترین استفاده را از آنها در موقع مناسب بنماید. در فرانسه، آلمان ایتالیا و انگلیس این شبکه‌ها وجود داشته که البته بیشتر دارای جنبهٔ صنفی بوده و بتدریج با تغییر شکل به سازمانی با اهداف سیاسی تبدیل گردیده‌اند. «موریس لوپاژ» می‌گوید: «هدف سازمان فراماسونری عبارتست از: تزکیه نفس در راه خدمت به مردم و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌نمائید. طبق شعار: «آزادی، مساوات و برادری» که متاسفانه فقط شعار است اما در عمل به نفع کشورهای واضع اولیه است یعنی فرانسه و انگلیس است (تاریخ سیاسی معاصر ایران- دکتر جلال‌الدین مدنی- ص۵۵)

ایرانیانی که عضو این سازمان بوده‌اند: ۱- میرزا ملکم خان «ناظم‌الدوله» ارمنی (اولین مؤسس لژ فراماسونری در ایران بود) ۲- دکتر محمد مصدق که به علت سوابق مبارزاتی رهبر جبههٔ ملی گردید و نقش اقلیت را خیلی خوب در مجلس ایفا کرد و بالاخره برای اجرای قانون ملی شدن نفت نخست‌وزیر گردید. عضوی از شبکه فراماسونری بود و قسم‌نامه داشت. ۳- میرزا صالح شیرازی- وی در سفرنامه‌اش از مجمع فراموشان سخن گفته که چگونه به این مجمع پیوسته است ۴- سید جمال‌الدین اسدآبادی- اسنادی که جمع‌آوری شده حاکی است که درخواست عضویت فراماسون کرده و بعداً به ریاست «لژ» برگزیده شد در کتاب اسناد سیاسی- دوره قاجاریه، تألیف ابراهیم صفائی ص ۲۸۷-۲۴۸ آمده است: سید جمال‌الدین اسدآبادی یا جمال‌الدین افغانی از سیاست‌پیشگان و آزادیخواهان مشرق زمین است ولی نسبت به نفوذ افکار و تاثیرکلام او سخن بگزافه گفته‌اند. ملیّت و مذهب و مسلک سیاستش مشکوک و با جمعیت فراماسون هم وابستگی داشته است جمال‌الدین خود در آغاز جوانی متهم به بابی‌گری بوده سپس در ایران و عثمانی با ازلیان مانند: میرزا هادی دولت‌آبادی و میرزا باقر صدر،

صدرالعلما و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی طرح همکاری ریخته و در تهران شبنامه‌ها و اوراقی برضد سلطنت و دولت چاپ می‌کرده و گاهی با امضای بابی‌ها آنرا منتشر ساخته تا هم خود و یارانش مورد سوءظن و مجازات واقع نشوند و هم بابیان در معرض پیگرد و کیفر در آیند و با دولت ایران مخالف شوند. و به جمال‌الدین بگروند در هند و مصر و پاریس کوشش‌های ضد استعماری نموده، در کشور عثمانی طرفدار اتحاد اسلام و در ایران خواهان آزادی و عدالت و قانون شده ولی در تمام کوشش‌ها و تلاشها هدف نخستین‌اش ارضاء حسن جاه‌طلبی خود بوده است سه بار به ایران آمده بار سوم بجرم تحریکات بر ضد شاه (ناصرالدین شاه) و دولت در ج۲ / ۱۳۰۸ ه‍ ق به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و با دیپلماتهای انگلیسی طرح دوستی ریخته و در پناه آنان به فتنه‌جوئی و ناسزاگوئی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است. در آغاز سال ۱۳۱۰ ه‍ ق به دعوت سلطان عبدالحمید رهسپار استانبول شده و به اطاعت او در آمده داعی اتحاد اسلام گردیده و سرانجام با پشتیبانی و تحریک سلطان بمنظور اتحاد اسلام یعنی کشیدن ایران در زیر پرچم خلافت عثمانی طرح جنایتی ریخته و عنصری تبهکار بنام میرزا رضا کرمانی را مأمور قتل ناصرالدین شاه ساخته و خود در شوال ۱۳۱۴ ه‍ ق به بیماری سرطان فک در استانبول درگذشته است.

۵- ادیب‌الممالک فراهانی ۶- سید حسن تقی‌زاده ۷- ناصر عجم مخبر کمیسیون همکاری مجلسین و اعضای جامعهٔ آدمیت (فروغی، سید نصرالله تقوی و مصدق‌السلطنه) و صدها شخصیت برجستهٔ دیگر که در بین آنها می‌توان از: علی جواهر کلام نام برد که بر اساس اسناد کشف شده رسماً در استخدام سازمانهای جاسوسی انگلستان بود. و بابت مقالاتی که بر اساس دستورالعمل مقامات انگلیس در مطبوعات ایران همچون: راه نو و جهان نو می‌نوشت از شرکت نفت ایران و انگلیس دستمزد دریافت می‌کرد او در جواب سید حسن تقی‌زاده که می‌گفت ایران برای پیشرفت باید از موی سر تا ناخن فرنگی شود علی جواهر کلام، بسیار فراتر رفته و اظهار عقیده می‌کرد که ایران باید مستعمره انگلیس شود!... میزان و اهمیت و جایگاه جواهر کلام در فراماسونری ایران تا آن حد بود که وقتی محمد رضا شاه

می‌خواست به عضویت فراماسونری در آید. او به عنوان شخصیت ارشد شاه را تا پشت لژ هدایت کرد» (جستارهائی از تاریخ معاصر ایران- ج ۲: ۴۱۲-۴۱۱ سند ساواک ۱۳۴۸/۷/۱۲ خاطرات حسین فردوست) و (فراماسونری در ایران- اسماعیل رائین، سه جلد) و (تاریخ سیاسی معاصر ایران - ج ۱: ۳۸-۳۱ دکتر سید جلال‌الدین مدنی- ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» بهمن/ ۱۳۶۱- فراماسیونرها) و سازمان جهانی فراماسونری- نوشته ولی‌الله یوسفیه و فراماسونری در ایران- نوشته: محمود کتیرائی و سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست- از دفتر پژوهشهای موسسه کیهان- کیهان شماره (۱۶۳۹۸)- ۱۳۷۷»

۷۱- «ردیف (۱) - ص۶۴»

۷۲- انجمن‌های شهری- بعد از اعلان مشروطه در ایران ابتدا در شهرهای مختلف انجمن‌های شهری آزاد تشکیل شدند و بصورت هفتگی جلساتی تشکیل می‌دادند از جمله در بندر لنگه که مردم آن به دو زبان فارسی و عربی سخن می‌رانند این انجمن‌ها تا سال ۱۹۰۸ در دورهٔ محمد علیشاه دائر بودند (مجلهٔ العمران- عد المسیح انطاکی بیک تاریخ ۱۳۲۵ هـ ق/ ۱۹۰۸)

۷۳- سه مقاله درباره انقلاب مشروطهٔ ایران م پاولویچ وتریاس ایرانسکی- ترجمه هوشیار- صص ۱۳-۱۲

۷۴- پیشه‌ور- دکتر شیندلر در سال ۱۲۶۷ هـ ش/ ۱۸۸۸- جمعیت ایران را در حدود ۹ میلیون نفر برآورد کرده است (جغرافیان جهان- فریبرز خوارزمشاهیان- ص۱۵) ضمناً جمعیت اقوام مختلف ساکن ایران در این دوره (قاجاریه) فارسها ۷/۱۶۲/۰۰۰- ترکها ۱/۸۰۶/۰۰۰ نفر کردها ۷۵۱/۰۰۰ نفر و اعراب ۲۹۹/۰۰۰ نفر بلوچها ۲۴/۰۰۰ نفر جمعاً ۱۰/۰۴۲/۰۰۰ نفر) مؤسسهٔ آگاه ایلات و عشایر- ص۱۸)

۷۵- سه مقاله درباره انقلاب مشروطهٔ ایران همان- ص ۲۹-۱۵

۷۶- مسیونوز بلژیکی- پس از انعقاد عهدنامه گمرکی (۱۹۰۱ میلادی) با روسیه تعدادی از

بلژیکی‌ها در خدمت سیاست روسها بودند به ایران آمدند و به اداره امور گمرکات پرداختند در آستانه سفر سوم مظفرالدین‌شاه به فرنگ یکی از مستشاران بلژیکی بنام نوز که ریاست گمرکات ایران را در دست داشت تعرفه گمرکی جدیدی وضع کرد که کاملاً به زیان بازرگانان بود به همین دلیل آن‌ان به دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا خواستار عزل نوز شوند در این ایام عکسی از وی به دست آمد که او را در لباس روحانیت در یک مجلس رقص و در حال کشیدن قلیان نشان می‌داد. این عکس وقتی که در میان مردم منتشر شد آنان را به حدی به خشم آورد که خواستار عزل نوز شدند در این زمان شاه در سفر بود و ولیعهد از مردم خواست که آرامش خود را حفظ کنند، و قول داد که پس از بازگشت شاه خواست آنان را برآورده کنند.

۷۷- «تاریخ سیاسی خوزستان» همان- ص ۲۲۳-۲۲۰ و خلیج فارس نوشته: الداود- ص ۸۰

۷۸- «ردیف (۹) - ص۲۲۶-۲۲۴»

۷۹- «ایران در آستانه انقلاب مشروطیت» نوشته: باقر مؤمنی- ص ۱۷-۱۵

۸۰- تاریخ ایران (۲) کد ۲۳۵/۳ وزارت آموزش و پرورش- ص ۹۷

۸۱- ایران در قرن بیستم نوشته: ژان پیردیگار و... ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- ص (۳۲-۳۰)

۸۲- روزنامه ایران شماره ۹۰۱- ۱۶/ اسفند/ ۱۳۷۶-

۸۳- ردیف ۸۱- ص ۲۸

۸۴- مشیرالدوله= نصرالله خان (مشیرالدوله) اولین نخست‌وزیر مشروطه منور الفکر) فاسدی بود که قرارداد استعماری اعطای امتیاز کشف و استخراج معادن نفت جنوب به ویلیام ناکس دارسی را به همراه همفکران دیگر خود آقایان: مستوفی‌الممالک و وثوق‌الدوله امضاء کرد و برای امضای این قرارداد پنجهزار سهم از انگلستان دستخوش گرفت. و از شاهکارهای دیگر او اینکه برای تأمین مخارج سفر مظفرالدین‌شاه به فرنگ دو وام خانمان برانداز و سنگین برای ایران از روسیه استقراض کرد((مجله

الیاثارات- سال سوم شماره ۳۷ اردیبهشت/ ۱۳۷۶) همچنین اعتمادالسلطنه در کتاب خاطرات خود میزان رشوه دریافتی از نماینده رویتر را ذکر کرده می‌نویسد: «پنجاه هزار لیره، میرزا حسین خان صدراعظم گرفته بود همین مقدار ملکم خان بیست هزار لیره حاج یحیی خانه معین‌الملک بیست هزار لیره مشیرالدوله مبلغی هم اقبال‌الملک دریافت کردند سپس در معامله دیگر از جمله کسانی که علاوه بر شاه (ناصرالدین شاه) و صدراعظم‌اش، از تالبوت صاحب امتیاز توتون و تنباکو در سال ۱۲۶۷ ش. / ۱۳۰۶ قمری- رشوه دریافت کردند: ظل‌السلطان، نایب السلطنه، مشیرالدوله و اعتمادالسلطنه بودند تاریخ ایران ۲کد ۲۳۵/۳- صص ۸۶-۸۵ چاپ ۱۳۷۶

۸۵- انقلاب مشروطیت ایران نوشته: م. س. ایوانف ترجمه: کاظم انصاری- ص ۳۱

۸۶- گذشته چراغ راه آینده نوشته: جامی، ص ۱۴۸

۸۷- قرارداد ۱۹۰۷ در تاریخ ۳۱/ اگست/ ۱۹۰۷ در پنج ماده به وسیله سر آرتور نیکُلن سفیر انگلیسی در دربار روسیه و الکساندر الیزولسکی وزیر خارجهٔ روسیه در سن پطرزبورگ به امضاء رسید:

ماده (۱) قرارداد -۱۹۰۷ روس و انگلیس آمده است دولت بریتانیای کبیر تعهد می‌کند که در ماوراء خطی که از قصرشیرین به اصفهان و یزد و خواف ممتد شده و به یک قطعه در سرحد ایران که محل تقاطع دو خطر سرحدی روس و افغان منتهی می‌شود تقاضای هیچگونه امتیاز رسمی و تجاری ننماید.

ماده (۲) دولت روسیه به نوبهٔ خود تعهد می‌کند که در منطقهٔ واقعه آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از فاز یک (شرق بیرجند) و بیرجند و کرمان ممتد شده و به بندر عباس منتهی می‌شود تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی و تجاری ننماید (تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری- گارثویت- ص ۲۲۲)

۸۸- تاریخ سیاسی خوزستان همان- ص ۱۷۵ به نقل از سیاست و استراتژیک نوشته: حسین فوزی

۸۹- قزاق- روس‌ها که همواره بدنبال توسعه نفوذ خود در ابعاد مختلف در ایران بودند پس از

بازگشت ناصرالدین شاه از اروپا ضمن استقبالی که از وی به عمل آوردند موفق شدند به دستیاری سپهسالار که در این زمان از انگلیسی‌ها رنجش یافته و به روسها متمایل شده بود نظر شاه را به تشکیل نیروی قزاق در ایران جلب کند با تشکیل نیروی قزاق در ایران موافقت کرد و به این ترتیب قراردادی در این‌باره به سال ۱۲۹۶ (۱۲۵۷ هـ.ش) میان دو دولت منعقد شد که به موجب آن سرتیپ دومونتوبیچ همراه چند نفر قزاق به ایران آمد و نیروی قزاق را تشکیل داد امضای این قرارداد به روس‌ها امکان داد تا نیروی نظامی خود را با مخارج ایران در خاک این کشور استقرار دهند. و هرگاه منافعشان مورد تهدید قرار گرفت از آن استفاده کنند.

۹۰- «ردیف (۹) – صص ۲۲۶–۲۲۵»

۹۱- الاعلام الزرکلی– ج ۲: ۳۵۰

۹۲- انقلاب مشروطیت ایران ایوانف– صص ۴۴-۴۳

۹۳- «ردیف (۹۲) – صص ۶۱–۶۰»

۹۴- تاریخ بیداری ایرانیان به قلم: ناظم‌الاسلام کرمانی– ج ۵: ۳۹۹– انتشارات آگاه

۹۵- تاریخ بیداری ایرانیان همان– ج ۵: ۵۶۲–۵۶۱

۹۶- تاریخ از یکسو تألیف: عبدالهادی حائری– صص ۵۷–۵۶

۹۷- تاریخ ایران (۲) کد ۲۳۵/۳– ص ۷۸

۹۸- «تاریخ از یکسو« همان– صص ۶۲–۶۱

۹۹- «ردیف (۹) – صص ۲۲۷–۲۲۶»

۱۰۰- «ردیف (۴) – ص ۱۴۴–۱۳۹»

۱۰۱- «ردیف (۲۰) – ج ۳: ۳۳–۳۲–۳۱»

۱۰۲- سِر خزعل– خزعل ضمن تشکر اظهار داشتند که من از عزل و نصب ترکها و استبداد آنها (عثمانی‌ها) عاجزم و از زمانهای دور در مورد وحدت اعراب سخن گفتم و سپس در مورد حمایت بریتانیا

از مستضعفین و به خصوص جانبداری از اعراب منطقه و حمایت از اعاده مجدد عظمت اعراب و تعهد بریتانیا در زمینه کمک به استقلال عراق و نجد ستود و در دنباله سخنانش اضافه کرد: ما اعراب به وفاداری و امانتداری و حفظ پیمان مشهوریم و از این جهت به دوستی با بریتانیا افتخار می‌کنیم و اعلام می‌داریم که همانند شمشیر برنده از آن حمایت می‌کنیم پس از آن شیخ جابر المبارک به این کلام اکتفا کرد که ما اگر تصمیم جمعی گرفتیم به آن عمل می‌کنیم (تاریخ الکویت السیاسی- همان ج ۳: ۱۲۶-۱۰۵

۱۰۳- شرح حال سر پرسی کاکس نوشته: فلیپ گریوز- ص ۲۱۴ نقل از مجله اطلاعات: سیاسی- اقتصادی شماره -۳۶ صفحه ۱۰ خرداد- تیر/ ۱۳۶۹- دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

۱۰۴ - «ردیف (۲۰) - ج: ۱: ۸۰»

۱۰۵- تاریخ الکویت نوشته: عبدالعزیز الرشید- ص۱۰۹

۱۰۶- وهابیون- ظهور وهابیت و خیزش آنها در ناحیه نجد عربستان به سرپرستی محمد عبدالوهاب که گاهی مورخین آنها را الموحدین می‌نامند. در نوع خود کم‌نظیر است.

محمد در روستای العینیه در سال ۱۷۰۳ در نجد متولد شده پدرش قاضی روستا بوده تحصیلات اولیه او در مکه و مدینه و بصره بود شیخ محمد بن عبدالوهاب: آقای صادق نشات در کتاب: تاریخ سیاسی خلیج فارس صص (۵۱۳-۵۱۲) در مورد شخصیت او می‌نویسد: ایشان پیشوای مذهب وهابی تحصیلات مقدماتی و عالی خود را تا سر حد اجتهاد در اصفهان و به وسیله علمای ایرانی به پایان رسانیده و چند سال پس از اقامت در ایران به عربستان بازگشته و امیر نجد سعود بن عبدالوهاب و قبایل آن سرزمین را به مذهب جدیدی که خود پایه گذار آن بوده است دعوت نموده و از این رهگذر معتقدات وی در بین قبایل مختلف این سامان انتشار یافته و مورد قبول واقع شده است».

«ایشان اولین بار در مدینه متوجه شد که مردم به قبربوسی پیامبر(ص) می‌پردازند و از پیامبر طلب غفران می‌کنند که این عمل را نوعی شرک دانست در عراق نیز چنین عملی را از مردم شیعه دید که مرقد

امامان و آرامگاه مردگان خود را می‌بوسند و طلب آمرزش می‌کنند. این عمل باعث اعتراض شدید او شد که شیعیان بصره او را از این شهر اخراج کردند او معتقد است که خداوند می‌فرماید: «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الدعی اذا دعانی» و سپس می‌فرماید: «ان المساجد لله فلا تدعو مع الله احداً» پس باید در دعا مستقیماً و بدون واسطه به خدا رو آوریم و نه به دیگران توسل جستن. همانند: مرقد مطهر انبیاء الله و یا بارگاه و آرامگاه: امامان، امامزاده‌ها و...» توسل به آنها را نوعی شرک و نفس عمل را بت‌پرستی می‌داند البته پنج قرن پیش از آن نیز ابن‌تیمیه چنین اعتقادی داشته که مسلمانان باید به دوران اولیه اسلام برگردند و از پرداختن به مسائل جانبی که موجب نفاق آنها می‌گردد دوری جویند اما ابن‌تیمیه در یک جامعه شهری (متمدن) این مطالب را بیان کرد و طرفدار پیدا نکرد لکن محمد عبدالوهاب عقیده خود را در یک جامعهٔ بدوی مطرح ساخت و مقبول واقع شد در سال ۱۷۳۰ شیخ محمد عبدالوهاب به سوی روستای حریمله از قرای نجد رفته و شروع به تبلیغ عقیدهٔ خود نمود. که پس از مدتی تعدای موافق و تعدادی مخالف عقیده و نظر او گردیدند. و چنانچه به روستای العینیه فرار نمی‌کرد توسط مخالفین او از قبیله بنی‌خالد کشته می‌شد سپس با کمک شیخ روستا معروب به عثمان بن حمد که بعدها خواهرش جوهره را به عقد محمد عبدالوهاب در آورده نزد خود نگاهداشت این وصلت باعث نام‌آوری او شد محمد عبدالوهاب در آن روستا شروع به بریدن درختان مقدس کرد همچنین آرامگاهها و تکیه‌ها همانند: زید بن الخطاب برادر عمر بن خطاب (خلیفه دوم مسلمین) که در اثناء الرده کشته شده بود و مورد تقدس و احترام مردم بوده است ویران ساخت پس از این عمل تعداد زیادی ار مردم فکر کردند که خرابی آرامگاه زید بن خطاب توسط محمد عبدالوهاب باعث نابینائی او خواهد شد اما هیچ اتفاق ناگواری برایش رخ نداد.

از سوی دیگری فتوائی مبنی بر سنگسار کردن یک زن زانی صادر کرد اعمال او موجب خشم تعدادی از قبیله بنی‌خالد گردید و او را مجبور به فرار از العینیه به روستای الدریعیه (۱۱۵۸ هـ ق/ ۱۷۴۵) نمود.

* هم‌پیمانی محمد عبدالوهاب با ابن سعود در سال (۱۷۴۵-۱۱۵۸ هـ ق) محمد عبدالوهاب با امیر

حریمله اختلاف پیدا کرد و روستا را ترک گفت و سپس به روستای الدرعیه آمد که امیر آن محمد بن سعود بود آمدن عبدالوهاب به روستای مذکور را بعدها وهابیون به نوعی هجرت شبیه به هجرت پیامبر اسلام محمد بن عبدالله(ص) از مکه به مدینه تلقی کردند. در این اثناء محمد عبدالوهاب با محمد بن سعود هم‌پیمان شده و در گسترش و توسعه عقیدهٔ خود همراه با ایشان بود پس از مدتی دعوت او از راه مسالمت‌آمیز خارج شده و به روش و شیوهٔ قهرآمیز توسل جسته و از پیروان و طرفداران خود خواست تا در راه نشر و توسعهٔ وهابیت جهاد را پیشه گیرند. و نوعی غزو دوران پیامبر(ص) را بوجود آورند چراکه بدوی‌ها در غزو سود فراوانی می‌برند غزو هم اجر دنیوی دارد و هم اخروی بدینترتیب پیروان و هواداران وهابیت روز به روز بر اثر استفاده‌های مادی تعداد آنها بیشتر شد چراکه مخالفین را مشرک می‌دانستند و قتل مشرک یک تکلیف شرعی است (الکافر مهدور الدم) ضمناً بدوی همانند یک شهری به شفاعت اعتقاد ندارد زیرا حاکمی همانند شهریها ندارند تا واسطه قرار دهند و مستقیماً با خدای خود راز و نیاز می‌کنند.

این سند البصری نکته جالبی را در عقیده وهابیت یافته عبارت از جلوگیری از هر نوع بدعت و من در آوردی (عوامفریبی) است و بالاخره هر نوع سوء استفاده مذهبی توسط افراد خودخواه و عوامفریب و انحصارطلب قشری مردود است همچنین در دروه گسترش عقیده وهابیت در بین بدویان باعث بوجود آمدن امنیت در روستاها و شهرها و جاده‌ها گردید چراکه راهزنی، غارت و دزدی که از ویپگیهای فرهنگی بدویان است در این دوره (محمد بن سعود) قطع گردید و بیشتر مردم به کارهای کشاورزی گله‌داری و تجارت پرداختند.

وهابیون در عراق نیز مرتکب قتل و جنایت شدند از جمله اعمال جنایتکارانهٔ آنها واقعهٔ کربلا در ۲۲ نیسان ۱۸۰۲ (۸ ذیحجه ۱۲۱۶ ه‍ ق) مصادف با روز عید غدیر خم گویا وهابیون در حدود ۸۰۰ نفر را کشتند که تنها در ضریح مطهر امام حسین(ع) پنجاه نفر، و در صحن مقدس پانصد نفر کشته شده و مابقی در خارج از این دو مکان مقدس بقتل رسیدند. علاوه بر آن کلیه اشیاء نفیس و گرانبها موجود را به

غارت بردند».

تاریخ العراق بین الاحتلالین عباس العزاوی- ج۶: ۱۲۶-۱۲۱ و مباحث عراقیه یعقوب سرکیس ج ۱: ۵۲-۵۱ و خلیج فارس اسکندر دلدم- ص ۱۳۴-۱۲۵ و لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث الدکتور علی الوردی- ص ۱۸۴-۱۷۸ و تاریخ شرقی الجزیره العربیة (۱۸۰۰-۱۷۵۰)

۱۰۷- العرب و جیرانهم ریاض نجیب الرّیس- ص ۵۵-۴۸ و تاریخ سیاسی خوزستان همان- ص ۱۳۴-۱۲۵

۱۰۸- طالب النقیب- طالب النقیب فرزند رجب الرفاعی و وکیل اشراف و بزرگان بصره بود او در سال ۱۸۷۰- در بصره متولد شد و از جمله مخالفین حضور استعماری ترکان عثمانی در کشور عراق بوده و به همین دلیل در جنگ جهانی اول (جهاد) جانب انگلیسی‌ها راگرفت تا با این سیاست به رهایی کشورش (عراق) از یوغ استعمارگران ترک آنسوی قفقاز کمک کند همچنین در برابر اشغال نظامی کشورش توسط انگلیسیها در اثناء جنگ جهانی اول ایستاد و به رایزنی خارج از کشور پرداخت ابتدا به نزد ابن سعود امیر نجد رفت و سپس به کشورهای هند و مصر سفر کرد و پس از بازگشت به عراق در ۱۹۲۰ (ثورة العشرین) شرکت فعال داشته و پس از استقلال عراق در سال (۱۹۳۲-۱۳۵۲ ه ق) خود راکاندید پادشاهی عراق نمود و از تشکیل جمهوری در عراق جانبداری کرد از جمله پستهای او وزیر کشور بود و پس از بروز اختلاف سیاسی با انگلیس به سیلان (سری‌لانکا) تبعید شد که پس از چهار سال تبعید دوباره به بصره بازگشت و در انزوال کامل سیاسی بسر در و در ۱۶ یونیو- حزیران/ ۱۹۳۹ در یک عمل جراحی در کشور آلمان درگذشت این شخصیت برجسته سیاسی از جمله منادیان استقلال کامل عراق از عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها بود و دسیسه‌های استعماری انگلیس باعث انزوای او گردید.

۱۰۹- «شخصیات عراقیه» خیر امین العمری- ج ۱: ۲۶»

۱۱۰- «المحمره و الوحده العثمانیه» علی محمد عامر- ص ۶۸»

۱۱۱- «خلیج فارس» جمال زیاکریا قسام- ص ۳۲۴»

۱۱۲ـ «جریدة الزوراء» عدد (۲۲۷۲ رمضان / ۱۳۲۸ هق / ۱۹۱۰)

۱۳۳ـ «تاریخ الکویت السیاسی» همان ـ ج ۲: ۲۲۸»

۱۱۴ـ «العرب و حیرانهم» ریاض نچیب الریس ـ سس ۴۸ ـ ۴۹ چاپ دوم ـ لندن ـ ۱۹۹۱»

۱۱۵ـ «مجله اطلاعات» سیاسی – اقتصادی ـ شماره (۶)خرداد، تیر/ ۱۳۶۹ ـ ص ۹۰ ـ ۹۵ ـ دکتر جواد شیخ الاسلامی»

۱۱۶ـ روابط تاریخی و حقوقی ایران» عثمانی و عراق ـ دکتر منوچهر پارسا دوست ـ صص (۸۶ ـ ۸۷) ـ ۱۳۶۴»

۱۱۷ـ «تاریخ سیاسی خوزستان» همان ـ صص (۱۹۲ ـ ۱۹۳) »

۱۱۸ـ «تاریخ حوزستان» مصطفی انصاری ـ ص ۱۳۹»

۱۱۹ـ ایل سگوند ـ «سگوند یهای‌یا اولاد کلاب» ساکن شهرستان شوش برخی از تاریخ نویسیهاآنهارا از اعراب خزاعل می‌دانند که در صدر اسلام به ایران «لرستان» آمده و به مرور زمان با طوایف لر منطقه به هم آمیخته و بطوری کامل با آنها همانند و متحد شدند نقل از: عشایر خوزستان»(قبایل سگوند) جهانگیر قائم مقامی ـ مجله یادگار شماره (۷) ص ۱۸ ـ ۲۴» و «جامعه عشایری خوزستان »نوشته: دکتر ارشاد ـ ص(۲۱) ـ انتشارات شهید چمران اهواز»

۱۲۰ـ «امارات شیخ خزعل» انعام ـ ص ۴۶ ـ ۵۲ ـ دانشگاه بصره ـ ۱۹۸۵»

۱۲۱ـ انقلاب مشروطیت» ایوانف ـ ترجمه: کاظم انصاری ـ ص ۷۵»

۱۲۲ـ «انقلاب مشروطیت» اینوانف ـ همان صص ۷۷ ـ ۷۸»

۱۲۳ـ «انقلاب مشروطیت» همان ـ صص (۷۹ ـ ۸۰)

۱۲۴ـ ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) تالیف: مورخ الدوله سپهر ـ ص ۳۱۸ چاپ دوم ـ انتشارات ادیب ـ ۱۳۶۲»

۱۲۵ـ ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) همان ـ ص ۷۷»

۱۲۶ـ ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) همان ـ ص ۷۷ ـ ۹۵

۱۲۷ـ ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) همان ـ ص ۱۳۷ ـ ۱۴۶ ـ ۱۴۷ـ ۱۴۸ـ ۱۵۹»

۱۲۸ـ «خاطرات، هنری مورکانتو» سفیر آمریکا در استانبول، ترجمه: فواد صروف ـ ص ۲۴ ـ ۲۵ ـ ۲۹ ـ قاهره ۱۹۲۳» و «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث» الدکتور علی الوردی ـ ج ۴: ۱۰–۱۱»

۱۲۹ـ خاطرات جمال پاشا» ترجمه: علی احمد شکری ـ ص ۳۵» لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث» ـ همان ـ صص ۱۱ـ ۱۲»

۱۳۰ـ حرب العاطی الاول، عمبر الوانصر ـ ج ۵ ۱۲: ۱۳» و «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث»ـ همان ـ صص ۱۴ ـ ۱۵»

۱۳۲ـ خاطرات هنری مورکانتو ـ ص ۴۸» و «لماحات اجتماعیه ردیف (۱۲۶)، همان ـ صص ۱۶ ـ ۱۷»

۱۳۳ـ «روزنامه جامعه» شماره (۵۸) ۱۴ / اردیبهشت / ۱۳۷۷ ـ ص (۶)

۱۳۴ـ «سلطان عبد الحمید» ـ سلطان عبد الحمید، همانند اسلاف خود از راه زور وقوه قهریه بر مسلمانان مستولی شده و بنام خلیفه مسلمین فتوا صادر می‌کرد. همانند: هلاکوهان» که بهنگام فتح بغداد در سال ۶۵۶ هـ ق/ ۱۲۴۰ میلادی از علمای شیعه و سنی کشور عراق بدین مضمون فتواگرفت که «ایمان افضل السلطان الکافر العادل ام السطان المسلم الجائر» و علما همگی فتوا دادند به اینکه «حاکم کافر و عادل بهتر از مسلمان ظالم!» و هلاکوخان خونخوار باگرفتن چنین فتوایی برکشورهای مسلمان مطلق گردید» (تاریخ المشعشعین ـ جاسم حسن بشر الموسوی ـ صص ۲۸ ـ ۲۹) همچنین در سال (۹۲۵ هـ ق / ۱۲ ۱۵۱۲.م)

هنگامی که سلطان سلیم به مقام پادشاهی عثمانی رسید هم زمان او در ایران شاه اسماعیل صفوی که مذهب شیعه را در ایران رواج داده و خود را مدافع شیعه قلمداد نموده از طرفی سلطان سلیم عثمانی

قدرت خود را برمسلمانان سنی گسترش داده بود و خودرا مدافع سنی‌ها معرفی کرده از شیخ الاسلام فتوا گرفت دال بر خروج شیعیان از اسلام، و باگرفتن این فتوا از وعاظ السلاطین تمام شیعیان ساکن عثمانی را قتل عام نمودن و سپس یک ارتش نیرومند را جهت سرکوبی دولت جدید «تشیع (صفوی) درایران) مهیا کرد. نقل از «البلاد العربیه و الدول العثمانیه ساطع الحصری ـ صص ۳۸ ـ ۳۹ چاپ دوم ـ تموز / ۱۹۶۰» و «العلاقات العراقیه ـ الایرانیه خلال خسمة قرون» سعد الانصاری ـ ص ۲۳ دار الهدای ـ بیروت ۱۹۸۷ / ۱۴۰۷» همچنین در عهد سلطان سلیمان عثمانی (۱۲۳۱ ه‍ ق / ۱۸۱۵) در مورد کشتار یزیدیهاتوسط مسلمین از: ابوسعود العماری مفتی اسلام فتوا خواست و مفتی پاسخ داد: «پاسخ من آری است! چراکه قاتل آنهاهمانندغازی زمان پیامبر (ص) است و اگر یکی از قاتلین بمیرد شهید است! چرا که این جنگ نوعی جهاد اکبر است زیرا یزیدیهاازصلبیون هم کافرترند و قتل آنهاحلال است و در مذاهب چهارگانه مالکی، حنفی، حنبلی، شافعی» جهاد باآنها ثواب‌تر از عبادت است و برهمه واجب است که باآنها بجنگد و خداوند آن حاکمی راکه دستور قتل آنها و یا تبعید آنها را بدهد یاری خواهد کرد بنابراین می‌توان آنها راکشت و تصرف و تجاوز به زنان و دخترانشان جایزاست و می‌توان در بازار بصورت کنیز و غلام فروخت. این فتوا نوعی منطق قدیم است که هر کس باما نیست دشمن ما است و باید او را کشت چنانکه حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: من لم یکن معناکان ضدنا» هر کس با مانیست پس ضد ما است وکافر است وکافر نیز مهدور الدم است» مهزلة العقل البشری» علی الوردی ص ۴۲» و خوارق اللاشعور علی الورودی»

۱۳۵ـ «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیق علی الوردی ـ صص ـ ۱۸ ـ ۱۹) چاپ قم»

۱۳۶ـ خاطرات هنری مورکانتو» ص (۶۱) به نقل از: لمحات ردیف (۱۳۵)»

۱۳۷ـ مجلة الاسرار» عمر ابو النصر ـ مورخه ۳ / ایار / ۱۹۳۸» نقل از: ردیف (۱۳۵) صص (۲۰ ـ ۲۱)

۱۳۸ـ انسان معمولاً بر اثر مصرف کم مواد غذائی لازم و یانبود پروتئین مورد احتیاج به نوعی بیماری بربری یاهاری دچار می‌شود که همنوع خود را می‌خورد چنانچه در هنگام اشتغال لبنان در سال

۱۹۸۱ - توسط صهیونیستهای غاصب و محاصره دو اردوگاه رزمندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا چریکهای فلسطینی را مجبور ساختند پس از اتمام آذوقه و ذخیره غذائی ابتدا حیوانات ولگرد همچون سگ و گربه را بخورند و سپس به خوردن جنازه و لاشه‌ی همرزمان خود می‌پرداختند».

۱۳۹- «خوارق اللاشعور» دکتر علی الوردی - چاپ قم

۱۴۰- مجلة الاسرار ردیف (۱۳۵) به نقل از لمحات ردیف (۱۳۵) - صص ۱۸۸ - ۱۸۹»

۱۴۱- ردیف (۱۳۵) - ص ۱۱۵»

۱۴۲- تاریخ البصره نوشته: عبد المجید الغزالی - ۲۱۴»

۱۴۳- البطولة فی ثورة العشرین» عبدالشهید الیاسری - صص ۶۸ - ۶۹، النجف - ۱۹۶۶ نقل ردیف (۱۳۳) صص - ۱۳۹ - ۱۴۰)

۱۴۴- ردیف (۹) - صص - ۳۰۲ - ۳۰۳) و ردیف (۱۳۵) صص (۱۳۹ - ۱۴۰)

۱۴۵- فصلهائی از تاریخ جدید عراق نوشته: مس بیل - ترجمه: جعفر الخیاط - ص ۷» به نقل از ردیف (۱۳۵) - ص ۱۴۰۹

۱۴۶- نژاد هند و ایرانی - آریائی) - مهاجرت آریائی‌ها به فلات ایران - در اوایل هزارهٔ دوم قبل از میلاد یک دسته از اقوام هند و اروپایی که به سوی جنوب مهاجرت کرده بودند به نواحی شمالی فلات ایران رسیدند این دسته از هند و اروپائی اقوام هند ایرانی می‌نامند بعدها دو شعبه بزرگ شده یک شعبه در هند و یک شعبه در کشور ایران امروز ساکن گشتند اقوام هند و ایوانی مدتهادر سرزمینی به نام ایران وئج (سرزمین ایران) در نزدیکی رودهای سیحون و جیحون (تاجیکستان امروزی یاآسیای میانه) بایکدیگر زندگی می‌کردند».

۱۴۷- تاریخ مسجد سلیمان» نوشته: دانش عباس شهنی - ص ۱۳۱)

۱۴۸- تاریخ الحرکه الاسلامیة فی العراق» عبد الحلیم الرهیمی - صص ۱۶۴ - ۱۶۵ و المنیور حمید طرفی - صص ۳۷ - ۳۸)

۱۴۹ـ «شیوخ آزادیخواه» ـ شیوخ آزادی خواه منطقه که باشیخ خزعل اختلاف سیاسی داشتند از آن جمله: شیخ عوفی بن امهاوی، حاج سبهان بن عباس و عاصی بن شرهان بودند ویلسون انگلیسی در مورد شیخ عاصی بن شرهان می‌نویسد: عاصی الشرهان مرد نیرومند قوی هیکل و با اراده بود همچنین ویلسون معتقد است که هرگز نمی‌توان او را به سادگی از پای در آورد و مورد علاقه قبیله خود بود و دشمن شیخ خزعل است این سه تن همراه با سایر سران بنی طرف در سال ۱۹۰۸ ـ بر علیه حکومت شیخ خزعل قیام کرده و پس از شکست قبیله بنی طرف از قوای شیخ خزعل به عماره (عراق) پناهنده شدند در جنگ جهانی اول از فرصت پیش آمده استفاده کرده و به صف مخافین شیخ خزعل و قوای مهاجم عثمانی پیوستند و از سوی دیگر شیخ خزعل دریک درگیری در منطقه جحیف (عبد الخان) با قبیله بنولام در سال ۱۹۱۳ـ ۱۳۳۵هق) توانست بر آنها غلبه کند و شیخ حسن الداخل یکی از سران معروف آنهارا اسیر کند این عمل باعث رنجش خاطر رئیس قبیله بنولام (شیخ غضبان البنیان) گردید و منتظر فرصتی بود تا از شیخ خزعل انتقام بگیرد. باشروع جنگ جهانی اول شیخ غضبان البنیان فرصت را غنیمت شمرده و در جانب متحدین (آلمان، اتریش، مجار، ایتالیا و عثمانی‌ها) قرار گرفت و در جنگی که به فرماندهای توفیق بک خالدی و محمد فاضل داغستانی در سال ۱۹۱۴ در حوالی اهواز باقوای اشغالگر انگلیسی روی داد در آن شرکت جست و پس از شکست عثمانیهای متجاوز به حریم ایران اسلامی در سال ۱۹۱۷ ـ بریتانیا تصمیم گرفت شیخ غضبان را از عماره تبعید کند شیخ خزعل نپذیرفت و ایشان را تا سال ۱۹۲۰ در خرمشهر نگاهداشت سپس بااصرار بریتانیا به کویت و بعد به جزیره هنگام در مدخل خلیج فارس تبعید گردید لکن پس از استقرار حکومت ملی در عراق و تبانی او باانگلیس به کشور عراق بازگشته و باکمک شیخ خزعل به عضویت مجلس جدید ملی عراق در آمد (تاریخ سیاسی خوزستان ـ عبد القادر النجار ـ صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱)

۱۵۰ ـ «ردیف (۴) ص ۲۰۴»

۱۵۱ـ تاریخ الکویت السیاسی» همان ـ ج ۴: ۳۲» و ردیف (۱۳۵ ـ ۱۴۱)»

۱۵۲ـ «مدرس قهرمان آزادی ـ نوشته حسین مکی ـ صص ۱۴۱ ـ ۱۴۲ و تاریخ و سیاست معاصر سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج ـ مترجم: عباس مخبر ـ ص ۲۷۳ ـ ۲۷۸ ـ چاپ دوم ـ بهار ۱۳۷۲»

۱۵۳ـ اسناد محرمانه (وزارت خارجهٔ بریتانیا» درباره قرار داد ۱۹۱۹ ـ ایران و انگلیسی ج ۱: ۱۷۸ ـ ۱۷۹ ـ دکتر جواد شیخ الاسلامی

۱۵۴ـ (عرب خائن نیست، مدعی مفتری است)نوشته: دکتر علی الطائی ـ ص ۹۷ـ نشر شادگان ـ ۱۳۷۷»

۱۵۵ـ باتوجه به اعلان بی طرفی ایران در جنگ اول، در واقع ورود غیر قانونی نیروهای عثمانی در عمق خاک ایران و تا ۱۵ کیلومتری غرب اهواز (ابوالدعالج) نوعی نقض حاکمیت ملی و تجاوز به تمامیت ارضی تلقی می‌شود.

۱۵۶ـ «ردیف (۲۰) ـ ج ۲:۲۵۸۹»

۱۵۷ـ ردیف (۱۳۵) ـ صص ۱۴۱ ـ ۱۴۲ و تاریخ سیاسی خوزستان ـ همان ـ ص ۱۵۰۹ ـ ۱۵۲

۱۵۸ـ حرب العراق طه الهاشمی ـ ج ۱: ۱۱۸ ـ ۱۱۹ بغداد ـ ۱۹۶۹

۱۵۹ـ ۱۶۰ـ حماسه‌ی جاوید محسن حیدری ـ ص (۱۴۸ ـ ۱۴۹ ـ ۱۵۰)

۱۶۱ـ محمد خالصی کتاب مخطوط و ردیف ۱۳۵ ـ ص ۱۵۴ ـ ۱۴۴ و تاریخ میسان و عشایر العراق جبار عبد الله الجویبراوی ـ ص ۶۶ ـ ۱۷۱ و بلادمابین النهرین و یلسون ـ ص ۷۰۹ ـ ۱۹۱

۱۶۲ـ تاریخ میسان و عشایر العراق همان ـ ص ۱۹۰ ـ ۱۹۶

۱۶۳ـ «ردیف (۹) – صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵»

۱۶۴ـ العلاقات العربیه الایرانیه الدکتور حسن العید روس ـ صص۶۱ ـ ۶۲کویت ۱۹۸۵

۱۶۵ـ بلدة البصره ـ دولت بریتانیا باتوجه به موقعیت ممتاز و استراتژیک شط العرب در اثناء جنگ جهانی اول آن کشور را برآن داشت تاطالب النقیب عراقی را امیر بصره نمایند و استقلالش را تضمین

کنند و شط العرب را به عنوان یک شط انگلیسی در آورند اما شرایط پس از جنگ به گونه‌ای ظاهر شد که خرمشهر باقدرت اسلحه به ایران ملحق شد و بصره جزئی از خاک عراق مستقل در آمد این تغییرات سیاسی مهم هرگز پیش از جنگ و در دوره تسلط عثمانی ملحوظ نبوده است.»

۱۶۶ـ «ردیف (۲۰) ـ ج ۳: ۱۰۲ ـ ۱۰۳»

۱۶۷ـ «ردیف (۹) – صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵»

۱۶۸ـ «ردیف (۱) – صص ۱۵۴ ـ ۱۵۵»

۱۶۹ـ «ردیف (۹) ـ ص ۶۹»

۱۷۰ـ اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ ایران‌وانگلیس دکترجوادشیخ‌الاسلامی ـ ج ۱:۹»

۱۷۱ـ ردیف (۱۷۰) همان ـ ج ۱: ۱۴ ـ ۱۲ ـ ۵»

۱۷۲ـ ردیف (۱۷۰)همان ـ ج ۱: ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۰ ـ ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۶۰ ـ ۸۱ ـ ۸۲ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۹)

۱۷۳ـ ردیف (۱۶۹) همان ـ ۱۹۶»

۱۷۴ـ «تاریخ و سیاست معاصر» مترجم عباس مخبر ـ به روایت کمبریج ـ صص ۲۷۵ ـ ۲۷۶» و قیام شیخ محمد خیابانی ـ «آذری» و «اوضاع ایران در دوران معاصر» احسان طبری ـ ص ۳۵»

۱۷۵ـ ردیف (۱۷۴) به روایت کمبریج ـ صص ۲۷۶ ـ ۲۷۷ و میرزا کوچک خان سردار جنگل ابراهیم فخرائی و نهضت میرزا کوچک خان جنگلی ـ شاپور رواسائی»

۱۷۶ـ «اوضاع ایران در دوران معاصر» احسان طبری ـ ص ۳۱

۱۷۷ ـ ایران در قرن بیستم برگردان عبد الرضا هوشنگ مهدوی ـ صص ۶۴ ـ ۶۵»

۱۷۸ـ ردیف (۱۷۴) به روایت کمبریج ـ صص ۲۷۶ ـ ۲۷۷»

۱۷۹ـ کیهان فرهنگی سال دوم شماره (۹) آذر / ۱۳۶۴ ـ نوامبر ۱۹۸۵ ـ ص (۱ـ ۲۰) سند منتشر نشده از سردار جنگل و ردیف (۱۷۴) همان ص ۲۷۳ ـ ۲۷۸ و شوق آموختن ص (۲۶۸) نوشته: آرچیبالدروزولت: ترجمه صهبا سعیدی»

۱۸۰ـ ناسیونالیسم در ایران نوشته: ریچارد کاتم ـ ترجمه احمد تدین ـ ص ۱۲۵ ـ ۱۳۰

۱۸۱ـ آیت الله سید حسن مدرس پس از سالهای متمادی در تبعید و زندان بطرز بسیار فجیع هنگام غروب آفتاب با حال روزه بدواً مسموم و پس از آنکه متوجه شدند که سم مهلک در وجود او بی اثر بوده به وسیله‌ی جلاد معروف: عباس شش انگشتی در حال رکوع نماز شهیدش نمایند(تاریخ بیست ساله ایران ـ حسین مکی: ج ۳: ۷)

۱۸۲ـ تاریخ بیست ساله ایران حسین مکی ج ۳: ۷

۱۸۳ـ «ردیف (۱۸۲) ـ ج ۳: ۷»

۱۸۴ـ بررسی تاریخ اختلافات مرزی ایران و عراق ـ اصغر والدائی ـ صص ۱۱۳ ـ ۱۱۴

۱۸۵ـ ردیف ۱۶۹ ص ۱۵۶ ـ ۱۶۰ و «الحقایق الناصعه فی الثوره العراقیه سنة ۱۹۲۰ ـ و نتائجها» الفریق مزهر آل فرعون ـ ص (۴۴۷)

۱۸۶ـ ردیف (۱۶۹) ص ۱۵۶ ـ ۱۶۰) و العراق من الاحتلالین حتی الاستقلال عبد الرحمن البزاز ـ ص ۱۲۳ و تاریخ العراق السیاسی الحدیث الحسینی ج ۱: ۱۶۹ و الاعلام الزرکلی ـ ج ۲: ۳۵۰

۱۸۷ـ «ردیف (۱۶۹) ـ ص ۱۵۶ ـ ۱۶۰»

۱۸۸ـ «ردیف (۱۸۲) ـ ج ۲: ۲۵۲ ـ ۲۵۳»

۱۸۹ـ افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار فریدون آدمیت و هما ناطق صص ۱۳ ـ ۱۴ و مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی ـ سال یازدهم شماره پنجم و ششم بهمن و اسفند ۱۳۷۵ ـ صفحات ـ(۷۵ ـ ۷۶) صاحب امتیاز موسسه اطلاعات نوشته: محمد کریمی زنجانی اصل و سیده آمنه حسینی گلسفیدی

۱۹۰ـ ردیف (۱۸۶) همان ـ ج ۱: ۹ ـ ۱۴

۱۹۱ـ پلیس جنوب ـ ژاندارم جنوب یک از نیروی یازده هزار نفری مرکب از افراد محلی که در سال ۱۹۱۶ از طرف انگلیسیها تاسیس شد هدف آنان از ایجاد این نیرو این بود که در مقابل روسها که نیروی

قزاق را در شمال ایران بوجود آورده بودند نیروئی در جنوب کشور داشته باشند تاعلاوه بر مقاصد سیاسی منافع تجارتی انگلیس را نیز باتأمین امنیت راهها حفظ کنند.

۱۹۲- آیرون ساید ژنرال آیرون‌ساید در کتاب خاطرات خود در این زمینه می‌نویسد «اطلاع پیدا کردم که رضاخان نقشه کودتا را باموفقیت در تهران اجرا کرده است تصور می‌کنم که همه‌ی مردم ایران بر این عقیده باشندکه نقشه این کودتا را من کشیده‌ام و اجرای آن را از پشت پرده نظارت کرده‌ام اگر راست مطلب را بخواهم بنویسم حقیقت هم همین است از جمله افسرانی که زیر نظر استاروسلسکی فرماندهٔ قزاقها که مجری سیاسیت انگلیس در ایران بودند خدمت می‌کرد و از پیش روی نیروهای بلشویک روسیه بهمراه انگلیسیها گریخت افسری بنام رضا شصت تیری بود که بعد به رضاخان شهرت یافت ضمناً در ماجرای کودتا شخصیت دیگری نیز دست داشته و به نام اردشیرجی از بیست و هفت سالگی تا پایان زندگی (۶۸) سالگی که دوران فعالیت اطلاعاتی و سیاسی او در ایران بود) با من همکاری داشت به نقل از: جستارهائی از تاریخ معاصر ایران - حسین فردوست - ص ۱۳۳»

۱۹۳- زندگی پر ماجرای رضاشاه به قلم: اسکندر دلدم - ج ۲: ۶۱۵- چاپ خوشرنگ سال ۱۳۷۱

۱۹۴- نشریه عصر ما شماره (۶۰ و ۶۶) و (۲۰ و ۵۸) - بهزاد نبوی

۱۹۵- اوضاع ایران در دوران معاصر نوشته: احسان طبری - صص ۵۴ - ۵۵

۱۹۶- شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان نوشته: سرپرستی لورین - صص ۱۶ - ۱۷

۱۹۷- جستارهائی از تاریخ معاصر ایران همان - ج ۲: ۱۶۸ و تاریخ معاصر ایران فصلنامه سال دوم شماره پنجم بهار ۱۳۷۷ - ص ۲۶۳ - ۲۶۵ نوشته: موسی فقیه حقانی

۱۹۸ - تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری گارثویت: صص ۱۹۲-۱۹۳

۱۹۹ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد فردوست ج ۱: ۸۵

۲۰۰ - گذشته چراغ راه آینده همان - صص ۵۸-۵۹ و رقابت روسیه و غرب در ایران نوشته: جورج لنزوئسکی - ترجمه: اسماعیل رائین - ص ۱۲۱-۱۲۴ انتشارات جاوید. ۲۰۱ - ردیف (۱۹۹) - ج ۲:

۱۷۱

۲۰۳-۲۰۲- ناسیونالیسم در ایران ریچارد کاتم: صفحات (۲۳۸-۲۴۰-۲۴۲-۲۴۳)

۲۰۴ - ردیف (۱۹۶) - ص ۱۸ - ۲۰

۲۰۵ - ردیف (۱۹۶) - ص ۲۰ - ۲۱

۲۰۶ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران نوشته: ملک الشعراء بهار - صفحه ۷۴ به بعد...

۲۰۷ - حیات یحییٰ یحییٰ دولت آبادی ج ۴: ۲۹۸ به بعد...

۲۰۸ - ردیف (۱۹۶) - ص ۴۵ - ۴۷

۲۰۹ - ردیف (۱۹۶) - ص ۴۸۴

۲۱۰ - ردیف (۱۷۴) - ص ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ (اوضاع ایران در دوران معاصر) احسان طبری

۲۱۱ - ردیف (۱۸۲) - ص ۴۸۰

۲۱۲ - ردیف (۱۹۶) - ص ۴۵ - ۴۷ و ردیف (۱۸۲) ج ۴: ۳۵

۲۱۳ - اسرار سقوط احمد شاه نوشته: رحیم زاده صفوی - بکوشش، بهمن دهگان - صص ۱۳۱ - ۱۳۲

۲۱۴ - «ردیف (۴) - ص ۲۱۵ - ۲۱۹»

۲۱۵ - مجله اطلاعات شماره پنجم ششم / بهمن و اسفند / ۱۳۷۵ شماره (۱۱۳-۱۱۴) - ص ۹۰

۲۱۶ - ردیف (۲۱۵) - ص ۹۱

۲۱۷ - ردیف (۲۱۵) - ص ۹۱

۲۱۸ - ردیف (۲۱۵) - ص ۹۲-۹۵

۲۱۹ - مندائی‌ها مندائی از کلمه آرامی یادا به معنی می‌شناسید مشتق شده است این گروه از اشراقیان بوده‌اند تاریخ عرب فیلیپ خلیل حتّی - ص ۴۵۵

۲۲۰ - کولیها - دکتر محمد علی سجادیه در مورد کولیها می‌نویسد: کولیان فعلی آمیزه‌ای از آن

اجداد و مردم کشورهای دیگر می‌باشند خواستگاه کولی‌ها با توجه به قرائن زبانشناسی، کشور هندوستان ذکر شده است زیرا دستور زبان و واژگان زبان کولیها به زبان سانسکریت و زبانهای زنده‌ای نظیر: کشمیری، گجراتی، مراتی و نیالی شباهت دارد دانشمندان در اینکه منشاء کولیها از هند بوده است تردیدی ندارند مجله پیام یونسکو مقاله: سرنوشت کولی‌ها – ص ۵

فصل سیزدهم

*** کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ - سر آغاز به قدرت رسیدن رضاخان «انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ -**

روسیه صفحه جدیدی در تاریخ میهن ما گشود. زیرا قبل از سقوط امپراتوری تزاری کشور ما عملا تحت تصرف دو قدرت بزرگ استعماری انگلیس و روس در آمده و از استقلال آن جز نامی باقی نمانده بود. قزاقها دست پرورده تزاریسم در شمال و پلیس جنوب (M.P) انگلیسیها در جنوب تسلط داشتند. امتیاز کشتیرانی کارون در دست انگلیسیها و حق کشتیرانی در کرانه‌های بحر خزر در اختیار روسها بود. روسها گمرکات شمال را اداره می‌کردند. و انگلیسیها گمرکات جنوب را، بانک شاهنشاهی به نمایندگی دولت انگلیس و بانک استقراضی و رهنی روس از طرف دولت تزاری زنجیرهای اسارت اقتصادی را بر دست و پای مردم کشور ما می‌بستنند و چنانچه ملاحظه می‌گردد در آن هنگام روسیه تزاری و دولت انگلستان در سابقه استعماری و تجاوز به حقوق مردم ایران همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند. رضاخان با اخراج سید ضیاء الدین عامل سرشناس انگلیس نسبت به خود جلب اعتماد نمود تا خود بتواند مجری نامرئی سیاست انگلستان شود. و گرنه بین او و سید ضیاء الدین از نظر مقاصد سیاسی اختلافی وجود نداشت. شخص رضاخان نیز از اقرار به اینکه دولت انگلستان وی را بر سر کار آورده است ابائی نداشت. اینک شهادت دکتر محمد مصدق در این زمینه: به خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزرای وقت در منزل من و در حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبر السلطنه و تقی زاده و علاء اظهار داشت که مرا انگلیس آورد ندانست که با کی سر و کار پیدا کرد. آن وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد. ولی روزگار آن را

تکذیب کرد. و به خوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد. یحیی دولت آبادی هم که خود از حاضرین در آن مجلس بود اظهارات فوق را در کتاب تاریخ معاصر یا حیات یحیی عیناً تأکید کرده است. بدین ترتیب کلیه صحنه سازیها و تعزیه گردانیهایی که از اخراج سید ضیاء الدین تا به سلطنت رسیدن رضاخان به عمل آمد مراحلی بود که به منظور فریب مردم ایران و سازمانهای مترقی و آزادیخواهان کشور انجام گرفت. یکی از بزرگترین این صحنه سازیها لشکر کشی رضاخان علیه شیخ خزعل بود.(۱) انگلیسی‌ها در دوره قاجاریه به این نتیجه رسیده بودند که ساختار سیاسی ایران باید دگرگون شود. چنانچه فریزر در سفرنامه خود به ایران چنین می‌نویسد ایران برای در امان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است. شاهی ضعیف و آرامش طلب هر چند هم سلیم النفس باشد موجب استیصال و ویرانی کشور خواهد بود. او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد.

*** بروز بحران سیاسی خوزستان در سالهای (۱۹۲۳-۱۹۲۲) - در سراسر ۱۹۲۲ -**

رضاخان سردار سپه سرگرم سازمان دهی ارتش ایران بود. توسعه نیروهای مسلح همراه با توسعه امور مالی به تدریج به دولت مرکزی امکان داد که سلطه خود را در تمام ایالت‌ها گسترش دهد. از اوایل سال ۱۹۲۲ - بسیاری از حاکمان نیمه مستقل خلع شدند و قلمرو آنها زیر نفوذ مستقیم حکومت مرکزی در آمد. در خوزستان روند تدریجی یکپارچگی از اکتبر / ۱۹۲۱ - با انتصاب ظهیر الملک (موید الدوله) به سمت حاکم کل ایالت آغاز گشت. موید الملک تصمیم گرفته بود که بار دیگر سلطه حکومت مرکزی را در منطقه برقرار سازد و استقلال داخلی خوانین بختیاری و شیخ محمره را محدود کند. برای انجام این مهم او حکومت تهران را بر آن اشت که نیروئی به ایالت گسیل دارد. این اقدام

موید الدوله اتحادی میان خوانین بختیاری و شیخ محمره براساس منافع مشترک برقرارساخت. هردو طرف دریافتند که اساساً می‌بایست از استقرار نظامیان ایرانی در ایالت جلوگیری کنند و در پی ریختن استراتژی مشترکی برآیند. موافقت شد که خوانین بختیاری حرکت نیروها را از اصفهان به خوزستان در صورت لزوم با توسل به زور متوقف کنند شیخ خزعل نیز می‌بایست اسلحه و مهمات پشتیبانی را فراهم کند.

از سوی دیگر شیخ خزعل در ژانویه / ۱۹۲۲ توسط نمایندگی حکومت هند از انگلستان خواسته بود که از ذخایر مازاد در عراق ۱۰ هزار قبضه تفنگ به او اهدا کنند در ماه مه / ۱۹۲۲ - شیخ خزعل - / ۵ هزار قبضه تفنگ دریافت کرد و درخواست نمود که مابقی اسلحه مورد تقاضایش نیز باید به او داده شود این درخواست جدید انگلستان را در وضع بغرنجی قرار داد اگر به زیاده خواهی خزعل پاسخ مثبت می‌دادند معنی‌اش این بود که با حکومت مرکزی مخالفت می‌کنند و اگر این کار را نمی‌کردند ممکن بود پشتیبانی خزعل را از دست بدهند. از این رو حکومت هند میل نداشت اجازه حمل اسلحه بیشتری را بدهد زیرا احساس کرده بود که شیخ تا این زمان برای تأمین نظم و دفاع حق محلی خود اسلحه کافی بدست آورده است اما چون انگلیسیها مایل بودند روابط ویژه خود را با شیخ خزعل حفظ کنند راه حل را در آن دیدند که از طریق فشار سیاسی جلوی فرستادن قشون به خوزستان را بگیرند در عین حال حداقل یک محموله اسلحه اضافی جمعاً تا ۲۲۱ قبضه تفنگ، ۲۲ جعبه مهمات در آوریل / ۱۹۲۲ به خوانین بختیاری تحویل دادند علت ظاهری کمک آن بود که بختیاریها سلاح را برای تأمین امنیت عمومی جاده بازرگانی کارون - اصفهان می‌خواستند.

در برابر این زمینه از حمایت دو جنبه‌ای انگلیس از بختیاریها و شیخ خزعل (امیر محمره) است که بحران اواخر ژوئیه و اوایل اوت / ۱۹۲۲ را باید تحلیل کرد: در ۱۹ /

ژوئیه / ۱۹۲۲ لورین وزیر مختار انگلیس در ایران طی تلگرافی اعلام داشت که نیرویی مرکب از ۵۰۰ نفر سرباز بدون اخطار قبلی اصفهان را از طریق منطقه بختیاری به قصد خوزستان ترک کرده است روز بعد وزیر مختار انگلیس اظهار داشت که حضور نیروهای ایرانی در ایالت رضایت بخش نیست و تهدید بالقوه‌ای برای امنیت میدانهای نفت است در صورت وقوع درگیری حکومت انگلیس باید یا با ثبات قدم با اقدام مخالفت کند یا تسلیم شود و تلاش کند در مورد عدم دخالت در قلمرو شیخ تضمین بگیرد: ۱ - شیوه‌های متعددی برای ابراز مخالفت وجود دارد مثل رد کردن سپاه که البته وسیله فیزیکی مجبور کردن را در اختیار نداریم. ۲ - به بختیاریها القاء کنیم که جلو عبور قشون را سد کنند که اجابت خواهند کرد. ۳ - خود را به حکومت ایران نزدیک کنیم و وزیر جنگ رضاخان را کنار بزنیم که می‌دانیم خیلی زود دست به دامان من خواهد شد.

معایب سه راه بالا بسیار آشکار است نیاز به تکرار کردن مطالب دارد اما اگر مردود شوند فقط سکوت می‌ماند او با تعویض اختیار از دولت متبوع خود رهنمود لازم را مطالبه می‌کرد در ۲۲ / ژوئیه / ۱۹۲۲ پیش از وصول دستورات لازم از لندن لورین با دو نفر از خوانین عمده بختیاری در تهران دیدار کرد: طبق اظهار لورین چنین مقرر شد که منافع بختیاریها شیخ محمره و خودمان (انگلیسیها)یکسان هستند و سه طرف می‌بایست هماهنگ عمل کنند او اضافه کرد که خوانین پیشنهاد نیرو کردند من گفتم که این پیشنهاد قطعاً به عنوان آخرین چاره خواهد بود و فعلاً لازم نیست.

اگر چه تصمیمات جدی اتخاذ نشد اما خوانین بختیاری با این احساس جلسه را ترک کردند که انگلیسیها از آنان حمایت می‌کنند و استفاده از زور را تجویز می‌نمایند.

استنباط لندن و سیملا (حکومت هند) از گزارش لورین دربارهٔ این ملاقات خطیر، هیجان قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد به حکومت هند در مورد امکان حمله بختیاریها به

نیروهای ایرانی و نیز تأثیر چنین احتمالی بر منافع مربوط هشدار داده شد نایب السلطنه انگلیس در سیملا احساس می‌کرد که حتی علیرغم گذشت زمان می‌بایست برای هماهنگ کردن سیاست تمرکز گرای حکومت تهران با منافع حکومت هند و نیز خوانین بختیاری و شیخ محمره تلاشهایی انجام گیرد. اما وزارت خارجه انگلیس تا حدی نظر دیگری داشت: به لورین گفته شد که او نباید به هیچ عنوان ما را گرفتار تعهداتی در قبال بختیاریها سازد که بیم آن باشد از زور حتی اگر به عنوان آخرین حربه استفاده کنیم اگر چه هم حکومت هند و هم وزارت خارجه نظر مساعدی نسبت به این عقیده لورین نداشتند که از خوانین بختیاری باید به عنوان آخرین حربه استفاده کنند مع الوصف تصمیمی که نشان دهنده خط مشی انگلیسیها باشد اتخاذ نشد.

در ۲۲ / ژوئیه / ۱۹۲۳ لورین طی تلگرافی به وزارت خارجه خاطر نشان ساخت که دسته اعزامی از قشون ایران در حقیقت ۲۰۰ نفرند، نه ۵۰۰ نفر آن طور که گزارش نخستین آمده است گفته می‌شد که این دسته برای حفاظت حکمران کل خوزستان گسیل شده‌اند در ۲۴ / ژوئیه / ۱۹۲۲ وزیر مختار انگلیس از صدراعظم ایران این قول را گرفت که قشون اعزامی به شمال خوزستان در امور شیخ محمره دخالت نکنند و تهدیدی برای تأسیسات نفتی نباشند.»(۲)

به این نکته نیز باید اشاره کرد که قبلاً هیچگونه هشداری به عشایر و اهالی ساکن شهر و روستا داده نشده که قوای دولت مرکزی می‌بایست از منطقه آنان بگذرد این اقدام رسماً به نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران (سرپرستی لورین) نیز اطلاع داده نشده بود پس از اینکه وزیر مختار انگلیس سرپرسی لورین شدیداً به این موضوع اعتراض کرد نخست وزیر (قوام السلطنه) تعهد کرد که حرکت قوای دولتی را متوقف کند اما به قول خود پای بند نماند و به هیأت دولت گزارش کرد که دولت بریتانیا هیچگونه اعتراضی نسبت به

این موضوع ندارد هنگامی که لورین به این نیرنگ نخست وزیر پی برد به اندازه‌ای خشمگین شد که در موقع گفتگوی خشم آلودشان برای یک لحظه رنگ نخست وزیر پرید و به نفس زدن افتاد به خصوص برای قوام السلطنه بسیار دردناک بود که می‌دید به وسیله وزیر مختار انگلیس در حضور رقیب منفورش رضاخان (وزیر جنگ) چنین تحقیر می‌شود.»(۳)

از این رو در ۲۷ / ژوئیه / ۱۹۲۲ به لورین ابلاغ شد که تمام تلاش خود را مصروف این دارد که حکومت ایران وادار شود ازنیات خود در مورد عربستان جنوبی دست بردارد.

همچنانکه بحران پایان می‌یافت در نتیجه ملاقات صمیمانه ۲۲ / ژوئیه میان لورین و خوانین بختیاری که طی آن «اولی فانت» (سرپرست وزارت امور خارجه انگلیس) با بکار بردن زور به عنوان آخرین چاره موافقت کرده بود از طرفی خوانین بختیاری هنوز بر این باورند که می‌توانند با به کاربردن ابزار طبیعی ایرانیان را از رسیدن به خوزستان منع کنند از این رو در ۸ / اوت / ۱۹۲۲ دسته‌های اعزامی قشون ایران در قلمرو بختیاری‌ها در محل تنگه مروارید نزدیک شلیل به دام افراد طایفهٔ کهگیلویه از تیره‌های هم پیمان بختیاریها افتادند و تلفات زیادی دادند. زیاد عجیب نبود که حکومت مرکزی تقصیر را به گردن بختیاریها و انگلیس بیندازد. در حالی که بختیاریها افراد تیره کهگیلویه را مقصر می‌دانستند.(۴)»

رضاخان وزیر جنگ سوگند خورد که انتقام بگیرد چون یقین داشت که شیخ خزعل با همدستی خوانین بختیاری به قوای دولت مرکزی حمله کرده‌اند دستگاه تبلیغاتی شوروی از این موضوع بهره‌برداری کرده و شایعه پراکنی نموده که دولت بریتانیا نظر دارد فدراسیونی از خوانین جنوب ایران برای مقابله با دولت مرکزی تشکیل دهد(۵)»

«این رویداد که به نام واقعهٔ شلیل معروف شد تمام طرفهای درگیر را بر آن داشت که

در موقعیت و نظریه خود تجدید نظر کنند این روند نخست توسط لورین آغاز شد که طی نامه بالا بلندی به تاریخ ۴ / سپتامبر / ۱۹۲۲ این نکته را گوشزد کرد: تهران میزان نهائی روابط ما با ایران است و یکپارچگی شاهنشاهی ایران عموماً برای منافع انگلستان از تفوق محلی ای که افراد خاص تحت الحمایه ما دارند حیاتی‌تر است.

وزیر مختار انگلیس در پایان بحث خود اعلام داشت که رضا خان سردار سپه فرصت خوبی در تکمیل نقشه خود برای گسترش سلطه حکومت مرکزی در ایالت خوزستان در خلال هیجده ماه آینده دارد اما با پیش کشیدن احتمال اینکه حکومت مرکزی نتواند به اهداف خود نائل شود لورین معتقد بود که انگلستان نباید روابط دوستی خود را با روسای طوایف قطع کند به جای آن او از سیاست هوشمندانه منتظر باش و ببین هواداری می‌کرد لورین می‌گوید: به عقیدهٔ من ما باید با احتیاط کامل به سوی آینده گام برداریم و تا آنجا که ممکن است باید بی‌طرف بمانیم ما نباید روابط دوستانهٔ خود را از دست بدهیم بلکه باید تلاش کنیم که وظیفه آماده کردن زمینه را چنان با ظرافت انجام دهیم که میان دو طرفی که گفته‌ام چنین حرکت رادیکالی را باید در وضع ایران به وجود آورند گرفتار نشویم، و بتدریج باید همراه با گسترش اوضاع مسیر مشخص خود را شکل دهیم.

در نتیجه واقعه شلیل زمینه کار دسته جمعی اتحاد طوایف جنوب ایران را فراهم ساخت بازیگر اصلی این تشکل قبایل جنوب شیخ محمره بود که آنچه را که در توان داشت برای ایجاد موانع بین خود و حکومت مرکزی به کار می‌برد انگیسیها به این اتحادیه به دیده یکی از منافع خویش می‌نگریستند به کنسولهای انگلیسی دستور رسید که دیدگاه مطلوب بودن دوستی میان دوستان را نصب العین قرار دهند. اما این مطلب هم به ایشان گوشزد شد که «مبادا در قبال هیچ یک از این توافقها مسئولیتی به عهده بگیرند نظر وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ این اتحادیه به قرار زیر است: رؤسای طوایف بدون

کمک ما می‌توانند پیمانهای خود را منعقد کنند ما نمی‌خواهیم با کمک آشکار به طوایف دشمنی حکومت ایران را برای خود فراهم کنیم در همان حال ما معتقدیم که اتحاد طوایف بی شبهه موضع دوستانه‌ای نسبت به ما دارد و از جهت ثروتش تا حد زیادی متکی به شرکت نفت ایران و انگلیس است.

سراسر پائیز و زمستان سال ۲۳ / ۱۹۲۲ در حالی که موضوع ارسال اسلحه برای شیخ خزعل توسط انگلیس در دست بررسی بود شیخ خزعل سعی داشت وضع خود را در خوزستان تحکیم کند.

گام نخست او این بود که اسباب سقوط حکمران کل ایالت مؤید الدوله را فراهم کند زیرا او تقاضا کرده بود نیروهایی را به خوزستان اعزام دارند چون مؤید الدوله به طرفداری از سردار سپه معروف بود شیخ خزعل از تحریکات او برای راه‌اندازی جبههٔ مخالف در داخل ایالت واهمه داشت. بر اساس گزارش یک شاهد عینی شیخ خزعل نزاعهای گروهی از دزفول به راه‌انداخت که در اثر آن موید الدوله مجبور شد استعفا کند و از ایالت خارج شود با رفتن مؤید الدوله حکومت مرکزی مشارالدوله را به عنوان حکمران کل خوزستان منصوب کرد.

مشارالدوله که قبلاً حاکم بوشهر بود از طرفداران بنام انگلیس بود از این رو انتصاب وی انگلیسیها و شیخ خزعل را شادمان ساخت بدینترتیب از پایان سال ۱۹۲۲ موقعیت شیخ خزعل نسبتاً مطمئن بود اتحاد طوایف در جنوب دسترسی به ایالت خوزستان را نامقدور ساخته و در خوزستان هم وی از شر حاکم نیرومندی که می‌توانست برای او پردردسر باشد خلاص شده بود.

اما در سال ۱۹۲۳ تحولاتی رخ داد که موقعیت ظاهراً مستحکم شیخ خزعل را متزلزل کرد مهمتر از همه متلاشی شدن اتحاد طوایف جنوب بود بختیاریها ضعیفترین

حلقه این اتحاد بودند گرفتاری آنها در واقعه شلیل مورد بحث موجب سروصدای عمومی شد و این امر راه را برای اقدامات تأدیبی شدیدی علیه آنها هموار ساخت که گرفتن ۲۰۰/ هزار تومان غرامت از آن جمله بود بدینترتیب بختیاریها دیگر در موقعیتی نبودند که بتوانند به شیخ محمره کمک کنند. در پی بیطرف سازی مؤثر بختیاریها رضا خان «سردار سپه» بار دیگر درصدد اعزام قشون به خوزستان برآمد با فاش شدن قصد رضاخان حکومت هند تجدید نظر عمده‌ای در سیاست خود به عمل آورد و به این نتیجه رسید که «محافظت از منافع امپریالیستی بزرگ در عربستان در دراز مدت اقتضا دارد که به تدریج داد و ستد مستقیم خود را با خوانین و شیخ قطع کنیم و مستقیماً هر چه بیشتر با حکومت مرکزی که نیرو و ثبات آن مرتباً در حال فزونی است در تماس باشیم این دگرگونی در سیاست سیملا نقطه عطفی در روابط انگلیسیها و شیخ خزعل بود در واقع تا سال ۱۹۲۳ قویترین و پرسروصداترین حامی او حکومت هند بود در همان حال وزیر مختار انگلیس در تهران بار دیگر ضرورت تغییر در سیاست وزارت خارجه را مطرح کرد بحث قانع کنندهٔ او ارزش آن را دارد که به تفصیل نقل شود:

۱ - تعهد در قبال شیخ محمره زمانی گرفته شد که ایران ارتش قابل ذکری نداشت.

۲ - آنچه ایران امروز دارد با توجه به شرایط و نیازهای داخلی آن نیروی مهمی محسوب می‌شود و فرماندهی آن به عهده شخصیتی نیرومند و پرانرژی است.

۳ - حکومت ایران از ماهیت و حدود و گسترش تعهدات در قبال شیخ محمره آگاه نیست و حکومت بهیهٔ انگلیس تا کنون گمان می‌کرد که آگاه کردن حکومت ایران از این بابت مطلوب نیست.

۴ - حکومت ایران شیخ خزعل را یک تبعهٔ ساده ایرانی می‌داند که از لحاظ موقعیت یا امتیازات با سایر رؤسای طوایف مثل قشقائی‌ها، شاهسونها، عرب خمسه(فارس) و

غیره هیچ فرقی ندارد.

۵ – سیاست امروز حکومت ایران به اولیاء امور طوایف این اجازه را می‌دهد که در حالتی نیمه مستقل و عملاً دارای استقلال داخلی کامل زندگی کنند بلکه آنها را مطیع خواسته و تحت نظارت مستقیم دولت مرکزی می‌داند.

۶ – سیاست دولت بهیهٔ انگلیس این است که استقرار نظم و ثبات در ایران را تشجیع کند این مقاصد به وسیله یک حکومت مرکزی نیرومند به بهترین وجه تأمین می‌شود.

۷ – دولت اعلاحضرت بر خود واجب می‌داند که به اتقلال و یکپارچگی ایران احترام بگذارد.

نتیجه‌ای که اجازه می‌خواهم از سخنان بالا بگیرم این است که با توجه به سیر اوضاع فعلی ممکن است این حالت پیش آید که سیاست پیمان مندرج دربندهای ۶ و ۷ با تعهدات ما در قبال شیخ محمره ناسازگار جلوه کند و هنگام اجرای این تعهدات لازم باشد از نیروی مسلح بریتانیا برای مقابله با تجاوز قشون دولت شاهنشاهی ایران به قلمرو شیخ استفاده شود.

چنین حالتی به اعتقاد من (سرپرستی لورین) حکومت بهۀ انگلیس را در وضع دشواری قرار خواهد داد.

کاری که من کرده‌ام و توصیه‌ای که جرأتش را یافته‌ام به این منظور است که از وقوع چنین رویدادی اجتناب شود به هر حال بیهوده است فکر کنیم که وقوع چنین امری خارج از دایره احتمال است.(۶)»

*** روابط بختیاریها و شیخ خزعل -**

خوانین جنوب ایران پس از ماجرای غافلگیر کردن قوای دولت مرکزی در ۲۲ / ژوئیه / ۱۹۲۳ که عازم خرمشهر بود و ترس از انتقام رضاخان دور شیخ خزعل را گرفتند و

درصدد دفاع از خود برآمدند. بختیاریها یک نیروی سواره نظام ۳۰۰۰ نفره برای حفظ موجودیت خود فراهم کردند با وجود این «رضاخان» در موقعیت نظامی محکمی قرار داشت و می‌توانست شرایط خود را بر بختیاریها تحمیل کند، رضا خان در سال ۱۹۲۳ یک دسته از نیروهای منظم خود را در شوشتر مستقر کرد لورین نوشت: که این اقدام نشانگر آغاز رخنه دولت مرکزی در عربستان (خوزستان) بود. به این منظور صورت گرفت تا عملاً سلطهٔ کامل سیاسی و نظامی دولت مرکزی را بر ان استان تأمین نماید امنیت محمره(خرمشهر) و میدانهای نفتی تاکنون به عهدهٔ شیخ محمره(شیخ خزعل) و خوانین بختیاری بود و درآمد آنان عمدتاً از کمک خرجهائی تأمین می‌شد که از شرکت نفت دریافت می‌کردند رخنه قوای دولت مرکزی هشداری به شیخ محمره (شیخ خزعل) بود که نگران از دست دادن موقعیت نیمه مستقل (خودگردانی) و احتمالاً در پی آن دارائی و موقعیت و حقوق فئودال خود بود.(۷)»

از آنجائی که دولت مرکزی قاجاریه یک دولت وابسته و در ازای دریافت رشوه منابع طبیعی و معادن زیرزمینی را با نرخ بخس می‌فروختند و گمرکات را به کشور روس و انگلیس با گرفتن وام در نزد آنها گرو می‌گذاشتند و طی قراردادهایی طویل المدت سرمایه ملی را به یغما می‌بردند و از طرفی بافت دولت یک ساختار فئودالی و خان خانی است بنابراین اگر بختیاریها و شیخ خزعل (امیر محمره) در محدودهٔ جغرافیایی خود مستقیماً با یک دولت اجنبی از جمله انگلستان زد و بند داشته باشند خیانت تلقی نمی‌شود چرا که دولت مرکزی هیچ زمانی به فکر آبادانی و پیشرفت جامعهٔ «بالاخص خوزستان» از جهت اقتصادی و فرهنگی نبود و تنها کارگزاران خود را برای دریافت مالیات کلان جهت حاتم بخشی خود و اطرافیان دربار و سفرهای بیمورد و غیرضروری به فرنگ(اروپا) به مصرف می‌رساندند از جهت دیگر فئودالها و خانهای محلی به نوبه خود به فکر پیشرفت رعیت

خود نبودند و آنها را از هر جهت استثمار می‌کردند به همین دلیل جامعهٔ ایرانی در دورهٔ قاجاریه با توجه به بافت فئودالی خود و وجود حکومتهای ضعیف‌النفس و بی اراده و وابسته به اجنبی (روس و انگلیس) و نبودن آزادی‌های فردی و اجتماعی باعث گردید که ملت بزرگ ایران در این دوره تاریخی درجا بزند تا اینکه انقلاب مشروطیت به رهبری تعدادی از آزادیخواهان و روحانیون مبارز توانست تودهٔ خاموش را به حرکت دربیاورد و حکومت استبدادی مطلقهٔ ۱۲۰ سالهٔ «قاجاریه» را به پذیرش مشروطیت (حکومت قانون) وادار نماید و استبداد را از سر ملت عظیم ایران بردارد. اما باز هم عناصر خود فروخته و غربگرای وطنی انقلاب مشروطه را از مسیر طبیعی خود منحرف ساخته و با پیدایش چهره‌های به ظاهر ملی خود را به دامان غرب انداختند استعمارگران قدیم و جدید هر یک به نحوی از حکومتهای وقت امتیاز می‌گرفتند و علاوه بر وابستگی مجدد کشور به اجانب دیکتاتوری مطلق رضاخان و سپس استبداد فرزندش محمد رضا را بر ملت ستمدیده و رنج کشیده ایران تحمیل کردند.

*** آغاز ماجرای «شیخ خزعل» -**

نویسنده تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه دربار شیخ خزعل در صفحه (۱۰۸) کتاب خود آورده است:

برقرار ساختن کنترل مستقیم تهران بر مناطق جنوب غربی کشور بیش از هر چیز دیگر اهمیت اقتصادی داشت در آنجا شرکت نفت انگلیس و ایران ساخته دست دولت بریتانیا امتیاز نفت دارسی را تحت بهره برداری داشت عوایدی که این شرکت به دولت ایران می‌پرداخت در آن زمان معادل یک چهارم تا یک سوم مخارج سالانه دولت ایران بود اگر چه دولت ایران بر تمام مناطقی که امتیاز نفت را شامل می‌شد قدرت حاکم محسوب می‌شد ولی ایلخانهای خودسر بختیاری و یکی از شیوخ قدرتمند عرب شیخ

محمره در آن زمان حاکم مطبق این مناطق بودند.

سهام شرکت بریتانیا و شرکت نفت که بر پیچیدگی این وضعیت ادعاهای این گروه در مقابل دولت ایران خواسته‌های بختیاریها و شیخ محمره وقوف داشت ترتیبی داده بود که هر یک از طرفین در حفظ آرامش منطقه ذینفع بوده تا فعالیتهای شرکت مختل نگردد. شیخ محمره علاوه بر آن که سهامی از شرکت نفت را در اختیار داشت(البته انگلیسی‌ها این سهام را به او داده بودند) وجه‌الاجاره ارضی خویش را دریافت داشته و از رونق تجارت نیز بهره‌مند می‌شد بنا به مفاد امتیاز نفت دولت ایران مسئولیت حفظ امنیت از تأسیسات و عملیات شرکت را عهده‌دار بود ولی با توجه به ضعف دولت مرکزی شرکت نفت رؤسای بختیاری و شیخ محمره را موظف ساخت که هر یک در منطقه خویش این مسئولیت را بر عهده گیرند.

تعهدهای دولت انگلیس:-

در نتیجه شیخ خزعل و برخی از روسای بختیاری به علت وصول کمکهای مالی شرکت ثروتمند شده و برای حفظ آرامش از تسلیحات کافی برخوردار شدند شیخ خزعل نه تنها با شرکت نفت قرار داد داشت بلکه دولت بریتانیا نیز در قبال وی تعهدات مشخصی را عهده‌دار شده بود دولت بریتانیا از مدتها قبل از دسامبر ۱۹۲۰ به خزعل اطمینان داده بود که با وجود هر گونه تغییر و تحول که ممکن است در شکل حکومت ایران رخ دهد دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا حاضر است در صورت آن که دولت ایران به قلمرو و حقوق شناخته شده یا املاک شما در ایران تخطی کند برای حصول به یک راه حل رضایتبخش به حمایت لازم از شما اقدام کند این ضمانت در سالهای ۱۹۱۰- ۱۹۱۴ از نو تأیید شد و مورد اطلاق آن به وراث و جانشینان شیخ نیز امتداد یافت.(۸)»

سرپرسی سایکس فرمانده پلیس جنوب و دیپلمات و افسر انگلیسی که دو جلد کتاب

تاریخ ایران را نوشته است دربارهٔ شیخ خزعل می‌نویسد: انگلستان حفاظب چاههای نفت و لوله‌های نفت را به او سپرده بود او می‌افزاید یکی از مشکلترین مسائلی که برای رضا شاه پیش آمد «عربستان» شیخ خزعل بود که بر اعراب ساکن اهواز تا شط‌العرب ریاست داشت. وی عملاً سالیان درازی مستقل بود او مدام نیروی خود را در خدمت و مساعدت شرکت نفت ایران و انگلیس به کار می‌برد و در ایام جنگ، گذشته با وجود بیطرفی ایران خدمات شایانی به انگلیسی‌ها نمود(۹)»

اما با آمدن رضا شاه به صحنه سیاست دوستی فیمابین و قراردادهای منعقدهٔ بین انگلستان و شیخ خزعل به بوتهٔ فراموشی سپرده شد.

لورین پیشاپیش در ماه آوریل ۱۹۲۲ آگاهی پیدا کرد که وزیر جنگ (رضاخان) در نظر دارد نیروهائی را به عربستان (خوزستان) گسیل دارد منطقه‌ای که در آنجا بریتانیا علاقمند به حفظ چاههای نفت خود بود و تعهداتی در قبال شیخ محمره داشت کابینه ایران که مطابق معمول خزانه‌اش از پول تهی بود در آن زمان تلاش می‌کرد تامالیات را از هر منبع ممکن وصول کند و تلاشهای خود را متوجه وصول مالیات از اراضی شیخ خزعل کرده بود و ادعا داشت که وی مقدار زیادی مالیات معوقه به دولت بدهکار است.

لورین نوشت: این موضوع یک مسئله خسته کننده و پیچیده‌ای بود که در غبار انبوهی از دعاوی متقابل دولت و شیخ خزعل فرورفته بود یک طرف قضیه اجرای تعهدات را لازم می‌دانست طرف دیگر تعهدات یاد شده را بی اعتبار می‌دانست راه حلهائی که یک کابینه وعده می‌داد کابینه بعدی آنرا اجرا نمی‌کرد و موضوع در پرده‌ای از ابهام قرار داشت شیخ خزعل قصد داشت با بهره‌گیری از نفوذ حامیان انگلیسی خود کمترین مالیات را در شرایطی که دولت نیاز مبرمی به پول داشت بپردازد.

لورین شیخ خزعل را تشویق کرد تا مبادرت به تعیین نماینده‌ای در تهران بنماید که

در این زمینه با مقامات دولت مرکزی به گفتگو بنشینند و امیدوار بود که در مورد میزان مالیات معوقه حاصل شود لورین عقیده داشت که فشار نظامی دولت مرکزی در این زمینه به هیچ وجه ضرورتی نداشته و به احتمال زیاد آرامش منطقه خوزستان را به مخاطره خواهد انداخت دبیر شرقی نمایندگی سیاسی بریتانیا موضوع را با وزیر جنگ مطرح ساخت و وی اطمینان داد که تا چند ماه دیگر به هیچگونه اقدام نظامی دست نخواهد زد.

اولین اقدام رضاخان این بود که از خزعل بخواهد مالیات معوقه را پرداخت نماید سپس کارشناسان امور مالی را بر ان داشت تا به وضعیت املاک و میزان درآمد شیخ بپردازد و جهت این کار آقای ماک کرماک رئیس امور مالی کشور جهت بررسی اوضاع و برآورد میزان دارائی و درآمد شیخ خزعل به خوزستان فرستاد.

«ماک کرماک» به محض رسیدن به اهواز با «شیخ خزعل» ملاقات نمود و صورتحساب مالیات سالیانه را در حدود پانصد هزار تومان محاسبه کرد و مقرر گردید شیخ ۱۰۰ هزار تومان را نقداً پرداخت نماید و مابقی را بصورت اقساط بیست گانه در طی سال پرداخت کند(از قرار هر قسطی بیست هزار تومان) همچنین در مقابل واردات مالیاتی از سال (۱۳۰۲ هش / ۱۹۲۲) به بعد هر سال مبلغ ۱۵۰ هزار تومان در اقساط چهار ماهه در طول سال بپردازد و ارزش املاک موجود ایشان در خرمشهر و آبادان که طبق فرمان شاه به او واگذار شده باید محاسبه شوند همچنین املاک شیخ در اهواز نیز محاسبه گردید و بدین ترتیب در جمع بندی همهٔ این مالیاتهای مقرر شد که از مبلغ قابل پرداختی به دولت مبلغ ۲۰ هزار تومان بابت مخارج دوائر رسمی و نیروهای مخصوص نگهبانی از تأسیسات به شیخ پرداخت شود علاوه بر این شیخ هر ساله باید ۱۰۰ هزار تومان طبق معاهده جدید مالی ماک کرماک به دولت پرداخت نماید پس از عقد این معاهده توسط ماک کرماک و شیخ خزعل طی تلگرافی از متن آن حکومت مرکزی را در

جریان گذاشت.

شیخ خزعل ابتدا فکر می‌کرد که دولت جدید تنها به مسائل مالی منطقه پرداخته اما پس از اینکه دریافت نیت رضاخان تنها گرفتن مالیات نبود بلکه مسائل سیاسی نیز بدنبال دارد ترس و اضطراب بر او مستولی شد و با عکس العمل فوری عدم موافقت خود را با اجرای چنین سیاستی اعلام کرد و به دولت جدید اعتراض نمود چرا که مدعی شد این املاک طبق فرمانهای مکرر شاه به پدرش واگذار شده (سال ۱۸۷۵ - م) و اسناد رسمی آن موجود است و هیچکس اجازه لغو خودسرانه آنها را ندارد همچنین رضاخان از جهتی دیگر توسط روزنامه‌های عراق و مصر نیز مورد حمله قرار گرفته بود و اخباری از ارتباط شیخ خزعل با احمد شاه در پاریس در این روزنامه‌ها درج شده بود که قصد از این تماسها برکناری رضاخان بوده است چنانچه روزنامه «البغدادیه»(۱۰) عراق نوشته بود:«اخیراً مطلع شدیم که شیخ خزعل پیشنهادی به احمد شاه داده مبنی بر اینکه شیخ خزعل آمادگی کامل دارد جهت کمک مالی برای بازگشت شاه به ایران و از جهت دیگر روزنامه «الاوقات» شماره (۲۳۵) (۶ / تشرین اول / ۱۹۲۴) که در بصره صادر می‌شد نوشت: «حضرت اجل اکرم امیرسالار الدوله عموی احمد شاه در ۳ / تشرین اول / ۱۹۲۴ - ۱۳۴۳ هق از اروپا به بصره تشریف فرما شده و سپس جهت ملاقات شیخ خزعل عازم خوزستان گردید تا در زمینه بازگشت اعلیحضرت احمد شاه از اروپا به ایران تبادل نظر شود پس از این ملاقات شایع شده که شاه ایران و اعضاخانواده‌اش عنقریب از اروپا و از طریق بصره به خوزستان وارد می‌شوند(۱۱)» در رابطه با تیرگی روابط شیخ خزعل و دولت جدید: سرپرسی لورین در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: چنانچه مخاصمات بین شیخ و دولت مرکزی منجر به درگیری شود نتیجه آشکار آن وارد شدن زیان شدیدی به دارائی شرکت نفت انگلیس و احتمالاً متوقف شدن کارها حتی تلف شدن کارکنان آن

است(۱۲) »

برای جلوگیری از هر نوع اتفاق و حادثه غیرمترقبه لورین در اوایل اکتبر ۱۹۲۳ از محمره خرمشهر دیدن کرد شیخ خزعل با تشریفات زیاد از لورین استقبال کرد و برایش احترام زیادی قائل شد شیخ از دوستانش یعنی سرپرسی کاکس و آرنولد ویلسون و از وفاداری خود به دولت انگلستان سخنها گفت شیخ گفت: چون حکومت مرکزی ایران همواره می‌کوشید تا قدرت او را تضعیف کند لذا بریتانیا حیثیت وی را حفظ کرد لورین نامه‌ای به شیخ نشان داد که در آن رضاخان نوشته بود هیچگونه قصد بدی درباره شیخ خزعل ندارد! چه رسد به اینکه بخواهد او را خلع کند! و رضاخان بر روی همکاری با شیخ حساب می‌کند لورین صادقانه به شیخ توصیه کرد که این موضوع را باور کند که با مرد نیرومند ایران همکاری نماید. لورین در ۵ / مه / ۱۹۲۳ به لندن تلگرام زد و در ۸ / مه / ۱۹۲۳ به تفصیل برای اولی فانت نوشت: اینک لحظه اقدام کردن به نحوی از انحاء درباره سیاست مرکزیت دادن به رضاخان فرا رسیده است لحظه‌ای که ماهها و ماهها پیش فرا رسیدن آنرا هشدار دادم فکر می‌کنم که منافع عمدهٔ ما ایجاب می‌کند که با رضا خان متحد شویم اما بسیار ناشیانه خواهد بود که بر مبنای یک توافق موقتی با شیخ خزعل به رضاخان ضربه‌ای وارد سازیم چرا که زور دارد و ما هیچ علاقه‌ای نداریم که بدانیم وی چگونه این زور را بکار می‌برد اما در صورتی که با رضاخان متحد شویم چگونه باید به تعهدات خود در برابر شیخ وفا کنیم این موضوع در حال حاضر مرا آزار می‌دهد ما باید بتوانیم ترتیب خاصی به رضا خان بدهیم آیا این ترتیب ارزش بیشتری دارد یا نه؟ به درستی نمی‌دانم زیرا فکر می‌کنم رضاخان می‌تواند با ایجاد تحریکات در بین قبایل عرب شیخ را در هم بشکند اگر او رضاخان مسئولیت تأمین امنیت میدانهای نفتی را بپذیرد ما به سختی می‌توانیم با وی مخالفت کنیم(۱۳)»

در ماه اوت / ۱۹۲۴ اوضاع ناامید کننده شد و شیخ خزعل عزم خود را جزم کرده بود تا در برابر قوای دولت مرکزی ایستادگی کند رمزی مک دونالد نخست وزیر و وزیر امور خارجه بریتانیا یک پیام شخصی شدیداللحنی برای رضاخان فرستاد و به پیل کنسول بریتانیا در اهواز دستور داد که شیخ را از هر اقدام شتابزده بر حذر دارد یک دوران کوتاه آرامش در پی آمد که در طی آن تلگرافهای ملایمی رد و بدل شد اما دکتر یونگ عضو شرکت نفت ایران و انگلیس به لورین نوشت: این داستان برای هیچیک از طرفین پایان شیرینی نخواهد داشت چرا که هر دو طرف آشکارا نسبت به یکدیگر بی اعتماد هستند اما برخلاف یک زوج پیوند زناشوئی بسته نمی‌توان آنها را با طلاق از هم جدا کرد. سپس با دریافت نامه‌ای از رضاخان حاکی از بی اعتبار شدن همهٔ فرمانها به شیخ خزعل در ۱۹۰۳ میلادی خشم و بی‌اعتمادی شیخ خزعل را مجدداً شعله‌ور ساخت هنگامی که شیخ خزعل به شیوخ عرب گفت: رضاخان در صدد است تا همهٔ املاک آنها را تصرف کند آنها سوگند خوردند که تا لحظه مرگ از خود دفاع نمایند با توجه به چنین شرایط بحرانی بود که شیخ خزعل قراردادهائی را که با بریتانیا امضاء کرده بود اجرای آنهارا از مسئولین بلند پایه انگلستان خواستار شد در حالی که دولت بریتانیا به رغم نفرت عمیق (ظاهری) خود از رضاخان به جای اینکه به شیخ کمک نظامی بدهد فقط به گفتن اندرز به او اکتفا می‌کرد شیخ به فراهم آوردن زمینه آمادگی خود برای مقابله با رضاخان ادامه داد و به هشدار پیل وقعی ننهاد که گفته بود چنانچه شیخ دست از تدارکات نظامی خود برندارد و حل و فصل امور را به عهدهٔ دولت انگلستان نگذارد در این صورت صلح ناممکن خواهد بود و دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا چاره‌ای جز این ندارد که شیخ خزعل را به عنوان متجاوز شناخته و خود را از تعهدات کمک به وی رها سازد این استدلال به گوش کر شیخ فرو نرفت شیخ اعلام کرد حیثیتش اجازه نمی‌دهد که در برابر رضاخان تسلیم شود و افراد

قبیله‌اش آماده‌اند بمیرند و این تحقیر را نپذیرند شیخ افزود از این موضوع به خود می‌بالد که با این که دولت بریتانیا اینک دست از حمایت وی برداشته است لکن وی به هر تقدیر در وفاداری خود نسبت به حکومت بریتانیا کوتاهی نکرده است.(۱۴)»

احمد شاه نیز از دخالت پنهانی بریتانیا در ایران و حمایت آن کشور از رضاخان کاملاً آگاه بود چنانچه در پاسخ نماینده و فرستاده انگلیس به پاریس می‌گوید: من که کلم فروشی در این مهمانخانه(منظور هتل پاریس) را به سلطنت ایران که مطیع انگلیسیها باشم ترجیح می‌دهم.(۱۵)»

همچنین احمد شاه به فرستادهٔ تهران گفت: من می‌دانم این شخص (رئیس الوزراء – رضاخان) دشمن آزادی است و مجلس نمایندگان آن هم حقیقی نیستند. اما علم من کفایت نمی‌کند و اگر من اقدامی بر سرنگون نمودن همین دولتی که به زور و دسیسه زمام امور را بدست گرفته بنمایم مردم حق دارند مرا قانون شکن بدانند(۱۶)»

در این زمان رضاخان در خواست تسلیم شیخ خزعل را از دولت انگلیس کرده بود و تهدید می‌کرد که چنانچه این کار در آتیه نزدیک صورت نگیرد به خوزستان لشکر خواهد کشید رضا خان با جمع کردن نیروهایی در شمال ایران توانست یک نیروی چهل هزار نفری فراهم کند او به پیروزی خود اطمینان داشت که در اینصورت شیخ خزعل نمی‌بایست توقع ترحم و مروت از سوی او می‌داشت پیل کنسول بریتانیا در اهواز معتقد بود که شیخ می‌تواند یک نیروی ۲۵ هزار نفری از اعراب فراهم کند وضعیت شیخ مستحکم بود زیرا از سوی لرستان حمایت می‌شد در حالی که قوای دولت مرکزی دارای خطوط ارتباطی طولانی بود قبایل جنوب ایران در تاکتیکهای جنگ چریکی مهارت داشتند در مهمترین تلگرام مخابره شده به لورین به او دستور داده شده بود که در مورد تسلیم شیخ خزعل به رضاخان پافشاری کند لورین از این تلگرام چنین استنباط کرد که

باید از رضاخان حمایت کنیم و در آخرین مرحله دست از حمایت شیخ خزعل برداریم و نابودی کامل او را در عربستان (خوزستان) فراهم سازیم بسیار ناگوار می‌یافت در این شرایط بود که روزنامه‌های داخلی ایران مطالبی در مورد نامه‌های ارسالی و شکایات عشایر از شیخ خزعل می‌نوشتند که این عمل زمینه‌ای بود برای برکناری شیخ خزعل سپس رضا خان دستور داد: زمینها و املاک شیخ خزعل به مالکیت دولت مرکزی بازگردد اما شیخ خزعل شدیداً اعتراض کرد چرا که این املاک طبق فرمانهایی که در طی سال ۱۹۰۳ – به «شیخ خزعل» واگذار شده بود و مصادره آنهاغیر قانونی است»(۱۷)

*** نخست وزیری سردار سپه و خروج احمد شاه از کشور ـ**

در ۲۷ / اکتبر / ۱۹۲۳ ـ ۱۳۴۲ هـ ق سردار سپه نخست وزیر گردید احمد شاه به سبب مشکلات و بیم از آیندهٔ خود تصمیم گرفت که ایران را هرچه زودتر به قصد اروپا ترک گوید تا از ناراحتی‌ها و تحریکهای گوناگون در کشور رهاگردید احمد شاه پیش از رفتن از ایران که در یکم / نوامبر / ۱۹۲۳ ـ ۱۳۴۲ هـ ق رخ داد سفری کوتاه به قم کرد واز علمای ساکن قم به ویژه آنان که در حال تبعید از کشور عراق بسر می‌بردند، و در مراحل بعدی مشکلات پادشاهی خود از آنان امید کمک و پشتیبانی داشت خداحافظی کرد و در این سفر کوتاه خود سردار سپه و وثوق‌الدّوله را نیز همراه برد شاه در قم یک عصای مرصّع به شیخ عبد الکریم حائری و یک انگشتر الماس گرانبهابه شیخ مهدی خالصی به عنوان هدیه پیشکش کرد.

در هنگام دوری احمد شاه از ایران سردار سپه فعالیت خود را در راه برقراری یک رژیم جمهوری آغاز کرد برای اجرای این اندیشه سردار سپه به همکاری و کمک رهبران مذهبی حتی مردمی غیرسیاسی مانند حائری نیاز داشت تمایل سردار سپه به یک رژیم جمهوری در ایران و وزیر مختار انگلیس «لورین» را در تهران به حیرت واداشته بود و وی

را معتقد ساخته بود که سردار سپه در این گام خود زیر نفوذ روسهاقرار گرفته است لورین وزیر مختار انگلیس در این زمینه می‌نویسد: این خنده آور است که حتی تصور کنیم که ایران برای یک رژیم جمهوری از نظر اخلاقی و یاروانی و یا مادی آماده است.

چون وزیر مختار انگلیس متوجه شد که اندیشه جمهوریخواهی در آغاز کار با مخالفت چشمگیری در ایران روبرو نشد یک تلگراف بسیار سری به لندن فرستاد در آن چنین آورد: باور من آن است که احمد شاه یاخلع یامجبور به استعفاخواهد گردید و بنابراین به جای رژیم فعلی یکی از این سه راه رابابد برگزید« ۱- نیابت سلطنت ۲- تغییر سلسله قاجاریه ۳- رژیم جمهوری» وزیر مختار انگلیس در تلگراف دیگری که به وزیر خارجه انگلیس فرستاد نوشت: من قصد دارم که در بامداد یکم / مارس / ۱۹۲۴ - رمضان / ۱۳۴۲ - از رئیس الوزراء دیدن و از او پیرامون برنامه‌ی کارش پرس و جو کنم خیلی اهمیت دارد که من نظر شمارا پیش از آن ملاقات بدانم باور من آنست که بااندیشه جمهوریخواهی مخالفت و نگاهداری رژیم مشروطه سلطنتی فعلی را توصیه کنم تغییر رژیم فعلی و برگزیدن یک رژیم نو که کشور آماده پذیرفتن آن نیست باخطرات ناشمردنی داخلی و خارجی همراه خواهد بود در پاسخ به درخواست لورین تلگراف زیر از سوی وزارت خارجه انگلیس به تهران فرستاده شد: اگر ایرانیها می‌خواهند یک رژیم جمهوری در کشور خود بنیان گذارند این کار کاملاً مربوط به خودشان است و شما نباید در این مسئله دخالت و یارئیس الوزراء ایران را به سود یا زیان جمهوری گری تشویق کنید. درست است که وزیر مختار انگلیس در تهران پیشاپیش پشتیبانی سردار سپه را توصیه کرده بود زیرا نامبرده فردی با استعداد و هواخواه سیاست تمرکز یافته بود و همین امتیاز او خود به خود بنا به نوشته همان مقام انگلیس سبب حفظ منافع نفتی انگلیسیان در جنوب ایران می‌باشد بااین همه اسنادی که در بالابه آنهااشاره‌گردید گزارشگر از آن است که

سردار سپه از جمهوریگری برخلاف آنچه در سخن دولت آبادی وانمود شده (دولت آبادی - یحیی - ج ۴: ۳۴۶ - ۳۴۵) صرفاً اجرای یک سیاست انگلیس نبوده است چنین بنظر می‌رسد که سردار سپه بمنظور پایان بخشیدن به سلسله قاجاریه برقراری یا هواخواهی از برقراری یک رژیم جمهوری را لازم تشیخص داده بود در سالهای پیش از جنبش جمهوریخواهی در ایران یعنی سال ۱۹۱۸ - به بعد چند دولت جمهوری در کشورهای مسلمان نشین مانند: جمهوری خاوری امپراتوری روسیه بنیان گذارده شده بود در چند یک از کشورهای اسلامی مانند: سوریه و لبنان نیز جنبشهای جمهوریخواهی پدید آمده بود درسال ۱۹۲۰ / ۱۳۳۹ - کوچک خان جنگلی یک جمهوری کوتاه مدت در گیلان تشکیل داده بود.

تنها چند ماه پیش از جنبش جمهوریخواهی سردار سپه در ایران یعنی در نوامبر / ۱۹۲۳ - ۱۳۴۲ - مصطفی کمال پاشا مشهور به آتاترک جمهوری ترکیه را بنیان گذارده بود سردار سپه می‌خواست بابه تجربه گذاردن برنامه‌ای همسان به زندگی سلسله قاجاریه پایان بخشد ولی او در این راه بامشکلات فراوان و گوناگونی روبرو گردید که کوشش او را بی اثر گذاشت تاریخ نویسان هم زمان آن جنبش مانند: مستوفی و دولت آبادی می‌نویسند: که سردار سپه می‌خواست از جنبش جمهوریخواهی تنهابه عنوان وسیله‌ای برای بدست آوردن تاج و تخت ایران بهره برد این نویسندگان نیز گزارش می‌دهند که تظاهرات خیابانی در تهران و فعالیتهای دیگر جمهوریخواهی همه بکمک سردار سپه و ارتشی‌ها که زیرفرمان وی بودند صورت می‌گرفت علاوه بر این چند یک از روزنامه‌های تهران مانند: شفق سرخ به مدیریت علی دشتی به سود نقشه جمهوریگری سردار سپه تبلیغات می‌کرد.»(۱۸)

*** تغییر پادشاهی ایران به جمهوریت ـ**

جریانها و رویدادها چنان به زیان سردار سپه سیر کرد علما نه تنها ناچار شدند که سردار سپه را با آن شیوه استدلال از مسئله جمهوریگری رویگردان سازند بلکه نامبرده خود وادار شد که از علما بخواهد که در خواباندن سروصدای جمهوریگری بدو کمک کنند. در همان روزی که قرار بود مسئله جمهوری‌گری در مجلس شورای ملی به گفتگو گذارده شود تظاهراتی بزرگ و کم نظیر در خیابانهای تهران و میدان بهارستان جلو مجلس بر ضد جمهوریگری براه افتاد بدستور سردار سپه سربازانی ارتشی تظاهر کنندگان را با زور پراکنده ساختند این کار مؤتمن الملک رئیس وقت مجلس را چنان خشمناک ساخت که کوشش کرد در یک نشست ویژه مجلس سردار سپه را از مقام ریاست الوزرائی بـرکنار سازد در این هنگام سردار سپه مجلس را ترک گفت و در همین گیر ودار بود که به سراغ علماء به قم رفت و کوشش کرد که از پیوند دوستانه خود با آنهابهره بگیرد بنابراین بعنوان خداحافظی باعلماء تبعید شده از عراق که در تدارک بازگشت به عراق بودند و در روز ۶ / فروردین / ۱۳۰۳ ـ از آقایان حائری نائینی و اصفهانی دیدن کرد و با آنان تبادل افکار نمود و در نتیجه آن دیدار تلگراف زیر بود که به امضاء آقایان اصفهانی، نائینی و حائری در ۱۲ فروردین ماه / ۱۳۰۳ ش ـ به علماء تهران فرستاده شد «بسم الله الرحمن الرحیم» جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف قاطبه ملت ایران دامت تأییداتهم. چون در تشکلیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم بود و با مقتضیات این م مملکت مناسبت نداشت لهذادر موقع تشریف حضرت عـالی اشـرف رئیس الوزراء دامت شوکته برای موادعه به دارالایمان قم نقض این عنوان والغاء اظهارات مذکوره واعلان آنرا به تمام بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند انشاء الله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند»(۱۹)

امضاء آیات عظام: «الاحقر: ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر: محمد محمد حسین غروی نائینی الاحقر: عبد الکریم حائری»

*** بازگشت علماء به عتبات ـ**

در ماه مارس / ۱۹۲۴ ـ ۱۳۰۳ ـ مذاکره باملک فیصل پادشاه عراق این امکان را در اختیار آنها قرار داد که به عتبات بازگردند اما شاید موقعیت نامطمئنی که در عراق داشتند باعث می‌شد که بارضاخان بادیده‌ی موافق بنگرند آنهامدت کوتاهی قبل از ترک ایران به مقصد عراق همراه باشیخ عبدالکریم حائری احیاء کننده نهاد آموزشی حوزه در قم بارضاخان سردارسپه ملاقات کردند و از او که در آن هنگام وزیر جنگ بود درخواست کردند که به شایعات تشکیل قریب الوقوع یک نظام جمهوری به زعامت او و به جای سلسلۀقاجاریه پایان دهد جمهوریخواهی هراس آنهارا بر می‌انداخت زیراحکومت غیر مذهبی (لائیک) کشور ترکیه جوان را تداعی می‌کرد رضاخان به زودی در تلگراف خطاب به علمای تهران اجابت این در خواست را اعلام کرد»(۲۰)

متن بیانه رضاخان به علماء و مردم ـ چون یگانه مرام و مسلک شخص من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام!! و استقلال ایران بوده و هر کس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویاً در دفع او کوشیده و از این به بعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و چون من و کلیه احاد و افراد قشون از روز نخست محافظت و صیانت ابهت اسلام! را یکی از بزرگ ترین وظایف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز به روز به ترقی و تعالی گذاشته واحترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و ملحوظ گردد!

به این دلیل سردار سپه می‌گوید: که باعلما و حجج در قم تبادل نظر کردیم و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم الناس توصیه نمائیم عنوان جمهوریت را موقوف و در

عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند! این است که به تمام وطنخواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می‌کنیم که از تقاضای جمهوریت صرفنظر کرده وبرای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم بامن توحید مساعی نمایند»(۲۱)

رضاخان احتمالاً به واقع به ایجاد یک نظام جمهوری بعنوان وسیله برای دستیابی به قدرت تمایل داشته است و این واقعیت که اکنون بنابه درخواست علما آنرا نفی می‌کرد در کوتاه مدت مشروعیتی به او می‌داد که در غیر اینصورت می‌توانست آنرا کسب کند.

* نامه آقای میرزا حسین نائینی مرجع تقلید شیعیان به سردار سپه پس از رسیدن به عتبات و تقدیم یک تمثال مبارک از حضرت علی (ع) به ایشان: بسم الله الرحمن الرحیم: مقام منیع ریاست الوزراء عظام دامة شوکتة: در این موقع که حمد الله سبحانه و تعالی سالماً به عتبه مقدسه حضرت شاه ولایت صلی الله علیه و آله الطاهرین مشرف شدیم دعای دوام تایید حضرت اشرف دامة شوکته در اعتلادین و دولت و موجبات تعالی مملکت و ملت را در تحت قبه‌ی منوره از اهم ادعیه دانسته کاملاً مراقب و محض کمال میمنت و تبریک یک قطعه تمثال مقدس را که از قدیم در خزانه مبارکه محفوظ است از جناب مستطاب ملاذالانام آقای سید عباس کلیددار روضه منوره برای حرزان وجود اشرف درخواست شده و اینک به صحابت جناب اجل اکرم سردار رفعت دام تأییده تقدیم می‌نمایدند بهترین تعویذ و حافظ آن وجود اشرف خواهد بود انشاالله تعالی و بحمد الله تعالی عنایات حضرت اشرف از ابتدای پیش آمد این مسافرت و مدت اقامت در دار الایمان قم الی کنون مستمر و هر کدام شایان کمال تشکر و امتنان و سرآمد همه اعزام جناب اجل اکرم سردار رفعت دام تأییداته الی ورود به این آستانه مبارکه و یقین است

همچنانکه زحمات و خدمات و حسن مراقبتهای آن جناب اجل در پیشگاه اقدس شاه ولایت صلی الله علیه و آله الطاهرین به اعلی درجه قبول انشاء الله تعالی فائز خواهد بود همینطور در نظر حضرت اشرف هم موقعی عظیم خواهد داشت و مشمول عنایات خاصه خواهد بود انشاءالله باقتضای فرط اشتیاق و کمال امید واری که دوره‌ی زمامداری حضرت اشرف دامت شوکته شرف عظیم تاریخی و ذکر جمیل ابدی در صفحات تاریخ ایران بیادگار گذارد»(۲۲)

جراید موافق سردار سپه نیز در این زمینه شروع به قلمفرسائی کرده مقالاتی منتشر ساختند که اینک خلاصه‌ای از آنراذکر می‌نماید: نقل از روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران مورخه ۱۶ / جواز / ۱۳۰۳ برابر اول / ذیقعده / ۱۳۴۲ ـ شماره (۲۰۳) سال نهم.

* جشن تمثال ـ

«نظر باینکه از طرف علمای مقیم نجف و مراجع تقلید و حج اسلام اظهار قدردانی از عملیات زیبای آقای سردار سپه به عمل آمده تمثال مبارک حضرت امیر المومنان را اعطاء داشته‌اند جشنی بافتخار این موضوع از طرف اولیای امور در باغشاه منعقد و در روز جمعه ۱۷ / برج جاری / سه ساعت بعد از ظهر از عموم مسلمانان و علماء و اعیان و رجال مملکت دعوت شده حضور خواهند یافت.»(۲۳)

* هدیه تمثال ـ روزنامه نسیم صبا اشعار زیر را منتشر ساخته و جشن تمثال را در باغشاه و عوامفریبی‌های سردار سپه را بباد تمسخر گرفته بود نقل از روزنامه‌ٔنسیم صبا شماره (۱۱) سال دوم ـ مورخه: چهارشنبه ۷ / ذیقعده الحرام / ۱۳۴۲ ـ برابر ۲۲ / جواز / ۱۳۰۳ خورشیدی»(۲۴)

* شتر قربانی:

جشن روز جمعه خنده آور است   ملت ایران عجب خوش باور است

اولاً تمثال در اسلام نیست لایجوز است و بر او اقدام نیست
ثانیاً آنکس که جمهوری است او بر شمایل خوش عقیده نیست او
حال بر تمثال او کُرنش کند بهر جلب مردمان کوشش کند
لیک مردم عاقل‌اند و هوشیار واقف از اسرار و رمز روزگار
کوشش آنهابماند بی ثمر خلق برگشتند از ایشان سر به سر
هست این تمثال از بهر فریب مکر آنهاکشف گردد عنقریب(۲۵)

خالصی‌زاده و چند تن دیگر از واعظان بی کنترل به مردم اطمینان داده‌اند که عکس مزبور از سوی انگلسیی‌ها فرستاده شده است نه از سوی علماء»

نائینی بافرستادن چنان نامه و عکس، خود به خود به موقع اهمیت سردار سپه در ایران کمک فراوانی کرد»(۲۶)

*** پیش در آمد قیام شیخ خزعل (حاکم محمره) در سال ۱۹۲۴ـ**

با توجه به شرایط بحرانی کشور و اوضاع متشنج استان خوزستان دولت مرکزی کم کم مأموران خود را به داخل خوزستان نفوذ داد بهترین مثال برای این امر شاید برکناری کدخدای روستای عرب‌نشین «ملاثانی» (چهل کیلومتری شمال اهواز) و تعیین کد خدای دیگر از سوی حکمران ایالت بود چون این روستا به صورت سنتی در قلمرو شیخ خزعل قرار داشت نمونه مهمتری از تجاوز به سلطه شیخ خزعل انتصاب رئیس البلدیه (شهردار) جزیره‌ی عبادان (آبادان) بود قبلاً این سمت توسط یکی از فرزندان متعدد شیخ خزعل پر می‌شد در همان حال اداره عدلیه (دادگستری) شوشتر به وسیله یک ترک تبریزی سر سخت به نام «احمد کسروی» اشغال شد که پس از انتصاب کار احضار افراد قبایل عرب را به دادگاه آغاز کرده بود قبل از تعیین کسروی مراحل قانونی مربوط به افراد قبایل عرب تنها محاکم قبیله‌ای انجام می‌شد نخلستانهای متعلق به شیخ خزعل نیز که

قبلاً از پرداخت مالیات معاف بود توسط سازمان تازه تأسیس مالیات در اهواز مورد برآورد مالیاتی قرار گرفت بازتاب شیخ خزعل در برابر این حرکات سه گونه بود: نخست تلاش کرد که از احساسات ضد حکومتی که به صورت جنبش نافرجام جمهوریخواهی تجلی کرده بود بهره‌برداری کند و رضاخان را با علمای شیعه در عراق روی در رو بگذارد در عین حال خزعل مقدار قابل ملاحظه‌ای مهمات نظامی از کویت و بصره بصورت قاچاق وارد کرد و رویهم انباشت سوم آنکه از انگلیسیها خواست که به تعهدات خود وفا کنند در گفتگویی که در ۱۰ / مارس/ ۱۹۲۴ ـ میان شیخ خزعل و «سرهنگ تره وور» مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس صورت گرفت شیخ به تلخی ازعدم پشتیبانی انگلستان شکایت می‌کند.

عالیجناب سخنان خود را این گونه آغاز کرد که به من یاد آور شد، من از آغاز جنگ کنسول مقیم عربستان (خوزستان) هستم و از تمام مشکلات وگرفتاریهائی که او متحمل شده و نیز هزینه هایی که برای محافظت از عبادان و محمره در مقابل ترکهاصرف کرده است آگاهم و بعد افزود که چنانکه من اطلاع دارم او تعارفات دولت متبوع مرا برای جبران این زحمات نپذیرفته است تمایل اوبیشتر کسب تایید حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلیس است تا اینکه آنهابر خدمات وی قیمتی بگذارند او ادامه داد که از مأموران سیاسی در محل که شخصاً شاهد خدمات وی بودند یکی سرپرسی کاکس است که از آنجا رفته و دیگری سرپرسی لورین که در حال رفتن است و من هم ظرف یک ماه از محل خواهم رفت او به عنوان اینکه من آخرین مأمور سیاسی خیلج فارس در زمان جنگ هستم. از من خواست که قبل از عزیمت موضوع را به اطلاع دولت انگلیس برسانم. او اضافه کرد: که در آغاز جنگ دولت پادشاهی انگلیس از طریق سرپرسی کاکس مراتب تأیید خود را مجدداً به او ابلاغ کرد. انگلیسیهابه او قول دادند در صورتی که وی تعهدات

خود را در قبال دولت ایران انجام دهد آنهاحداکثر تلاش خود را جهت حفظ استقلال داخلی وی به کار خواهند برد او اظهار داشت که تمام خواسته‌های دولت ایران را اجابت کرده بیشتر به واسطه اینکه ما او را نصیحت کرده بودیم که اتخاذ چنین شیوه‌ای به صلاح اوست. او با اعزام تعداد معدودی مأمور به عربستان (خوزستان) جهت محافظت از حاکم ایرانی ایالت، تقویت سلطه‌ی او موافقت کرده علیرغم آنکه منطقه از نظم کافی برخوردار بوده و نیازی به قشون نداشته است.

او عوارض عقب مانده خود را در مبالغی زیادتر از آنچه که قبلاً می‌داد پرداخت کرد و پذیرفته که سالانه مبلغ قابل توجهی به عنوان مالیات غیر مستقیم پرداخت کند آیا با این پرداختهاو هر چیز معقولی که دولت ایران انتظار دادنش را داشته دولت انگلیس او را در سمت خود مختاری قبلی خود ابقاء خواهد کرد از او این خواستم نشانه‌ای از نارضایتی حکومتی ایران را در مقابل آنچه او تاکنون کرده است ارائه دهد پاسخ داد:

آن طور که می‌دانم اخیراً شنیده است که حکومت ایران در فکر انتصاب حاکم و کارگزار برای عبادان است و این کار ضربه بزرگی به مقام خود مختاری وی خواهد زد جواب دادم که من در این مورد شدیداً اعتراض کرده‌ام و شنیده‌ام که چنین انتصابی در حال حاضر انجام نخواهد شد او گفت که فکر می‌کند این کار فقط به تعویق افتاده ولی مدتی بعد انجام خواهد شد وی در ادامه‌ی سخنان خود از گفتگو بافرمانده لشکر غرب و اینکه قراراست به دیدنش بیاید برایم حرف زد او گفت اگر فرمانده مذکور بصورت دوستانه به همراه تعدادی نیرو در حدود / ۱۰۰ نفر به دیدنش بیاید که او اعتراضی به این کار ندارد. اما‌اگر فرمانده مورد بحث بانیروی فراوانی بیاید گمان هم می‌رود همین کار را بکند وی (شیخ خزعل) چه باید بکند؟ اگر قشون ایران به گونه‌ای ناگهانی به وی یورش ببرند تکلیفش چیست؟ مقاومت کند یاتسلیم شود؟ به او گفتم: که پاسخ بسیاری از سئوالاتش از توان من بیرون

است ولی این را می‌دانم که او نباید فکر کند که من باید او راه بشورش علیه حکومت خودش دعوت کنم از این روی لازم نبود به سئوال آخر او پاسخ بدهم او اخیراً فرصت پیدا کرده که در باره تمام این نکات باوزیر مختار اعلیحضرت که از لحاظ گفتن مسائل نسبت به من وضع بهتری دارد گفتگو کند او گفت که باسرپرسی لورین گفتگو کرده و لورین ضمن اندرز دادن او در مقابل رئیس الوزراء را وادار ساخته بود که به او در این مورد که دولت ایران طرحهائی علیه او تدارک ندیده است تضمین بدهد او فکر نمی کند که رئیس الوزرا به قول خود وفا کند و هنوز از مقاصد وی بیمناک است. «اسموندااووی» کاردار جدید انگلیس در تهران در اظهار نظر پیرامون گفتگوی فوق احساس کرد که شیخ قضیه خود را مطرح نموده است و اشاره نمود که در حال حاضر حداقل تازمان عزیمت کلنل‌تر ه وور دوست و آشنایی قدیمی او به نظر نمی‌رسد محملی برای نگرانی شیخ وجود داشته باشد.

در این میان دگرگونی مهمی در لندن رخ داد و آن شکست دولت محافظه کار انگلیس در انتخابات سال ۱۹۲۴ ـ بود در نتیجه کرزن از سمت وزارت خارجه کنارگذاشته شد اگر چه رامسی مکدونالد وزیر خارجه جدید از حزب کارگر که سمت نخست وزیری را نیز برعهده داشت برخلاف انتظار هوادارن و هم مخالفان در منصب وزارت امور خارجه چندان رادیکال نبود اما به شیوهٔ کرزن دایر بر حمایت از شیخ خزعل هم علاقه‌ای نداشت در واقع در این زمان تنها مأمور عالی رتبه‌ای که تا حدی از شیخ حمایت می‌کرد دوست و آشنایی قدیمی تره وور بود که بار دیگر بحث قدیمی خود را پیرامون کمک به شیخ چنین بیان می‌کند.

«آن جناب از راهی که حکومت ایران در پیش گرفته جداً سراسیمه است و می‌ترسد که آنهابه هر وسیله ممکن درصدد برآیند موقعیت او را خراب کنند و از منزلت مستقل او بکاهند او می‌خواهد بدائد که دولت انگلیس چه کمکی به او خواهد کرد و انگلیسیها

چگونه تضمین نوامبر / ۱۹۱۴ ـ خود را در مورد او علمی می‌کنند؟

البته من در مقامی نیستم که بگویم در مقابله بادولت ایران چه باید کرد تاشیخ تقویت شود اما مادام که عالیجناب کلیه تعهدات خود را از قبیل پرداخت مالیات برقراری نظم و حسن اداره ایالت عربستان انجام داده اطمینان دارم با توجه به رویه دوستانه وی و مساعدتی که در خلال جنگ به ما کرده می‌توانیم او را بصورت محسوسی در بازیابی مقام و استقلال محلی یاری دهیم.

اگر مانتوانیم این کار مهم را انجام دهیم و شیخ کم کم در سایه دولت ایران تا حدی یک رئیس طایفه تنزل یابد (که فکر می‌کنم هدف رئیس الوزراء هم همین باشد) این امر تاثیر تأسف باری در منطقه خواهد کرد و نظر خوانین و طایف که (تاکنون هم هواهواه زیاد داشته) دربارهٔ بی فایده بودن دوستی باانگلیس تایید خواهد شد

توصیه‌های تره وور قابل تحمل نبود و دولت انگلستان از تلاش برای استرداد سلطه شیخ خزعل و تمدید مدت مهلت شکننده‌ای که به زور ادامه یافته بود خودداری کرد.

در تاربستان ۱۹۲۴ ـ حکومت مرکزی حیلهٔای جنگی را جهت تسویه مسئله خوزستان تدارک دید در اوایل ژوئیه / ۱۹۲۴ ـ بانک شاهنشاهی ایران دو قطعه زمین را که قبلاً به مدت چند سالی از شیخ خزعل اجاره گرفته بود خرید همین که معامله انجام شداسناد جهت ثبت به وزارت خارجه معامله مربوط خاتمه یافته تلقی می‌شد.

اما وزارت خارجه به عنوان آنکه زمینهای مورد بحث از اراضی خالصه بودند از تأیید معامله استنکاف نمود در همان حال رضاخان طی نامه‌ای به شیخ خزعل اطلاع داد که فرمانهائی که از سوی مظفرالدینشاه درسال ۱۹۰۳ ـ شیخ داده شده و وی به موجب آنهازمنیهای‌خالصه جنوب خوزستان را به تملک خود درآورده بود از درجه اعتبار ساقط است دولت مرکزی برای تأیید این ادعا فرمانی به تاریخ ۱۰ / مارس / ۱۹۲۴ صادر و به

موجب آن کلیه فرمانهای قبلی در مورد انتقال مالکیت اراضی خالصه را لغو کرد از این رو از شیخ خزعل خواسته شد تا سندی که ادعای مالکیت او را ثابت می‌کرد ارائه کند از آنجا که فرمانهای اولیه در مورد اعطای مالکیت او را ثابت می‌کرد ارائه کند از آنجا که سند زمین تماماً در شوال ۱۳۴۰ ـ ژانویه ۱۹۰۳ ـ صادر شده بود شیخ خزعل نتوانست سند خواسته شده را ارائه دهد صرف عمل پرسش در مورد وضعیت قانونی اراضی شیخ خزعل منزلت وی را تضعیف می‌کرد زیرا مالکیت بلامنازع اراضی طایفه‌ای برای ادامه سلطه شیخ مهم بود زمین نه تنها موجبی برای کل درآمد وی به شمار می‌رفت بلکه برای حفظ وفاداری طوایف عرب که پایه اجتماعی تقویت‌کننده او محسوب می‌شدند ضروری بود این حیله حسن را داشته که اگر شیخ خزعل در برابر آن مقاومت می‌کرد به عنوان یک شورشی تلقی می‌شد و در این صورت ضمانهای سیاسی سال ۱۹۱۰ ـ ۱۹۱۴ ـ انگلیس که مشروط به ایفای تعهدات وی در قبال حکومت مرکزی بود خود بخود باطل می‌گشت از سوی دیگر اگر شیخ به وضعیت پیش آمده تن می‌داد طوایف عرب (مردم عرب خوزستان) اورا به خاطر کوتاهی در حفظ منافع مشتر ک قبایل برکنار می‌کردند این مسئله برای انگلیسیهاهم مشکلی پیش آورده بود آنهابه ویژه تنهانگران سرنوشت شیخ خزعل نبودند و موضوع لغو فرمانهای مالکیت وی را فقط نوعی نیرنگ تلقی می‌کردند آنچه موجب واهمه آنها شده بود ملاحظات قانونی و اینکه واقعه مذکور تبدیل به سابقه قضایی گشته و منافع خودشان را با خطر روبرو می‌ساخت کاردار سفارت انگلیس در تلگرام مورخ ۴/ اوت / ۱۹۲۴ ـ خود به وزارت خارجه این واهمه را جنین خلاصه کرده بود چنین علمی راه را برای حکومت ایران باز خواهد کرد که بتواند بایک گردش قلم فرمان مربوط امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس و یا فرمان مربوط به واگذاری ده و زمینهای قلهک ره حکومت علیه انگلیس را لغو کند.

در این مقطع زمانی طرف دیگر وارد معرکه شد و وضع را پیچیده‌تر کرد این شریک نسبتاً جدید شرکت نفت ایران و انگلیس بود منافع این شرکت برخلاف دولت انگلیس تاحدی زیادی محلی و محدود به خوزستان بود در آغاز عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس در اینران به واسطه ضعف حکومت مرکزی امکان نظارت برفعالیتهای شرکت مذکور وجود نداشت از این رو کارگزاران شرکت حکومت مرکزی را نادیده انگاشته و بدان بی توجهی بودند و فعالیتهای خود را از طریق بزرگان طوایف انجام می‌دادند دخالت شرکت ایران و انگلیس در امور خوزستان بیشتر به واسطه این حقیقت صورت گرفت که سراونولدویلسون مقیم سیاسی قبلی انگلیس در خلیج فارس و زمانی کنسول محمره به عنوان رئیس شرکت نفت ایران ـ انگلیس در خلیج فارس و زمانی که کنسول محمره به عنوان رئیس شرکت نفت ایران ـ انگلیس شعبه محمره منصوب شده بود ـ ۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۵) چون مأموران انگلیسی اشنای شیخ خزعل قبل از جنگ و در سالهای جنگ کم کم جای خود را به نسل جدیدی از مأموران انگلیسی داده بودند از این رو آرنولدویلسون در صدد برآمد که تاثیر زیادی برشیخ بگذارد و یلسون برخلاف سایر مسئولان شرکت نفت ایران و انگلیس شم تیزی در تاریخ داشت و امکانات بالقوه حکومت تهران رابه خوبی ارزیابی می‌کرد مع الوصف بابررسی مدارک موجود به وضوح در می‌یابیم که وی شیخ خزعل را به ناسازگاری تشویق می‌کرد در نتیجه وزارت خارجه حداقل در یک مورد مجبور شد به شیخ خزعل گوشزد کند که بی جهت تحت تأثیر نظرهای غیر رسمی شرکت نفت ایران و انگلیس قرار نگیرد.

درسراسر روزهای اول ماه اوت / ۱۹۲۴ ـ در گزارشهایی به شرکت نفت ایران و انگلیس هشدار داده می‌شد که شیخ خزعل طوایف خود را مسلح کرده و در صدد قیام برآمده است این هشدار در ۱۷ / اوت / ۱۹۲۴ وقتی که شیخ بالفعل امنیت فیزیکی

حوزه‌های نفتی را در صورت وقوع مخاصمات تضمین کرد ابعادی بحرانی به خود گرفت یک روز بعد دو نفر از مأموران عالیرتبه شرکت به وزارت خارجه احضار شدند تا نگرانیهای خود را مطرح کنند آنهااظهار داشتند که ادامه بحران در خوزستان به ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بازار سهام لندن ضربه می‌زند شرکت نیز قویاً وزارت خارجه را تحت فشار گذاشت تااعلامیه مؤثری صادر کند.

حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلستان به اقدامات اداری اخیر در جنوب غربی ایران بانگرانی فراوان می‌نگرد این اقدامات باتعهداتی که دولت ایران به وزیر مختار انگلیس داده ناسازگار است و منافع حیاتی پادشاهی انگلیس در منطقه حالت فوری بدهد بطرزی محترمانه تهدید کرد که از انگلیس خواهد خواست برای دخالت نظامی در خوزستان اقدام کند.

توضیح فوق باتردید جهت ملاحظه آقای مکدونالد وزیر خارجه ارسال می‌شود امید است اقدامی فوری بعمل آید ما هیچ نمی‌خواهیم مترصد فرصتی باشیم که مستلزم آن باشد از فرماندهی نیروی هوائی مستقر در بغداد برای دخالت نظامی درخواست کمک کنیم.

در حالی که فشارهائی برای نوعی دخالت نظامی انگلیس در کار بود تنشهای‌موجود در منطقه رو به افزایش می‌رفت در ۲۳ اوت/ ۱۹۲۴ـ خبر رسید که طلایه داران پیاده نظام ایران مسیر خودرا از میان راههای صعب‌العبور لرستان طی کرده وارد دزفول شده‌اند گشوده شدن این راه از لحاظ نظامی اهمیت فراوانی داشت و نشان می‌داد که این امکان هست که از طریق لرستان به خوزستان نیرو فرستاد و این کار هم برخلاف تصور چندان نامکن نیست آنچه این تصور را پیش می‌آورد غیر از صعب العبور بودن راه یکی این بود که فکر می‌کردند قبایل هرگز عبور نیرو را اجازه نخواهند داد.

در این مرحله ناگهان مرکز بحران به تهران تغییر مکان داد زیرا در ۲۵ / اوت / ۱۹۲۴ کابینه ناگریز به استعفا شد و رجال سیاسی تهران توجهشان به مسائل تشکیل کابینه جدید معطوف گردید در این اوضاع و باتوجه به فشار زیاد انگلیسیها رضاخان بر آن شد که امتیازهائی به نفع خود بگیرد از این رو در ۲۷ /اوت / ۱۹۲۴ ـ به شیخ خزعل تلگراف زد و کوشید که از بابت املاک خاطر جمعش سازد.

«تلگرام» عالیجناب رسیدو از احساسات ابراز شده در آن خوشنود شدم هدف تلگرامی که چند روز پیش به اطلاع شمارسید این نبود که شما برطبق فرمان از املاک خود خلع ید شوید بلکه این است که همان طور هم در فرمان تصریح شده حق فروش آنهارا به خارجیها ندارید البته حق اجاره و... را دارید ولی طبق فرمان مجاز به فروش آنها نیستید در مورد اعراب نباید سوء تفاهمی در میان باشد چراکه تمام تلاش من در جهت تأمین صلح و آرامش برای کلیه ساکنان ایران است اگر بدانم در دورترین بخش کشور فردی در زحمت است می‌کوشم مشکل اورا برطرف کنم از این رو عربهامطمئن باشند که هیچگونه اهمال یاقصوری پیرامون شرایط زیست آنان و تأمین آرامش ایشان در بین نخواهد بود در پرتو خدمات و وفاداری شما از اطمینان دولت و محبت شخص من استفاده کنید تا زمانی که وفادار هستید اینجانب قدردان خدمات شماخواهم بود و از هر سو مشمول توجهات و حمایت دولت خواهید بود.

اثری که این تلگرام داشت این بود که فقط بطور موقتی تنش را کاهش داد اما در وضعیت تغییر اساسی به وجود نیاورد دو هفته بعد یک مامور اطلاعاتی انگلیس خبر داد که بروز بحران حتمی است و چاشنی آن منتظر یک جرقه است در ۱۱/ سپتامبر / ۱۹۲۴ ـ کنسول بریتانیا در اهواز تلگرامی به تهران فرستاد به این مضمون که خزعل اکنون تصمیم دارد یا رضاخان را سرنگون کند یاخود در این تلاش جان ببازد.

در ۱۶ / سپتامبر / ۱۹۲۴ ـ ناگهان همه چیز بهم ریخت و کار از کار گذشت در این روز خزعل در تلگرامی به کلیه نمایندگان دول خارجی رضاخان را به عنوان طماع و غاصب جنایتکار معرفی کرد.

شما آگاهی دارید که در تاریخ وقوع کودتای هشتم / حوت / ۱۳۰۰ ـ به خاطر احساسات خالصانه‌ای که رضاخان (سردار سپه) در ابتدا نشان داد و چنان وانمود کرد که در پی رشد اصلاحات اساسی در کشور و تأمین رفاه ملت است ایرانیان نسبت به ادعاهای ملیت خواهی وی بالاترین حد انقیاد را نشان دادند و آماده بودند تا در راه مقصود وی جان و مال وحتی فرزندان خود را قربانی کنند اما در سال گذشته جاه‌طلبی‌ها و تمایلات مستبدانه‌ی وی موجب بروز بی نظمی در کشور و دین شد تجاوزات بی حد و حصر او به حقوق رعایا و ستمکاریهای وی که به ویژه در چند ماهه اخیر علیه ملت فزونی گرفته موجب جریحه دار شدن احساسات مذهبی ایرانیان گشت قانون اساسی کشور رانقض و ملت را به تباهی کشانید خادمان کشور و رهبران دینی را تبعید کرد و قوه قضائیه ملت و نمایندگان واقعی آن را در معرض تهدید و دشنام قرار داد خلاصه کلام آنکه حس آزمندی و جاه‌طلبی روز افزون او ایرانیان را به نهایت نومیدی و بیچارگی سوق داده است.

از این رو حامیان این حرکت که ما آن را قیام سعادت نامیده‌ایم سردار سپه را فردی غاصب و متخلف از ملت ایران می‌دانند آنهاآماده‌اند که حدلکثر تلاش خویش را به منظور پایان دادن به ستمگریهای جنایتکارانه و رسوای او به عمل آورده و کشور را آزاد سازند آنان تمام تلاشهای خود را برای محافظت از تمامیت ارضی آزادی و رفاه کشور به کار برده و برای تأمین کردن اجرای قانون اساسی و بازگشت حتمی اعلاحضرت احمد شاه اقدام کنند هیچ عاملی نخواهد توانست مانع تحقق این مقاصد باشد و این جنبش تا تأمین رفاه کشور و آیندهٔ درخشان آن قطعاً ادامه خواهد یافت.

ماتوجه شمارابه این اعلامیه جلب نموده تادچار توهم نگشته و این حرکت ملی برضد غاصبی متجاوز را باشورش علیه حکومت صاحب قدرت اشتباه نکنید.

نتیجه‌ای که این تلگراف خزعل داد درست خلاف آن چیزی بود که از آن انتظار می‌رفت این تلگراف شدید اللحن بجای ایجاد ائتلاف در بین رجال سیاسی مخالف رؤسای طوایف و شاهزادگان قاجار موجب آن شد که رجال سیاسی تهران خود را به موافقان رضاخان نزدیک کنند»(۲۷)

*** قیام شیخ خزعل در خوزستان (۱۳۰۳ـ۱۹۲۴) ـ**

از جمله اقداماتی که پس از جنگ جهانی اول به وقوع پیوست قیام شیخ خزعل بر علیه حکومت رئیس الوزراء (رضاخان) بود که انگلیسیها در این زمان به منظور محبوب کردن و قهرمان جلوه دادن رضاخان انجام دادند قربانی کردن شیخ خرعل عامل خودشان در خوزستان بود آنان شیخ خزعل را به شورش علیه حکومت مرکزی تحریک کردند شیخ خزعل در ابتدای قیام خود برعلیه رضاخان برحمایت سنتی انگلیس از وی متکی بود و طی تلگرافی برای رئیس الوزراء (رضاخان) یاد آور شد که من هر گز ریاست الوزرائی شما را نمی‌پذیرم مادام که برادعاده‌ی شاه (احمد شاه) به وطن اقدام نکنی شما را شخصی غاصب حکومت می‌دانم زیرا بدون هیچ دلیل قانونی شاه را از کشور تبعید کردی و بر زمام امور کشوری و لشکری استیلا یافتی بنابراین چنانچه به این درخواست پاسخ مثبت ندهی سپاهی برای فتح تهران می‌فرستم و سراسر ایران را آزاد کرده و سپس از پادشاه قانونی دعوت بعمل آورده تا به مام میهن باز گردد و به اعاده حکومت غصب شده خود بپردازد در ضمن به اطلاع شما می‌رسانم که هرگز به تعهدات خود بامسترمک کرماک جامه‌ی عمل نمی‌پوشانم.

پس از این تلگراف ارتباط دیپلماسی بین رضاخان و شیخ خزعل قطع گردید و

بدینسان شورش خوزستان برعلیه رضاخان توسط شیخ خزعل آغاز شد بریتانیا از اینکه نقشه‌اش در تحریک و تحریض شیخ خزعل برعلیه رضاخان به خوبی پیش می‌رود خوشحال است چراکه شیخ خزعل را در یک عمل انجام شده قرار داده که راه بازگشتی بدنبال نداشت و باید این راه را تاآخر به پایان برساند.

شیخ خزعل برای بسیج مردم در یک قیام عمومی به شهرهای مختلف استان خوزستان رفته و سران قبایل و عشایر را از نیات پلید رضاخان در استیلا بر منطقه و مصادره املاک و اراضی مزروعی و تغییر بافت جمعیتی و فرهنگی مردم خوزستان برحذر داشت و از آنهاخواست تا در برابر یورش رضاخان مقابله کنند و گرنه همه آمال و آرزوهایشان برباد خواهد رفت.

پیش بینی‌های شیخ خزعل بعدها در اظهار نظردکتر افشار ناسیونالیست(۲۸) معروف درست از آب درآمد دکتر افشار معتقد بود که سیاست اعمال شده بر خوزستان پس از سرکوبی شیخ خزعل و تبعیدسران عشایر و تغییر فرهنگ محلی و بافت جمعیتی در خوزستان این برنامه‌ها نیز در آذربایجان پیاده شود یعنی زبان ترکی ممنوع گردد. و بخشی ازترک زبانان به نقاط فارس زبان کوچ داده شوند و نام آذربایجان به فراموشی سپرده شود و در تقسیمات کشوری نیز حد و مرز این منطقه تغییر یابد»(۲۹)

پس از اقدامات رضاخان برای مقابله باشیخ خزعل انگلیسی‌های دست از حمایت او کشیدند و از او خواستندکه تسلیم رضاخان شود شیخ خزعل نیز که چاره‌ای نداشت چنین کرد و از آنجائی که وابستگی شیخ خزعل به انگلیسی‌ها بر کسی پوشیده نبود بنابراین مردم باور کردند رضاخان که وی را سرکوب کرده ضد انگلیسی می‌باشد درحالی که انگلیسیهابااین اقدامات بتدریج شرایط رابرای پادشاهی رضاخان آماده ساختند»(۳۰)

غیبت لورین و آرنولد ویلسون از ایران در اواخر بهار و تابستان سال ۱۹۲۴ـ مایه

تأسف گردید. زیرا لورین می‌توانست بااستفاده از نفوذ دائمی اش در رضاخان روشهای‌خود کامه او را محدود کند لورین براثر تجربه دریافته بود که رضاخان آدمی نیست که بشود کاملاً به او اعتماد کرد دوستی شخص آرنولد ویسلون باشیخ خزعل سبب شد که وی ضرورت توصیه به شیخ برای دوراندیش بودن و خودداری از اقدامات حاد رانادیده بگیرد رضاخان باشیوه و وعده‌های شیرین دادن و قاطعانه اقدام کردن به تعقیب شیخ ادامه می‌داد و شاید می‌کوشید با ایجاد تحریکاتی از اوضاع به سود خود بهره برداری کند بی اعتمادی شیخ خزعل نسبت به رضاخان هنگامی به اوج رسید که به تعدادی از خوانین لرستان برای تسلیم شدن به مرکز ارکان حرب (ستاد فرماندهی) امان نامه داده شد و آنان پس از تسلیم شدن اعدام گردیدند مقامات محلی ایران که به وسیله کنسول شوروی در اهواز تحریک شده بودن مسئول برخی از این رویدادهای ناخوشایند بودند داستانهائی درباره نقشه‌های رضاخان برای شیخ خزعل و اقدامات شیخ برای دفاع از خود همواره در دربارهای دو رقیب مطرح بود.» (۳۱)

ملک الشعرای بهار از اعضای اقلیت مجلس دوره پنجم در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران صص (۱۴۵ـ۱۴۶) می‌نویسد: شیخ خزعل مردی باهوش و سیاسی و بالنسبه محیل بود و در اندک مدیت توانست برعربستان (خوزستان) آن روز حکومت کند خزعل در ظاهر رعیت دولت ایران بودو از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز رو به تزاید بود و در این اواخر بیشتر برقدرت خود افزود بحدی که حکام فرستاده دولت که به سمت حکومت خوزستان معین می‌شدند تقریباً دست نشانده‌ی شیخ خزعل بودند و در حدود شخصیت حکام مزبور شیخ نسبت به آنهارفتارهای مقتدرانه می‌نمود شیخ خزعل باتمامی قدرتی که در تحصیل کرده بود نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچوقت خلاف وفاداری بروز

نکرده بود و در طول مدت همجواری مابا دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدی از طرف دولت همسایه می‌شد شیخ خزعل جانب ایران را از دست نمی‌داده و دیانت او تشیع نیز مؤید وفاداری او بود.

امامناسبات این مرد بادولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقه مفرطی به آن ایالت داشت همواره دوستانه بود و وی دارای نشان مهمی از آن دولت بود ضمناً این مرد نسبت به زیردستان خوب رفتار نمی‌کرد و از این راه و از طریق استفاده‌های نخیلات و سایر مزروعات بی پایان که در بصره و کویت و خوزستان داشت و از راه تجارت و بهره‌های گمرکی ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.

*** تلگرافات متبادله بین «سلطان احمد شاه» و سردار سپه» (رضاخان) ـ**

چندی قبل از شروع به تظاهرات جمهوریخواهی روابط تلگرافی بین سلطان احمد شاه قاجار و دولت سردار سپه قطع شده بود اما پس از به هم خوردن جمهوری و آشتی کردن دربار تهران باسردار سپه مجدداً روابط تلگرافی را برقرار و از اوضاع اداری و جریان کشور تاآنجاکه به صلاح خود بود شاه را در جریان می‌گذاشت و حتی نهایت درجه اظهار اشتیاق به مراجعت سلطان احمد شاه می‌نمود در صورتی که این قبیل تمایلات و اظهار اشتیاق به مراجعت شاه صرفاً یک مانور سیاسی بوده که‌بدان وسیله سردار سپه می‌خواسته از منویات شاه و بالاخره تصمیمات او راجع به مراجعیت به ایران اطلاع حاصل نماید»(۳۲)

*** تشکیل کمیته «قیام سعادت» ـ**

قیام شیخ خزعل و روسای بختیاری و کلیه مشایخ و طوایف خوزستان علیه دولت سردار سپه در سال ۱۳۰۳ ـ خورشیدی یکی از آن حوادث تاریخی و مانورهای سیاسی

مهمی است که بادی الامر خیلی ساده به نظر می‌رسید ولی اگر کمی دقت و توجه به آن قضایای مهم شود ملاحظه می‌گردد که در ماورای ظواهر فریبنده‌ی آن نقشه‌ها و اسرار سیاسی عجیب و غریبی مکتوم است که رویهمرفته این حوادث باانقراض سلسله‌ی کهنسال قاجاریه و تشکیل سلسه پهلوی ارتباط مستقیم دارد طرح قیام سعادت (کنفدراسیون جنوب) در طول سالهای۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ـ بدست دیپلماتهای زبردست انگلیسی ریخته شد آنهامقادیر معتنابهی سلاح در اختیار شیخ خزعل گذاشته و او را برای پذیرفتن نقش شیخ مستقل خوزستان آماده کردند»(۳۳) و منظور از آن این بود که حریف(شوروی) را فریب داده و بالنتیجه مقدمات انقراض سلسله قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی را بنحو مطلوب و بدون سرو صدا بامخالفت همسایه شمالی ایران فراهم کرده باشند خوزستان یکی از مناطق زرخیز ایران و به واسطه موقعیت منابع نفتی آن فوق العاده مورد اهمیت است انگلیسهابرای اینکه دولت شوروی را باتغییر سلطنت و تشکیل سلسله پهلوی موافق کرده باشند ناگریز بودند که یک مانور سیاسی بسیار دقیق و مهمی در صحنه‌ی سیاست ایران بدهند. این مانور عبارت از این بود که بدواً خزعل راکه معروف به طرفدای از سیاست انگلیس بود و اگر تظاهری برعلیه دولت مرکزی کرد اینطور استنباط و نتیجه‌گرفته می‌شدکه به دستور و اشارهٔ مستقیم دیپلماتهای بریتانیا می‌باشد و بر علیه حکومت مرکزی وادار به طغیان نماید تا به شورویها این طور وانمود شود انگلیسی‌ها قصد تجزیه خوزستان را از ایران داشته و می‌خواهند این منطقه زرخیر را به وسیله شیخ خزعل از ایران مجزا نمایند.

شیخ خزعل (سردار اقدس) از قبیله بنوکعب و از تیره فرعی محیسن البوکاسب بود مشارالیه در خلال جنگ بین الملل اول به انگلیسیهاکمکهای شایانی کرده از طرف آنها هم چندین نشان مختلف مانند: کی. سی. آی. ای. **K.C.I.E** ونشان کا. سی .اس. آی

K.C.S.I. و جی. سی. اس. آی. ای S.I.E G.C. ـ دریافت داشته بود معهذا سیاسیت کلی انگلیس صلاح خود را در این دانست که او را در این مانورسیاسی مال المصالحه قرار دهد و چنانکه بعداً خواهیم دید شیخ خزعل وعده‌ای از رؤسای بختیاری قربانی این سیاست مزدورانه شده سرانجام پس از چندین سال حبس و تبعید و بالاخره بدست مأموران شهربانی مقتول و نابود گردیدند. در سفری که سلطان احمد شاه از اروپا به ایران آمد و از خوزستان عبور کرد چند روز هم میهمانی شیخ خزعل شده بود در این مهمانی خزعل پذیرائی شایان از سلطان احمد شاه کرد و سلطان احمد شاه هم نسبت به او لطف و محبت زیادی ابراز داشته و نشان قدس که از نشانهای فوق‌العاده بزرگ و مهم ایران است باو اهداء نموده بود پس از وقایع جمهوری و قبل از آنکه معلوم بود سردار سپه باسلسله قاجار و شخص سلطان احمد شاه چه معامله‌ای را می‌خواهد بکند خزعل که به وفاداری باسلطان احمد شاه سوگند یاد کرده بود بدون اینکه قبلاً موضوع را با سیاسیون انگلیس مطرح و کسب تکلیف نماید تصمیم گرفت از شاه ایران در مراجعت به ایران حمایت نماید و همینکه مشاهده شد برای مراجعت شاه به ایران از طرف سردار سپه و طرفداران او اشکالاتی بوجود آمده و شاه هم بواسطه همین موانع و اشکالات مرعوب شده نمی‌تواند به تهران برگردد تصمیم گرفت در برابر سردار سپه به مبارزه و مقاومت برخیزد و وسایل حرکت شاه را از اروپا به تهران فراهم نماید کار شیخ خزعل نوعی شاه دوستی و مهین‌پرستی و وفای به عهد است و نه خیانت. نقشه انگلیسیهااین بود که به نفوذ ملوک الطوایفی و بساط خان خانی و کدخدامنشی در ایران خاتمه دهد اساس این نقشه هم این بود که کلیه سرجنبانان ایلات (خانها) و عشایر (شیوخ) از بین بروند و نفوذ حکومت مرکزی تا آخرین نقطه‌ی ایران توسعه یابد.

شیخ خزعل که یکی از روسای قبایل و عشایر بودطبیعتاً طبق نقشه طرح شده

بایستی به نفوذ وقدرتش خاتمه داده شود و حالا که خود را حامی دربار و مخالف قدرت حکومت جدید (سردار سپه) می‌داند و بالاخره خاری بر سر راه چنان حکومتی که آنـها می‌خواستند ایجاد نمایند بشمار می‌رود چه بهتر که ازبین برود اما بایک مانور سیاسی هم به نفع همان حکومتی که می‌خواهند ایجاد نمایند بدهد و او را وجه المصالحه و قربانی آن نمایند تانتایجی که از این مانور بایستی بگیرند بنحو مطلوب عـایدشان گـردد چـنانچه پالمرسون نخست وزیر وقت انگلیس معتقد است که انگلستان نه دشمنی دائمی دارد و نه دوستی دائمی! فقط منافع دائمی دارد» به همین جهت هرگز دوستی آن بادوام و مورد اعتماد نبود نمونه بارز آن رفتارش باشیخ خزعل این نقشه به خوبی طرح شده بود و بسیار هم خوب به موقع اجراگذارده شد زیرا اولاً اینطور نتیجه گرفته شد که بـراثـر مـخالفت خزعل با سردار سپه سیاسیون شوروی اینطور تصور کردند که اگر سردار سپه به مقاومت برخیزد در مقام جنگ باخزعل براید مثل این است که باامپراتوری انگلستان وارد جنگ شده است به همین مناسبت هم دولت شوروی از نظر تـقویت سـردار سـپه مـحرمانه مقداری اسلحه و مهمات به ایران داده و حتی سردار سپه از تهران که معروف بود به قصد جنگ باخزعل حرکت کرده است باورودش به خوزستان همه جا جاسوسهای شـوروی مراقبت می‌نمودند که مبادا سردار سپه و اماژورش دچار آسیب و یا هدف حملات ترور واقع شوند سردار سپه در این مسافرت همه جاعلناً برعلیه انگلستان تظاهراتی می‌نمود و غالب ملاقاتهائی که باماًمورین سیاسی خارجی در بین راه به عمل می‌آورد طوری وانمود می‌کرد که او بانمایندگان سیاسی انگلیس باکمال بی اعتنائی برخورد می‌کند و در عوض همه جا کنسول و مامورین سیاسی شوروی را باگشاده رویی می‌پذیرفت در تلگرافاتی که به مرکز ستاد فرماندهی کل ارتش و سایر مراکز دولتی می‌نمود غالباً رونوشت آنـرا در جراید محرمانه دستور می‌داد منتشر شود و در تمام این تلگرافات چنانکه خواهیم دیـد

خزعل واقلیت مجلس و مخافتهائی که بااو می‌کردند از ناحیه انگلیسی‌ها قلمداد می‌نمود تا بالمال عملیات آنهارا خنثی کرده و نتیجه بنحو مطلوب عایدش گردد»(۳۴)

«قیام سعادت» از قول «امیر مجاهد» یکی از سران «قیام سعادت» ـ یوسف خان (امیر مجاهد) فرزند ایلخانی برادر علیقلی خان (سردار اسعد) بزرگ یکی از مجاهدین صدر مشروطیت ایران بوده و به همین سبب او را «امیر مجاهد» لقب داده‌اند.

پس از انقراض قاجاریه در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی عده‌ای از رؤسای «قیام سعادت» را به خراسان تبعید کرده و در آنجا زندانی و تحت نظر بودند هنگامی که امیر مجاهد باسردار فاتح بختیاری و سلطانعلی حاجی شهاب بختیاری که بعدها سرگذشت این سه نفر یعنی: «امیر مجاهد» درزندان قصر به سکته قلبی گرفتار شد (کسانی که در دوره‌ی دیکتاتوری رضاشاه در زندان قصر مقتول می‌شدند در خارج انتشار می‌دهندکه به سکته قلبی در گذشته‌اند این حیله و نیرنگ یکی از ترفندهای رضاخان وعمالش بوده است و سردار «فاتح بختیاری» هم به موجب حکم دادگاه نظامی تیر باران گردید و «حاجی شهاب السلطنه بختیاری» هم پس از شهریور ۱۳۲۰ ـ از زندان رهائی یافته چندی زیست و بالاخره در اوایل سال ۱۳۲۴ ـ در گذشت امیر مجاهد در اواخر سال ۱۳۰۹ ـ به خراسان تبعید و در حبس تحت نظر بسرمی بردرد همین تاریخ در یکی از ملاقاتهای‌دوستانه آغاز گلایه می‌کند و نسبت به سیاست انگلستان در ایران اظهاراتی نمود در حالت عصبانیت اینطور می‌گوید: «قیام ما یعنی: « قیام سعادت» در خوزستان باشیخ خزعل به دستور کنسول انگلیس در اهواز «پیل بوده و حتی مینوت تلگرافاتی که به مرکز مخابره می‌کردیم یا بدستور و سیلقه او انشاء شده بود و یابا اطلاع و اشاره‌ی او بوده است کنسول انگلیس مقیم اهواز وعده همه نوع کمک مادی و مهمات حتی توپ و اسلحه‌ی کافی به ما می‌داد پس از آلودگی بختیاریهابه قیام و مخابره تلگرافاتی که

مطلوب او بود برای متحد ساختن و پیوند دادن مابا شیخ خزعل یک مرتبه باهواپیما به مال امیر (ایذه) آمده بر ما وارد شد و ما را تحریض و تحریک می‌کردکه باید بختیاریهاهم در قیام «شیخ خزعل» بر علیه سردار سپه شرکت و کمک نمایند. و قول صریح داد که ماهم هر اندازه پول و مهمات لازم باشد خواهیم رساند. بختیاریهاباید نیروهایشان را به خوزستان ببرندو پس از این ملاقات و برگزار شدن پذیرایی کنسول «پیل» باکمک «مرتضی قلیخان» پسر «صمصام السلطنه» عده‌ای سوار بختیاری برداشته از همان مال امیر (ایذه) عازم اهواز شدیم چکی هم بعنوان مخارج مقدماتی به مبلغ هفده هزارتومان کنسول انگلیس داده بود پس از ورود به اهواز و ملاقات باشیخ خزعل تلگراف مطلوب کنسول برای تهران بدستور او مخابره شد گویا دراهواز هم کنسول انگلیس باز مبلغی بعنوان اعتبار برای مخارج مقدماتی چک داده بودهمینکه جواب تلگراف شیخ خزعل وامیر مجاهد و سایر بختیاریهای‌بالحن شدید از تهران می‌رسد کنسول انگلیس پیل ناگهان از اهواز عزیمت و پس از چندی کنسول جدید مونی پنی وارد اهواز شد(آوریل / ۱۹۲۵)»(۳۵)

سردار سپه در انتقاد خود به اعضای کمیته قیام سعادت در سفر نامه خوزستان صفحات ۳ ـ ۶ می‌نویسد: یابه عبارت دیگر برایش نوشتند: همه منافقان گردهم آمدند و شالوده اجتماع مشئوم و منحوسی را به نام قیام سعادت در خوزستان طرح کردند اعضای کمیته مزبور که در رأس آنهاشیخ خزعل واقع است قسم نامه‌ای تهیه و بامامور مخصوص پیش شاه پاریس فرستادند و او نیز بدون آنکه متفرس به دنباله اعمال آنهاشود حکم انعقاد کمیته مزبور را تجویز کرد ایا او نمی‌فهمد که امیر مجاهد لر و خزعل بادیه گرد والی صحرانشین نمی‌توانند در راه سعادت یک مملکتی کمیته بسازند آیا حقیقتاً ایران در قرن بیستم سعادت خو را از قیام امثال: «یوسف خان بختیاری» و غلامرضا پشتکوهی» انتظار

باید کشید اطرافیان احمد شاه در مرکز شروع به جوش و خروش کرده‌اند فراکسیون اقلیت مجلس شورایملی به اعتبار شیخ خزعل شروع کرده‌اند به تطمیع اهالی و خرج پول و جراید منتسب به اقلیت نیز هتاکیهائی را آغاز نموده‌اند که بکلی بی سابقه است مونی پنی کنسول جدید انگلیس در اهواز پیش از بعهده گرفتن سمت خود با نخست وزیر (رضاخان) دیدار کرده و پیام دوستانه رضاخان را دریافت داشت تا یک بار دیگر از شیخ خزعل دعوت کند به تهران بیاید سرپرستی لورین (وزیرمختار انگلیس در ایران) نیز در ۱۳ / آوریل / ۱۹۲۵ - ۲۳ / فروردین /۱۳۰۴- خورشیدی به وی دستور داد که لزوم پذیرش دعوت رضاخان را به شیخ خزعل یاد آور شود و به او بگوید: که به عقیده «لورین» در آمدن به تهران نباید هیچگونه درنگ تردیدی نماید»(۳۶)

در نخستین ملاقاتی که کنسول جدید مونی پنی باامیر مجاهد و شیخ خزعل و سایر رؤسای قیام سعادت می‌نماید تجاهل کرده و می‌گویند چرا برعلیه حکوم مرکزی (رضاخان) مبادرت به قیام نموده‌اید؟! رؤسای بختیاری و شیخ خزعل اظهار می‌کنند که مابه دستور کنسول سابق «پیل» مبادرت به چنین اقدامی نموده‌ایم کنسول جدید مونی پنی از مذاکرات کنسول سابق پیل مبنی بر تحریض و تحریک در قیام برعلیه سردار سپه اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: سلف من خود سرانه به چنین اقدامی مبادرت ورزیده بود و به همین علت هم احضار شده کارش سخت و محاکمه خواهد شد و ماچطور می‌توانیم باشماها برعلیه حکومت مرکزی سردار سپه کمک و مساعدت کنیم فقط به پاس مواعید کنسولگری انگلیس می‌توانیم مخارج شمارا در این قیام تأمین کرده و تأمین جانی نیز برای شماها و شیخ خزعل و سایر ین از سردار سپه بگیریم صلاح شمادر تسلیم به حضرت اشرف سردار سپه است ولاغیر!!

پس از این ملاقات شیخ خزعل بابختیاریهااز رو دست و فریبی که خورده بودند

متاسف می‌شوند و نظریات مختلفی پیدا می‌نمایند ولی بالمال چون انگلیسی‌ها باخود همراه نمی‌بینند ازتصمیماتی که گرفته بودند منصرف و خواه و ناخواه به سردار سپه اظهار اطاعت و انقیاد می‌نمایند و فتح بزرگ خوزستان بدین ترتیب باچراغ سبز و بازمینه چینی‌های قبلی و زیرکانه دیپلوماتهای‌انگلیسی مقیم منطقه و برنامه ریزی گام به گام وزارت امور خارجه دولت علیه انگلیس نصیب سردار سپه (رضا خان گردید.»

* نامه خزعل به قوام الدوله (وکیل مردم خوزستان در مجلس شورایملی) موضوع قابل توجه در ایجاد و پیدایش قیام سعادت و در تاریخ روابط خزعل با انگلیسیهاو همچنین روابط خزعل و علاقه او به دربارسلطان احمد شاه از نامه‌هائی که مدتهاقبل از پیدایش قیام سعادت و حتی قبل از اینکه فکر قیام سعادت در مخیله خزعل خطور کرده باشد بین خزعل و قوام الدوله مبادله شه و همین نامه‌ها ست که قسمتهای‌مهم و تاریک تاریخ را روشن می‌سازد و می‌رساند که انگلیسیهانسبت به خزعل از مدتهای‌قبل تغییر رویه داده و خزعل هم این موضوع را تاحدی استنباط کرده است و اینک رونوشت نامه‌ها «خزعل» به قوام الدوله» و جواب آن،...در افواه شایع است شاه به ایران معاودت نمی‌کند این انتشارات در تهران هم شیوع دارد یاخیر؟ ولیعهد چیزی در این خصوص می‌گوید؟ یا از این موضوع مثل قضیه کودتا بی اطلاع است من از مقامات مربوطه استفسار کردم جواب سرد و منفی می‌دهند بلکه برخلاف سابق که اگر راجع به سیاست ایران سئوالی از آنها(انگلیسی‌ها) می‌شد باصراحت جواب می‌دادند و شاید در بعضی موارد نسبت به آن پیش بینی هائی می‌کردند و مرا مسبوق می‌نمودند این اوقات علاوه بر اینکه در هیچ قسمتی بامن وارد مذاکره نمی‌شوند علناً هم سردار سپه را تقویت کرده او را بالیاقت معرفی می‌کنند پیش من مطالب واضح و آشکار است که می‌خواهند این شخص را روی کار آورده بادست او عملیاتی انجام دهند به خوبی ملتفت هستم که سیاست

انگلیسیهاراجع به من صورت انحرافی به خود گرفته و رفته رفته می‌بینم عوامل کمپانی نفت مخالفتهای‌کوچکی را نسبت به اعمال من نشان می‌دهند و بااینکه کوچکترین کارهای کمپانی نفت جنوب بایستی به من مراجعه می‌شده مع الوصف دیده می‌شود مستقیماً خودشان دخالت کرده غالباً قضایای مربوط را از من پوشیده و مکتوم می‌دارند.بختیاریهاغالباً درباره این قسمتها به من مراجعه کرده مشورت می‌خواهند کاپیتان پیل (کنسول انگلیس در اهواز) در ملاقاتهای‌اخیرش از بختیاریها پیش من شکایت می‌کرد در صورتی که سابقه نداشت انگلیسی‌ها از بختیاریها شاکی باشند قرار است امیر مجاهد آمده مرا ملاقات نمایند البته شما را از نتیجه مطلع می‌کنم و چنانچه خود شمابهتر می‌دانید خوانین همیشه در هر موضوعی باهم اصطکاک دارند و همین دو دستگی بیشتر وسایل خرابی آنهار بافراهم کرده است شنیده می‌شود که سردار اسعد کاملاً باسردار سپه نزدیک و به او تسلیم شده است البته در این موقع هم باید توجه دقیق داشته باشید که اینجانب از سیاست انفرادی آنهابی اطلاع نباشم شنیده می‌شود ولیعهد بابعضی از خوانین بند و بست کرده مراوده هایی دارند و با اینکه ولیعهد از توقف در تهران مرعوب است او رامطمئن نموده‌اند از قراری که گفته می‌شود ولیعهد از آمدن شاه اظهار یاس و نگرانی کرده تصمیم به رفتن اروپا دارد و در غیاب خود شاهزاده اعتضاد السلطنه را می‌خواهند به نیابت سلطنت معرفی کنند.

فعلا بطوریکه اطلاع دارم سردار سپه (وزیر جنگ) به همه جا دست اندازی کرده و منافع عایدات را قبضه نموده است که بوسیله پول تشکیلات قزاقخانه را توسعه دهد فعلاً قسمتهائی را که لازم است برای بدست آوردن اطلاعات اقدام نمائید یکی موضوع خوانین بختیاری است که بفهمید اختلافات آنهااز کجاشروع شده و غیر از سردار اسعد چه اشخاصی باسردار سپه اظهار خصوصیت و اتحاد می‌نمایند.

یکی هم موضوع مراجعت شاه است که تصور می‌کنم اگر ولیعهد مطلع باشد بتوان حقیقت را از او کشف و مرا هم از قضیه مسبوق نمایند و البته اگر کاملا استنباط کردید که شاه مراجعیت نمی‌کند و ولیعهد هم حقیقتاً تصمیم رفتن به اروپا را دارد چو برنگشتن شاه و رفتن ولیعهد تقریباً زوال سلطنت قاجاریه را تأیید می‌کند در واقع شاه و ولیعهد دو دستی تاج و تخت رابه سردار سپه تسلیم کرده‌اند بنابراین روی احساسات شاه پرستی بر ما و طرفداران سلطنت مشروطه فرض و واجب است که تا آخرین نفس در مقابل ایادی غاصب تاج و تخت پادشاه مشروطه را حفظ کرده واز هر گونه مقاومت و پایداری خودداری ننمائیم. بنابراین به محض اینکه یقین حاصل می‌کنیم که شاه برنمی‌گردد و ولیعهد هم می‌رود بدون فوت یک دقیقه وقت ولیعهد را ملاقات کرده و از طرف مااطمینان کامل به او بدهید که باسم اروپا عزیمت نموده تا بمحض ورود به بغداد وسایل آمدنش را به محمره (خرمشهر) فراهم نمائیم که در محمره رحل اقامت انداخته متمرکز شود از همانجاهم شروع به کار کنیم چنانکه شاه تمایل به مراجعت داشت در محمره نزول اجلال فرماید و چنانچه کناره‌گیری کرد ولیعهد را روی کار آورده مملکت را از دستخوش غارتگران محفوظ و تاح و تخت برای صاحت اصلی آن باقی بماند و دراین صورت خود شمابایستی این نکته را در نظر گرفته که به بهانه گردش به اصفهان‌آمده و از راه بختیاری در خوزستان حضور بهم رسانید» (۳۸)

فرزان در روزنامه «قیام ایران» می‌نویسد: نامه دیگری از خزعل نزد قوام الدوله دیدم که قسمتی از آن نامه چنین است: «من «خزعل» به سیاست انگلیسی‌ها آشناترم و بهتر از خوانین آنهارا می‌شناسم می‌ترسم براثر اختلافات داخلی و بی فکری و بی مبالاتی که در کارهای کمپانی از خود نشان می‌دهند.

ما و خودشانرا دچار زحمت کنند. علت اینکه می‌گویم مرا هم به زحمت می‌اندازند

اتحادی است که سالهاست باخوانین دارم و قهراً خیر و شر آنهادامنگیر من هم می‌شود بطوریکه سابقاً نوشته‌ام سیاست نفتی‌ها (انگلیسی‌ها) از موقعی که سردار سپه روی کار آمده بکلی تغییر کرده است و برخلاف سابقا از مراجعات خودداری و باِمأمورین ما خشونت می‌کنند و بااینکه برحسب دستور کارهای کوچک را بایستی به عبدالحمید (فرزند شیخ خزعل - ولیعهد) مراجعه کرده و اگر هم امر مهمی باشد به خود من مراجعه نمایند اسن اوقات کارهای کوچک را هم پیش من آورده و ضمناً سختگیریهائی می‌کنند که سابقه نداشته است.

میل ندارم در اطراف انگلیسیها حرفی گفته باشم زیرا حفظ رابطه با آنها ضروری است. و فعلاً به تغییر اخلاقی که داده‌اند اهمیتی نمی‌دهم ولی البته چون با سیاست عمیقی مواجه هستیم بایستی آتیه را در نظر داشته حزم و احتیاط را حتی الامکان از دست نداد تصور نمی‌کنم در دوستی فیمابین کوچکترین اختلالی رخ داده باشد و حتی در این موقعی که رضا خان را بر سر کار آورده‌اند هیچگونه تظاهری که بوی مخالفت از آن استشمام شود از ناحیه ما بروز نکرده است فقط در یکی از مهمانیهای رسمی که جشن تاجگذاری اعلیحضرت همایونی (احمد شاه قاجار) بود تظاهرات فوق العاده بعمل آمد که بعداً گفته شده بود خزعل از بروز احساسات شاه پرستی پشیمان خواهد شد.

البته به نظر من هم از این تشریفات فوق العاده بدست آمدن زمینه است که ببینم نظر آنها با شاه چیست؟

و کم کم معلوم شد به برگشتن شاه تمایلی ندارند. چنانکه در ملاقات اخیری که رئیس کمپانی نفت آرنولد ویلسون از من نمود ضمن صحبتهای خصوصی که اسم شاه برده شد شرحی در اطراف کسالت شاه اظهار می‌کرد که مرض شاه معالجه‌پذیر نیست! و خوب است اعلیحضرت همایونی امور سلطنت را به ولیعهد تفویض فرمایند.

من به دوستی خوانین کاملا اعتماد دارم ولی از سردار ظفر و سردار اسعد همیشه مظنون و مشکوک بوده‌ام زیرا سردار ظفر گرفتار تردید رای و سردار اسعد دچار خود خواهی و تفرعن است که متأسفانه بیشتر خرابی روی همین وضعیت و مخاللفتی است که سالهاست تخم نفاق بین آنها پاشیده شده دشمنی و دو دستگی را ایجاد و در نتیجه عظمت ایل را از دست داده‌اند.

همانطوری که اطلاع دارید با سردار عشایر قشقائی هم روابط دوستانه برقرار و اخیراً تجدید شده و روز به روز در تحکیم آن کوشش می‌شود چند روز قبل به من نوشته بود که سردار سپه دو نفر از سرهنگهای قزاقخانه ساعدالدوله پسر سپهسالار اعظم و صادق خان سرهنگ کوپال را به بیضا نزد من فرستاده شرحی در اطراف قوام الملک بدگوئی می‌کردند و ضمنا مرا به اتحاد و دوستی خود دعوت نموده است می‌دانید سردار عشایر قشقایی فوق العاده عاقل و مال بین است و هیچوقت فریب اینگونه تظاهرات را نخواهد خورد و از طرفی در دوستی خیلی استوار و ثابت است و ما به دوستی او نهایت اطمینان و خوشوقتی را داریم همینطور غلامرضا خان امیر جنگ والی پشتکوه که از سر حد داران نامی با شرف است او هم در این موقع با ما اتحاد کرده و البته این اتحاد سه گانه هر قدر بی اثر باشد برای طرد سردار سپه و همدستانش کافی بود بخصوص اگر رفع اختلافات بین خوانین بختیاری بشود هر گونه موفقیت نصیب ما خواهد شد و طبعاً سیاست اجنبی (منظور انگلیس) هر چه باشد موافق با ماها تسلیم خواهند گردید و بالاخره در آخر نامه می‌نویسد: بانتظار اقدامات شما هستیم که هر چه زودتر موضوع خوانین و مالیات را حل کرده و نتیجه را اطلاع دهند امضاء (خزعل) (۳۹)

فرزان: در یادداشتهای خود اضافه می‌کند قوام الدوله، مینوت نامه‌ای را که برای خزعل نوشته بود نشان داد جواب مفصل بوده بطور خلاصه بدینشرح است:

«... غالباً ولیعهد را ملاقات می‌کنم و از همه طرف صحبتهائی شده و می‌شود فقط عیب کار این است که ولیعهد فوق العاده مرعوب شده افکار مردد و مشکوکی از خود بروز می‌دهد مثلاً گاهی از برنگشتن شاه اظهار نگرانی می‌کند و در عین حال با دلایلی مراجعت شاه را تایید کرده خود را تسلی می‌دهد و به فاصله پنج دقیقه با یک یأس مفرطی برای رفتن خودش به اروپا نقشه هایی طرح نموده چاره جوئی می‌کند معمولاً هفته‌ای یک مرتبه (روزهای شنبه) خدمت ولیعهد می‌رسم و حتی یک روز جلوتر از دربار حسب الامر با تلفن برای شرفیابی روز شنبه را یادآوری می‌کنند.

اخیراً دو سه ملاقات طولانی بین سردار سپه و ولیعهد اتفاق افتاده ولی هنوز نتوانسته‌ام موضوع را بفهمم و حق با اینکه دو مرتبه استفسار از جریان مذاکره کردم جواب منفی داد معلوم بود مایل نیست قضایا را به من بگوید این است که ولیعهد مورد سوء ظن آقایان (منظور اقلیت مجلس) واقع شده است.

زیرا معمولاً هر موقع که سردار سپه او را ملاقات می‌کرد و هر صحبتی که بین آنها شده بود به فاصله یک روز مرا احضار کرده جریان ملاقات را در میان می‌گذاشت و من هم بدون تأخیر به آقایان، سید حسن مدرس و سایرین اطلاع می‌دادم و در اینصورت چنین استنباط می‌شود که سردار سپه با حرفهای ملایم و سیاست نرمی ولیعهد را اغفال کرده باشد (۴۰)

*** رابطه دربار تهران و مدرس با شیخ خزعل -**

«به طوری که می‌دانیم حوادث سیاسی که بروز می‌کرد و مبارزه هائی که دائماً بین مدرس و سردار سپه جریان داشت. مدرس در پاره‌ای از مواقع با دربار تهران یعنی یا محمد حسن میرزای ولیعهد به وسیله قاصدهای مخصوص و غیره دائماً در تماس بود و در حقیقت نقشه دربار تهران در دست «مدرس» و اقلیت مجلس به موقع اجراء گذارده

می‌شد. و گاهی هم مدرس بدون اینکه با دربار کسب تکلیف یا مشاوره نماید خود دست به اقداماتی می‌زد که دربار تهران با آن نوع اقدامات مخالف بود. ولی رویهمرفته دربار و مدرس در مبارزه با سردار سپه متفق بودند. سید حسن مدرس در این مبارزه‌ها مردی حادثه جو و جاه طلب بود و می‌خواست از هر پیش‌آمدی به نفع خود یعنی مخالفت با سردار سپه استفاده نماید. یکی از وقایعی هم که پیش آمده بود مخالفت خزعل با سردار سپه بوده، مدرس از این واقعه خواست نهایت استفاده را بنماید. و جون متوجه شده بود که خزعل با مراجعت «احمد شاه» به ایران موافق است. خواست خزعل را در اجرای نقشه و منظور خویش شریک و سهیم نماید.

و مخصوصاً که یکی از وکلای اقلیت «قوام الدوله» وکیل خوزستان که به دست خزعل و از طرف او وکیل شده بود و دائماً بین آنها برقرار بود.مدرس با قوام الدوله و ولیعهد وارد مذاکره شد که نماینده‌ای نزد «خزعل» اعزام دارد و او را در مخالفت با سردار سپه تحریک و ترغیب و تشویق نماید. بهترین واسطه‌ای که می‌توانستند از آن استفاده نمایند. این بود که، یکی از مأمورین وزارت کشور راکه مورد اعتماد است از تهران مأمور خوزستان نمایند و به وسیلهٔ او و محرمانه پیغام‌هایی به شیخ خزعل بدهند. این مأمور طبق یادداشتهایی که در روزنامه قیام ایران تحت عنوان: «انقلاب خوزستان» منتشر شده است. «فرزان» بوده است که از طرف ولیعهد مدرس و قوام الدوله نامه هایی بود جهت خزعل و سرهنگ «ارغون» (فرمانده نظامی احمد شاه مستقر در شوشتر)، این نامه‌ها از اسناد سیاسی این قیام است، عبارت بوده از نامهٔ ولیعهد، مدرس، قوام الدوله. اینک نامه‌ها بشرح زیر است.

*** نامهٔ ولیعهد**

به شیخ خزعل – جناب امجد اشرف «شیخ خزعل خان سردار اقدس» زید اجلاله انشاءالله، احوال شریف خوبست و ملالی ندارید، اگر چه موقع عبور از محمره احساساتی

که از شما بروز کرد، توجه مخصوص ما را به شاه بروز کرد، توجه مخصوص ما را به شاه پرستی شما جلب و هنوز هم به وفاداری و حسن احترام و انقیاد آن جناب معتقد و تردید و فتوری از این حیث در خاطر ما راه نیافته است. لکن تظاهرات شما در مقابل رضا خان که دلیل قاطعی بر حمیت شما دست می‌داد نظر ما را چندی نسبت به شما منحرف و مشکوک داشت تا اینکه مکاتبات اخیر شما با جناب «قوام الدوله» و توضیحات روشنی که به ما دادند رفع شبهه نموده دوباره ما را به علاقمندی و هواخواهی شما مطمئن ساخت. البته اعتماد کامل داریم که همواره در این عقیده راسخ بوده در حفظ آن مجاهدت و فداکاری می‌نمایند. بلکه مطمئن ام در این موقعی که تحولات سیاسی در غیاب اعلیحضرت همایونی مملکت را مواجه با اختلال و آتیه خطرناکی را نشان می‌دهد. سرنوشت‌های تازه‌تری در تاریخ آیندهٔ ایران بدست شما ثبت و عقیده شاه پرستی شما را به ایرانیان اعلام دارد.

برای انجام مقاصدی که از طرف عناصر مؤثر و وطنخواه که جناب مستطاب حجت الاسلام آقای «مدرس» دامة افاضاته در رأس آنها قرار گرفته‌اند در نظر گرفته شده است که همهٔ آنها از رجال آزادیخواه و از دستجات اصلاح طلب مملکت باشند. و به بازگشت اعلیحضرت همایونی و استحکام مبانی قانون و مشروطیت ذیعلاقه و از سلطنت مشروطه پشتیبانی می‌کنند. نظر باینکه اجرای تصمیمات خود را موکول به تقویت و معاضدت شما تشخیص داده و خواستار موفقت و توجه مخصوص ما گردیده‌اند، و ما هم از نظر اعتماد کاملی که به شاه پرستی شما داشته و داریم آنها را از طرف شما مطمئن و امیدوار ساخته و شما را به شاخصیت آنها انتخاب نموده‌ایم که در پیشرفت مقاصد آنها جدیت و کوشش لازم بعمل آید. بهمین علت لازم آمد فرستادهٔ مخصوص مکنونات خاطر ما را حضوراً به شما ابلاغ نموده که طابق النعل بالنعل دستورات ما وقع اجرا یابد. و بنابراین حامل نامه

که از مخصوصین ما و طرف اعتماد کامل است برای ابلاغ و امر شفاهی ما عزام می‌گردد و مؤکداً مرقوم می‌شود که اظهارات مشارالیه عین مکنونات خاطر ما است که شفاهاً به او تلقین گردیده و انجام آنها نیز رضایت خاطر را تأمین خواهد نمود.

البته جای تأمل نیست که صداقت در خدمت و وفاداری به شخص اعلیحضرت شاهنشاهی که مقصد اصلی ملت ایران است. بایستی نصب العین قرارگرفته که با اثبات حقیقت شاه پرستی توجه مخصوص ما بیش از پیش به آن جناب معطوف گردد.»(۴۱)

«ولیعهد – ثور ۱۳۰۲ / هـ ش»

*** نامهٔ سید حسن مدرس به شیخ خزعل**

«بسم الله الرحمن الرحیم»، «عرض می‌شود ان شاءالله تعالی مزاج شریف عالی قرین سلامت است. بحمدالله حال مزاجی حقیر هم سلامت می‌باشد و علیرغم معاندین هنوز زنده هستم و به قدر مقدور وظایفی که به حقیر تحمیل شده در انجامش غفلت نمی‌کنم. اختلافات و مناقشات روز به روز بیشتر می‌شود. و همانطوری که اطلاع دارید برای نابودی و مرگ حقیر جدیت‌های بی‌اندازه می‌کنند و به تقدیرات خداوند متعال عقیده‌مند نیستند. «ان الله قادر علی ما یشاء «مطالب تازه‌ای ندارم برای شما بنویسم گرفتاریهای مجلس فراغتی برای ما باقی نگذارده و زد و خورد با رضا خان اوقات حقیر را مشغول نموده است. که مجال زیادی برای اطالهٔ ذریعه ندارم. البته جناب «قوام‌الدوله» شما را همیشه از جریانات مرکز مطلع می‌کند. و مطالب لازمه را به جنابعالی تذکر داده‌اند. همانطوری که سابقاً در کاغذ ایشان چند سطری نوشته بودم من باید برای مراجعت شاه اقدامات مؤثری بشود. این نقشه البته در اینجا طرح ریزی شده است فقط این عمل باید با ملاحظه انجام شود. من دو سه مرتبه این موضوع را به شما نوشته‌ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست و همهٔ مردم نسبت به

شما حس تنفر و انزجار دارند. علی هذا اگر خواسته باشید سابقهٔ شما فراموش شود. باید کارهای خوب و عملیاتی که به درد مملکت و ملت بخورد، گذشته‌های خود را جبران نمائید امرو.ز هم همان موقع است که به معرض امتحان در آمده‌اید. یعنی وجوه ملت و مشروطه خواهان حقیقی از جنابعالی امتحان می‌کنند. البته این امتحان اگر از آب درست بیرون آمد، قهراً تخفیف سیئات اعمال است که ممکن است. گذشته‌های شما را جبران نماید. و الا با حرف نمی‌شود مردم را گول زد عجالتاً این شخص که به ملاقات سرکار می‌آید معتمد مطمئنی است که کمال اعتماد را به اوداریم و هر چه می‌گوید از قول ماها و تماماً صحیح است و حقیقتاً اگر حاضرید با فکر ماکمک باشید موقعش رسیده است. البته عیبهای سیاسی آن را خود ما در مرکز شاید بتوانیم اصلاح کنیم یعنی شما باید سعی کنید که شاه را به محمره وارد کنید و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند مملکت ولیعهد قانونی دارد باید او روی کار بیاید و سیاست این قسمت البته حل می‌شود. مقصود این است که مطالب را نمایندهٔ ما به شما حالی خواهد کرد. آقای «قوام الدوله» هم مشروحاً می‌نویسد، و امیدوارم انشاء الله الرحمن، مطالب و دستوراتی که به شما گفته می‌شود با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکت را لکه دار ننماید به موقع عمل خواهید گذارد و این نکته را هم البته در نظر بگیرید که سیاست بختیاریها مبتذل است و چیزهای دیگری هم هست که فرستادهٔ ما جنابعالی را متوجّه خواهد داشت. بیش از این زحمت نمی‌دهم و فقکم الله تعالی (۴۲) «الاحقر: حسن مدرس – فی شهر ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ هق – ۱۳۰۲ ه ش»

*** نامهٔ «قوام الدوله» نماینده خوزستان در مجلس به شیخ خزعل-**

قربانت شوم انشاء الله وجود مسعود محترم عالی و خالی از ملال و قرین شوکت و اقبال است. البته در نظر دارید کراراً برای اعزام یک نفر نماینده مطمئن که بتواند مقاصد

ما را به حضرت‌عالی حالی کند و جنابعالی را آن طور که لازم است به مکنونات و منویات رفقا مطلع سازد متذکر بوده‌ام و مخصوصاً در کاغذاخیری که مصحوب شیخ امین، فرستاده شد. در همین قسمت شرح مبسوطی عرض شد. و مدتها است در این زمینه صرف وقت نموده‌ایم. تا بالاخره شخص مطمئنی که مورد اعتماد کامل بندگان والاحضرت اقدس و عموم آقایان است. برای این کار انتخاب گردیده و قریباً با افتخار مصحوبیت دستخط (نامه) مبارک اعزام می‌گردد.

این شخص فوق العاده امین ورزیده و متین که همه قسم از وجود او می‌توان استفاده کرد. و بدیهی است اظهارات او، اوامر و دستورات والاحضرت اقدس و عین صلاحدید آقایان است. که به اتفاق موافقت نموده‌اند. و علاوه از اینکه طرف اطمینان اقلیت و حضرت آقای مدرس و سایرین نسبت به او عقیده‌مند و به حسن عمل و درایت او معتقدند مورد اعتماد مخصوص والاحضرت اقدس می‌باشد که البته باید مورد اطمینان کامل جنابعالی هم باشد و نظر به اینکه مورد نظر جاسوسهائی که شما را احاطه کرده‌اند و خودتان بی خبرید واقع نشود و بتواند آزادانه مراوده کرده به عنوان مأموریت رسمی، مأموریت اصلی خود را تعقیب کند شغل کوچکی از وزارت داخله به او مراجعه می‌شود، که به نام شغل رسمی در ملاقات با جنابعالی به محظوری برنخورد و زائد می‌دانم این نکته را متذکر شوم که مذاکرات یا این شخص خیلی در پرده و با نهایت حزم و احتیاط به عمل آید و البته مراقب باشید که گفتگوهای فیمابین کوچکترین اطلاعی به دست کسی نیفتد. حتی از اولاد و کسان نزدیک خودتان به استثنای «عبدالحمید» بیشتر از سایرین پرهیز کنید که تا قبل از بدست آمدن نتیجه نقشه شما را به آب نزنند مخصوصاً «ثقة الملک» را تحت نظر بگیرد که این شخص مزوّر، دو رو و فوق العاده مادی است. و ممکن است اگر از شما اطلاعی پیدا کند خود را موافق نشان داده و دسایس مخصوص عملیات شما را خنثی

و عقیم نماید تصور نمی‌کنم در مقام دوستی و یک جهتی با جنابعالی به سهم خودم کوچکترین غفلتی در انجام وظایفی که همواره به خود تحمیل می‌کنم کرده، فرصت را از دست داده باشم. بلکه همیشه موقع رادر نظر داشته که آنچه به نفع و یا ضرر حضرتعالی تشخیص گردد با تمام وسایل ممکنه جنابعالی را مستحضر نموده‌ام و عجالتاً با یک پیش آمد خطرناکی مشترکاً مواجه شده‌ایم که اگر بتوانیم نقشه‌ای راکه در دست اقدام داریم به پایان برسانیم مظفریت نصیب ما است. و الا با یک غفلت و اشتباه کوچک شکست خورده و آثاری از ما باقی نخواهد گذاشت.

اولاً: با اینکه شخصاً معتقدم شاه مراجعت نمی‌کند، و یا نمی‌تواند مراجعت کند البته اجرای این نظر منوط به فرستادن نماینده لایق و زیردستی است که باید وزین ورزیده و به سیاست کنونی آشنا و در عین حال دولتخواه و به سلطنت او علاقه‌مند باشد که به طور کلی برد و باخت‌های زندگانی در انتخاب اشخاص بد و خوب است. و باید این قسمت را کاملاً در نظر داشت که که سوء انتخابی به عمل نیاید.

ثانیاً قبل از هر چیز باید این نکته مهم در نظر گرفته شود که در پیشرفت منظور و لو خسارت جنابعالی به پنج میلیون بالغ شود. نباید شانه از زیر بار خالی کرد. که امساک در این قسمت با موفقیت قضیه به ضرر نام و جان و هستی تمام می‌شود حتی اگر مقدورتان باشد به مرکز برسانید که هم والاحضرت برای بعضی مصارف لازمه در عسرت نباشد و هم آقای مدرس بتواند خرج هایی که ضرورت و فوریت پیدا می‌کند محل آنرا داشته باشد که ناچار به قرض و تکدّی از زید و عمر نباشیم چنانچه راجع به همین موضوع خرجهائی می‌شود که معلوم نیست از چه محلی باید تأمین شود وضعیت ولیعهد هم که معلوم است بیچاره پول شام و نهار ندارد آقای مدرس هم بدتر از او است که با مخارج گزاف و توقعاتی که از او دارند دویست تومان حقوق مجلس خرج یک هفته او را تأمین نمی‌کند هر چه

کاری از او ساخته است و برای خرجهای ضروری پول کافی لازم است که در موقع لزوم کارهای فوری دچار وقفه نشود بنابراین معتقدم اعتباری برای این کار در نظر گرفته با وسایلی که می‌داند توسط آقای مدرس به والاحضرت برسانید و مطمئن باشید. خساراتی که از این راه به شما تحمیل می‌شود قابل جبران است و البته به این قسمت هم متوجه‌ام که اظهارات من با این لحن خیلی زننده و خارج از نزاکت است زیرا موضوع خسارات این کار هر قدر هم مهم باشد با علاقمندی‌های صمیمانه جنابعالی که همیشه نسبت به رفقا و والا حضرت اقدس ابراز کرده‌اید و در مقابل اراده و تصمیم جناب مسطتاب عالی خیلی ناچیز و قابل مذاکره نیست

ثالثاً: موضوع مراجعت شاه با اطلاعات عمیقی که خودتان دارید یک فکر بغرنج و مشکوکی است که به این سهل و سادگی حل نمی‌شود. و جای شک و شبهه نیست که اگر دربادی امر شاه با سیاست انگلیسی‌ها در قسمت قرارداد موافقت نموده بود رضا خان سوادکوهی به وجود نیامده بود.

شخصاً من معتقدم شاه راه راگم کرده و این گمراهی به سقوط سلطنت او و زوال قاجار منتهی می‌گردد. متأسفانه حضور ندارم در این زمینه باز هم صحبت کنیم تا به شما ثابت کنم که این اشتباه از کجا سرچشمه گرفته و دنبالهٔ آن ملت و مملکت را به چه روزگار منحوس گرفتار خواهد کرد البته این یکی از بحثهای سیاسی و یکی از اشتباهات مهم تاریخی است که با قلم و نوشتن حسن و قبح عمل و مخالفتی را که بی مطالعه به انگلیسی‌ها نشان داده روشن نمی‌شود و بدون هیچ تردید مخالفت بی‌منطق شاه به ضرر ملت و مملکت و خود او ست که تا امروز همه چیز خودش را باخته و در آینده نزدیکی حقیقت آن به همه کس روشن و تأثیر ناگوار آن ذائقه افراد ایرانی را تلخ خواهد نمود ولی در عین حال اشتباه یک طرفی نیست بلکه طرفین آلوده به اشتباه هستند و نتیجه عمل

مالاً به خودشان عاید خواهد شد.

اشتباه خود انگلیس‌ها هم در این قسمت کاملاً ثابت و محرز است که پانزده میلیون ایرانی را از خود منزجر کرده و پیراهن عثمان به دستشان داده‌اند و از این نظر به عقیده من و سایر معتقدین و هم مسلکان ام با اینکه نظر سیاسی و انتقادی خود را به دست این شخص تأمین نموده و می‌نماید. معهذا پایان کار به ضرر و ندامت خودشان تمام خواهد شد.

کافی می‌دانم که در مقابل این دو مبحث سیاسی به همین اندازه قناعت کرده و تشریح جزئیات را به فکر روشن خودتان واگذار بنمایم تا اگر روزگار به ما و شما فراغت و آسایشی عطا کرده و ملاقاتی قسمت بود مخصوصاً در این دو مبحث گفتگو خواهیم نمود عجالتاً مطلب را به همین جا ختم کرده نتیجه اقدامات حضرت عالی را انتظار داریم.» (۴۳)

از نامه‌های متبارله و روابط نزدیک «شیخ خزعل» با دربار و مدرس و اقلیت و حتی «احمد شاه» این را می‌رسانند که «شیخ خزعل» یک وطن دوست دولتخواه، آزادمنش و مخالف سیاسی رضا خان دیکتاتور و حتی سیاست ارباب سابقش انگلیس است. خیانت «شیخ خزعل» که از ویژگی حکومتهای ملوک الطوایفی است انگی است که اکثریت اغفال شده رضاخانی به خزعل زده‌اند چنانچه در اواخر دورهٔ قاجاریه و دورهٔ پهلوی اول ما شاهد تشکیل دولتهای «ملی»، «قومی» و وابسته در سراسر مرزهای شمالی، غربی، و شمالشرقی کشور بودیم و گاهی بوی تجزیه‌طلبی از آنها استشمام می‌شد اما در جنوب غرب ایران (خوزستان) نه تنها چنین نشد، بلکه زمینهای از دست رفته دورانهای گذشته به تمام میهن بازگشت و شیخ خزعل (امیر مظلوم) تا آخرین لحظه سقوط قاجار شاه دوست و مشروطه طلب بود. البته زمانی این مسائل برای مخالفین رضاخان روشن و

آشکار شد که کار از کار گذشته و سردار سپه بر مرکب سوار و گام به گام با نقشهٔ ارباب جلو می‌رفت و سیاست انگلیس طوری پیش می‌رفت که حتی ملی گراها، روحانیون و مشروطه خواهان گول خوردند و فکر کردند که انگلیس خارج از صحنه نظارت می‌کند، و دخالتی در جریان حوادث و شورشهای داخلی ندارد به همین دلیل اکثریت در مجلس و برخی از مراجع تقلید که رضاخان با تظاهر به دینداری آنها را فریب داده بود. با راهنمایی ارباب توانست فتوای خیانت «شیخ خزعل» را از مراجع عظام بگیرد و با گرفتن این شمشیر بُرنده به خوزستان یورش برد و نهایتاً از رضاخان «بُتی» ساختند و نام «فاتح خوزستان» بر او گذاشتند و بدینترتیب بیش از پانزده میلیون شهروند ایرانی فریب سیاست خزنده و حساب شدهٔ انگلیس را خوردند.

از نوشته‌های: حسین مکی در تاریخ بیست ساله ح ۳: ۱۶۳ – ۱۶۴ – چنین بر می‌آید که شیخ خزعل ضمن شاه دوستی و میهن پرستی به تغییر سیاسست انگلیسیها نسبت به رژیم قاجار پی برده و از تعیین جانشین یعنی «سردار سپه» خبر دار شده، لذا اعتماد او به متحدین منطقه: «بختیاریها قشقائیها، الوار پشتکوه و متفقین اقلیت در تهران او را بر آن داشت، تا از مشروطه و مشروطه خواهان در برابر دیکتاتوری و استبداد رضا خانی و بطور ضمنی در مورد دخالت بریتانیا در سیاست داخلی ایران ایستادگی کند اما شرایط حاکم بر جامعهٔ فئودالی ایران و دخالت بیگانگان روس و انگلیس باعث گردید که مساعی خیرخواهانه و وطن دوستانه «شیخ خزعل» نقش بر آب گردد و بعدها بر اثر تبلیغات مغرضانه رضا خان و اعوان و انصار او مشروطه خواهان واقعی همچون: سید حسن مدرس (انگلوفیل) معرفی گردد و شیخ خزعل، خائن و جدائی طلب در تاریخ معاصر ایران شناسانده شود و دست نشانده‌ای همچون رضاخان دیکتاتور و ضد مشروطیت را به عنوان شخصیت ملی و منجی ایران بزرگ در تاریخ معاصر ذکر گردد این است تاریخ دروغین و

تاریخی که توسط قلمهای وابسته به استعمار و استکبار نوشته می‌شود جز دروغ و ریا و چاپلوسی چیزی در آن نگاشته نمی‌شود تاریخ باید در خدمت مردم باشد، و به مردم راه صحیح را نشان دهد و از گمراهی مردم بپرهیزد. تاریخ نویس متعهد، فقط واقعیتها را باید منعکس کند و هرگز تاریخ را برای خدمت به استعمار و رضای حکام وقت ننویسد. تا از این نوشته‌ها به سازندگی جامعه و جلوگیری از لغزشها در آینده کمک نماید. و استقلال ملی را به معنای واقعی تضمین کند.

*** نامهٔ ولیعهد به سرهنگ ارغون (سرهنگ رضا قلیخان ارغون) - فرمانده کل قوای خوزستان مستقر در شوشتر):**

پیغامات شفاهی شما را همه موقع مکرم السلطان «امیر تومان» پدر شما تقدیم داشته است. پاکت ممهور اخیر شما هم دو هفته قبل از نظر ما گذشت. مدلول آن که حس شاه پرستی و وفاداری شما را تفسیر می‌نمود مورد مطالعهٔ کامل قرار گرفته خاطر ما را به احساسات صمیمانه شما مشعوف داشت و البته عواطف مخصوص ما را به شما ابلاغ نموده است. جای تردید نیست که این احساسات و ابراز فداکاری موروثی و خانوادگی است که از مرحوم «امیرانتظام» و سایرخدمتگزاران فامیلی به بازماندگان انتقال یافته و شبهه ندارم که این رویه همواره در این خانواده برقرار می‌باشد. برای اقدام بهر خدمت و فداکاری و سایر کارها برای شما مهیاتر است و همانطوری که داوطلب می‌باشید با انتصاب به فرماندهی قشون آن صفحه پس از ورود نمایندهٔ اعزامی ما که از معتمدین مخصوص است وبرای ابلاغ تعلیمات جناب سردار اقدس را ملاقات می‌کند دستورات ما را نیز به شما ابلاغ خواهد داشت. البته سعی و جدیت شما در پیشرفت خدماتی که مکلف به انجام آن هستید توجهات مخصوص ما را به خودتان معطوف می‌دارید(۴۴)»«ولیعهد - ثور / ۱۳۰۲ هش»

*** چگونه بین «سردار سپه» و «شیخ خزعل» اختلاف ایجاد می‌شود:**

حسین مکی نویسنده کتاب «تاریخ بیست سالهٔ ایران» در ج ۳: ۶۷ - ۶۸ - ۱۶۳ می‌نگارد: «بایستی فهمید که اختلاف بین سردار سپه و شیخ خزعل چگونه ایجاد می‌شود؟

بهترین تاریخچه‌ای که راجع به این موضوع به خصوص در دست می‌باشد. قسمتی است که در روزنامهٔ «قیام ایران» شماره «۴۷» درج شده که اینک بنظر خوانندگان می‌رساند. نقشه سردار سپه و سیاست خارجی طرفداران او این بود که سر و صدای شیخ را در بیاورند! در خوزستان فتنه‌ای راه بیندازند تا بتوانند به این وسیله به آن حدود قشون‌کشی کرده شیخ را که مانع روی کار آمدن سردار سپه و حامی دربار و معتقد به برگرداندن احمد شاه است، دستگیر کنند، برای اجرای این نقشه به دکتر «میلسپو» آمریکایی که سمت ریاست مالیه ایران را داشت و مشغول جمع‌آوری مالیاتهای عقب‌افتاده رؤسا و گردن کلفتهای ایلات و ولایات بود تحریک کردند که برای وصول چهارصد و سی هزار تومان مالیات عقب افتاده «شیخ خزعل» به او فشار بیاورند در این ضمن کاشف به عمل آمد که در تهران اشتباه اسفباری از جانب هیأت مستشاری مالی آمریکایی صورت گرفته است. آنها به قدری مشتاق وصول مالیات از دارایی شیخ خزعل برای پرکردن کسری بودجه کشور بودند که مدارک مشبه مربوط به اعتبار فرمانهای اعطائی شاه به شیخ را که توسط «اسموندااووی» کاردار بریتانیا ارائه گردید ندیده گرفتند «اسموند اووی» به وزارت خارجه گزارش کرد که هیأت مستشاری مالی آمریکا نه تنها با بدخواهی بلکه با کمی بیخردی به این کار دست زده‌اند.

دکتر میلسپو «یوسف مفخم السلطنه» رئیس مالیه خوزستان را تلگراف پیچ کرد که بدهی خزعل را باید وصول کنی «مفخم السلطنه» تلگرافها را به خزعل با هزار ترس و

لرز نشان داد. همانطور که انتظار می‌رفت خزعل بی نهایت عصبانی شده به وزیر مالیه (رونوشت سردار سپه) تلگراف کرد که این مردکهٔ اجنبی کیست؟ که از من مطالبهٔ پول می‌کند و بیشتر از آن هم پرداخته‌ام. بعلاوه به تمام مأمورین دولت هم مقرری داده‌ام. وزارت مالیه می‌گفت: مأخذ مالیات خوزستان خیلی بیش از اینهاست. در هر حال سردار سپه در جواب تلگرافات شیخ تلگراف بسیار متین و مؤدبی کرده که با کمال تأسف این اقدام بدون اطلاع من شده و من خودم آنرا اصلاح خواهم کرد.

خزعل قبل از این گفتگو سردار سپه را رئیس الوزراء می‌خواند. ولی در این تلگراف فقط «جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای سردار سپه» خطاب می‌کرد.سردار سپه با القاب بیشتر و محترمتری جواب می‌داد بعد از جواب بالا «خزعل» تلگراف کرد که من اصلاً این مستشار را به رسمیت نمی‌شناسم سردار سپه جواب داد که علت مخالفت شما با مرکز چیست؟ چون این تلگراف قدری تند بود و خزعل هم مغرور به حمایت دیرینهٔ سیاستمداران جنوب اعتماد کافی نداشت جواب بسیار تندی داد به این مضمون:«که من اصلاً شخص شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم. شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی و مشروطهٔ مملکت را بیگناه بیرون کرده و پایتخت را اشغال کرده‌اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته‌اید» سپس شیخ به فراهم آوردن زمینهٔ آمادگی خود برای مقابله با «رضاخان» ادامه داد و به هشدار «پیل» وقعی ننهاد که گفته بود چنانچه شیخ دست از تدارکات نظامی خود برندارد، و حل و فصل امور را به عهدهٔ دولت انگلستان نگذارد در این صورت صلح ناممکن خواهد بود و دولیت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا چاره‌ای جز این ندارد که او «شیخ خزعل» را به عنوان متجاوز شناخته و خود را از تعهدات کمک به وی رها سازد. این استدلال به گوش کر شیخ خزعل فرو نرفت شیخ اعلام کرد که حیثیتش اجازه نمی‌دهد که در برابر رضاخان تسلیم شود و افراد قبیله‌اش آماده‌اند بمیرند و این

تحقیر را نپذیرند شیخ افزود از این موضوع به خود می‌بالد که با این که دولت بریتانیا اینک دست از حمایت وی برداشته است لکن وی به هر تقدیر در وفاداری خود نسبت به حکومت بریتانیا کوتاهی نکرده است.(۴۵)»

«دیگر امکان نداشت جلوی شیخ خزعل را گرفت. در ۱۴ / سپتامبر / ۱۹۲۴ شیخ به پاریس تلگرام زد و از احمد شاه خواست که از طریق خوزستان به ایران برگردد دو روز بعد شیخ یک نامهٔتحریک‌آمیز به مجلس فرستاد و رضاخان را متهم کرد که قوانین ایران را زیر پای گذارده است و او را غاصب نامید و هشدار داد که شیخ و هوادارانش نهایت کوشش خود را به عمل خواهند آورد تا به این مظالم جنایتکارانه و آشکار، «رضاخان» خاتمه داده و کشور را آزاد سازند و استقرار قطعی مشروطه و قانون اساسی و بازگشت قطعی اعلیحضرت شاه را تضمین کنند.(۴۶)»

نامهٔ شیخ خزعل تأثیر چشمگیری در اوضاع نداشت. «رضاخان» به اقدامی علیه شیخ خزعل دست نزد و به «اوی» کاردار بریتانیا گفت که از مجلس نخواهد خواست که خزعل را یک یاغی اعلام کند یا اجازه جنگ بدهد مگر این که قبلاً از نظرات دولت انگلستان در این زمینه مطلع شود این رویه سیاست مابانه رضاخان و شرایط او برای حل و فصل مشکل جنوب اگر چه احتمالاً به این منظور اتخاذ شد تا فرصتی برای تقویت ارتش داشته باشد. امام «اوی» و وزارت خارجه انگلستان آن را با نظر مساعدی تعبیر کردند. «پیل» (سرکنسول بریتانیا در اهواز) دست به کار تنظیم یک قرار داد منصفانه برای حل موضوع و به سلیقه خود گردید که در آن پیشنهاد شده بود«شیخ خزعل برای مذاکرات به تهران برود پیل این شرایط را در نهم اکتبر ۱۹۲۴ به شیخ خزعل اطلاع داد. اما شیخ آنرا خفت بار و غیر شرافتمندانه دانست. شیخ گفت: چنانچه وی اندرزهای انگلستان را نادیده گرفته بود، اینک می‌توانست شرایط خود را بر حکومت تهران تحمیل

کند و به تهران نخواهد رفت. چون در آنجا وی را ترور خواهند کرد از این رو باید به شیخ خزعل و خانواده‌اش که دولت انگلستان به آنها اجازه جنگیدن نمی‌دهد. اجازه داده شود که از خوزستان خارج شده و به جای دیگری بروند. دولت انگلستان با این موضوع موافقت نکرد زیرا وزارت خارجه آن کشور عقیده داشت که این موضوع سبب خواهد شد که دنیای عرب تصور کند که دوستان انگلیسی شیخ قادر به حمایت از او نیستند و نیز نفوذ شیخ درقبایل عرب و بختیاری برای حفظ امنیت میدانهای نفتی لازم تشخیص داده می‌شود.

کارکنان وزارت خارجه انگلستان به گونه ناراحت کننده‌ای کم کم متوجه می‌شدند که امیدهای یک سازش بین شیخ و رضاخان تقریباً وجود ندارد و آنان (کارکنان وزارت خارجه) دیگر قادر نیستند موازنه را برای برقراری صلح میان آن دو حفظ کنند آنها عقیده داشتند که شیخ خود را در مسیر خطا انداخته است. و نمی‌توان از وی در برابر حکومت مرکزی حمایت کردگو اینکه مقامات شرکت نفت و کنسولهای انگلیس در جنوب ایران با شیخ همدردی می‌کردند. در یازدهم اکتبر ۱۹۲۴ رمزی مک دونالد با ارسال تلگرافی به عنوان شیخ ابراز اطمینان کرد که یک راه حل شرافتمندانه را بر اثر میانجیگری [بریتانیا] می‌توان یافت وی تلگرام خود را با کلمات تند زیر به پایان رسانید:

«اما باید به آن جناب هشدار دهم که کاسهٔ صبر دولت مرکزی شاید به زودی لبریز شود و در رویداد اسفبار مخاصمات شما نباید توقع هیچگونه همدردی را از من داشته باشید.(۴۷)»

روابط شیخ خزعل و سردار سپه در همین موقع یعنی در اثر تلگراف اخیر سردار سپه که او را تهدید نموده بود قطع و در تمام خوزستان سانسور برقرار شد. بلافاصله کمیته قیام سعادت تأسیس و شیخ برای تهییج قبایل و عشایر خود و تجدید عهد و بیعت «با لباس

رسمی شیوخیت» که عبارت از عمامه معروف «عمامه مشکی عباسیان» و لباس «شیخ المشایخی» است به طرف عشایر «کعب» و «باویه» و غیره حرکت کرده و پس از دو روز به «ناصری» (اهواز) معاودت نمود و از فردای آن روز ورود اعراب سواره و پیاده شروع شد. در ظرف دو روز قریب بیست هزار نفر اعراب مسلح به ناصری (اهواز) وارد و غوغای غریبی را بر پا نمودند. (منظور نویسنده از غوغا سرودن اشعار حماسی و رزمی اهازیج یا هوسه) در این زمینه جنگی و تحریک احساسات جنگجویان عشایری بهنگام نبرد و رویاروئی با دشمن که از ویژگیهای فرهنگی عشایر عرب است»

«سرهنگ ارغون» به نوبه خود با همان لباس نظامی چند روز میان قبایل عرب رفته با زبان فارسی خطابه می‌خواند وضمناً تلگرافات زننده‌ای به امیر لشکر غرب نمود و همکاری خود را با خزعل به اتکاء دستخط ولیعهد که رسماً او را فرمانده خطاب کرده بود آشکار و به عضویت «کمیته قیام سعادت» معرفی گردید. در خلال همین روزها نماینده شیخ خزعل با اعتبار یک میلیون تومان به طرف پاریس رهسپار و ضمناً از خوانین بختیاری دعوت شد که هر چه زودتر با قوایی که در دسترس دارند در ناصری (اهواز) حضور بهم رسانند اول کسی که از خوانین به ناصری وارد شد«امیر مجاهد» داماد شیخ خزعل بود که قبل از همه با دویست نفر سوار خود را به ناصری رسانید. پس از پنج روز «مرتضی قلیخان» و «حاج شهاب السلطنه» با سه هزار نفر بختیاری وارد و متعاقب آنها «سردار حشمت سالار ظفر» «سالار اقبال» و عدهٔ زیادی از خانزاده‌ها یکی بعد از دیگری هر کدام با سوار و جمعیت ابوابجمعی خود به ناصری وارد و سی و پنجهزار نفر قوای مختلط عرب و بختیاری در ناصری تمرکز پیدا کردند. عجبتر آنکه الوار خمسه با اینکه خیلی دور دست بودند، آنها هم یعنی «دیریکوندها»، «سگوندها»، « میراندوها» و حتی طوایف جزء از قبیل: کاکاوندها، احمدوندها، تقاضای ورود در این نهضت «قیام سعادت»

را از شیخ می‌نمودند. لکن از طرف شیخ به سکوت برگزار شد و به هیچ یک از نمایندگان اعزامی آنها جواب مثبتی نداد. روابط شیخ با بختیاریها در آن تاریخ از ۲۵ سال قبل شروع شده بود روز به روز به استحکام آن افزوده می‌شد. چنانچه در این نهضت بمحض این که آنها را خواست بلافاصله خوانین درجهٔ اول آنها با قوای ابوابجمعی خود در ناصری حضور بهم رسانیدند. از شش سال قبل از این اجتماع نیز اتحاد مثلث جداگانه‌ای بین «غلامرضا خان ابوقداره» [والی پشتکوه] و «اسماعیل صولت الدوله» [سردار عشایر قشقائی] وجود پیدا کرده بودند که در موقع ضرورت مصالح خود را مشترکاً حل و عقد می‌نمودند و حتی در این نهضت نماینده والی پسر «میرزا عبدالحسین وزیر» بدون فوت وقت در ناصری حاضر شد. نامهٔ والی را تسلیم و منتظر دستور شد که مطابق تعلیماتی که دریافت می‌دارد عمل نماید و متأسفانه پیشکار والی را قریب سه ماه نگهداشته والی بیچاره را سرگردان و بلاتکلیف گذاشت.

البته نظر شیخ این بود که اگر شاه تصمیم به مراجعت نمود والی را برای اکمال تشریفات با قوایی که دارد برای التزام رکاب به محمره بخواند و الا برای جنگیدن با سردار سپه محتاج بکمک والی نبود، و به همین علت هم نماینده والی را تا موقعی که جواب منفی از شاه رسید در ناصری توقف داشت.

اما صولت الدوله قشقائی در نتیجه ملاقت «سرهنگ ساعدالدوله» پسر سپهسالار و «سرهنگ کوپال» در بیضا که از طرف سردار سپه اعزام شده بودند فریب خورده نقض عهد کرد و بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی به تهران آمده از اتحاد سه گانه (قیام سعادت) خود را آزاد ساخت که البته دید آنچه را که از این عمل و پیمان شکنی انتظار نداشت.

حسین مکی مورخ معاصر ایران در این زمینه می‌نویسید:«خود من در تهران منزل

شیخ خزعل حضور داشتم که خزعل او را ملامت می‌کرد و او هم به اشتباه خود و نقض پیمانی که کرده بود اقرار و اعتراف نموده دست تأسف بهم می‌سائید.(۴۸)»

*** خزعل نماینده‌ای به دربار سلطان احمد شاه اعزام می‌نماید**

«پس از آنکه مقدمات قیام به نجو مطلوب فراهم می‌شود خزعل تلگرافات متعددی به سلطان احمد شاه که در پاریس بود مخابره می‌نماید و از نتیجه عملیات و اقدامات خود شاه را مطلع ساخته و تقاضا می‌نماید که شاه از طریق خوزستان به ایران مراجعت نماید و چون تهیه و تدارک قوا و تجهیزات آنها را فراهم کرده بود و به شاه اطمینان داده که بدون کمترین دغدغهٔ فکری و آسیبی می‌تواند او را به پایتخت ایران برساند. سلطان احمد شاه نیز اصولاً به تلگراف خزعل روی خوشی نشان نمی‌داد و حتی حاضر نشده بود که نفیاً یا اثباتاً جوابی به تلگرافات مزبور بدهد.

شیخ خزعل هم که تلگرافات خود را بلا جواب می‌بیند، با مشاورهٔ اطرافیان خود، نماینده‌ای که گویا رئیس التجاره محمره‌ای بوده از طرف خویش به دربار شاه ایران به پاریس اعزام و به نماینده مزبور پیغام داده بود که همه نوع اطمینان خاطر برای مراجعت به پایتخت به سلطان احمد شاه بدهد.

نماینده مزبور هر چه اجازه ملاقات می‌خواهد موفق نمی‌شود. ولی پس از چند مرتبه اصرار، شاه به او پیغام داده بود پس از تصفیه امور خوزستان به او بار داده خواهد شد چرا که شاه معتقد است:«ملت در انتخاب سرنوشت خویش حتی در حین ضلالت باید آزاد گذاشت.

خلاصه نماینده مزبور نتوانست در مورد قیام سعادت و رجعت او به ایران نفیاً یا اثباتاً هیچگونه نتیجه‌ای بگیرد در صورتی که اگر شاه با کمیتهٔ «قیام سعادت» روی خوش نشان داده و حاضر شده بود عملیات کمیته «قیام سعادت» را به رسمیت بشناسد شاید

اینطور عملیات کمیتهٔ مزبور با عدم موفقیت خاتمه نمی‌یافت. به هر حال کمیته قیام سعادت در اندک مدتی توانست در حدود سی و پنجهزار نفر از اهالی خوزستان، لرستان و بختیاری را در اهواز مسلح نماید. ریاست نظامی کمیتهٔ قیام سعادت نیز با «سرهنگ رضا قلیخان ارغون» بود ه قبلاً در خدمت ارتش دولت بود. ولی پس از آنکه شیخ خزعل علم مخالفت با سردار سپه را بلند کرد، ظاهراً از اطاعت اوامر مرکز سرپیچی کرد و با قیام سعادت موافقت و بالاخره ریاست نظامی قیام سعادت را به عهده گرفت در ضمن با توجه به شرایط بحرانی موجود جاسوسهای شوروی در خوزستان به فعالیت برخاستند. مخصوصاً آنهائی که در این مانور سیاسی با انگلیس محرمانه همکاری داشتند برای اغفال کنسولگری شوروی در اهواز خود را طرفدار سردار سپه قلمداد کرده و مکاتیب و اطلاعات خود را از مجرای کنسولگری شوروی در تهران یا به وسیله جواسیس شوروی به تهران ارسال می‌داشتند، و بواسطه همین بازیها کنسول شوروی در اهواز و حتی سفیر شوروی در تهران کاملاً اغفال شده به سردار سپه همه نوع مساعدت نمود. مقداری اسلحه محرمانه به او دادند تا در این موقع شکست نخورد به هر حال صورت ظاهر «قیام سعادت» اینطور نشان می‌داد که خوزستان بر علیه حکومت مرکزی یعنی دولت سردار سپه طغیان کرده است. و دیگر سردار سپه نمی‌توانست سکوت نماید آژانسهای خارجی هم اخباری در این زمینه منتشر می‌کرد، که کاملاً افکار عمومی را مشوش و پریشان ساخته بود.

سردار سپه هم برای اینکه از افکار عمومی بتواند استفاده نماید بایستی نوعی رفتار نماید که آنرا با خود موافق سازد و بهترین وسیله این امر هم نفوذ روحانیون بود تا از آن مجرا در افکار عمومی رخنه نماید و چون در این هنگام انتشارات زیادی داده می‌شد که خزعل به تحریک انگلیسیها می‌خواهد خوزستان را از ایران مجزا نماید و همچنین چون

مردم به انگلیسی‌ها با نظر بغض و کینه همواره می‌نگریستند مایل نبودند که خزعل بر سردار سپه چیره شود و اینکه عموماً مردم با سردار سپه خوب نبودند و می‌خواستند حکومت او سرنگون شود ولی در این مورد چون اولاً انتشار داده شده بود، پای تجزیه ایران در کار است. و ثانیاً چون می‌گفتند انگلیس‌ها از خزعل حمایت می‌کنند مردم مایل نبودند که سردار سپه بر خزعل ظفر یابد و سردار سپه هم از این افکار و پیش آمدها نهایت استفاده را کرده و حتی وادار کرده بود که بیانیه‌ای هم از طرف علما راجع به تکفیر قیامیون «قیام سعادت» منتشر شود(۴۹)»

و بدین ترتیب سرکوبی «قیام شیخ خزعل» با چراغ سبز علمای اعلام مقیم «نجف» همراه بود چرا که در اکتبر ۱۹۲۴ - ۱۳۰۳ هش فتوائی با امضای هجده تن از علمای اعلام از جمله: آیت الله محمد حسین غروی نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی منتشر شد که اطاعت از رضا خان را یک وظیفه دینی دانسته بودند(۵۰)»

عین بیانیه علماء به شرح زیر ملاحظه می‌شود:

*** بیانیه علماء اعلام در حمایت از سردار سپه (رضاخان) در برابر مخالفین و در رأس آنها «شیخ خزعل»:**

«بسم الله الرحمن الرحیم»: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفنی الی امر الله حکمت بالغه و مصلحت کامله منه امر بر قتال باغیه و طایفه طاغیه

همانا مصون بودن حوضه اسلامی از تشتت و تفرق و محفوظ ماندن مملکت اسلامی از تجزیه و قطعه قطعه شدن است. چه بدیهی است که بقاء و اسلامیت و دوام مذهب حنیف تشیع بسته بر بقاء مملکت منوط به قدرت و عظمت دولت و وحدت کلمهٔ ملت است. کسانی که شق عصای مسلمین نموده و موجبات تجزیه مملکت اسلامی را فراهم می‌آورند. کسانی که آلت دست اجانب گردیده و به تحریکات خفیه و جلیه دول استعماری

رخنه بر استقلال مملکت می‌کنند.

کسانی که محض پیش بردن مقاصد اسلام بر باد ده دشمنان ایران در همچو روزی راه تمرد و شقاق پیش گرفته و برای تقویت سیاست اجنبی شمشیر بر روی برادران اسلامی می‌کشند. کسانی که موجبات اختلال نظم و امنیت و تیرگی سیاست این مملکت فقیر و پریشان را به هر اسم و رسم مهیا و سبب تسلط و استیلای کفر می‌شوند و در حقیقت تیشه به ریشه اسلام زده و دشمن دیانت و مذهب بوده و محارب با صاحب شریعت می‌باشند در این موقع که دولت ایران مواجه با یک قیام استقلال شکن گردیده و تزریقات دشمنان استقلال ملک و مذهب مغز یکنفر سرحد داربی مغز (منظور شیخ خزعل) را دچار اختلال و سرشار از تخیلات جنون‌آمیز نموده و او را به طرف یک قیام متمردانه که موهن استقلال مملکت است، سوق می‌دهد. این داعیان پس از یأس اطفاء نایره فساد بطریق مسالمت، مراتب تنفر قبیلهٔ خود را از این طغیان و خودسری به سمع عموم مسلمین رسانیده و کافهٔ برادران دینی خود خاصه ایلات و عشایر را به نام استقلال دیانت و مملکت برای تقویت دولت و قلع و قمع این مادهٔ فساد دعوت می‌نمائیم. ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساأتم فلها و السلام علی من اتبع الهدی«(۵۱)

اکتبر / ۱۹۲۴ - ۱۳۰۳ هش - امضاء هجده نفر از علماء

متأسفانه علمای اعلام و مراجع تقلید مقیم نجف اشرف نیز توسط رضاخان و انگلیس اغفال شده‌اند و از نظر صائب آیةالله العظمی سید حسن مدرس روحانی مبارز پیروی نکردند و با صدور فتوایی رضاخان (سردارسپه) را قادر ساختند که از حمایت همه جانبهٔ مردم برخوردار باشد و سپس با استیلا بر خوزستان موضع واقعی خود را برای همگان روشن ساخت و علاوه بر برکناری پادشاه قانونی قاجار «احمد شاه» دیکتاتوری خود را با غلبه بر دشمنان در سطح کشور پیاده ساخت و توانست با هدایت و راهنمائی ارباب خود

انگلیس اصلاحات ظاهری را برقرار سازد و روش «لائیک» خود را به تقلید از حکومت مصطفی کامل پاشا «آتاتورک» رئیس جمهور ترکیه، در کشور ایران به مرحلهٔ اجرا در آورد.

در این گیرو دار بود که شیخ خزعل رهبر کمیتهٔ «قیام سعات» نامهٔ سرگشادهٔ را توسط دولت ترکیه در تهران به مجلس شورای ملی مخابره کرد. متن تلگراف شیخ خزعل به نمایندگی اعضای کمیته سعادت: «ساحت مقدس مجلس شورای ملی شید الله ارکانه بالاخره مظالم و تعدیات اسلام کش آقای رضا خان «سردار سپه» و تجاوزات آزادی شکنانه چهل ماهه مسبب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آنهمه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطئات نظر به اختلالاتی که در نتیجه غرض ورزیهای بیموقع مشارالیه و آز و طمع نامحدود و جاه‌طلبی و حس سلطنت جوئی و اقدامات و خسارتهای مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است. به نوبهٔ خود «قیام» کرده و قدم به عرصهٔ نهضت گذارده تکلیف حتمیه اسلامی و احساسات بی آلایش اسلامی خود را نسبت به جامعهٔ ایرانیان آزادی طلب انجام نمایم و مخصوصاً برای رفع هر گونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که به نام «قیام سعادت» خوانده می‌شود و این نهضت و جنبش اسلام پرستانه ما راکه صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است. تمرد از اطاعت دولت جلوه دهند. این تذکر نامه را به وسیله آن سفارت دولت علیه اسلامی به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم می‌نمایم که هیچگاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی راکه در هر موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده‌ایم فراموش شدنی نخواهد بود. بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت و تمکین دو سالهٔ اولیه کودتا است که چون در بادی الامر پردهٔ غفلت

روی کار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیه مشارالیه حسب الظاهر ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیه درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود لذا ما هم به نوبهٔ خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده و از قبول هر تحمیل استنکاف نکرده و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هر گونه فداکاری و جدیتی مضایقه و خودداری نمی‌نمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یکسال به این طرف حقایق امر مکشوف و معلوم شده که نیت سوء این شخص و همراهانش و مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت پرستی و سلطنت‌طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است و ما هم در مقابل این منظره‌های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می‌نمود به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را یکنفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانایی و امکان به دفع این سهم مهلک کوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمه اطهار (ع) و معاودت دادن ذات اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنافداه که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایه شاهانه اوست. از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت.(۵۲) «خزعل»

* نامه‌های شکایت از طرف رؤسای قبایل عرب و خوانین بختیاری به مجلس شورای ملی متوالیاً تقدیم می‌گردید که برای نمونه دو سه فقره از آنها را از نظر مطالعه کنندگان می‌گذرانیم:

از جمله نامه‌ایست که مشایخ عرب و رؤسا قبایل منطقه به «شیخ جعفر آل راضی» نوشته تقاضا کرده‌اند. عریضه آنها را به مجلس شورای ملی رسانیده جواب گرفته ارسال دارد. نامهٔ مزبور به عربی تنظیم شده و ذیلاً ترجمهٔ آن ملاحظه خواهید نمود:«بأسمه تعالی – آیةالله فی العالمین و حجة علی کافة المسلمین ملاذنا حضرت الشیخ جعفر آل الشیخ راضی طاب ثراه: بعد از دست بوسیدن عرض می‌کنیم ما رؤسای طوایف عربستان (خوزستان) قرنها است پدر بر پدر در این سرزمین سکونت داریم. از روزی که ما در این حدود بیابانی بی آب و علف بوده تا امروز که معمور شده ما همگی اتباع رئیس معظم خود شیخ خزعل و همه رعیت دولت ایرانیم. هیچوقت از پرداخت مالیات به نماینده دولت استنکاف نکرده‌ایم و در موقع لزوم از یاری سربازان دولتی برای دفاع مملکت از شرّ اجانب کوتاهی نکرده‌ایم لکن از روزیکه رژیم استبداد مبدل به مشروطه شده و نمایندگان ما در مجلس شورای اصلاح مشکلات ما را به عهده گرفته‌اند یک عده مغرض و مفسده جو بین ما و نمایندگان حایل شده‌اند. با کمال تأسف روزی که از دولت انتظار پاداش جانبازی و دولتخواهی خود را داشتیم یکعده سرباز مسلح به جان و مال ما مسلط کرده‌اند که هم هر گونه تعدی و اجحاف می‌رود، این است که ما از حسن نیت حکومت نسبت به خودمان مشکوک شده و همگی در اطراف رئیس محبوبمان «شیخ خزعل» جمع شده به وسیله شما مقاصد مشروع خودمان را به مجلس شورای ملی عرضه می‌داریم ما با کمال صراحت منظور بزرگ و غایی خود را از مجلس مطالبیم. یعنی مصراً تقاضا داریم شاهنشاه معظم مشروطه ایران (احمد شاه) به مملکت خود برگردد و به وسیله جنابعالی از مجلس ملی جواب می‌خواهیم اگر خدای ناخواسته مفسدین نگذاشتند مجلس به عرض ما توجه کند. و اگر حاجت مشروع ما برآورده نشود. ما اهالی عربستان با اتکاء به حول و قوهٔ خداوند و با کمک ایلات وطن پرست و هم قسم خود (منظور متحدین قیام سعادت،

بختیاریها، الوار پشتکوه و قشقائیها) تصمیم قطعی داریم که به وسیله شمشیر مقصود مقدس خود را به چنگ آوریم. بذل جان و شرف و مال برای ما در این راه ارزان و آسان است.(۵۳)» ۱۰ / صفر / ۱۳۴۳ هق

رئیس عشیره بنو تمیم «محمد کنعان» رئیس عشیره البوصوف ناصر بن مطلگ رئیس طایفهٔ «الادریس» نعامی الزایر موسی رئیس طایفهٔ «مجدم» عبدالرسول العبدال رئیس طایفهٔ بنوکعب «زایر عبود الزیاب» رئیس عشیره ... «خضیر بن کرامة» رئیس عشیره کعب اعمیر منطقه شوش «موزان الدعیج» رئیس عشیره عنافجه محدوده شوشتر «حیدر الطلیل» رئیس کعب کرم الله (فریح الفیصل) رئیس عشیره باویه شرق کارون «علی الشیخ عنایة» رئیس عشیره زرگان محدوده اهواز (قاسم الجاسم) و یک عده امضای دیگر ...

* مراسله جوابیه رئیس مجلس به آقای شیخ جعفر آل راضی – جناب مستطاب مروج الاحکام آقای شیخ جعفر آل راضی دامة سعادته – مراسلهٔ مورخهٔ ۱۰ / صفر / ۱۳۴۳ هـ ق جناب مستطاب عالی زیب وصول داد. با اظهار امتنان از قبول ارسال مشروحهٔ آقایان مشایخ خوزستان که به عنوان جناب مستطاب عالی نگاشته شده بود و منظم به مراسلهٔ فوق الذکر بود. زحمت می‌دهد که مندرجات مشروحه به اطلاع مجلس شورای ملی رسد. خاطر آقایان وکلاء مخصوصاً آن قسمتی که حاوی اظهارات ایران خواهی بود و از خدمات سابقه حکایت می‌نمود خدمات اباء و اجدادی آقایان محترم به مجلس شورای ملی و اولیای امور مخفی و مستور نیست. فداکاری و مساعی جمیله که در ایام گذشته در حفظ حقوق مملکت به عمل آمده است. جای همه نوع تقدیر و تمجید است و به همین لحاظ است که انتظار می‌رفت و می‌رود که آقایان مشایخ تأسی به خدمات سابقه نموده و این شیوهٔ مرضیه را از دست ندهند و به شرایط مملکت خواهی عمل نمایند.

البته خاطر عالی مسبوق است که شرط اعظم وطن خواهی حفظ حقوق حکومت مرکزی و اطاعت دولتی است که طرف اعتماد مجلس شورای ملی است. این نکته مهم را مجلس شورای ملی در اواخر شهر صفر تلگرافاً به آقایان مشایخ اعلام نموده و من باب خیر خواهی تذکراتی داده و اظهار امیدواری نموده که انشاءالله سوء تفاهمات و اشتباهات در نظر آقایان مشایخ راه نخواهد یافت و کما فی السابق طریقهٔ پسندیده را ادامه خواهند داد.

این قضیه نیز از مسلمات است که مجلس شورای ملی در رسیدگی به اظهارات حقه به هیچ وجه خودداری ندارد و مطالبی که از مجاری مختلفه برسد. طرف توجه و با کمال دقت ملاحظه خواهد گردید.

اما در موضوع مسافرت و معاودت بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه باید این قضیه را خاطر نشان نمایم که اعلیحضرت همایونی به میل خود برای معالجه به اروپا تشریف برده‌اند و هر زمانی که اراده فرمایند به مقر سلطنت خود مراجعت می‌فرمایند. مجلس شورای ملی که حافظ قانون اساسی است با کمال صمیمیت و با ابراز احساسات شاه پرستی فرمائی ذات ملوکانه را مبارک و میمون داشته با کمال بشاشت و رود مقدم شاهانه را تلقی خواهد کرد.(۵۴)

رئیس مجلس شورای ملی «حسین مؤتمن الملک» مورخ ۲۶ / میزان / ۱۳۰۳ شمسی – نمره (شماره)

۱۰۱۹۲»

* تلگراف مجلس شورای ملی – ۸ میزان (مهر) ۱۳۰۳ شمسی آقایان مشایخ محترم خوزستان:

نظر به اینکه شما همیشه خدمتگزار مملکت و مطیع اوامر دولت مرکزی بوده‌اید و حق

بر این است چنین اشخاص صدیق را همواره از حقایق امور مطلع نموده تا مبادا خدای ناخواسته برخلاف میل و رضای خود، فقط بواسطه سوء تفاهماتی مشتبه گردیده، مرتکب اعمالی شوند که با سابقهٔ خدمتگزاری آنان منافی باشد. لهذا لازم می‌دانم به وسیله شما اعلام نمایم دولت حاضر که به ریاست حضرت آقای سردار سپه تشکیل گردیده است. طرف اعتماد کامل مجلس شورای ملی است و چون هر دولتی که طرف اعتماد مجلس شورای ملی باشد، باید به همین نظر از طرف مردم تلقی گردد. لهذا هر کس به هر عنوانی برخلاف دولت مرکزی قیام و یا اقدام کند. مجلس شورای ملی او را متمرد خواهد شناخت بدیهی است با متوجه بودن به مقتضای جمله فوق اهمیت آن را به اشخاص لازم خاطرنشان خواهید کرد.(۵۵)» رئیس مجلس شورای ملی:«حسین مؤتمن الملک»

فصل چهاردهم

*** مانور سیاسی انگلستان چگونه شروع شد و چگونه خاتمه یافت -**

پس از طرح قیام سعادت در سال ۱۹۲۰ دربار تهران واقلیت مجلس و خود شیخ خزعل هم بدون آنکه متوجه شوند که از این قیام چه نتیجه‌ای به نفع سردار سپه و سیاست انگلستان در ایران گرفته خواهد شد در بر پا نمودن این قیام هر یک به نحوی مشغول فعالیت شدند. و تصور کردند که خزعل خواهد توانست شاه را به ایران عودت داده و در برابر حکومت سردار سپه و بالنتیجه در برابر تمایلات لندن مقاومت خواهد کرد و چون نیرو و قوایش بر قوای دولتی از حیث تعداد برتری دارد. سردار سپه را از بین خواهد برد اما استاد اصلی انگلستان که طرح این مانور سیاسی را ریخته بود می‌دانست که بالاخره نقشه مانور چگونه شروع و چطور خاتمه یافت بنابراین بدون اینکه عجله‌ای بخرج دهد با کمال متانت وبردباری مشغول تعقیب آن بود و چنانچه قبلاً گفته شد روابط بین سردار سپه و خزعل به هم خورد چرا که خزعل با اقلیت در مجلس و آقای مدرس و دربار متحد شده تا بشکلی با همکاری یکدیگر بتوانند احمد شاه را از فرانسه به ایران بیاورند واین مأموریت همانطور که از نامهٔ آقای «قوام الدوله» نماینده مجلس شورای ملی به شیخ خزعل بر می‌آید. که شیخ از طرف سیاسیون در تهران مکلف است تا شاه را از راه خرمشهر به ایران وارد نماید اما از طرفی رضاخان و اربابش نقشه ریختند که شیخ خزعل خائن است و می‌خواهد خوزستان را با کمک انگلیس تجزیه کند تا از یکطرف رضاخان را فردی ملی جلوه دهندکه از تمامیت ارضی دفاع می‌کند و از جهتی رابطهٔ پنهانی رضاخان با انگلیس را مخفی نگهدارند و حالت ضد انگلیسی به اوبدهند و به این ترتیب سردار

سپه توانست به نیاب پلید خود دست یابد.(۵۶)»

ضمناً درتعقیب تلگراف شیخ خزعل به مجلس شورای ملی تلگراف دیگری نیز از امیر مجاهد بختیاری به مجلس مخابره گردید که اینک متن آن تلگراف ذیلاً ذکر می‌گردد.

* نامهٔ امیر مجاهد بختیاری از اهواز به تهران – ساحت مقدس مجلس شورای ملی شید الله ارکانه:

مظالم و تعدیات آقای سردار سپه مسبب حقیقی کودتا و کارکنان ایشان در تضییع و تخریب ناموس، اموال، رعیت بیچارهٔ ایرانی در مدت چهل ماهه تصدی وزارت جنگ و ریاست وزرایئی از مسافرت اجباری اعلیحضرت به فرنگستان، کشتن سرباز حقیقی ایران مرحوم «سرهنگ محمد تقی خان» و هتک ناموس و قتل عام مردم لرستان وپرونده سازی برای اعمال غرض شخصی، تبعید علمای روحانی، خفه کردن احساسات جمعی و توقیف بی جهت اشخاص و تخریب و انحلال ریاست ایلات و بهم زدن ییلاق و قشلاق عشایر و غیره بکلی سلب آسایش عمومی را نموده است. عرایض کتبی و تلگرافی در پایتخت سانسور می‌شود و به مقامات نمی‌رسد سهل است هر بدبختی برای بدست آوردن حقوق غصب شده خود تظلم کند به یاغی گری و تمرد متهمش می‌نمایند. معلوم نیست حکومت بر روی چه پایه وقاعده و قانون اداره می‌شود. اینک صریحاً به آن ذوات محترم عرض می‌کنیم که حرکات قانون شکنانه آقای سردار سپه، ایل و طوایف بختیاری و عشایر جنوب را عصبانی نموده دفع و رفع او را که یکنفر غاصب و قانون شکنی بیش نیست استرحام مینمائیم و چنانچه غفلت فرمائید بدیهی است، به بی نظمی، اغتشاش، خونریزی هموطنان و موکلین خود رضایت داده‌اید. و ناچار قبایل عشایر جنوب متفقاً کمیتهٔ قیام سعادت که به نام نامی اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه پادشاه

مشروطه تأسیس گردیده است. برای اعادهٔ حیثیات از دست رفتهٔ ایران و بازگشت اعلیحضرت همایونی و اثبات حکومت مشروطه حقیقی و حفظ ملیت و حراست مجلس شورای ملی و حمایت قانون اساسی از بذل خون خود و دادن مال و هستی خودداری نخواهیم کرد(۵۷)»

«امیر مجاهر بختیاری نمایندهٔ عموم رؤسا و خوانین بختیاری»

* در تعقیب این تلگراف بیانیه مفصلی از طرف رؤسای قیام سعادت در خوزستان منتشر گردید خلاصهٔ آن بدین شرح است:«هنگامی که عمال استبداد و مرتجعین، کشور را دستخوش اغراض و شهوات خود نموده و تمام امور از جریان طبیعی منحرف و در نتیجه اعمال آنها و سلطهٔ ای که بر تمام شئون اجتماعی احراز کرده بودند. فساد و انحطاط به اعلا درجه رسیده بود. آزادیخواهان قیام و بنای کاخ جور و استبداد را واژگون نموده، فرمان شاهنشاه رئوف و مهربان ایران (عدل مظفر) را با ایثار خون جوانان اجراء و ایادی ظلم و ستم درباریان خائن را با فداکاری‌های فراوان از گریبان ملت ستمدیده کوتاه کردند. چیزی نگذشت که اعمال خیانت‌آمیز همان درباریان جنایتکاری پادشاه وقت را به قیام علیه مشروطیت و آزادی وادار کرد و غریو توپهای قزاقهائی که تحت فرماندهی صاحب منصبان خارجی بودند دیوارهای کعبهٔ آمال ملت را مشبک ساخته و گلوله سربازان استبداد، اندام رشید آزادیخواهان دلیر را به خاک انداخت. بالاخره با هزاران فداکاری و قربانی باز استبداد مغلوب و مقهور شد و اریکه سلطنت به وجود شاهنشاه جوان و آزادی‌طلبی که تا به حال جز به صلاح و سعادت ملت و استحکام بنیان مشروطیت قدمی برنداشته تزیین یافت.

مشروطیت و آزادی ملت خونبهای فرزندان رشید و دلیری است که با نهایت ایمان و خلوص عقیده جان خود را در راه سعادت ایران ایثار کرده‌اند.

نهال برومند آزادی با خون پاک بهترین و رشیدترین فرزندان این آب و خاک آبیاری گردیده و ودیعه‌ای است که اینک به ما سپرده شده بر ما فرض است که آنرا با خون و جان خود حراست کنیم و نگذاریم خائنین و جنایتکاران به رایگان بربایند و دستگاه استبداد وجود خود را دوباره بنیان نهند. بایست نگذاریم افرادی خائن و بی نام ونشان بر اوضاع مسلط شده وطن پرستان و آزادیخواهان حقیقی را برکنار و پادشاه محبوب و ملت دوست را مأیوس و ناچار سازند که از مراجعت به مملکت خودداری بنمایند. رضاخان با اعمال خودسرانه اصول حکومت ملی را زیر پا گذاشته و مملکت را رو به قهقرا و استبداد می‌برد وقت آن رسیده که آزادیخواهان حقیقی و آنهایی که به سعادت مملکت و به ملت اعتقاد و علاقه دارند قیام نموده برای بازگشت شاهنشاه و تحکیم اساس مشروطیت و صیانت قانون اساسی مجاهدت نمایند. بنابراین است که کمیتهٔ قیام سعادت به نام نامی اعلیحضرت همایون سلطان احمد شاه تشکیل شده و عموم هموطنان خود را به شرکت در این نهضت دعوت می‌نماید و مادام که اعلیحضرت اقدس همایونی مراجعت نفرموده‌اند متوجه و پیر و نیات مقدسه والا حضرت اقدس ولایتعهد که جانشین شاهنشاه و سرپرست قانونی کشور می‌باشد خواهند بود(۵۸)»

«زنده باد شاهنشاه – پاینده باد ایران – ۱۰ / صفر / ۱۳۴۳ هق»

*** سیاست «سردار سپه» در قبال شیخ خزعل –**

«سردار سپه با کمال بردباری قبل از هر کاری به پخت و پز و تدارک موافقت خوانین بختیاری پرداخت و سردار اسعد (جعفر قلی بختیاری سردار بهادر) وزیر پست و تلگراف در این امر مساعدت بزرگی به خرج داد و به همراهی امیر اقتدار و سایر خوانین به اصفهان رفت. قرار کار ایلخانی و ایلبگی را داد. روزی که سردار اسعد با امیر اقتدار حرکت کرد روز ۳۰ / میزان (مهر) / ۱۳۰۳ بود در اصفهان جلسه‌ای از صمصام السلطنه، سردار

محتشم، سردار مفخم، سردار جنگ، سردار ظفر و امیر جنگ به اتفاق سردار اسعد و امیر اقتدار تشکیل شد و قرار ایلخانی به سردار ظفر و ایلبگی به سردار جنگ داده شد.(۵۹)»

* پیام خصوصی ولیعهد «محمد حسن میرزا» و آقای مدرس برای احمد شاه - «آقای رحیم زاده صفوی فرستاده ولیعهد و مدرس به پاریس جهت ملاقات با احمد شاه در کتاب خود معروف به اسرار سقوط احمد شاه صفحات (۲۳ - ۲۲) می‌نویسد:« ... برای آخرین مرتبه خدمت والا حضرت محمد حسن میرزا (ولیعهد) شرفیاب شدم. و مدت دو ساعت و نیم گفتگو داشتم. ولیعهد در روی چند مادهٔ زیر برای برادر خود احمدشاه پیغام فرستاد:

۱- سردار سپه خرج بی‌پایان می‌کند و برای پیشرفت مقصود خودش منابع مختلف مالی بدست آورده که بی دریغ می‌باشد ولی ما در تنگدستی هستیم . اعلیحضرت می بایست هرطور شده از دادن پول به رفقای ما کوتاهی نفرماید.

۲- باید در محافل سیاسیون ووکلای مجلس ومبعوثان لندن روشن ساخت که مخالفت عمال انگلستان با قاجاریه قطعاًبه ضررخودشان تمام خواهد شد. از راه مطبوعات انگلستان واز راه محافل آنجا برای تغییر رویه وزارت خارجه انگلیس اقدام کرد.در این خصوص نباید از خرج کردن دریغ ورزید.

۳- شاه باید هر طور شده از راه روسیه (شوروی) به ایران برگردد. و اگر هم فعلاًدر خصوص حرکت تأملی دارند لااقل باید اعلام بدارند که از راه مسکو به ایران بر می‌گردند.تا به این وسیله محبت شوروی ها جلب شودو خود اعلیحضرت هر که را مصلحت بدانندبرای گفتگو باشورویها مأمور فرمایند.زیرا در ایران می‌بینیم تدریجاًسیاست شورویها به مساعدت سردار سپه منحرف می‌شود.

ضمناًپیام خصوخصی محمد حسن میرزا برای احمد شاه چنین است:...هرگاه معلوم شد که اعلیحضرت برای بازگشت به ایران حتماًتردید واندیشه دارند.ممکن است به

ایشان حالی شود که به حکم منافع عالی مملکت وبرای حفظ سلطنت موروثی قاجار وبه احترام افکار عمومی که مایل به دوام سلطنت خاندان ما هستند.هر گاه اعلیحضرت قطعاًمعاودت را به ایران نمی‌پسندند. ممکنست حقوق سلطنتی یا دست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود.تا وی که برای فداکاری تصمیم قطعی گرفته است و فعلاً بر اوضاع و احوال تسلط دارد ومی‌تواند طبق مصالح روز عمل کند ومقتضیات را از نزدیک ببیند در برابر دشمن تاج وتخت هر چه راکه از دستش برآید بعمل آورد. و به این ترتیب ، آقای رحیم زاده صفوی (مدیر روزنامهٔآسیای وسطی)،روز ۲۱/جمادی الاولی ۱۳۴۳هق ، برابر قوس/۱۳۰۳ هش ،و ۱۸/دسامبر/۱۹۲۴.م.ازتهران به طرف پاریس حرکت کرد. مشارالیه در ملاقات با احمدشاه در پاریس که ناصرالملک نایب السلطنه سابق ایران نیز در آن نشست شرکت جسته بود. در یک جلسهٔ خصوصی ناصرالملک اظهار داشت : ...کسانی هم هستند که گمان دارند تجزیهٔ جنوب از شمال یا تجزیه آذربایجان یا کردستان و خوزستان واین حرفها برای آنها آسان است ، و حتی بعضی ها گفته اند که سرمایه اتحادنژاد عرب وترک و ایرانی در ایران .فقط مذهب شیعه بوده حال اگر مبانی مذهب را سُست کنیم . آن اتحاد ناپدیدخواهد شد.اما دانایان قوم وکسانی که در احوال ملل آسیا به درستی تتبع کرده‌اند می‌دانند که خصایل دیگر وعوامل نیرومنددیگری هست که ایرانی رامتحد نگاه می‌دارند.

سید جمال الدین مویدالاسلام مدیر روزنامهٔحبل المتین یک زمانی نوشته بود همان عاملی که سلطان محمود غزنوی ترک نژاد و سلجوقیان ترکمان را وادار کرد به مفاخر رستم و کیخسرو و انوشیروان افتخار نمایند . و به اشعاری که مدح ایران و ذم ترکان است صله های گرانبها بدهند، و حتی غازان خان مغول را وادار می‌کرد فتح خودش را بر ضد مغولان ترکستان بعنوان فتح ایران بر علیه توران به پادشاهان مصر و فرنگ اعلام

نمایند. همان عامل است که امروزه عربنژادان سواحل شمالی خلیج را وا می‌دارد برای حفظ استقلال ایران خسیلی بهتر از مردم استخر(شهری در فارس)و بختیاری فداکاری نمایند. این عامل طبیعی واقلیمی است و هیچ تبلیغاتی نتواند آن را نابود کند. من برای سید موید از این حسن نظر تهنیت نوشتم:خیلی خوب فهمیده بود.(۶۰)

*** انعکاس وقایع خوزستان -**

یکی از بی سیم های خارجه به تاریخ ۱۹/سپتامبر۱۹۲۴-مطابق ۲۷/شهریور ۱۳۰۳ این خبر را انتشار داد. و در ۹ / مهر / ۱۳۰۳ /هش - این خبر به ایران رسید.تهران: ۱۹/ سپتامبر/ ۱۹۲۴ازمنابع موثقه اطلاع حاصل شده که شیخ خزعل در رأس طوایف عرب و بختیاری بر ضد دولت ایران علناًقیام نموده است .

اطلاع می‌دهند که شیخ مزبور کمیته ای به نام قیام سعادت برای مبارزه با حکومت مرکزی تشکیل داده و مأمورین محلی دولت را توقیف کرده است . به طوری که نقل می‌کنند : کمیتهٔ سعادت اخیراً یکی از سفارتخانه های خارجه به مجلس تلگرافی نموده که در آن گویا اظهار شده که دولت سردار سپه در حقیقت شاه را از مملکت تبعید نموده است . و قصد کمیته آن است که دولت مزبور را ساقط نمایند. و شاه را به مملکت عودت نمایند.اصلاح بین شیخ خزعل و سر دار سپه که در یکی از نمرات رستا به آن اشاره شده بود ، با وجود اینکه وساطت را در اینجا انگلیسیها بعهده گرفته بودند. ظاهراًصورت نگرفت. بطور یکه نقل می‌کنند کنسول انگلیس در اهواز کاپیتان پیل که چندی قبل به تهران وارد شده بود گویا مأموریت این اصلاح را به عهده داشته است. از طرفی کمپانی سینکلر از آمریکا به دولت ایران خبر می‌دهد که کمپانی مزبور استقراض به وسیلهٔ نفت را به عهده نمی‌گیرد. ظاهراً دولت ایران از کمپانی مزبور استفسار نموده که شرکت کمپانی «سینکلر» در امتیاز نفت شمال عبارت از چه خواهد بود؟ عقیدهٔ محافل سیاسی محلی

براین است که طغیان جنوبی‌ها برای این است که به دولت ایران فشار آورده اورا مجبور نمایند که امتیاز نفت شمال را به کمپانی استاندارد اویل آمریکایی واگذار نمایند.(۶۱)

خبر دیگر ۲۱/ سپتامبر / ۱۹۲۴ - تهران در باب عصیان شیخ خزعل در جنوب گویادولت ایران هنوز اقدامی نکرده ولابد منتظر نتیجهٔوساطت سفارت انگلیس می‌باشد. به قراری که می‌گویند، مدت این وساطت روز ۲۳ / سپتامبر(مهر) / ۱۳۰۳ - سر می‌آید اطلاع می‌دهند که این دو روزه پریدرکس کنسول انگلیس در بندر بوشهر وارد قصر شیخ خزعل گردیده است. گویا برای آنکه سفارت انگلیس وساطت فیمابین دولت ایران و شیخ را به وی واگذار کرده است . با وجود این در محافل سیاسی محلی اعزام قوای نظامی دولت مرکزی را به عربستان (خوزستان) ضروری.می‌داند. اطلاع می‌دهند که به شیخ از سرحدات جنوبی مدام اسلحه تازه می‌رسد.(۶۲)

خبر دیگر تهران ۲۸ / سپتامبر / ۱۹۲۴ (مهر / ۱۳۰۳هش) اطلاع می‌دهند که در این دو روزه به رئیس الوزراء از طرف شیخ خزعل تلگرافی که دارای مضمون سخت وخشنی بوده رسیده است . این تلگراف را رسماً اعلام جنگ می‌شمارند.

گویاشیخ اظهار می‌دارد که مدافع قانون اساسی و شاه بوده و چنانچه سردارسپه قوای نظامی به عربستان بفرستد این عمل مبین آن خواهد بود که در تهران بر علیه قانون اساسی ونظام رفتار کرده است .

همچنین از اهواز اطلاع می‌دهند که شیخ خزعل حجت الاسلام شیخ عبداللطیف را نزد علماء و ملایان نجف و کربلا فرستاده تا از آنها حکمی برای حمله به حکومت سردار سپه تحصیل نماید.از طرفی حاکم اهواز ثقةالملک با رضا قلیخان (فرمانده نظامی خوزستان مستقر در شوشتر) با تمام قوا مانع اظهار اطاعت شیخ خزعل به دولت جدید ایران هستند.رضا قلیخان صندوق مالیه را در دزفول مهر وموم نموده است . موافقین

حکومت سردار سپه در اهواز مورد آزار واذیت هستند وجمعی گریخته به کربلا رفته اند و اهواز در کنترل ثقةالملک است اخبار دیگر که دال بر مسلح شدن عشایر عرب از روی بی میلی بر ضد دولت ،و هواداری بختیاری های چهارلنگ با دولت و تمرکز دادن شیخ قوای خود را در رامهرمز، و وقوع زد و خورد بین قوای اعزامی دولت با امیر مجاهد بختیاری متحد شیخ خزعل در جز و اخباربی سیم مسکو می‌رسید.

در مطبوعات تهران تلگرافات شیخ و کمیته قیام سعادت منتشر نشد. زیرا در آنها عملیات رئس الوزراءرا بر ضد قانون اساسی و توهینات او را نسبت به شاه و سوء قصدی که دارد علنی کرده بودند . جراید این اخبار و حتی اخبار روزمره را هم ننوشتند.در مجلس علنی هم مطلب به سکوت گذشت . فقط گاه وبیگاه اخباری از بی سیم های خارجه می‌رسد که به حال رئیس الوزراء و دولت ایران نافع بود. و چنین می‌رساند که شیخ به تحریک انگلیسیها برای قضیهٔ مربوط به نفت طغیان کرده است . این اخبار را جراید تهران بدون اظهار عقیده درج کرده بودند. و دیگر مقالات هیجانی دیده نمی‌شد. نظمیه چیها و پادوها شهرت داده بودند که شیخ خزعل و کمیتهٔ قیام سعادت به تحریک مدرس و دستور العمل اقلیت مجلس قیام کرده‌اند. وحتی گفتند که تلگراف مفصل خزعل خطاب به مجلس وجراید را ملک الشعراء بهار از تهران نسخه نوشته و به خوزستان فرستاده واتفاقاً رئیس دولت این معنی را هم باورکرده بود! در همین اوقات بود که برای جلب توجه نارضایان مرکز جمعی از محبوسین سیاسی را مرخص کردند ، و اشخاصی راکه به اطراف و اکناف تبعید کرده بودند آزاد نمودند.که به هر جا میل دارند بروند.(۶۳)

راپرتهای زیر نیز یکی از صدها اخباری است که از مأمورین ایرانی در بین النهرین (عراق) و اصل گردیده :

۱)اسلحه و مهمات از فیلیه و محمره به ناصری اهواز پی درپی حمل می‌شود.

۲)اتومبیل های محمره و ناصری را برای حمل ونقل قشون متوقف نمودند.

۳)قریب سیصدنفر سوار عرب در ناصری به حکم خزعل حاضر شده و تقریباًشهر به حالت نظامی است.

۴)یکنفر از مأمورین مالیه و از اجزای گمرک ناصری را شیخ خزعل تبعید کرد.

۵)ادارهٔ پست وتلگراف را از اول مسئلهٔاختلاف تحت سانسور قرار داده شده است .

۶)اهالی دهات بصره راتجهیز کرده و می‌برند.

۷)تجار واشخاص وطنخواه را آزار وشکنجه می‌دهند. دهدشتی را که از تجار ناصری است و برای مخابره به تلگرافخانه آمده آنچنان می‌زنند که مجروح و خون آلود شده است.

۸)حسین آقای سلطان و مأمورین نظمیه مقیم خوزستان را توقیف و در قصر فیلیه حبس کرده اند.

۹)ویلسون که سابقاً کمیسر عالی انگلیس در بین النهرین بوده است ومنفصل شده ، مدتی است از طرف کمپانی نفت ریاست نفت ایران رااداره و به حای تجارت سیاست بازی می‌کند.خزعل را، او دل می‌دهد وبرایش نقشه می‌کشد.اخیراً به لندن رفته که از مجرای ادارات مربوطه تجزیه خوزستان و أمارات شیخ را تأمین کند.

۱۰)خزعل ویلسون را وکیل و وصی املاک و دارایی خود قرار داده و بی أمرا و قدمی بر نمی‌دارد.(۶۴)

* سند شمارهٔ (۱۹۵)، فرستنده:ژنرال قونسولگری دولت علیه ایران – گیرنده: وزارت امور خارجه تاریخ ۲۲ / میزان ۱۳۰۳ – نمره (۹۱)،متن سند : مقام منیع وزارت امورخارجه –اینک به ضمیمه‌ی این عریضه ، یک نسخه از یک مراسله را که شخص مجهولی برای تبریر اعمال اخیر خزعل و جلب رأی عمومی عرب را به سوی او و در روزنامهٔ

مقتبس منتشر ساخته و تکذیبی راکه فدوی نموده و در همان روزنامه منتشر نموده ام. لفضاًتقدیم می‌دارم . فدوی تا به امروزهنوز اطلاعات رسمی از وقایع اخیر محمره ندارم . در جراید عراق و مصر و سوریه اخبار متعددی متناقضه انتشار داده اند. ونظر به اینکه شیخ شخص متمولی است ودرخرج کردن پول دریغ نمی‌نماید. ازهر طرف برای تهییج رأی عمومی عربی برضدایران قیام کرده‌اند.مشغول پروپاگاندهستند.چنانچه ازلحاظ مبارک خواهد گذشت که در این مقاله باچه بی خیالی وپروایی نسبت به دولت ایران وشخص حضرت اشرف سردارسپه تهمتهایی زده اندکه بنده ناگزیراز تکذیب شده‌ام. در خاتمه به عرض مبارک می‌رسانم که در این گونه مواقع جلب رأی عمومی نه فقط عرب بلکه عموم‌دنیاومدافعهٔبرهانی راکه ازطرف شیخ واعوانش منتشرمی‌شود لازم بدون داشتن اعتباری برای جلب یکی ازجرایدغیرممکن است.آن هم در مقابل شیخ که دراینگونه کارها پول راکریمانه خرج می‌کند.دیگرامرامرمبارک است .(۶۵)امضاء

ترجمه ازجریده المقتبس شماره (۴۰۹۲)مورخه ، تشرین/۱۹۲۴-وضعیت محمره (خرمشهر):

روزبعد از ورود به بصره به سمت اهوازحرکت نمودم تاآنکه به شرف حضورحضرت معزالسلطنه سرداراقدس تشرف حاصل کرده، پس ازآنکه از حقیقت امراطلاع به هم رسانیدم به بصره مراجعت کردم. حضرت شیخ خزعل خان از۲۷ سال تابه حال محمره واهوازوعبادان ودورک وحویزه و کلیه عربستان عجم رابااستقلال اداری در تحت بعضی شروط معینه به موجب فرامین متعدد در زیر حکم وفرمان خودداشته و در آن مرزوبوم فرمانروایی می‌نماید.وفرمانروایی مشارالیه ازآباءوأجداداوکه صدهاسال درآن قلمرو حق حاکمیت داشته ، به طور توارث منتقل گردیده است . حضرت شیخ اصلاً عرب وفوق العاده به ملیت خود علاقه‌مند وصمیمی است . صدهاهزار ازعشایر عرب درتحت حکم

واختیاراومی‌باشند. ازجمله قبیلۀ کعب و شریفات و شرفه و بنی ساله و بنی تمیم و بنی کنانه و طرفه (بنی طرف) و حویزه (جرفی،کوتی،صاکی،نیسی و...)، باویه، آل‌کثیر، بنولام، و غیره و حضرت معزی‌اله همیشه مطیع دولت ایران بوده و همواره مالیات و خراج معمولی را بدون تأخیر به مالیه‌ی دولتی تأدیه می‌نمود. و علاوه بر آن همیشه درصدد بودکه حدود قلمرو خود را حفظ نموده و أمنیت داخلی آن را تضمین نماید. و ابداً برای این کار تحمیلی بر دولت ایران نمی‌نمود. و دیگر آنکه حضرت معظم له از طرفداران مشروطیت بوده و همواره در تحکیم آسایش آن بذل مساعی می‌نمود. پس از آنکه رضا خان «سردار سپه» زمام امور را در دست گرفته و اعلیحضرت شاه را مجبور نمود که از ایران مهاجرت اختیار کند، تشدد و استبداد را پیشه‌ی خود نموده و مجلس ملی را بکلی در مضیقه قرارداد و به اصطلاح فعّال ما یشاء دولت ایران گردید. به این قدر شدت عمل نیز اکتفا نکرده و تصمیم نمود که نسبت به ملت عرب نیز باب عداوت و ایذاء را مفتوح نماید و اولین اقدامی که به آن مبادرت نمود. این بود که اسم عربستان را تغییر داده و اسم آن قلمرو را به «خوزستان» تبدیل نمود و مقصود او از این اقدام محو و نابود ساختن اسم عرب بوده از قلمرو ایران. علاوه بر این مشار الیه در صدد اجرای خیالات دیگری که منجر به بروز بلشویکی در ایران و منسوخ نمودن دین مبین اسلام می‌گردید بر آمد. لهذا اعراب که ابداً ظلم و جور را تحمل ننموده و همیشه مجد و شهامت را پیشه‌ی خود ساخته‌اند، دور هم گرد آمده و در راه خدمت به وطن و تحصیل شرف خود را آماده‌ی مرگ ساخته‌اند. با همسایگان بختیاری خود عقد اتحاد نموده و تصمیم گرفته‌اند که مشروطیت حقیقی را در ایران تثبیت و استبداد و مستبد را از آن سرزمین اخراج نمایند. مخصوصاً درصدد برآمدند که اعلی حضرت شاه را به حال حاکمیت خود عودت دهند و همچنین اصول دین حنیف را از ملعبه‌ی بازی کنندگان استخلاص نماید.

برای نیل به این مقصود امیر آنها حضرت «شیخ خزعل» عساکر زیادی تجهیز نمود، قسمتی از آن را به حدود قلمرو خود اعزام داشته و قسمت دیگر را در ناصریه و اهواز تمرکز داده است. و بقیه عساکر خود را امر نموده است که با کمال آرامی در اماکن خود متوقف باشند. تا در موقع، خود حکم تجهیز آنها را نیز صادر کند.

باید متذکر شد که اعراب قسم یاد نموده‌اند که در این اقدام پایداری نمایند و تماماً برای قتال خود را حاضر کرده‌اند ، بزودی نتایج این اقدامات را اصغاء و از آثار آن استحضار حاصل خواهیم کرد.»(۶۶)

* در اطراف محمره ـ از طرف حضرت جنرال قونسول ایران مراسله‌ای به نص ذیل به ما رسیده است: در شماره‌ی (۴۰۹۲) ـ از روزنامه‌ی غرای شما مقاله‌ای در تحت عنوان «المحمره» به قلم نگارنده قرائت نمودم که نوشته بود: « هنگامی که رضا خان سردار سپه زمام امور دولت را به دست گرفت... الی آخر نظر باینکه مسافرت اعلی حضرت شاه ایران به طرف اروپا به صرف میل و اختیار و اراده‌ی همایونش به وقوع پیوسته و در تحت هیچ مجبوریت و فشاری نبوده و نظر به اینکه حضرت اشرف «سردار سپه» رئیس الوزراء شخصاً با نهایت جدیت پارلمان ایران را افتتاح نموده و تسریع در انتخابات فرموده و یک اکثریت قریب به اتفاق را در مجلس داراست وبه هیچ وجه احتیاج نداشته بر وکلای ملت فشاری آورد و تسلط بر آنهایابد ونظر به اینکه سردار سپه یگانه مرد توانا و وزیری است که بر قطع ریشه‌ی بلشویکی در ایران موفق گشته، وبه توحید کلمه و توحید آرای مختلفه وحصول اعتماد عموم ملت از طبقات مختلفه نایل گشته ونظر باینکه ایالت محمره از قدیم الزمان به اسم خوزستان نامیده می‌شد. چنانچه در تواریخ و نقشه‌ها بدین شهادت می‌دهند، به نگارش این نامه پرداخته ،خواهش دارم که برای تکذیب مندرجات مقاله مراسلتان در اولین روزنامه‌ی خود درج فرمایید.) (۶۷) سند شماره‌ی (۱۹۶)

فرستنده:جنرال قونسولگری دولت علیه‌ی ایران در بین النهرین بغداد،گیرنده:

وزارت امور خارجه ـ تاریخ: ۳/عقرب ۱۳۰۳ـ نمره (۱۲۳۹۲)ـ متن سند: (سیاست عمومی آتیه محمره: از قرار اخباری که اخیراً میرسد، این روزها روابط بین حضرت اشرف «شیخ خزعل»أمیر محمره و حکومت رضا خان تیره وتار شده، و آخرین خبری که از منابع صحیحه به ما رسیده، این است که حضرت شیخ مدتی است به تهیه‌ی وسایل جلوگیری از وقوع بعضی اتفاقاتی که ممکن است از حرکات خصمانه‌ی حکومت حالیه‌ی ایران به ظهور برسد مشغول است و منتهای سعی کوشش خود را در تهیه‌ی قشون معتنا بهی صرف و آنها را به اسلوب جدید تعلیم و با اسلحه‌ی جدیده مسلح نموده همانطوری که در نظام دول متمدنه‌ی امروز معمول و متداول است و بنابر این اشخاص عارف تصور نمی‌کنند که اگر خدای نخواسته بین او و حکومت ایران یک خصومت جدّی پیدا شود، مقام أمارت او متزلزل شود. ما هیچ میل نداریم که روابط بین أمیر محمره و حکومت ایران به این پایه برسد. زیرا ما معتقدیم که حضرت معظم له امیری است از امرای عرب و ما برای تمام اعراب یک آتیه مشعشعی را منتظرم و نیز می‌دانیم که معظم له از چندی به این طرف پایه‌ی أمارت خود را بلند گرفته و به امور راجعه به آن رونقی داده و وسایل أمنیت و آسایش را در داخله‌ی مملکت خود کاملاً بر قرار نموده است و به این جهت کارهای آنجا همه مرتب و حالت اقتصادیه‌ی آنجا رو به ترقی گذارده است. و نیز معظم‌له در أمارت خود مدارس متعدد باز و نسبت به حفظ الصحه عمومی نیز توجه مخصوصی نموده، و مریضخانه در آنجا تأسیس نموده است. اگر چه سابقاً هم بوده، ولی اخیراً تکمیل شده است. و بذل توجه مخصوصی نیز در تأمین اجانب (با وجود اختلاف عناصر و مذاهب آنها) نموده است و بالاخره برای ترقی و تمدن بلاد خود، از اتخاذ هیچ گونه وسیله فرو گذار ننموده است. اینها مطالبی بود راجع به داخله مملکت و اما روابط و مناسبات خارجی

او، آنچه را که ما می‌دانیم این است که با دولت ایران رابطه‌ی دوستی و مؤدت کامله داشته و روابط او هم با ایران فقط رابطه‌ی اسمی بوده، به این معنی که امارت محمره اسماً در تحت ریاست حکومت اعلی حضرت شاه ایران بوده، همچنانکه مصر و لبنان و سایر ایالات اسماً در تحت ریاست حکومت ترکیه بودند. و امارت محمره همیشه دارای استقلال داخلی خود بوده، و این فقره بر همه واضح و آشکار است. و روابط حضرت شیخ با اعلی حضرت شاه ایران خیلی محکم بوده است به دلیل اینکه اعلیحضرت با شیخ در قصر خود شیخ ملاقات و فامیل آن اعلی حضرت نیز چند روزی برای تفریح در آنجا توقف کردند و حضرت شیخ محل و ثوق و اعتماد اعلیحضرت بوده و به همین جهت بود که اعلیحضرت مقام او را از سایر أمرای ایران بلندتر و او را نسبت به بلاد خودش به منزله‌ی یک أمیر امینی قرار داده و سر پرستی رعایا را به او واگذار نموده بود و مغری الیه نیز سوء قصدی نسبت به دولت ایران نداشته است. ما نمی‌توانیم راجع به اتصال روابط امارت محمره به دولت ایران یک رأی صریحی بدهیم. زیرا از نوع حوادثی که اخیراً اتفاق افتاده و مناسبات بین این دو حکومت را تیره و تار کرده است، کاملاً مسبوق نیستیم و فقط اطلاعی که به ما رسیده است که «شیخ خزعل» به وفاداری خود نسبت به اعلی حضرت شاه ایران کماکان باقی و از قراری می‌گویند به اعلی حضرت همیشه دوستانه و به طور خصوصی کمک مالی می‌کند و تصور نمی‌کنم که حکومت رضا خان از این محبت و مهربانی‌هائی که از طرف أمیر محمره نسبت به اعلیحضرت می‌شود، مشمئز باشد. به خصوص از مثل شیخ خزعل که عرب است و کرم و وفاداری و بزرگواری مادی و معنوی هم بر همه معلوم است. اگر به طوری که می‌گویند حکومت رضا خان و یا به عبارت اخری فرقه در ایران باشند که از این حسن رفتار «شیخ خزعل» نسبت به اعلی حضرت (نظر به خروجشان بر او) مشمئز باشند. این اشمئزاز، از آنها باعث تهیه و تدارک قشون و مهمات

بر یک امارت چندین ساله که هیچ رابطه‌ای به جز رابطه‌ی اسمی به حکومت ایران ندارد نمی‌شود. پس تعدی و تجاوز به این خاک یک نوع تعدی شخصی است که متوجه شخص «شیخ خزعل» می‌شود و در صورتی که این تأویل صحیح باشد. ما می‌توانیم بگوئیم که حکومت ایران مرتکب یک جنایت سختی نسبت به خودش می‌شود، زیرا شیخ به طوری که می‌گویند، شخصاً در تحت حمایت انگلیس است. پس تعدی به او به این طریق و به این اعتبار تعدی به نفوذ بریتانیا شمرده می‌شود و تصور نمی‌کنم که بریتانیا در مقابل این اتفاقات دست بر روی دست گذارده بنشیند. در این صورت حکومت ایران باب شر را بر روی خود مفتوح خواهد نمود و این فقره نظر به قرب جوار ما با ایران اسباب ملامت و افسردگی ما را فراهم خواهد نمود و ما نظر به همجواری همیشه خیر دولت ایران را خواهانیم و میل داریم که همیشه در مهد أمن آرمیده و از هر چیزی که صفای او را تیره رنگ و مساعی اصلاحیه او را عاطل و باطل می‌کند دور بوده و در این سیر موفقیت کامله حاصل نماید. اما مسئله حمایت بریتانیا از شیخ خزعل یک مسئله است که در السنه و افواه مردم اینجا و آنجا متداول است. و اسناد آن را به یک واقعه‌ی معینه می‌دهند و می‌گویند: یک نفر از ولاة سابقه عثمانی در بصره که اسم او «سلمان نظیف» بوده در صدد تعدّی به أمارت محمره بر آمده بود. حضرت شیخ هم دید که برای رفع تعدی از خودش چاره‌ای بجز التجای به انگلیس ندارد ناچار به او پناهنده شد با وجود همه‌ی اینها ما نمی‌توانیم به صحت این مسئله من البدء و الی الختم حکم کنیم. و آن را به ازمنه‌ی آتیه واگذار می‌کنیم. آن خود به تنهائی خبر را به طور جلی ظاهر خواهد ساخت.»(۶۸)

* بی سیم مسکو مورخه ۳ / اوت / ۱۹۲۴ ـ برابر / أسد / ۱۳۰۳ هش ـ تهران: اطلاع می‌دهند که در موقع تفتیش خانه مدیر روزنامه ارتجاعی «اصلاح» در اهواز مکاتباتی با

لیدرهای اقلیت مجلس و یک طغری چک بانک خارجه که به امضای «شیخ خزعل» و به مبلغ معتنابهی بوده است پیدا شده از قراری که می‌گویند: به واسطه توقیف «اصلاح» کشف شده است. که عده‌ای از کارکنان اقلیت پارلمان از شیخ خزعل پول گرفته‌اند. و نیز اطلاع می‌دهند که عدم میل سردار آجل وکیل مجلس و پسر شیخ خزعل برای حرکت به تهران و اشتغال به امور مجلس علتش این است که مشارالیه هم مثل سایر و کلای جنوب طرفدار «مدرس» بوده و می‌ترسد علناً روابط خصومت‌آمیزی نسبت به سردار سپه پیش گیرد.

از طرفی «شیخ خزعل» رؤسای تمام قبایل عرب را به اهواز خواسته و درصدد است که مجلس مشاوره‌ای با آنها در «حمیدیه» تشکیل دهد. در دهم / ژوئیه / ۱۹۲۴ ـ به واسطه تقلیل مزد عملجات اعتصابی در آبادان اعلام شد لیکن پیشرفتی ننمود.

در خوزستان شایعاتی در کمال شدت جریان دارد که شیخ خزعل معتمدین خود را به لندن فرستاده، که تشکیل مملکت مستقل داخلی را از املاک شیخ تقاضا کنند.»(۶۹)

همانطور که ملاحظه می‌شود، دولت انگلستان نه تنها عوام الناس، بلکه تمام مسئولین مملکت و دیپلماتهای ایرانی مقیم خارج از کشور ایران را به بازی گرفته و تنها «رضا خان» خائن و عامل انگلیس از تمام ماوقع با خبر است اما عمدتاً تجاهل می‌کند، تا خود را مرد بزرگ و قهرمان ملی به عموم ایرانیها نشان دهد.

بازی با احساسات ملی و مذهبی مردم تا چه اندازه زیرکانه و مؤذیانه پیش رفته که حتی ناسیونالیستهای وطنی و روحانیون عظام را اغفال کرده‌اند. «پس از فشارهای سیاسی توسط «رضاخان» نسبت به تسلیم خزعل» سر آرنولد ویلسون» دوست نزد یک شیخ خزعل که بعنوان مستشار شیخ بر املاک و دارائی اش بوده در یک عمل سیاسی می‌خواست از فشار سیاسی توسط «رضا خان» نسبت به «شیخ خزعل» جلوگیری کند. و

به یک عمل دیپلماسی وسیعی بین لندن ـ تهران و خرمشهر دست زد تا مشکل سیاسی بین شیخ خزعل و رضا خان را فیصله دهد. که در این زمینه رضا خان در دفتر خاطرات خود می‌نویسد: «مستر ویلسون رئیس شرکت نفت ایران ـ انگلیس در آبادان از جهت سیاسی می‌کوشید تا راه حلی برای شیخ خزعل بیابد گو اینکه خود او بیشتر با مسائل تجاری در ارتباط بوده و مستشار «شیخ خزعل» در زمینه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی بود، که در یک مسافرت ناگهانی به لندن برای مقامات عالیرتبه انگلیسی توضیح داد که از سیاست خزعل در جدائی خوزستان از ایران جانبداری کنند. (نقل قول رضا خان) تا أمارت مستقلی همانند: کویت و بحرین تشکیل دهد. بعدها «سر آرنولد ویلسون» به وسیله معتمد شیخ خزعل آقای «محمد احمد خان بهادر بهبهانی» خواست که پیام خود را به شیخ خزعل برساند. و به او ابلاغ نماید. با توجه به شرایط فعلی در شبه جزیره عربستان و کشود عراق امکان تسلیحاتی و یا نظامی برای أمرای عرب مقدور نیست. بنابر این صلاح می‌بینم که «شیخ» نصایح «مستر پیل» کنسول بریتانیا در اهواز را بپذیرد. تا بتوان از کمکهای بریتانیا در زمینه اعاده موقعیت او به سال ۱۹۲۳ ـ استفاده نماید.»(۷۰)

«در یازدهم / اکتبر / ۱۹۲۴ ـ رمزی مک دونالد با ارسال تلگرافی به «شیخ خزعل» ابراز اطمینان کرد که یک راه حل شرافتمندانه را بر اثر میانجیگری بریتانیا می‌توان یافت. وی تلگراف خود را با کلمات تند زیر به پایان رسانید. اما باید به آن جناب هشدار دهم که کاسه‌ی صبر دولت مرکزی شاید بزودی لبریز شود، و در رویداد اسفبار مخاصمات شما نباید توقع هیچگونه همدردی را از من داشته باشید.

دولت برتیانیا فکر می‌کرد آخرین امیدی که برای صلح باقی مانده این است که «سر پرسی لورین»، شیخ خزعل و رضا خان را با یکدیگر روبرو کند و میان آنها پایمردی

نماید.» (۷۱)

(منظور از پایمردی یعنی شیخ را با دو دستی به رضا خان تقدیم نماید. و به او بگوید، این جوجه پادشاهی که در خوزستان پرورش دادیم تا شما و امثال شما را داشته باشیم، نیازی به این جوجه‌ها نیست.)

از طرفی دیگر: هاروارد» (منشی دبیر شرقی نمایندگی بریتانیا)، پس از اینکه نتوانست طبق قرار قبلی رضا خان را در شیراز ملاقات کند. در بوشهر با او تماس گرفت. رضا خان جداً معتقد بود که وعده‌هایش به شیخ درباره رفتار عادلانه با وی هنوز به قوت خود باقی است. اما خزعل باید در هنگامی که «رضا خان» برای انجام ترتیباتی جهت حفظ أمنیت میدانهای نفتی عازم عربستان (خوزستان) است، به تهران یا شیراز برود. رضا خان از دیدار با شیخ و لورین در بوشهر خودداری کرد. دلیل آورد که این خبر در همه جا خواهد پیچید و اثرات منفی بجای خواهد گذارد. رضا خان عقیده داشت که پیشروی نیروهایش به دلایل استراتژیک بوده است. رضا خان تنها توجیهی که برای رفتار خشک و غیر قابل سازش خویش داشت. عبارت بود از هیاهوی سیاسی در پایتخت، در گفتگوهای بعدی با «هاروارد» لحن آشتی جویانه‌ای در پیش گرفت. و سرانجام پیشنهاد زیر را ارائه داد: «چنانچه شیخ دوباره پیامی برای رضا خان بفرستند که حاکی از تأیید تسلیم بلاشرط «شیخ» در پیام باشد. و اضافه نماید که در آینده دستورات رضا خان را اجرا خواهد کرد. در این صورت رضا خان به اتفاق ده یا دوازده نفر از همراهان خود به عنوان میهمان به نزد شیخ خواهد رفت. شیخ باید به تنهائی از آنان در جاده استقبال کند، و اگر «لورین» در آنجا حضور داشته باشد این موضوع باید کاملاً مخفی بماند. «موقعی که رضا خان در اواخر سال ۱۳۰۳ شمسی (اوایل ۱۹۲۵)، تصمیم گرفت شیخ خزعل را از فرمانروائی خوزستان بر کنار نماید. هر چند که شیخ خزعل تقاضای کمک از انگلستان

کرد، هرگز به درخواست او جوابی داده نشد، زیرا انگلستان در آن شرایط به ظاهر فکر می‌کرد که اگر به کمک شیخ خزعل بشتابد امکان دارد رضا خان طبق معاهده ۱۹۲۱ ـ به روسیه رو بیاورد. و از طرف دیگر، روسها نیز با سرکوبی «شیخ خزعل» توسط رضا خان راضی بودند. چرا که شیخ خزعل را پایگاهی برای استقرار هر چه بیشتر نیروهای انگلیس می‌دانند. و بدینترتیب انگلیسیها توانستند کلاهی بر سر رقیب دیرینه‌ی خود (روسیه) بگذارند. همچنین کشورهای عربی خود گرفتار مشکلات سیاسی داخلی بودند، و هرگز نمی‌توانستند به شکلی به «شیخ خزعل» کمک کنند. از جهتی دیگر، رضا خان به عشایر خوزستان طبق اطلاعیه‌ای قول داد در صودت سر کوبی «شیخ خزعل» ظلم و استبداد شیخ خزعل و یاران جیره خوار او را از بین می‌برد. و املاک و مستغلات «شیخ خزعل» را به نفع عشایر تحت ستم مصادره می‌کند. و آزادی را به عشایر خوزستان می‌دهد. (۷۲) متن اطلاعیه بدینشرح است:

* متن اطلاعیه رضا خان (نخست وزیر و فرمانده کل قوا):

«اهالی خوزستان از علما و اعیان و تجار و کسبه و طوایف و شیوخ و غنی و فقیر و زارع و کاسب و بالاخره فرداً فرد و بلااستثناء باید بدانند که قطعه خوزستان یکی از ایالات قدیم و عزیز ایران است و جزو صفحاتی است که انتظام و آسایش عموم اهالی آنجا از روز اول مرکوز خاطر بوده و در تمام اقدام و عملیاتی که تا به حال مصروف انتظامات ایران نموده‌ام همیشه وضع رقت بار مردم آنجا در ضمیر من منعکس و منتهز فرصت بودم آن نعمتی که امروز شامل حال ایرانیان است متوجه اهالی مصیبت زده این مرز و بوم هم بشود. اینک که پریشان حواسی خزعل دارد او را به طرف عواقب روزگار خود سوق می‌دهد و همینطور انتقامی که طبیعتاً در مقابل تعدیات و تجاوزات سابقه‌ی او نسبت به اهالی باید متوجه مشارالیه شود، مرا به این حدود رهبری کرده و أمر به سوق الجیش داده‌ام. که هم او را از

این خواب گران بیدارر کرده و هم آن بیچارگانی را که تا کنون اسیر چنگال بیرحمی او بوده و خون و مال آنها را ظالمانه مکیده است رهایی بخشند. برادران و فرزندان من تمام شما از وضیع و شریف مظلوم بوده و هستید و قشون با هیچیک از شما طرفیت ندارد. زیرا من شما را مقصر نمی‌دانم و همه باید از نعمت ایرانیت بهره‌مند شده با کمال ناز و نعمت زندگانی نمائید. فقط خزعل مقصر دولت است. و اگر عده‌ای نظامی به آن حدود اعزام می‌شوند. برای سر کوبی و تدبیر شخص اوست و تنها اوست که باید در زیر شمشیر انتقام در آمده و مکافات اعمال او، همان اعمالی که تا کنون درباره‌ی شماها روا داشته است. در کنارش گذارده شود. با یاری خداوند عنقریب او بصورت سایر خائنین خواهد نشست. شما که تمام اولاد و برادر من هستید، همه جا تکیه به قشون دولت داده و قشون را برای حفظ آسایش خود بدانید زیرا به فرمانده‌ی آنها امر قطعی داده شده که تمام شما را به منزله‌ی خود قشون و برادران من دانسته و از هیچ مساعدتی در حفظ آسایش شما فروگذار نکنند. اهالی خوزستان در هر نقطه‌ی این ایالت که باشند، به طور قطعی و یقین بدانند که همه‌ی آنها به موجب همین بیانیه در امان من هستند. و هیچکس مزاحم آنها نبوده و نیست. و باید از تمام قلب به توجهات و سرپرستی من مستظهر و امیدوار باشند. فقط باید مراتب ایران پرستی و دولتخواهی خود را به فرمانده‌ی قشون اثبات کرده و از هر نوع تعرضی مصون و محروس نشینند.

چنانکه گفتم من شخصاً به این صفحه آمده‌ام که برادران خوزستان خود را ملاقات کرده و نوید امنیت و انتظام آسایش و ترقی و تعالی آتیه آنها را حضوراً به آنها گوشزد نمایم. و دستور سر کوبی و قلع و قمع «خزعل» و هر کس که تابع و پیرو اوست عنقریب صادر خواهد شد. تمام اهالی باید بکلی برحذر باشند که کسی از پیروان خزعل را در منازل خود راه و پناه ندهند. نظر باینکه از هوا و زمین عنقریب خانه‌ی خزعل و تابعین او طعمه

توپ و آتش خواهد شد. باید با تمام قوا از خزعلیها دوری بجوئید که هیچ خانه‌ای مورد سوء ظن قشون واقع نشود.

این آخرین واقعه ایست که برای خوزستان پیش خواهد آمد. و خیلی مردم آنجا باید احتیاط داشته باشند که محشور با پیروان خزعل نشوند. و اگر دیده و شنیده شود، که کسی حتی یکنفر از کسان خزعل را پناه داده و یا از زن و بجه ی آنها سر پرستی کرده، دچار شدیدترین مجازات خواهد شد.

در خاتمه نظر باینکه من جز شخص «خزعل» دیگری را مقصر نمی‌شناسم. تا زمانی که اعلان یورش داده نشده هر یک از اتباع «خزعل» هم بیایند و پناهنده به قشون شوند. من از تقصیر سابقه‌ی آنها صرفنظر می‌کنم و به نظر سرپرستی به او نگاه خواهم کرد. ولی اگر اعلان حمله و یورش داده شد، هر کسی که بر ضد قشون اسلحه در دست داشته باشد، در ردیف خود خزعل محسوب و جزای او فقط مرگ خواهد بود. بر تمام عشایر و طوایف ساکن خوزستان لازم است مدلول این بیانیه را با کمال دقت بخوانند و پند بگیرند. زیرا بعد از این پشیمانی سود و حاصلی ندارد.» (۷۳) رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا «رضا»

* متن اطلاعیه رضاخان (نخست وزیر و فرمانده‌ی کل قوا)، به زبان عربی:

«بسم الله الرحمن الرحیم»

«فلیعلم من قطن خوزستان، من العالم و الجاهل و الوضیع و الرفیع و الفقیر و الغنی و الشیوخ و الاعیان و الزارع من دون استثناء من الافراد. ان قطن صفحة خوزستان. ایالة مملکت ایران صانها الله عن الحدثان، و هی من الصفحات التی لازلت قاصداً اصلاحها وامنیة اهالیها، و کلما صرفت اوقاتی فی اصلاح داخل المملکة کنت متوجها الی حال اهالی تلک الصفحه المهمّه التی کانت سکنتها تحت الشدّه و کنت انتهز الفرصه حتی ادخلها فی العیش الرغید الذی کانت الرعیه فی تمام ایران تستریح به و تستأنس منه و

هذا الاختلال الذی شمل حال خزعل لابّد، و ان یسوقه الی ما لا ینتظر من عواقبه الوخیمه التی حصدتها یده لنفسه و کما انّ الدهر یذیق کلمن اذاق العباد جوراً کذلک انهضتی و ساقنی الی هذه الناحیة لنجاة صفحه خوزستان اهالیها من شدائد من تسلط علیها و لذا أمر ناسوق الجیش و العساکر، لا یقاظه من هذه النومة الثقیله، حتی تبغی الرعایا و السکنة المظلومین من شدة ظلمه و جوره.

یا اخوانی و یا اولادی کلکم مظلومون و لا یخفی علیکم انّ العساکر لیسواء بصدد ایذائکم و تخویفکم، لا نکم لستم مقصرین بل نرجو من الأعدانکم تتنعمون بنعمة الایرانیة و الامنیة و بالعیش الرغید تتعیشون و لیس نظر الدولة الی احد الا الی خزعل لانه هو مقصر، و ان سبق النظام و الجیش الی تلک الناحیة فهو محط نظر الدولة لا غیر.

و هو الذی لابد له من الاضمحلال و الاهلاک تحت سیف الانتقام. لعلة یذوق ما اذاقکم و بتأیید الله تعالی عماً قریب تیلبس بلباس الذله و الهوان الذی یلبسه الخائنون و انتم الذین، تکونون بمنزله اخوانی و اولادی، فلابد و ان تکونوا معتمدین علی قوة جنود الدولة و اعلموا ان الجنود سیقت لحراستکم و رفاهتیکم لان الامر المطّعی قد صدر انّ الجنود لا ینظر الیکم الاّ بعین الاخوة و الوداد و المحبة.

اهالی خوزستان قطعاً أنهم فی ای نقطه خوزستان کانوا قاطنین یطمئنون بأنهم فی حمایتی بموجب هذه الابلاغیه و لا یعرض لهم احد بالسوء و یستظهرون بمظاهرتی لهم فی کل أمر من الامور، و لا یتوقع منهم الا ان یثبتو حبهم لا یران و اعلام رئیس الجنود بأنهم تحت اطاعة الدوله و امرها و انّا توجهنا الی هذه الناحیه لان الاقی اخوانی الا خوزستان و ابشرهم حضوراً ببشارة السعاده و الاصلاح و الامنیة المقبلة الیهم، فیما سیأتی أنشاء الله تعالی و لا یخفی علیکم ان الاوامر الاکیده فی خذلان خزعل، و کل من تابعه سیصدر قریباً و لیحذر الاهالی من ایجاد الخائنین و اتباع خزعل فی بیوتهم و مساکنهم

لانه عما قریب تکون بیوته و مساکنه، تحت شرارة الاطواب الهوائیه و الارضیه فیلزم کل احد من الاهالی ان یبعد نفسه من موافقة خزعل و اتباعة لئلایکونوا متهمین عند رؤسا جیوش الدوله هذه اخر واقعه من وقایع خوزستان فلیحذر الناس من الحشر مع اتباع خزعل، و ان علم او عرف ان احداً من اتباع خزعل کان فی بیت احد من الاهالی او توجه الی اهل بیت اتباع اولاده فهو من المقصرین و سیعذب بعذاب شدید و فی الخاتمه منه و تفضلاً علیهم ما لم یکن بصدر حکم تهاجم الجیوش وقدمهم الی تلک الناحیه، احد من اتباع خزعل الی اطاعة الدولة و اتصل و توسل بالجیش فلنصرف عنه النظر وانظر الیه بنظر العطف و کذا عند صدور أمر الهاجم والتقدم و حرکة العساکر للاشتغال بالحرب لو وجودوا، سلاحاً عند أحد من اهالی تلک الناحیه علی خلاف

مقصد الجیش لابد و ان یکون فی عداد اتباع خزعل و جرائه الاعدام لا غیر. فلیقرا تمام اهالی و عشایر تلک الحدود هذه الابلاغیه و لهد اغدر من انذر ایاکم ان تأسفوا و تند موا هجوم البلیات و السلام.» (۷۴)

رئیس الورزاء و الحاکم علی کل قوا - «رضا»

در این شرایط بود که دو نامه زیر از جانب دولت انگلیس به نخست وزیر ایران (رضاخان) رسید. متن آنها چنین است: «حضور حضرت أشرف آقای رئیس الوزراء دامة عظمته: دو مراسله فوری امروز ظهر چهارم / قوس (آذر) ۱۳۰۳ - ش از سفارت انگلیس رسیده که عیناً به عرض می‌رسد:

مرسله اول - «آقای وزیر: پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب دستور العملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که مراسله‌ای به مفاد ذیل به عنوان جواب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با

شیخ خزعل (شیخ محمره) به کار برند. و حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء وعده داده بودند که هرگاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید. معظم له بر علیه مشارٌالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود.

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت أشرف با وعده مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانه دولت دوستدار وساطت مشارٌالیه را رد نموده‌اند. و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده‌اند. بنابر این دولت پادشاه انگلستان حال ناگزیرنده پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به «شیخ محمره» و به بختیاریها فشاری را که برای اسکات آنها می‌آورند ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارت جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسئول آن دانسته و عهده دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در همین حالت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند، از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حر است جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند. بر حسب دستور العمل مستقم «مستر چمبر لن» محترماً خواهش دارم محبت فرموده این مراسله را بدون تأخیر به حضرت أشرف آقای رئیس الوزراء (رضا خان) ابلاغ فرمائید.»

مرسله‌ی دوم ـ آقای وزیر: نظر به مراسله سابقه خود مورخه امروز بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً مراسله‌ی رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نو امبر / ۱۹۱۴ ـ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب أجل «شیخ محمره» داده‌اند. که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه

نسبت به حوزه اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شده‌ی او نسبت به اموال و علاقجات ایشان در ایران متعهد خواهند بود بر تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایتبخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند.

به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی الیه را از هر گونه تعرضات و حملات دولت خارجی با تجاوزات چنین دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشار الیه نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود. اطمینانات فوق به «شیخ محمره» و جانشین مشارالیه که ازاعقاب ذکور او باشند، داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او، از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تصوّرظن نمایند، معتبر و دارای اثر است ولی مشروط بر انیکه انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی الیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند. و رویه‌ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد داشته باشند. در مقابل دولت علیه، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمع مساعی خود را به کار خواهند برد که «شیخ محمره» را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاهدارند. «مستر چمبرلن» از سر پرسی لورین خواهش نموده‌اند که مقرر دارند کنسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر با کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که اعلیحضرت اشرف در نقاط مزبور باشند. مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم اعلیحضرت أشرف آقای رئیس الوزراء نمایند.» (۷۵)

«مشار الملک شب پنجشنبه ۵ / قوس (آذر) ۱۳۰۳ ـ رئیس ارکان حرب کل قشون:

سر تیپ امان الله»

*** اعزام نیروی دولتی به خوزستان ـ**

«قوایی نیز از اطراف به خوزستان نزدیک شد. در کهگیلویه هم عده‌ای چریک و قوای دولتی روانه گردیدند، و جنگی هم شد. و بالاخره سردار سپه چنانکه اشاره شد روز ۱۳ / آبان ۱۳۰۳ ـ به سمت جنوب و شیراز عزیمت کرد. و در تهران گفتند که، «مستر هاروارد» هم به طرف شیراز و بوشهر عزیمت کرده است. نگرانیهای زیادی در محافل سیاسی تهران و در بین وطن خواهان از این حرکات و سوابق امر و اطلاعاتی که بیسیم مسکو در مسأله وساطت انگلیسیها میانه‌ی شیخ و سردار سپه داده بود. پیدا شده بود، و می‌گفتند که چرا باید دیگران در این مورد دخالت کنند. و بدینسان دو عقیده متفاوت درباره‌ی سردار سپه به خوزستان در تهران شایع شد. یکی اینکه سردار سپه می‌رود که با خزعل جنگ کند و آشیانهٔ طغیان را به زور توپ ویران سازد. و دیگر آنکه اغیار دست اندرکار اصلاح شده‌اند. و در سیاست داخلی ایران مداخله می‌کنند، و حق آن بود که رئیس دولت قبل از عزیمت خودشان با مجلس این مطلب را در میان می‌گذاشت و حل می‌کرد.»(۷۶)

«شیخ خزعل پس از اطمینان از حرکت رضا خان به سوی خوزستان. ابتدا اعراب خوزستان را به جهاد علیه متجاوزین به حقوق اعراب خوزستان دعوت کرد سپس «عربستان آزاد و مستقل» را اعلام کرد. و به تشکیل یک سپاه نظامی به نام «شباب حزب السعاده» پرداخت.»(۷۷)

«ابتدا «شیخ خزعل» باقر خان را از پادگان شوشتر اخراج کرد، و عشایر منطقه را مطلع نمود که «رضا خان» قصد اخراج آنها را از خوزستان دارد. سپس نامه هائی به «شیخ احمد الجابر» (أمیر کویت) نوشت. و از او در خواست ارسال اسلحه به خوزستان دارد. بعد نامه‌های متعددی به علمای اعلام ایران در داخل کشور و مقیم کشور عراق نوشت: و آنها

را از تصمیم «رضا خان» مطلع ساخت. و یادداشتی نیز به دبیر کل جامعه‌ی ملل متحد همراه تو ماری با مضای پانزده هزار نفر از اهالی خوزستان نوشت. همچنین نامه‌هائی به مخالفین سیاسی داخل و خارجی رضا خان ارسال داشت. آنها را از جریان أمر آگاه نمود. و سپس بریتانیا را نسبت به تعهداتش در برابر او یاد آور شد. و مسئولین بریتانیا را از منویات رضا خان آگاه ساخت. و از آنها تضمینات جدید در خواست کرد. اما هیچ کمکی از جانب آنها دریافت نشد. عین مراسله عربی «شیخ خزعل» به آقایان علما با ترجمه از اینقرار است: (اهواز ۱۰ / صفر / ۱۳۴۳ هـ ق)

«ثقة الاسلام حضرت میرزا عبد الحسین نجل آیة الله الشیرازی دامة برکاته: بعد السلام و تقدیم واجب الاحترام، غیر خفی علی حضر تکم، ان الامة الایرانیه کانت فادت بالنفس و ضحت النفوس الزکیه فی سبیل الحصول علی المشروطیه المقدسة، و هی شوراء المقدسه التی أمر الله بوجوبها فی القران العظیم و علی لسان نبیه الکریم. فاعلنت المشروطیة بمقتضی الاحکام القانون الاسلامی کل ذالک جری وفق اساس الذی أمر به المرحوم آیة الله الخراسانی طاب ثراه فاطمئن الخاص و العام علی الدین و الشرف و المال و الحیاة فی جمیع الاقطار الایرانیه و لکن اتضح جلیاً انّ هناک من تغلب علی شأنها الدستوری و ارغمه علی المهاجره و تسلط علی مقدرّات الامة بأسرها و سلب حریة المجلس المّلی بالتهدید و التوعید و البطش الشدید و استبد بالسلطه استبداد لم یسبق له مثیل و لم یکتف بذلک بل تظاهر بالرعیّه فی اعلان الجمهوریة التی یقصد منها الاخلال الاحکام الدینیه و تغییر المذهب الحنیف الی الطرق البلشفیه (بلشویکی) و ما شا بهما لیتم له التفرد بالحکم و یفتخر بأنه لم یکن قد غلب دولة فقط بل انّما احدث انقلاباً دینیاً ایضاً و لکن یأبی الله الا أن تیم نوره فاننا عشایر عربستان با جمعنامع حلفائنا البختیاریه و سایر جیراننا من کافة الایالات، نعلن طاعتنا لدولة الملکیه الدستوریه الدموکراطیة

الصحیحة و ان کل فردنا مستعد الی اراقة آخر کل قطرة من دمه السبیل عن حیاض دینه و مذهبه و مشروطیته بلا ده و نظراً الی ما ذکر فمن عشایر عربستان مّع حلفائهم قائمون علی ساق و قدم و علی ظهور الخیل ینادون علناً باعلی صوتهم قائلین: نرید حفظ المشروطیة نطلب اعادة الشاه الی مقره و سلطنته الدستوریة. نطلب احکام القانون الأساسی، نرید ان یکون مجلس الامة حرأید یر شئون الدولة کما یوحی الیه ضمیره من العدل و الانصاف. نطلب بکل قوانا اعلاء کلمة «محمد رسول الله» و حفظ احکام الدین الشریف و الشریعه المطّهره تحت رعایة سادات دیننا حجج الاسلام و آیات الله فی الانام. نرید أن یکون جمیع الافراد فی ایران آمنین مطمئنین علی دینهم و مقصر تهم و اعراضهم و اموالهم و أنفسهم و لما کان الا مر کذالکـها انا اعرض علی حضرتکم الحال و المقصد قبل کل عمل و ذلک به صفتی مسلماً و شیعیاً لتکونوا علی بینة من الامر کیلا یتمکن من تشویش انظارکم السامیه، اولو الاعراض و الفساد کما حصل اثناء الحرب العاملیه من سوء التفاهم و ذلک ان المرحوم السید کاظم الیزدی طاب ثراه کان قد ارسل الی تحزیراً بلزوم المحافظه علی حدود فاض این کان فا متثلت امره و طبقته و قد بلغکم قبل عنی و ما نسبت الی الوقته من جراء ذلک و یمکن الوقوف علی حالة الروحیة بارسال من تعتمدون علیهمم اذا رأیتم مناسباً لتطمئنوا الحقیقه مقصود نا المشروعیه الماره ذکرها التی لیس لنا من مقصد سواه فبناء علیه لزما عرض هذه الأمر علی حضرتکم لتوسطوا، باخبار المجلس الملی علی مقصد نا التی من جملتها صیانة حریتهم المنصوبه و تطلبوا رجوع الشاه الی مقّره و سلطنته المشروعة و اعادة لطبق الاحکام القانون الاساسی فعلاً لنکن غیر مسئولین عما یحدث من الاحوال فی المستقبل و السلام علیکم و رحمة الله.»(۷۸)

«خزعل»

* ترجمه نامهٔ «شیخ خزعل» به ثقة الاسلام حضرت «میرزا عبدالحسین فرزند آیت الله شیرازی دامت برکاته:

(۱۰ / صفر / ۱۳۴۳ هـ ق): «حضرت ثقة الاسلام آقای میرزا عبد الحسین نجل آیت الله شیرازی دامة برکاته: پس از تقدیم سلام و واجبات احترام مخفی نماند به حضرت عالی، پس از آنکه ملت ایران از بذل نمودن نفوس نفیس و قربانی نمودن نفوس زکیه در راه رسیدن به مشروطیت مقدسه که همان شورائی است که خداوند أمر به موجب آن در قرآن مجید و در گفتار پیامبر اکرم فرموده مضایقه ننمود. مقصودشان حاصل و مشروطیت ایران به مقتضای مواد قانون اساسی اعلان و مطابق اساسی را که مرحوم آیت الله خراسانی طاب ثراه أمر فرمودند جریان یافت. و عموم مردم از خاص و عام در تمام اقطار ایران بر جان و مال و دین و شرف خود اطمینان حاصل نمودند. ولی چنین واضح و آشکار گردیده که بر پادشاه مشروطه خواه فشار آورده به مهاجرت از ایران مجبورش نمودند. بر مقدرات ملّت تسلط و آزادی مجلس شورا را سلب و بر آراء و افکار وکلای مجلس، تهدید و توعید و سختی نموده، در این تسلط، بر امور طوری استبداد به خرج داده که نظیر آن دیده نشده، به این هم اکتفا ننموده به جمهوریتی که از آن جز اخلال در احکام دین و تغییر مذهب جعفری به طرق بلشویکی و امثال آن چیز دیگری مقصود نداشتند. شروع به مقدمات اعلانش نموده، تا اینکه حکم استبدادی را به خود منحصر نماید. و افتخار کند نه بر رژیم بلکه به یک تغییر و انقلاب دینی و لکن (یأبی الله الا ان یتم نوره) بنابراین ما گروه عربستان با جمعناء با حلفاء بختیاری خود و سایر همسایگان از تمام ایالات، اطاعت خود را نسبت به دولت مشروطه، دمکراسی صحیحه خودمان اعلان می‌دهیم و هر یک از بذل نمودن آخرین قطره‌ی خونش در راه حفظ دین و مذهب و مشروطیت بلادش مضایقه ننموده و مستعد و مهیا و بر پشت اسبها ایستاده‌ایم با صدای بلند فریاد می‌کنیم:

ما حفظ مشروطیت و رجوع شاه را فوراً به مقرو تخت خود می‌خواهیم تطبیق احکام مواد قانونی اساسی را موافق موضوع خواستاریم. آزادی مجلس شورایملی که بتواند شئون دولت و ملت را به موجب خیالات خود از روی عدل و انصاف اجراء نماید.

می‌خواهیم با تمام قوا، اعلام کلمه «محمد رسول» و حفظ احکام دین شریف و شریعت مطهره را با مراعات سادات دین وحجج الاسلام و آیات الله فی الانام خواهانیم. می‌خواهیم عموم ایرانیان در ایران بر دین و اعتقاد و اعراض و مال و نفس خود مطمئن باشند. بنابراین مقدمه حضورتان عرض می‌کنم موافق اسلامیت و تشیع در این مقصود داخل شده تا بخوبی مطلع باشند و چنانچه در اثنای حرب عمومی (جهاد) سوء تفاهمی برای شما فراهم شد. صاحبان اغراض و مفسدین، اذهانتان را مشوب ننمایند. چنانچه «مرحوم سید کاظم یزدی» که در آن ایام مکتوبی که راجع بود به حفظ حدود به من نوشته بودند. امتثال أمر و تطبیق نمودم و به علاوه چیزهائی راکه به من نسبت می‌دادند. در وقت خود استماع حالیه برای واقف شدن بر حالت روحی ما کسانی که بر آنها اعتماد دارید گسیل فرمائید تا به حقیقت مشروعیه مقاصد ما مطمئن گردید. که ابدأ مقصود دیگری جز آن نداریم. بنابراین لازم شد که این امر را بر حضرت عالی عرضه داشته تا توسط شما مجلس ملّی راکه منجمله مقاصدمان حفظ آزادی مغصوبه آنهاست، اطلاع دهند و رجوع شاه را به مقر سلطنت و سلطه‌ی قانونیت بطلبند و احکام قانون اساسی محلی را تطبیق و اعاده دهند. تا اینکه در آینده از واقعیات و حادثات مسئول نباشیم. والسلام علیکم و رحمته الله و برکاته» «خزئل»(۷۹)

ضمناً «شیخ خزئل» در این شرایط بحرانی خواسته هائی بدین شرح از انگلیس درخواست نمود:

* متن مراسله‌ی «شیخ خزعل »به کنسول انگلیس در اهواز ـ «ملاحظه می‌کنید که

تمام عشایر و مشایخ امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و می‌دانند که حکومت حاضره فقط در فکر این است که املاک و دارایی را متملک و آنها را به خاک سیاه بنشاند. مسئله فرامین را برای عملیات خود فقط یک نوع بهانه اتخاذ نموده‌اند. از من پرسیدند، آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر؟ من جواب دادم البته برای این مسئله حاضر و تا آخرین نفس جد و جهد خواهم نمود. از این جهت تمام رؤسای عشایر آمده قرآن مهر کرده و به قید طلاق قسم خوردند که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند.جنبش حالیه هوادران من، هیچ شباهتی به سابق ندارد. و فی الحقیقه برای دفع تجاوزات دولت جدید ایران همگی حاضر و مصمم شده‌اند. من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم. بلکه آنها را برای گول زدن خود یک نوع وسیله می‌دانم. زیرا نتیجه‌ی این همه تأمینات که به سفارت انگلیس داده شده که قشون به این سامان نفرستد. دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است. صاحب منصبانی که از طرف مشارلیه اعزام شده‌اند. همه نوع اقدامات می‌نمایند که به مصالح من بر می‌خورد. در صورتی که از اول وهله یک نوع اطمینان داده شده بود که وجود این صاحب منصبان برای دولت فقط یک نوع مستحفظ است. هر یک از این صاحب منصبان که به نقطه‌ای رفته‌اند افکار و عقاید هواداران مرا نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله می‌نمایند. که بکلی از دایره وظیفه‌ی آنها خارج است. یک روز از ارسال یکنفر حاکم برای آبادان سخن می‌راند. روز دیگر تعیین کارگزاری را برای آن محل اشاعه می‌دهد. یک روز می‌خواهد مأمور بلدیه برای محمره بفرستد. ابدأ روزی نمی‌گذرد که به کار من مداخله نکند. روزنامه جاتی که در تمام این مدت علیه من و دولت انگلیس قیام نموده بودند هیچیک از آنها مجازات نشده و معلوم است اگر پشت گرمی نداشتند به این هتاکیها هرگز جرئت نمی‌کردند. من دیگر ممکن نیست عقیده به «سردار

سپه» داشته باشم. ولو اینکه هزار قسم بخورد. فقط از تأمینات کتبی و قطعی دولت انگلیس متقاعد می‌شوم.»

«همان طوری که بر همگان آشکار گردید که انگلیس‌ها نقش دو جانبه بازی می‌کنند. و خود برنامه ریز تمام حوادث و اتفاقات جاری هستند. وگرنه رضاخان بدون اجازه و راهنمایی انگلیس هرگز نمی‌توانست قدرت شاه و مجلس و مشروطه خواهان و روحانیون داخلی و مقیم عتبات را به این شکل تضعیف و سپس نابود سازد. و خود همچون اسلافش مطیع و بی چون چرای انگلیس و حلقه بگوش قدرتهای دیگر همانند: شوروی فاشیست (دوره استالین) و آلمان نازیست (دوره هیتلر) باشد. و هر روز به نحوی به این قدرت استعماری و یا آن قدرت نژاد پرست (آپارتاید) جهانی امتیاز بدهد. و سپس این شخصیت برجسته و قهرمان مدافع حقوق رعیت‌ها و مظلومین تبدیل به یک فئودال و اربابی بزرگ و ظالمی کم نظیر و سفاکی خونخوار و قسی القلب و وابسته به اجنبی و هر نوع حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی که مردم با ریختن خون خود در انقلاب مشروطیت بدست آورده بودند. درست پس از دو دوره مجلس نسبتاً مردمی (خانه ملت) را پس از تصفیه به یک تریبون سخنرانی تبدیل کرد. و نمایندگان مردم به منصوبین و منسوبین شاه (رضا شاه) تبدیل گردیدند.

و اما درخواستهای «شیخ خزعل» از کنسول انگلیس مقیم اهواز: شرط اول من این است که یکنفر سرباز ایرانی در اینجا نماند. زیرا مادامی که نظامیان ایرانی اینجا باشند. همیشه موجب اغتشاش و اختلاف هستند. ثانیاً تمام فرامین من باید تأیید و تصدیق بشود.

ثالثاً ـ مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با «مستر ماک کرماک» بسته بودم فقط به سبب این بود که از پیشنهاداتی که مقامات انگلیس به

من نموده بودند شک داشتم وگرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آورده بود، منظور ندارد. اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو می‌کند. من هم خود را در الغای آن قرارداد مجحفانه می‌بینم.
«پیمان» ماک کرماک در سال ۱۹۲۳ - بین شیخ خزعل و دولت انگلیس بسته شد به واسطه «ماک کرماک» که بیشتر در ارتباط با گرفتن عوارض گمرکی از کالاهای انگلیسی در شط العرب و رود کارون بوده است.

(العقلات العربیه - الایرانیه - الدکتور محمد حسن العیدروس - ص ۹۱)

رابعاً: باید به تمام دوستان و حلفای من تأمینات داده شده برای تمام آنها عفو عمومی صادر نمایند. من هم بنوبهٔ خود همه نوع اقدامات لازم را برای حفظ سلامت لوله‌های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت کند سخت‌ترین معامله را با او خواهم نمود. و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم. ولی ممکن است چنانچه می‌دانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله‌ها برسانند. برای اینکه مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند. و میان ما بغض و نفرتی ایجاد نمایند. مکرر می‌گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم. و خدمات من به آن دولت که به آن افتخار دارم بر آنها مخفی و پوشیده نیست. و در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم. خوزستان در عرض این سالیان دراز به هرگونه أمنیت و آسایش متنعم بوده، و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند. دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید. من هم به دولت انگلیس متوسل می‌شوم که کما فی السابق بر طبق مواعید و قرارداد مرا حفظ نماید. من متعدی نیستم ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشهٔ حالیه را تعقیب نماید. ناچارم که از حقوق خود حتی المقدور مدافعه نمایم. می‌ترسم از اینکه مسئله هر قدر به عهدهٔ تعویق بیفتد یه همان اندازه وخیم بشود.»(۸۰)

دولت انگلستان به درخواست شیخ خزعل پاسخی نداد. انگلیسیها علیرغم قرارداد ۱۹۱۴-که در آن تضمین استقلال داخلی یا خود گردانی «أمارت محمره» و دفاع از هر تجاوز خارجی و حتی دولت ایران و همچنین تضمین حکومت شیخ خزعل و بعد ازاو فرزندش را کردند. پس از تحریکات و بازیهای گوناگون سیاسی به او فشار آوردند تا خود را به رضاخان تسلیم نمایدو سلاح بر زمین نهد. در غیر اینصورت هیچگونه الزام و تعهدی نسبت به او و املاکش نخواهند داشت.

خزعل وقتی این وضع را می‌بیند و با توجه باینکه عدهٔ زیادی از عشایر خوزستان با او همدل نبودند. ناچار با حال تضرع از فیلیه به اهواز عزیمت و به دیدار رضاخان نائل می‌شود. (۱۳۰۳ - شمسی). رضاخان چند روزی در قصر فیلیه خرمشهر مهمان شیخ خزعل می‌شود و پس از قول مساعدت و بقای شیخ در مقام خود به عتبات مقدسه جهت زیارت و ملاقات حضوری با علمای مقیم نجف اشرف به عراق عزیمت می‌کند.

پیش از حرکت رضاخان به خوزستان «شیخ خزعل حاکم خوزستان طی تلگرافی اطاعت و پیروی خود را از دستورات دولت جدید اعلام نمود. و از وی پوزش خواست و تقاضای فرصتی کرد که در آن رودررو درباره مسائل مهم گفتگو کند. (۱۴ / نوامبر / ۱۹۲۴)

«اما در این زمان، رضاخان از پذیرش فرمانبرداری شیخ خزعل اجتناب کرد، و تسلیم بدون قید و شرط وی را خوستار شد. این تغییر فکر معلول چند علت بود: نخست بدون آنکه سردار سپه در معرض فشار وزراء خود برای امتناع از سازش بود. ثانیاً انتقادات سختی پیرامون نقش میانجیگرانهٔ بریتانیا در مجلس وجود داشت،ثالثاً نشانه‌هائی در دست بود که بسیاری از طوایف حامی شیخ خزعل مایل به کناره‌گیری از رهبر صوری خود و انعقاد صلح جداگانه بودند. رابعاً فرمانده قشون ایران در مرز شرقی خوزستان گزارش داده بود که افراد قبایل عرب، در چند زد و خورد منکوب شده‌اند. و سرانجام اتحاد بنی

طُرف (دشت میشان) دراوایل نوامبر / ۱۹۲۴ ـ بر ضد شیخ خزعل شورش کرد، و ضربه محکمی به مقاومت شیخ خزعل وارد نمود.

بدینترتیب تمام قرائن نشان می‌داد که قیام شیخ خزعل در حال نابودی است. تحت این شرایط برای رضاخان، قبول سازش واقعی اگر محال نبودست کم دشوار بود. اما انگلیسیها هنوز قادر نبودند، بالفعل تصمیم بگیرند که چه باید کرد. و به شرایط پیش آمده چگونه باید پاسخ گفت. مشکل آنها بعد از انعقاد موافقت نامه ۲۹ / نوامبر / ۱۹۲۴ ـ با شیخ خزعل، دایر بر انحلال نیروهای خود، تا حدود زیادی بر طرف شد. دو روز بعد شیخ خزعل طی تلگرافی فرمانبرداری خود را از رضاخان اعلام داشت.»(۸۱)

* متن تلگراف شیخ خزعل به نخست وزیر (رضاخان) از طریق بوشهر به شرح ذیل است:

«مقام منیع حضرت أشرف آقای رئیس الوزراء دامة عظمته: تأخیر تأسف‌انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت أشرف به فدوی روی داده مانع شد از اینکه زودتر در جواب مبادرت شود. و باعث انفعال شرمندگی فدوی گردید. تلگراف سابق فدوی نه فقط انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت ایران که همیشه مطیع اوامر مطاعهٔ آن دولت بوده و هستیم ظاهر می‌ساخت بلکه اطاعت صمیمانه و قبیله فدوی را در آتیه ضمانت می‌نمود. به فدوی سوء تفاهم به واسطه عدم مراوردهٔ شخصی فیمابین حضرت أشرف و فدوی به وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت أشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته ضروری می‌دانم. فدوی مطمئن این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترّصد بوده‌ام با کمال شعف استقبال می‌کنم تا دفعه دیگر حضرت أشرف را از اطاعت وانقیاد و دولتخواهی و جان نثاری خود مطمئن و خود را در لیافت واطمینان و دوستی و مساعدت حضرت أشرف ثابت نمایم.»

(فدوی خزعل)(۸۲)

* جوابی به این مضمون از جانب نخست وزیر (رضاخان) به شیخ خزعل مخابره شد:

«آقای سردار اقدس، خود شما بهتر از هرکس مسبوقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته، همیشه مایل بوده‌ام که کارکنان امور از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستم امثال شما را که می‌توانید مصدر خدمت عمده به مملکت باشید محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم. نظرم همان حفظ اصول تمرکز یعنی اصول اولیه بود. حالا که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده واز روی عمق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقهٔ من متوجه شده‌اید. من هم ملاقات شما را استقبال می‌کنم و حالا که به دیلم آمده و به شما هم نزدیک شده‌ام با کمال اطمینان خاطر می‌توانید به هندیجان آمده اینجانب را ملاقات و به توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.»(۸۳)

رئیس الوزراء فرمانده کل قوا «رضا»

بهنگام ورود رضاخان به خطه خوزستان اولین برخورد او با مخالفین به گفتهٔ او «اشرار» از اول خاک زیدون در شهرستان بهبهان تا این نقطه که قرارگاه اردو است. تمام قلمرو قوای هواداران خزعل بود. برادر میرعبدالله پدر زن خزعل بر این عده ریاست داشت. حسین خان بهمئی نیز در «قلعه اعلی» و «سالار ارفع بختیاری» در میان بهبهان و رامهرمز بودند. «امیر مجاهد بختیاری» ریاست کل قشون را داشت و سیار بود. ولی بعد از ورود، لشکر به جنوب قدم به قدم با جنگهای شدید عقب نشسته‌اند. و «میر عبدالله» کشته شد.

خزعلیان و سایر معاهدین کمیتهٔ «قیام سعادت» تصور ورود مرا به این نقطه نکرده

بودند. اصلاً باور نداشتند که در اثر تجربیات یکصد و پنجاه سالهٔ دورهٔ قاجاریه برای رئیس الوزراء همت و مجالی باشد که بر خوشگذرانیهای تهران پشت پا زده و با این مشقت خود را به صحنه کارزار برساند.»(۸۴)

* تلگراف مجدد «شیخ خزعل» به رئیس الوزراء (رضاخان):

«مقام منیع حضرت أشرف اعظم آقای رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا دامت عظمته: زیارت تلگراف مبارک که مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به این فدوی واقعی بود. بر درجات استظهار و امیدواریم افزوده با کمال امیدواریم مراحم مبذوله را عرض شکرگذاری تقدیم و بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خوستارم. فدوی را به هندیجان احضار فرموده بودید، هر چند علت مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده مانع وصول این آرزومندی به زیارت هر صوب را أمر و مقرر فرمایند به قصد زیارت حضور مبارک حرکت می‌کنم امیدوارم به مساعدت بخت واقبال هر چه زودتر به شرف حضور مبارک نائل گردم. برای هدایت راه یکی از فدوی زادگان را به حضور می‌فرستم که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت أشرف عالی أخذ دستورات بنماید.)

«فدوی خزعل» (۸۵)

«در سفر رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا (رضاخان) به خوزستان، همراهانش در سفرنامه رضاخان می‌نویسند: «همینکه به «ده ملا» رسیدیم منزلی در کنار رود زهره تهیه شده بود. هنگامی که رئیس الوزراء قدم می‌زد. اتومبیلهائی نمایان گردید. و سردار لشکر «شیخ عبد الکریم» پسر خزعل وارد شد. پس از ادای مراسم، مراسلهٔ ذیل را که جوابش نیز درج می‌شود، از طرف پدر رسانید:

«قربان حضور مبارک شوم، خیلی از بدبختی خود متأسفم که موقعی به شرف افتخار زیارت دستخط مبارک تلگرافی نائل شدم که به واسطه شدت مرض به جهت استعلاج به

محمره رفته بودم. اینک حسب الامر خانزاده «عبد الکریم» را به استقبال و تشرف حضور مبارک فرستاده، مراتب فدویت بنده را از بذل عطوفت و مرحمتی که فرموده‌اید، تقدیم عرض می‌نماید. امید است که از تشریف فرمائی به محمره (خرمشهر) چاکر را مفتخر فرموده و از این مرحمت مزید بر عوالم فدویت و چاکر فرمایند. أمر مبارک است.»(۸۶)

پاسخ: آقای «سردار اقدس» سر لشکر به «ده ملا» آمد. مرا ملاقات و مورد توجه و تلطیف واقع گردید. مراسلهٔ شما را هم ارائه داده ملاحظه کردم. نظر به مذاکرات شفاهی مشارالیه راجع به کسالت مزاج شما و اینکه قادر به سوار شدن اتومبیل نبوده، و فقط با جهاز (کشتی) می‌توانید حرکت نمائید. برای رفع این زحمت فوق الطاقه تصویب می‌کنم که به همان وسیله «جهاز» به اهواز عزیمت نمائید من چون خط سیرم از اهواز است و بدواً به آنجا خواهم آمد در همانجا مرا ملاقات خواهید نمود.»(۸۷)

رئیس الوزراء وفرمانده کل قوا «رضا»

رضاخان «سردار سپه» در سفر نامه‌ای که برایش نگاشته‌اند، در صفحات (۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۲)، می‌افزایند: «شیخ عبدالکریم جوانی است بلند قامت و سیه چرده از رفتار و گفتارش علامت سادگی و صمیمت نمایان است. از جانب شیخ خزعل عذر خواهی کرد. گناه را به مفسده جویان و مغرضین داخلی و خارجی نسبت داد. و تقاضا کرد از این نقطه به محمره بروم و از خیال عریمت به اهواز صرفنظر نمایم، من می‌دانستم قصدش چیست؟ در تمام صفحه خوزستان، دلسوختگان و شاکیان بسیار بودند. که اغلب در اهواز توقف داشتند. خزعل می‌خواست مرامستقیماً به محمره ببرد. تا این اشخاص مجال تظلم نیابند. از جمله راپرتهائی که می‌رسید: یکی این است که درج می‌شود: «عده کثیری از اهالی محمره و آبادان و اهواز را «شیخ خزعل» محبوس و تبعید نموده، سلطان حسین خان نظامی را که در شوشتر بود، به اتفاق حاجی حسین شوشتری توسط قلیخان نام که

یکی از اعیان شوشتر است دستگیر و در اهواز توقیف نموده، «شیخ عاصی بن شرهان» و «شیخ عوفی بن امهاوی» که از مشایخ بنی طرف و حویزه هستند وقریب ده سال بود که از تعدیات شیخ از وطن خود هجرت و تحت الحفظ در حوالی عماره اقامت داشتند. چندی قبل «شیخ عاصی را توسط نماینده سیاسی عماره جلب به محمره نموده بدواً او را حبس و ثانیاً او را مسموم نمود. و بدینترتیب به درخواست «شیخ» جواب منفی دادم و به پسرش گفتم خیر حتماً باید به اهواز وسایر شهرهای خوزستان بروم.» همچنین رضاخان در سفر خود به خوزستان اضافه می‌کند. «بعد از فراغت از سرکوبی أشرار: تُرک، کُرد و لُر! «بفرمائید ملت ایران» به خوزستان توجه کردم. به مالیه أمر دادم که بی دغدغه درصدد تصرف املاک دولت برآید و مالیات و عایدات آن نواحی را وصول کند مالیه شروع کرد شیخ با تعجب تمام اعتراض نمود، و جواب قانونی شنید. متغییر شد و امنای مالیه و سایر مأمورین دولت را تحت فشار آورد. بعضی از آنها که فرزندان ایران بودند به هر سختی تن در داده و از مرکز استمداد نمودند بعضی از آنها مثل «ثقة الملک» به پول خزعل فریفته شدند. و از وی تقویت کردند. «سرهنگ باقر خان» رئیس ساخلوی شوشتر مجبور به ترک خوزستان شد و به مرکز حرکت کرد. و «رضاقلیخان» نوکر خزعل مثده خزعلیان را مشق داد. و به نام کمیته‌ی «قیام سعادت» احکام و دستوراتی صادر نمود. و هواداران خزعل را به قیام و شورش دعوت کرد.

شیخ خزعل به نواحی و اطراف و میان قبایل سفر نمود. و به آنها وانمود کرد که دولت می‌خواهد املاک موروثی ما را بگیرد. و مالیاتهای گزاف ببندد. پس خود را أمیر خواند. و بنابر شهرت پانزده هزار جمعیت گرد آورد. به مجمع اتفاق ملل و مجلس شورا تلگراف کرد. و به علمای اعلام مقیمین عتبات عریضه نوشت و مرا غاصب خواند. و خود را حامی قانون و کیفر دهنده‌ی گناهکاران و تکیه‌گاه دین و دولت.»

*** ورود رضاخان (سردار سپه) به اهواز ـ**

«ساعت پنج بعد از ظهر روز جمعه ۱۳/قوس (آذر)/ ۱۳۰۳ شمسی به اهواز رسیدم. عده‌ی کثیری با اتومبیل و أسب تا نیم فرسخی به استقبال آمده بودند، و هر قدر به شهر نزدیک می‌شدیم جمعیت مستقبلین افزوده می‌شد. از جمله سردار أجل پسر خزعل (عبدالحمید) و هشت نفر از رؤسای عشایر.

خود خزعل بواسطه کسالت یا ترس هنوز به اهواز نیامده بود. کوچه‌های شهر را آیین بسته و بیرقهای بسیار نصب کرده بودند. خیلی متأسفم که نتوانستم به موقع از نحر شتری (سر بریدن شتری) که در سر راه کشتند جلوگیری کنم!! (چه ادعای کاذب و مسخره‌ای است. شما هر روز ده‌ها و صدها انسان آزاده را بدون دلیل و فقط به صرف عقیده ایمان و یا به خاطر دفاع از آزادی و اجرای صحیح قانون اساسی می‌کشتی، و حال مدعی هستی که ایکاش شتر را ذبح نمی‌کردند! پس به قول شما آن أشرار: ترک، کرد و لر که در مسیر به خوزستان بقتل رساندی ارزش آنها از شتر کمتر است؟! البته عوامفریبی و تحمیق مردم در طول تاریخ بوده و هست. و به قول «سینوهه» پزشک مخصوص فرعون، همه چیز انسان تغییر می‌کند، جز حماقت‌اش! اما تا این حد شنیدن چنین جمله‌ای از یک جلاد تاریخ بعید است.)، حال این حیوان بزرگ ترحم‌انگیز بود. عده زیادی زیر سلاح بودند. و در معابر ورودی بامها جای داشتند، ولی عجب است که یکنفر زن، حتی روبسته هم دیده نمی‌شد. عمارت خزعل که بهترین ساختمان این شهر است برای ورود ما مهیا شده بود. هر چه به عمارت نزدیک می‌شدیم. اشخاص مسلح متراکمتر بودند.

زیر درختها و کنار دیوارها ایستاده و بر تفنگها تکیه داشتند و گوسفند وار به یکدیگر تنه می‌زدند. (رئیس الوزراء به این شکل و شیوه از مستقبلین خود تعریف میکرد! این هم نوع ملی گرائی شوونیستی است.)، و از میان چارقدهای سرخ (منظور رضا خان چفیه

سرخ عربی که چرا به جای «چفیه» کلاه انگلیسی نباشد. تا تمدن خود را به تقلید از غرب بنمایش بگذارند. و فرهنگ عربی - اسلامی خود را که فرهنگی شرقی و ارتجاعی است کنار بگذارند. این است دید یک غربزده لائیک مدعی ملی گرائی، در حالی که شهروندان ایران از: عرب، ترک، کرد، بختیاری، لر، ترکمن، بلوچ و فارس همه چون انگشتان دست متعلق به یک پیکر هستند (ایران)، پس پوشش محلی و فرهنگ قومی نشانه‌ی اصالت یک جامعه‌ی سالم است. و تقلید کورکورانه از فرهنگ دیگران باعث حل شدن فرد و جامعه در فرهنگ دیگران است. که از یکی مدعی وطن پرستی همچون رضاخان بعید است.)، صورت سیاه خود را نشان می‌دادند. قصد خود نمائی ندارم. ولی هر کس دیگر بود شاید خود را می‌باخت و تحمل این موقعیت را نمی‌کرد. به قصر شیخ وارد شدم و در اطاق خاصی که معین شده بود راحت کردم.»(۸۸)

زمینه چینی روزنامه‌ها جهت عمل رئیس الوزراء از جانب مزدوران داخلی و خارجی به اوج خود رسیده بود، از جمله تلگرافها، تلگراف مسکو بود، که اطلاع می‌دهد، که روزنامه‌های آنجا انتشار می‌دهند. راجع به اینکه مراسلاتی از انگلیسیها رسیده که خزعل در حمایت انگلیسی‌ها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. «کدام جنگ؟! خزعل که پیش از ورود رضا خان تسلیم شده و جنگی در کار نبود، جز نمایشی شبیه به صحنه تأتر بنام خوزستان!»، و الا برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد. و سه کشتی جنگی وارد خلیج و می‌خواهند به محمره قشون وارد کنند.»(۸۹)

«با توجه به این اوضاع و احوال «شیخ خزعل» دریافت که با یک نیروی منظم نظامی روبروست. و با داشتن یک نیرو غیر متشکل عشایری نمی‌تواند مقاومت کند. پس چه بهتر که به اندرز انگلیس گوش فرا دهد، و سازش کند. گو اینکه پیش و پس از تهاجم رضا خان به خوزستان. در چند درگیری پراکنده پیروزی کسب کرده بود. از طرفی با توجه به

ضعف شیخ خزعل در دیدار او با رضا خان در اهواز موجب خشم و نفرت شهروندان خوزستانی گردید. و خزعل را مردی بی اراده و ضعیف النفس دانستند. و کم کم از او جدا شدند. و در نتیجه خزعل تنها ماند و هیچکس بیاریش نشتافت. و پس از دستگیری هیچکس از او حمایت نکرد.»(۹۰)

* تعهدات رضا خان در قبال «شیخ خزعل» «در نوزدهم / دسامبر/ ۱۹۲۴ (۲۱ / آذر / ۱۳۰۳)، شیخ خزعل با فرستادن تلگرافی به مجلس شورایملی از قدامات گذشته‌ی خود ابراز تأسف کرد، و خاطر نشان ساخت که با خیر اندیشی نخست وزیر موقعیت‌اش بدون تغییر مانده است.»(۹۱)

«دو روز بعد ۲۳ / آذر / ۱۳۰۳ ـ رضا خان با امضای اسنادی شیخ را مشمول عفو خود قرار داد و به فرماندار جنوب «سر تیپ فضل الله خان زاهدی» دستور داد که مالکیت شیخ را بر املاک و دارائی‌اش محترم شمارد. و مراقبت کند که شیخ خزعل و اعضای خانواده‌اش مورد اذیت و آذار قرار نگیرند.»(۹۲)

* **توقیف شیخ خزعل ـ**

«روزنامه حبل المتین چاپ کلکته در گزارش خود می‌نویسد: شیخ در اول نوروز ۱۳۰۴ ـ تلگرافی به حضرت أشرف رضا خان پهلوی نخست وزیر مخابره و اظهار می‌دارد که به وی وعده داده شده بود در اول سال جدید به کارهای معوقش رسیدگی و موجبات رفاه و آسودگی‌اش فراهم گردد.

در عرض سه ماه گذشته مردم آزاد شده‌ی خوزستان شکایات متعدد از اجحافات خزعل و بستگانش تسلیم دوایر دولتی کرده بودند که رسیدگی به آنها آغاز شده بود خزعل در تلگراف خود ظاهراً از رضا خان در خواست کرده بود به دوایر دولتی دستور داده شود که در رسیدگی به این پرونده‌ها تسریع به عمل آید.

حبل المتین به گزارش خود ادامه می‌دهد «... حضرت اشرف گویا در جواب تلگراف خزعل می‌فرماید: اگر خود شما به تهران بیائید این عملتان حسن اثر در محافل دولتی پایتخت می‌بخشد و مردم به چشم خود می‌بینند که شما دیگر آن خزعل سابق نیستید بکلی مطیع اوامر دولت مرکزی هستید و همین مسئله باعث می‌شود که مردم رسیدگی سریع به کارهای شما را از مجلس بخواهند و بخواسته‌هاتان ترتیب اثر بدهند.

خزعل از اینکه چنین پیشنهادی به او شده است که مانند شاکی بی قدرت راهی تهران گردد به شدت خشمگین می‌شود و می‌گوید: من کاری به تهران ندارم اگر تهران کاری با من دارد تهران را بیارید نزد من! والا من به تهران رفتنی نیستم سپس تمام اولاد و بستگان خود را بر داشته به بصره (که در آنجا نخلستانهای وسیع داشت) می‌رود و من غیر مستقیم شروع به تهدید دولت می‌کند که ایلات عرب خوزستان را به بصره می‌کوچانم تجهیز قوا می‌کنم و قدرت از دست رفته خود را به زور پس می‌گیرم سر تیپ فضل الله خان زاهدی چندی بار شخصاً به بصره می‌رود و بتدریج سوء ظن خزعل را رفع می‌کند و سرانجام به او پیغام می‌دهد که چون عازم تهران هستم میل دارم برای خداحافظی و همچنین برای مذاکرات نهائی به منظور اصلاح کارهایش در مرکز او را ملاقات نماید دیگ طمع خزعل دوباره به جوش می‌آید و فوراً رهسپار فیلیه می‌شود. در این اثنا سپهبد زاهدی ابتدا دستور عقب نشینی نیروهای نظامی را از خوزستان داد و از اهواز عازم خرمشهر گردید شیخ خزعل پس از بازگشت از بصره خواستار ملاقات با کنسول بریتانیا در اهواز شد تا در مورد فرمان صادره از طرف سپهبد زاهدی جویا شود کنسول بریتانیا مونی پنی حرکت نیروهای نظامی به سوی خرمشهر به دستور سپهبد زاهدی را تأیید کرد.

سپهبد زاهدی نقشه دستگیری شیخ را قبلاً طوری دیده است که احتیاج به هیچگونه

خونریزی نباشد.

از طرف سر تیپ زاهدی رسماً در محمره اعلام می‌شود که چون عده نظامیان مستقر در آنجا بیش از حد لزوم است باید چندین ستون از قوای موجود به اهواز باز گردند و در اجرای این تصمیم نزدیک به هفتاد تن از سربازان را سوار همان کشتی که میرزاحسین خان موقر الملک به پاس خدمات سر دار به او تقدیم کرده بود و او هم به دولت ایران بخشیده بود و قرار می‌شود که کشتی نزدیک غروب لنگر برگیرد و حرکت کند نظامی‌ها هوراکشان سوار کشتی می‌شوند و در حالی که ساکنان خرمشهر که این تخلیه نظامی را علامت تجدید قدرت خزعل تلقی می‌کنند به شدت مایوس می‌شوند و این زمزمه میان آنها می‌پیچید که باز رشوه‌ها و لیره‌های خزعل کار خود را کرده و دولت مرکزی تحت نقوذ او در آمده اما موقع حرکت کشتی پاکت مهر و موم شده‌ای به دست یاور (سرگرد) مصطفی خان فرمانده نظامیان داده می‌شود با این پیغام که پس از اینکه سه مایل دریائی از خرمشهر دور شد سر پاکت را باز و طبق دستود آن عمل کند دستوری که به وی داده بودند این بود که به محض باز کردن پاکت و اطلاع از مضمون آن حرکت کشتی را متوقف سازد تمام چراغهای آن را خاموش کند و به تمام نظامیانی که در عرشه‌ی کشتی هستند امر به سکوت مطلق بدهد و سپس سرکشتی را دوباره به روی خرمشهر برگرداند و از سمت چپ رودخانه به سوی فیلیه حرکت کند و نرسیده به کشتی: آی. وی (v _ i) که خزعل از انگلیسیها خریده و آنرا صحنه تفریحات و مجالس خوشگذرانی شبانه قرار داده بود کشتی حامل سربازان رامتوقف سازد سپس خودش را به اتفاق هفت نظامی در زورقی نشسته وارد کشتی آی. وی (v _ i) بشود باقی دستور العمل را خود حکمران نظامی خوزستان سر تیپ زاهدی در عرشه کشتی به وی خواهد داد.

پس از انجام این مقدمات سر تیپ فضل الله خان زاهدی در کشتی (آی. وی) نزد

شیخ خزعل می‌رود و برای اینکه او را کاملاً اغفال کند می‌گوید: اجازه بفرمائید پیشکار مالیه حاضر شود تا تخمین نهائی وجوهی که شما از دولت و نقشه دولت از شما طلبکار است داده شود پیشکار مالیه هم حاضر می‌شود بی آنکه از سرتیپ فضل الله خان برای دستگیری خزعل کوچکترین اطلاعی داشته باشد. خزعل شروع به صحبت می‌کند و می‌گوید: پنجهزار لیره به حضرت سر تیپ و مبلغی هم به پیشکار می‌دهم به شرطی که مالکیت مرا بر املاک و مستغلات متصرفی ام در خوزستان به تصدیق دولت برسانند و پنجهزار لیره دیگر هم می‌دهم که شیخ عبدالحسن شیخ المشایخ جدید خوزستان را از مقامش عزل نمائید و اگر حضرت سر تیپ حاضر به همکاری با من باشند که نقشه جدا ساختن خوزستان را از ایران عملی و این ایالت را مستقل سازیم آن وقت با ورقهٔ کتبی و امضای معتبر قول می‌دهم که نصف تمام مایملک خود را در خوزستان به ایشان (سر تیپ زاهدی) ببخشم سر تیپ زاهدی هم ظاهراً روی موافقت نشان می‌دهد بیانات شیخ خزعل با تهدید ضمنی هم توأم بوده است به این مضنون که عشایر عرب خوزستان از نظامیان ایرانی راضی نیستند و حضور آنها در این سرزمین ممکن است به بعضی حوادث ناگوار بینجامد پس از اینکه مدتی از این قبیل صحبتها می‌کنند سرتیپ می‌گوید: جناب شیخ از سیاست خسته شدیم امر بفرمائید مطربها حاضر و رقاصه‌ها را که از بصره طلبیده‌اید حاضر شوند و اندکی ما را سرگرم کنند مطربها حاضر می‌شوند و مجلس عیش و شب نشینی شروع می‌شود ضمناً سرتیپ زاهدی به ساعت خود نگاه می‌کند و می‌بیند که موعد ورود نظامیان ایرانی به عرشه کشتی آی. وی نزدیک شده است لذا به بهانه‌ای از اطاق خارج شده به سرگرد مصطفی خان و آن هفت نفری که وارد عرشه شده بودند می‌گوید: که من بر می‌گردم پیش خزعل و شما پشت سر من وارد شوید و بگوئید که در آبادان اتفاقاتی رخ داده و لازم است خود حضرت سرتیپ در آنجا حاضر باشند پس از چند

دقیقه عده‌ای دیگر وارد شوند و بگوئید مامورین برای اسکان عشایر بنی طرف به آن ناحیه عزیمت کنند من جواب می‌دهم بسیار خوب صبر کنید بعد از صرف شام حرکت می‌کنیم ضمناً لازم به تذکر است که همراهان سرگرد مصطفی خان به محض ورود به عرشه کشتی خزعل و چند تن از علامان او راکه تنها خدمهٔ مسلح کشتی بودند خلع سلاح کره و آنها را در یکی از اطاقهای کشتی بازداشت کرده بودند صدای قیل و قال این عده در مقابل آوای چنگ و ساز و نغمه خوانندگان که در کشتی پیچیده بود به گوش کسی نرسیده بود در این ضمن بقیه نظامیان ایرانی هم بتدریج از کشتی خود وارد کشتی خزعل می‌شوند و او وقتی به خود باز می‌آید که در محاصره کامل قوای دولتی قرار گرفته و هیچ راه فراری برایش باقی نمانده بود دراین موقع سرگردی دیگر بنام سرگرد قاسم خان با هفت تیر وارد اطاق می‌شود و به خزعل می‌گوید شما تحت توقیف هستید و به موجب امریه‌ای که در دست دارم مأمورم شما را تحت الحفظ به تهران اعزام دارم اجرای امر دولت حتمی است چون و چرا موقوف سپس شیخ عبدالحمید سردار اجل که در اتاق تحتانی کشتی مخفی شده بود شبانه با اتومبیل به دزفول می‌فرستند خزعل طبق معمول ایام گذشته که عادت کرده بود ماموران دولتی را همیشه با پول بخرد در راه به مصطفی خان فرمانده نظامیان وعده دو هزار لیره می‌دهد که او را فرار بدهد ولی این تطمیع به جائی نمی‌رسد و شبانه وارد دزفول می‌شود و در آنجا دو خواهش از سرتیپ زاهدی می‌کند یکی اینکه فردا شب در تاریکی او را به تهران حرکت دهند زیرا در روز روشن ممکن است مورد تحقیر و شماتت دشمنانش قرار گیرد دیگر آنکه مسیر حرکتش را به تهران از بوشهر بیندازند.

غرض از پیشنهاد دوم این بود که چون مسافرت از آبادان تا بوشهر علی الرسم می‌بایست با نقلیه دریائی انگلیسها صورت گیرد پیش خود فکر می‌کرد که ماموران آن

دولت در بوشهر حتماً اقدامی برای نجاتش صورت می‌دهند ولی هیچکدام از این دو تقاضا پذیرفته نمی‌شود. شیخ را روز بعد از کارون عبور داده و به دزفول می‌فرستند تا از راه خرم اباد عازم تهران گردد.»(۹۳)

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که روزنامهٔ وابسته به استکبار حبل المتین چاپ کلکته این بگو مگوهای داخل کشتی را از زبان چه کسی نقل کرده اگر از زبان سرتیپ فضل الله خان زاهدی نقل شده شکی نیست که این جوجه استعمار نیز مانند اربابش (رضا خان) دست پرورده همان شیطانی هستند که خزعل را قبلاً پرو بال داده بود و دیدیم که در بحبوحهٔ جنگ جهانی دوم در کنفرانس تهران چگونه رضاخان را با خفت و خواری از میهن خارج ساختند و به جزیره موریس تبعید کردند این رفتار ناشایست از ویژگیهای استعمارگر پیر (انگلیس) است که همیشه با عوامل و دست نشاندگان خود چنین می‌کند: نوکه آمد به بازار کهنه شود دل آزار».

«شیخ خزعل آخرین حاکم خود مختار در ایران بود سقوط وی در یک معنامبین انقضاء دورهٔ قاجار در ایران بود از این پس خوزستان همانند سایر ایالات دیگر تابع فرامین حکومت مرکزی گشت.»(۹۴)

پس از این رویداد نماینده شیخ خزعل در خرمشهر قراردادهای امضاء شده بین شیخ خزعل و سرپرسی کاکس را برای دولت انگلیس فرستاد اما چمبرلن نخست وزیر محافظه کار وقت انگلیس فکر می‌کرد که عمر این قراردادها به سر رسیده است و دولت انگلستان در شرایط فعلی نمی‌تواند به شیخ خزعل کمک نظامی بکند».(۹۵)

سراوستن هنری لایارد انگلیسی در این زمینه می‌نویسد: شیخ خزعل تا واپسین لحظات به انگلستان دل بسته بود و هرگز فکر نمی‌کرد که انگلیس این چنین با او عمل کند و او را در برابر رضا خان بصورت ضمنی حمایت کند تا بتمام خواسته‌های سیاسی و

اقتصادی خود برسد».

«چنانچه با گذشت زمان سیاست مزوّرانه انگلیس در مورد حمایت همه جانبه از رضاخان برای همگان روشن شد و در تذکاریه وزارت امور خارجه انگلستان درباره سیاست خارجی این کشور در ۱۹۲۶ میلادی صریحاً چنین آمده است: «دولت ایران شیخ محمره (خزعل) را مجبور کرد که خود را تابع شاه بشناسد و خودمختاری سابق او از بین رفت ما به او فهماندیم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در صورت عدم اطاعت او از دولت ایران با نیروی اسلحه از وی پشتیبانی نخواهد کرد این واقعیات همراه اعتراف دولت چرچیل و ایدن در جریان شهریور / ۱۳۲۰ شمسی که ما رضاخان را آوردیم ولی او دیگر از ما حرف شنوی نداشت تردیدی در نقش قاطع انگلستان و سازمانهای جاسوسی این کشور در امر عروج رضاخان ندارد»(۹۶)

شیخ خزعل پس از احضار به تهران در تاریخ ۱۳۰۴/۲/۱۸ ـ شمسی ۱۰ مه ۱۹۲۵ بقیه عمرش را در تهران در باغ مجللی که در شمیران داشت تحت الحفظ گذراند اما در چهارم / خرداد / ۱۳۱۵ شمسی ـ مطابق ربیع الاول / ۱۳۵۵ هق ۲۶ / مارس / ۱۹۳۶ که سنش به ۷۵ سال رسیده بود [بنا به نوشته: وفیات معاصرین، محمد قزوینی در مجله یادگار سال سوم شماره (۵) ص ۴۲] اما در اطلاعات یومیه تاریخ فوت او ۶ / مرداد ۱۳۱۵ (نهم / جمادی الاول / ۱۳۵۵ هق ژوئیه / ۱۹۳۶. م ماموران شهربانی تهران به سرپرستی رکن الدین مختاری رئیس نظمیه طهران به منزل او در طهران رفته آن پیرمرد ۷۵ ساله را خفه کردند ».(۹۷)

بازماندگان آن مرحوم جسد او را در امامزاده عبدالله امانت گذاشتند گویا شب چهارم / خرداد / ۱۳۱۵ بنا به دستور مختاری، عباس بختیار، مقداری، حسینعلی فرشچی و معاونت عباس یاوری و عقیلی پور و جمشیدی ـ شیخ خزعل را در اطاقش خفه کردند و

درفشی به شقیقه‌ی او کوبیدند چند روز بعد از قتل وی مختاری چکی به مبلغ ده هزار ریال صادر و «مقداری» با أخذ آن چک رسیدی داده و به ترتیب ذیل بین قاتلین تقسیم کرد:

۱ ـ عباس مختاری که گلوی شیخ را گرفته ۴۰۰۰ ریال ۲ ـ حسنیعلی فرشچی که درفش را به شقیقه شیخ فرو کرده بود ۳۰۰۰ ریال ۳ـ عباس جمشیدی که در حیاط و راهرو مراقبت می‌کرد ۲۰۰۰ ریال ۴ – عباس یاوری که در پشت درب مراقب بود ۵۰۰ ریال ۵ـ عقلیلی که در پشت در مراقب بود ۵۰۰ ریال قبوض در پرونده شیخ خزعل بایگانی است ».(۹۸)

* بازجویی از «عباس مختاری» قاتل شیخ خزعل پس از ارتکاب جرایم فراوان:

«پس از دستگیری و محاکمه سرپاس رکن الدین عباس مختاری رئیس شهربانی رضاشاه جراید کشور بطور معمول یاد جنایات و فجایع او در گذشته افتاده و مختاری معزول و زندانی شده مورد انتقاد سخت جراید واقع شد! یکی از جراید آن زمان متن سئوال و جواب رد و بدل شده میان مختاری و بازپرس را به صورت شعر منتشر کرد:

«چونکه مختاری به زندان کرد رو — رفت مستنطق شبی پهلوی او
گفت: شرح قتل دیبا را بگو — کشتن آن مرد دانا را بگو
گفت: خلق امروز از اندازه بیش — کشته می‌گردند دیبا هم یکش
گفت: در راه تو دکتر احمدی — روز و شب می‌کرد با نیکان بدی
گفت:تنها احمدی جلاد نیست — هر که دکتر هست دکتر احمدیست
گفت:آیا در خصوص فرخی — می‌توانی داد ما را پاسخی
گفت:می‌زد فرخی از بهر نام — نام هم ارزان نخواهد شد تمام
گفت: حکم قتل خزعل کرده‌ای — از چه رو این حکم باطل کرده‌ای

گفت:اگر ما خزعل را کشته‌ایم قاتلیم و قاتلی را کشته‌ایم (در رابطه با ترور برادرش مزعل)

گفت:مرحوم مدرس را که کشت بی گنه آن شمع مجلس را که کشت

گفت:ز اول با رضاخان هر که ساخت جان صدها چون مدرس را گداخت

گفت:تو اوّل ویالون می‌زدی از چه آخر زین هنر سیر آمدی

گفت:کردم عشق ان از سر به در تا برای شه زنم سازدگر

گفت: چون آمد عراقی دربرت از چه رو مسموم رفت از محضرت

گفت: کی مسموم می‌شد بی گناه گر نبودی زهر چشم پادشاه

گفت: کشتی از چه رو فیروز را بازگو این قصهٔ جان سوزا را

گفت: هرگز قصد من کشتن نبود حکم سلطان بود حکم من نبود

گفت: اگر شه کرد حکم نادرست باعث آن همه تملق‌های تست

گفت: اگر سلطان تملق جو نبود این زبان من تملق گو نبود

گفت: بر هر حکم نتوان کرد کار گر چه باشد حکم شاه نامدار

گفت: خود هر ساعتی در گوش ما شاه را خواندید یکسان یا خدا

کشته گر گندم درآمد یا که جو هر چه خود کشید من کردم درو!»

*** جنایت سرلشکر زاهدی پس از فتح بزرگ خوزستان:**

سند زیر شرحی است که احمد کسروی پیرامون اقدامات سرلشکر زاهدی در خوزستان به هنگام غائله «شیخ خزعل» نگاشته است: من (سید احمد کسروی) در خوزستان می‌بودم با خزعل جنگی در گرفت و دولت فیروز گردید و سپاهیان به شهرهای خوزستان در آمدند افسران از روزی که رسیدند دست ستم گشادند هر یکی از راه دیگری به پول توزی و پول اندوزی پرداخت سرتیپ فضل الله خان زاهدی فرمانده ایشان در ناصری» (اهواز) با بودن عدلیه محکمه‌ای برپا کرد که روزی هزار تومان کمابیش درآمد

داشت افسران دیگر در شوشتر و خرمشهر و دزفول پیروی از او نمودند خزعل که نافرمانی با دولت کرده بود اینان شبها با پسران او دستگاه باده گساری می‌چیدند و با انگیزش آنهاسران اینها را به زندان می‌انداختند و تا پولهای گزاف نمی‌گرفتند رهاشان نمی‌کردند این افسران هم چون وحشیان به میان افتاده به هر که می‌رسیدند لگد می‌زدند هر کسی یک شام یا نهار یا باده قمار و زن توانستی داد هر کینه‌ای از دشمنان خود با دست این افسران توانستی جست (۱۰۰) این است ادعای رضاخان و سرلشکر زاهدی در مورد فتح بزرگ خوزستان و آزاد از دست شیخ خزعل عیاش و وابسته به انگلیس و این است رسیدگی به رعایا و ایجاد امنیت در روستاها و شهرها و توجه به آزادیهای فردی و اجتماعی که رضاخان در اطلاعیه کذائی خود به مردم خوزستان وعده‌ی آنرا داده بود.

«همانطوری که می‌دانیم سرلشکر زاهدی به عنوان کاندید رهبر کودتای ۲۸/مرداد/ ۱۳۳۲ ـ توسط انتیلجنس سرویس به سازمان سیا وصل شد و با پیروزی کودتا در رأس دولت قرار گرفت درباره‌ی نقش آمریکائی زاهدی در دوران صد ارتش و مقابله محمد رضا پهلوی با او که سرانجام به سلب حمایت آمریکا از زاهدی و بر کناری وی در در ۱۷ / فروردین/ ۱۳۳۴ ـ انجامید».(۱۰۱)

فضل الله خان زاهدی پس از نخست وزیری به ژنو رفت و به عیاشی پرداخت».(۱۰۲)

*** عقیده و نظر عباس اسکندری نوسندهٔ معاصر درباره‌ی ماجرای شیخ خزعل:**

رابطه خزعل و موجبات عدم موفقیت آن: شیخ خزعل پسر جابرخان یکی از شیوخ خوزستان که بعد از قتل برادر خود مزعل شیخ و آقای بلا منازع خوزستان به شمار می‌آمد و بر علیه حکومت مرکزی هیچوقت اقدام نمی‌کرد ولی اطاعتی هم معناًنداشت بعد از آنکه سلطان احمد شاه رئیس دولت را عزل نمود و مجلس دوباره تحت تأثیر فشار او به او

رأی اعتماد داد شیخ خزعل در خوزستان با کمک قبایل بختیاری وبویر احمد اعلام مخالفت نمود وقیام سعادت را بر پا نمود این قیام با اینکه

بسیار خوب آماده شده بود به علل زیر به عدم موفقیت منتهی شد.

۱ـ اصولاً خزعل شخص بدنام وستمکاری بود چنانکه گفتیم این شخص برادر خود را کشته وجانشین او شده وبرای جمع آوری پول از هیچ فکری فرو گذار نکرده بود طبیعتاً هیچ آزادیخواهی با او موافقت نمی‌توانست بنماید واز این رو کسانی که با حکومت زور مخالفت داشتند برای خود ننگ دانستند که دفاع از آزادی را در پیشرفت خزعل بدانند. ۲ـ در این قیام سعادت جمعی از خوانین بختیاری شرکت داشتند که با ستثنای چند نفر آنهابقیه خوش نامی نداشته وآزادیخواهان نگران بودند مبادا دنباله‌ی این قیام به تجزیه قسمتی از ایران منتهی شود و عملاًبا این نهضت موافقت نشد. ۳ـ به همین منظور از تهران نماینده مخصوص به پاریس فرستاده شد (رحیم زاده صفوی)

که نظر سلطان احمد شاه را در این باب استعلام نمایند. و منظور قلبی آزادیخواهان را به اطلاع شاه برساند. مدعی العموم سند صحیح دارد که نماینده مزبور در مهمانخانه‌ی ماژستیک آپارتمان (۱۶۰) به پادشاه ان وقت ایران از طرف رفقای خود چنین اعلام کرد: اعلیحضرتا در همان حالی که عموم دوستان آزادی بازگشت شما را به ایران لازم وحتمی می‌شمارند هیچ گونه موافقتی با قیام خوزستان نداشته و این قبیل دستها را برای پیشرفت افکارآزاد موجب بدنامی می‌دانند وچقدر نماینده مزبور (ر.ص) خوشنود شد که نظر شاه را با فکر خود ورفقای خود موافق دید. شاه به سمت جعبه‌ای که روی میز تحریر نهاده شده بود رفته وچندین تلگراف را به نماینده مزبور ارائه داد این تلگرافها همه از شیخ خزعل بود که شاه را به ایران دعوت نموده واستدعا کرده بود از راه خوزستان به ایران مراجعت نماید واطمینان داده بود که تمایل قبایل جنوب با او متفق می‌باشند. آن وقت

شاه به نماینده‌ی مزبور گفت: من یک نفر ایرانی وپادشاه دولت مشروطه هستم نمی‌توانم خود را حاضر کنم وعلیه دولتی که به موجب فرمان من در مملکت حکومت می‌کند اقدام نمایم. من می‌دانم این شخص (رئیس الوزراء- رضاخان) دشمن آزادی است و مجلس نمایندگان هم مجلس حقیقی نیست اما علم من کفایت نمی‌کند واگر من اقدامی بر سر نگون نمودن همین دولتی که به زور ودسیسه زمام امور را به دست گرفته است بنمایم مردم حق دارند مرا قانون شکن بدانند (احمد شاه باید بداند دولتی که به زور ودسیسه بر سر کار آمده غیر قانونی ونامشروع است) در موقعی که این شخص حریم مجلس را شکست و اعمال قوه بر علیه مردم نمود نظر خودم را دادم تاریخ وآینده هم قضاوت خواهد نمود بیش از این قدم بر نمی‌دارم. به شیخ خزعل هم تلگراف نموده‌ام از هر اقدامی که موجب ضعف مملکت باشد خودداری نماید وهمچنین تذکر دادم که به دولت دستور داده شددر رفاه و آسایش و حوائج قانونی شماها اقدام بنماید»(۱۰۳)

*** شورش در خرمشهر-**

در مرداد ماه /۱۳۰۴ شمسی - وپس از احضار شیخ خزعل به تهران آرنولد ویلسون (رئیس شرکت نفت ایران وانگلیس)که به تازگی از اروپا بر گشته بود لازم دانست که از کمیسر عالی بریتانیا در عراق کمک نظامی بخواهد ماجرا از این قرار بود که در سپیده دم ۲۴/ژوئیه / ۱۹۲۵ (دوم /مرداد/ ۱۳۰۴)اعراب ساکن محمره (خرمشهر) واطراف آن با شنیدن شایعه ترور شیخ خزعل در تهران قیام کردند در خرمشهر اعراب به سرعت پادگان کوچک نظامیان دولت مرکزی را شکست دادند و جنگ در تمام روز ادامه یافت و قسمت بزرگی از شهر به دست اعراب افتاد ویلسون که قادر به تماس گرفتن با کنسول بریتانیا وفرمانده نیروهای ایرانی نبود با تلفن از بصره تقاضای کمک نظامی کرد سپس توانست با فرمانده نیروی نظامی ایران در اهواز تماس بگیرد وپیشنهاد کرد که افراد

نیرهای یاد شده برای حمل ونقل افراد خود به خرمشهر از خودروهای شرکت نفت استفاده کنند نیروهای تقویتی ایران شب هنگام به محمره رسیدند ودر بامداد روز بعد شهر را به تصرف خود در آوردند ودر این ضمن زره پوشها وافراد نظامی و یک قایق توپدار که بدر خواست ویلسون از عراق اعزام شده بود پیش از رسیدن به خاک ایران فرا خوانده شد (۱۰۴)».

***حمایت علمای اعلام مقیم نجف از پادشاهی رضاخان:-**

پس از پایان ماجرای احضار شیخ خزعل به تهران سردار سپه در حالی که از پشتیبانی وهمکاری آیت الله نائینی و آیت الله اصفهانی برخوردار بود گامی جدی در راه خلع احمد شاه آخرین پادشاه قاجار بر داشت یکی از گامهای او در این راه بود که همانگونه که روز نامه حبل المتین می‌نویسد: پس از خاموش کردن غائله شیخ خزعل در جنوب سردار سپه بدیدن نائینی وچند تن دیگر از علما نجف رفت حرزالدین که از نویسندگان زندگینامه نائینی میباشد از سخن فردی که خود شاهد دیدار سردار سپه از علما بوده چنین می‌آورد که موضوع گفتگوی سردار سپه و علما نجف آن بود که سردار سپه (رضا خان) بزودی پادشاه ایران خواهد شد گزارشگر می‌افزاید که سردار سپه به علما قول داد که دومین اصل متمم قانون اساسی را که مجلس را زیر کنترل پنج تن از علمای طراز یک قرار می‌دهد (شورای نگهبان)اجراء خواهد کرد این رویداد بخوبی نشان می‌دهد که سردار سپه برای پیکار خود بر ضد احمد شاه نیاز جدی به پشتیبانی علما داشته است این خبر نیز در باره‌ی دیدن سردار سپه از علما نجف در حبل المتین پراکنده گردید:«رئیس الوزراء وفرمانده کل قوا به نجف رفت وبا چند تن از علما مانند: نائینی واصفهانی در حرم دیدن کرد ما دقیقاً نمی دانیم موضوع گفتگو چه بوده ولی گویا آنان پیرامون مشکل بازگشت احتمالی احمد شاه گفتگو کرده‌اند». اینکه نویسنده حبل المتین چنان احتمالی

داده است چندان بی پایه هم نیست زیرا دوری احمد شاه از ایران به رضایت و آزادی صورت نگرفته بود و او همواره منتظر فرصت مناسب بود که به زودی به وطن باز گردد. در فرصتهای گوناگون احمد شاه کوشش کردبیاید ولی سردار سپه وی را از این کار دلسرد ساخت تقریباًدر همان روز هایی که سردار سپه از علماء نجف دیدن می‌کرد تا بنا به گزارش بالا در باره‌ی مسئله بازگشت احمدشاه به ایران گفتگو کند.احمدشاه تلگرافی برای نائینی واصفهانی فرستاد محتوای آن تلگراف به آگاهی مردم نرسید ولی چنین فهمیده میشودکه درباره‌ی بازگشت اوبه ایران بوده است کوشش احمد شاه برای بازگشت البته بجائی نرسید و سردار سپه پس پایان دادن به سلسله ۱۵۰ ساله‌ی قاجار تاج و تخت سلطنت ایران را به عنوان بنیانگذار سلسه پهلوی اشغال کرد و به همین مناسبت بود که نائینی تلگراف شاد باشی برای پادشاه جدید ایران (رضا شاه پهلوی) فرستاد.»(۱۰۵)

پیش از این نیز بیانه مشترک (فتوا) به دو زبان عربی و فارسی به امضای آقایان نائینی و اصفهانی در مطبوعات پراکنده شد که مخالفان دولت سردار سپه را از دشمنان اسلام خوانده بود متن بیانیه (فتوا) چنین است: برکافه‌ی مسلمین مخفی نماند که هر کس بر علیه حکومت ایرانی (سردار سپه) قیام نماید مثل کسی می‌ماند که در روز بدر و حنین بر پیغمبر خدا قیام نموده باشد و منزله‌ی او بمنزله‌ی کسانی است که خداوند تبارک و تعالی درکتاب مجید درباره‌ی آنها فرموده است: می‌خواهندنور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدای متعال نور خدا را به اکمال می‌رساند هر چند که مشرکین مخالف آن باشند و جزاء مشرک در دنیا قتل است و در قیامت عذاب بنابراین لازم است به آنها ابلاغ شود که بر حوزه‌ی محمدی که ناشر علم رایت (پرچم) اسلامی است تعرض ننمائید و هر کس که بر خلاف این امر رفتار نماید از جمله کفاری که محو و اضمحلال این دین مبین را

خواهان باشند خواهد بود بر طبق احکام و دلایل قرآنی تکفیر آنها واجب می‌گردد.»(۱۰۶)

بدین ترتیب سردار سپه با استفاده از این بیانه یا به عبارت دیگر «فتوا» توانست اقلیت مجلس به رهبری روحانی مبارز سید حسن مدرس و دربار قاجار و شیخ خزعل و خوانین بختیاری و سایر آزایخواهان و وطن دوستان را سرکوب و سپس از بین ببرد و حکومت خود کامه‌ی خود را برقرار سازد

فصل پانزدهم

*** تغییر سیاست انگلیس و برکناری شیخ خزعل-**

سرپرسی لورین (وزیر مختار بریتانیادر ایران) طی گزارشی که دراین امور برای لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان فرستاد اشکالات وجود دولت در دولت رابرای وی شرح داد و گفت: «عقیده شخصی من این است که ما دیر یا زود بر سر یک دو راهی تصمیم قرار خواهیم گرفت یا باید جلوی قدرت رضاخان را بگیریم که لازمه‌اش اشغال سرزمین نظامی جنوب ایران است یا اینکه از سیاست مورد نظر او که ایجاد وحدت سیاسی و نظامی در ایران است پشتیبانی کنیم من به نوبه ی خود طرفدار شق دوم یعنی تقویت وحمایت از سیاست کنونی رضاخان برای ایجاد وحدت نظامی و سیاسی در ایران هستم.

در این میان آرنولد ویلسون که در آن زمان مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس و مشاور شیخ خزعل بوده عقیده داشت که بریتانیابا حمایت از شیخ می‌تواند همه چیز را بدست آورد لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان نیز از نظر آرنولد ویلسون حمایت می‌کرد به لورن هشدار داد که زیاد به رضاخان اهمیت ندهد چرا که وی به رضاخان اعتماد ندارد اما کرزن که عاقد قرار داد ۱۹۱۹ بود در مه / ۱۹۲۳ از سمت خود کناره گیری کرد و در مارس / ۱۹۲۵ در گذشت پس از کناره‌گیری کرزن سیاست دولت انگلستان شق حمایت از رضاخان را برگزید که در این زمینه والتراسمارتز نوشت: اگر به طور منطقی بتوانیم امیدوار باشیم که رضاخان می‌تواند به مدت ۲۰ سال دوام آورد و ایران را از نو تقویت کند و اطلاحاتی انجام دهد در این صورت ما باید به جای سیاست (حمایت از شیخ خزعل) یک سیاست ایران (حمایت از رضا خان و دولت مرکزی) را در پیش بگیریم لورن که احترام

زیادی برای نظریات اسمارتز قائل بود در همین مورد نوشت فکر می‌کنم که باید همواره به خاطر داشت که، تهران معیار نهائی روابط ما با ایران است یکپارچگی امپراتوری ایران به عنوان یک کل و از لحاظ منافع کلی و دراز مدت بریتانیا به مراتب مهمتر از قدرت محلی هر یک از سر سپردگان می‌باشد.

براین اساس دولت انگلستان دست از حمایت شیخ خزعل برداشت. در نتیجه شیخ تسلیم و به دستور سردار سپه د ر ۱۸ / اردیبهشت / ۱۳۰۴ ش. (۱۰ / مه / ۱۹۲۵ م) وارد تهران شد و در پایخت تحت نظر بود تا اینکه در سال ۱۳۱۵ توسط عمال شاه بقتل رسید این ادعا که شکست خزعل شکست امپریالیسم بریتانیا بوده یکسره یاوه و باطل است همچنین شکست توطئه تجزیه خوزستان را نمی‌توان به پای رشادت و دلاوریهای رضاخان منظور کرد (چرا که قبل از موافقت اصولی انگلستان هیچگونه اقدامی علیه شیخ خزعل صورت نگرفت و تنها به تبادل نامه می‌پرداخت و پس از دریافت هدایائی از جمله، أسب اصیل عربی، أمارت شیخ خزعل توسط رضاخان تأیید شد) در واقع پایان مسالمت‌آمیز شورش به طور کامل از سوی انگلیسها بوده، خزعل در حساس‌ترین لحظه‌ها برای مشورت نزد نمایندگان انگلستان می‌رفت و آنان به وی پند (فرمان) دادند که تسلیم شود که در واقع این فرمان چیزی جز تسلیم در برابر سیاست جدید بریتانیا نبوده و شیخ نیز در این شرایط مجبور به تسلیم شد.

ایوانف مورخ روسی می‌نویسد:«در دسامبر / ۱۳۰۳ ش – در پیامد میانجیگری انگلیسی‌ها که در آن هنگام با رضاخان دربارهٔ مسئلهٔ بسیار مهم خود، پدید آوردن زمینهٔ گسترش فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران به توافق رسیده یودند شیخ خزعل خود را تسلیم رضاخان کرد.

ضمناً انگلستان در نظر داشت برای شرکت نفت ایران و انگلیس امتیازهای

سودمندی‌تری به دست آورد و دیده شد که پس از سرکوبی شورش شیخ خزعل بزودی قلمرو فعالیت شرکت نفت گسترش یافت و از جمله حق استخراج نفت در قصر شیرین را نیز به این شرکت دادند انگلستان و یا هر قدرت استعماری دیگر هرگز به فکر افراد نبوده بلکه تنها بفکر تأمین منافع ملی خود می‌باشد و رضاخان به مراتب از شیخ خزعل برای دولت بریتانیا مهمتر وارجح‌تر بوده چرا که خزعل بر جزئی از ایران حکومت می‌راند اما رضاخان بر تمام ایران حکومت می‌نمود و در ضمن از ارتش نیرومند خود جهت سرکوب مردم نیز استفاده می‌کرد و این ویژگیهای حاکمان دست نشانده و مستبد می‌باشد.

محمد رضا پهلوی در کتاب معروفش به نام پاسخ به تاریخ در رابطه با حکومت پدرش (رضاخان) می‌نویسید: پس از برکناری استاروسلسکی از مقام فرماندهی بریگاد قزاق احمدشاه یک ایرانی بنام سردار همایون آغاز شد رضاخان بعد از سردارهمایون در آستانه کودتای سوم / اسفند / ۱۲۹۹ ـ به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شد.

به این ترتیب رضاخان در موقیعیتی قرار گرفت که در قزوین (یکی از شهرهای استراژیک تحت اشغال انگلسیها بر یک گروه / ۲۵۰۰ ـ نفری از قزاقهای سوار، فرماندهی می‌کرد و در همین مقام بود که طی ماه اوت / ـ۱۹۲۰ ـ تشخیص داد لحظات مرگ و زندگی کشورش فرا رسیده و تصمیم گرفت قدم به میدان بگذارد.

رضاخان یک شب با نفرات تحت فرمانش قزوین رامخفیانه ترک کرد و عازم تهران شد بعد هم که به تهران رسید شهر را به محاصره در آورد و احمد شاه را وادار به تغییر دولت (۲۲ / فوریه / ۱۲۹۹) این کودتا برق آسا با حداقل تلفات صورت گرفت و ژنرال آیرون ساید که در آن زمان فرماندهی قوای انگلیس را در ایران به عهده داشت راجع به اقدام پدرم گفته بود: رضاخان تنها مردی است که شایستگی نجات ایران را دارد! پدرم ابتدا به فکر افتاد یک رژیم جمهوری در ایران عیناً به همان شکل که توسط مصطفی

کمال پاشا در ترکیه ایجاد شده بود به وجود آورد و بر آن حکم براند اما روحانیون طراز اول شیعه (منظور آیت‌الله نائینی و آیت الله اصفهانی) و اغلب سیاستمداران و تجار ایران با اندیشه ایجاد جمهوری در ایران مخالفت کردند و نظر دارند که چون ایران برخلاف ترکیه، کشوری متشکل از اقوام و ایلات با زبانهای مختلف لذا برای حفظ اتحاد و انسجام کشور باید نام سلطنتی بر آن حکمفرما باشد. به دنبال همین طرز فکر بود که سرانجام در روز ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴) با رأی مجلس ایران سلسله قاجاریه از سلطنت خلع شد و آنگاه پس از تشکیل مجلس مؤسسان همهٔ اعضای آن به جز چهار نفر (آیت‌الله سید حسن مدرس، سید حسن تقی‌زاده، حسین علاء و دکتر محمد مصدق) با انتخاب فرمانده کل قوا رضا خان به مقام سلطنت ایران موافقت کردند.

در سال ۱۹۲۷ خورشیدی ، پدرم ساختمان راه‌آهن سراسری ایران را آغاز کرد و این برنامه را در سال ۱۹۳۹ به انجام رسانید. این راه‌آهن که بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر طول داشت و مشتمل بر ۴۱۰۰ دهنه پل و ۲۴ تونل (مجموعاً بطول ۸۶ کیلومتر) بود سواحل دریای خزر را به خلیج فارس وصل می‌کرد.

پدرم تمام کوشش خود را به کار بست تا ثروتهای طبیعی کشور تبدیل به ثروتهای ملی شود و در همین جهت که در دسامبر ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ ش) قرارداد اعطاء امتیاز نفت را که در سال ۱۹۰۱ به دارسی داده شده و بعد هم به کمپانی نفت انگلیس و ایران انتقال یافته بود لغوکرد زیرا تولید نفت در سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ ش) از دو میلیون و شیشصد و شصت و پنجهزار تن فراتر نرفته بود اما متعاقب لغو قرارداد میزان آن در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷ ش) به ده میلیون و سیصد هزار تن بالغ شد البته باید به این نکته نیز اشاره شود که تولید نفت ایران در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ ش) به حدود سیصد میلیون تن رسید و تولید گاز طبیعی هم از چهل میلیارد متر مکعب فراتر رفت(۱۰۸).

*** رضا خان از دید مورخین معاصر -**

دکتر مدرسی استاد تاریخ دانشگاه تهران و آقای حسین مکی مورخ مشهور دوران معاصر ایران در مورد رضا خان می‌گویند: «... رضاخان یک سلطان بی‌ریشه بود چرا که همه سلاطین ایرانی با تکیه بر ایل و طایفه و قبیله روی کار می‌آمدند تا بشکلی پایگاه مردمی داشته باشند اما رضاخان پایگاهش (۱- انگلیس ۲- ارتش و پلیس) او بهنگام روی کار آمدن بدستور انگلیس اوضاع کشور را متشنج و آشوب‌زده کرد و در اینجا و آنجا بلوا و اغتشاش بصورت ساختگی بوجود آورد و سپس با همین ارتش غیرمردمی (قزاقهای راهزن) ملت ایران را سرکوب نمود از جمله شورش ظاهری شیخ خزعل به تحریک و تحریص بریتانیا بوده تا یک عامل سنتی را فدای یک عامل مدرن و جدید کند و او را ناجی کشور ایران از شر خوانین و شیوخ اشرار معرفی نماید همچنین رضاخان به دستور ارباب مبادرت به حیف و میل بیت‌المال کشور نموده و با تقدیم لایحه‌ای به مجلس خواستار تصویب ۴۰٪ بودجه کشور برای تشکیل و تجهیز ارتش نوین ایران نمود.

با توجه به اینکه نظامیان قزاق و افسران عالیرتبه ریشه مردمی نداشتند و حلقه بگوش رضاخان و مجری خواسته‌های انگلیس بودند و هرگز از حقوق مردم ایران دفاع نمی‌کردند رضاخان علاوه بر پرداخت حقوق کلان به نظامیان قزاق امتیاز دیگری نیز برای آنها قائل بود و آن عبارت بود از عدم شکایت مردم علیه افسران و نظامیان رده پائین چرا که این سپاه فقط برای حفظ قدرت رضاخان است چنانچه شورش کوچکی توسط مردم شهر تهران صورت بگیرد بلافاصله ارتش وارد عمل می‌شود و مردم را به شدت سرکوب می‌کند و زمانی که رضاخان سردار سپه بود مردم را وادار می‌کرد که بلوا و شورش راه بیندازند و بعد به قشون خود دستور می‌داد شورشیان را به گلوله به بندند تا بدین ترتیب وانمود شود که ارتش حامی وحدت ملی و امنیت در کشور است همچنین گاهی مجلس و

اعضای آن را با همین قشون غیرمردمی تهدید می‌کرد در رابطه با قلدری و ظلم کردن و زور گفتن به سربازان ارتش توسط رضاخان نقل می‌شود: که رضاخان در بازدید از یک سربازخانه‌ای در آذربایجان (مراغه) از نفر اول صف ایراد گرفته و کشیده محکمی به گوش سرباز نگون بخت زد بطوریکه کلاه از سر آن مادرمرده به زمین افتاد قزاق که صورتش سرخ شده بود همینطور بروبر به رضاخان نگاه می‌کرد رضاخان پرسید: ناراحت شدی؟ سرباز پاسخ داد خیر قربان برای اینکه رضاخان را دوست دارم سردار سپه که از این تملق خوشش آمده بود آفرینی به سرباز کتک خورده گفته و به سراغ نفر دوم رفت و مشت محکمی زیر چشم او حواله کرد از او هم پرسید: ناراحت شدی؟ خیر قربان! چرا ؟ برای اینکه حضرت اشرف را دوست دارم!!

رضاخان سری تکان داد و چند قدم بالاتر از سومی هم ایراد گرفت و لگد محکمی به او پراند! سرباز همینطور ایستاده بود و رضاخان را نگاه می‌کرد رضاخان پرسید: ناراحت شدی؟ سرباز ساده‌لوح با خونسردی و با لهجه محلی گفت خیر قربانت گردم! چرا؟ برای اینکه جاخالی دادم و لگدی که شما پراندید به آبگاه نفر عقبی که نفس‌اش بند آمده خورد همچنین سپهبد وقار رئیس اداره ششم ستاد بزرگ ارتشتاران در زمان محمدرضا شاه که از افسران دوره رضاشاهی بود خاطرات جالبی از این بازدیدها نقل می‌کرد از جمله اینکه یک روز رضاشاه که دهانش چفت و بست محکمی نداشت در سربازخانه‌ای از سرباز درشت‌هیکل و نخراشیده‌ای پرسید: اسمت چیست؟ سرباز گردن کلفت و قوی‌هیکل جواب داد: هیبت! رضاشاه لگدی به طرف سرباز پراکند و گفت: مرتیکه فلان فلان شده می‌خواهی مرا بترسانی ، یا واقعاً اسمت هیبت است؟!(۱۰۹) ».

ارتش رضاشاه با حمله روسها در شهریور ۱۳۲۰ – ش که نفرات آن به صدهزار نفر می‌رسید به دلیل غیرمردمی بودن نتوانست بیش از چند ساعت مقاومت کند چنانچه نقل

می‌شد که رضاخان بهنگام حمله روسها نظر یک ژنرال فرانسوی را در مورد مقاومت ارتش رضاخانی جویا شد وی اظهار داشت که ارتش صدهزارنفری شما فقط دو ساعت می‌تواند در برابر روسها مقاومت کند در این شرایط رضاخان برآشفت اما ژنرال فرانسوی گفت: من دو ساعت را برای رضای شاه گفتم! وگرنه حتی دو دقیقه هم مقاومت نخواهد کرد و دیدیم بهنگام حمله دشمن (روسها و انگلیسیها) در کمتر از چند دقیقه افسران و درجه‌داران پا به فرار گذاشتند و سربازان را به حال خود رها کردند که رضاخان از این حادثه و اتفاق غیرمترقبه و ناگوار متوحش شد و برخی از افسران عالیرتبه از جمله سرهنگ ریاضی و سرهنگ نخجوان را در کاخ سعدآباد به حضور پذیرفت و ضمن توضیح آنها را تنبیه کرد(۱۱۰)».

انگلیسی‌ها نیز برای پر و بال دادن به رضاخان تاکتیکهای نوینی را درپیش گرفتند در گوشه و کنار کشور شورشهایی ایجاد کردند (۱۹۲۲-۱۹۲۱) در گیلان کربلائی ابراهیم و سیدجلال در خراسان سرهنگ محمد تقی خان پسیان و در کردستان سیمتقو سر به طغیان برداشتند لرها و بختیاریها نیز شورش کردند در ماه ژوئیه ۱۹۲۲/ اردوی دولتی که برای سرکوبی شورش بختیاریها اعزام شد این اردو تماماً تار و مار گردید شورش لرستان را یکنفر افسر انگلیسی بنام کاپیتان نوئل ایجاد کرد و رهبری می‌نمود (۱۱۱).

*** نظر و عقیده ریچارد کاتم در مورد شیخ خزعل -**

ریچارد کاتم استاد علوم سیاسی دانشگاه پتیزبورگ ایالت پنسیلوانیا در کتاب معروفش به نام ناسیونالیسم در ایران ترجمه احمد تدین در صفحات (۱۳۲-۱۳۱) در مورد خوزستان می‌نویسد: اگر به برآورد تاریخ‌نگاران ایرانی در رابطه با شیخ خزعل در سال ۱۳۰۱ شمسی اطمینان داشته باشیم باید بگوییم شیخ یک خودکامه شرقی از سنخ مستبدان روزگاران کهن بوده و در واقع زمانه‌اش به سرآمده بود می‌گویند بسیاری از

برادران خود را کور کرد تا موقعیت حکومتی خویش را تضمین کرده باشد در پس تحکیم قدرت سرکوب و ددمنشی بی‌سابقه‌ای را در خطهٔ خوزستان درپیش گرفت حتی اگر بعضی گزارشها را گزافه تلقی کنیم در این نکته شکی نیست که شیخ خزعل برای تداوم سلطه خویش به هرکاری دست می‌زد.

اما از گزارشها چنین برمی‌آید که خزعل مردی زیرک و آگاه بوده است از همان ابتدای روی کار آمدن رضاخان خطر را احساس کرده بود و بنابر این اقدامهایی برای حفاظت قدرت خویش به عمل آورد او از چهار راه مختلف و مانعة الجمع به مسئله نزدیک شد نخست کوشید تا خانهای ایل لر، بختیاری و خمسه را ترغیب کند که با هم اتحادیه‌ای تشکیل دهند (کمیته قیام سعادت) و مانع از قدرت گرفتن بیش از حد رضاخان شوند اگر در این تلاش موفق می‌شد، رشته کوه زاگرس بین این اتحادیه با دولت مرکزی به صورت دژ تسخیر ناپذیری در می‌آمد او در این اقدام خود ناکام ماند شیخ نمتوانست روسای قبایل مزبور را به اقدامی مشترک علیه رضاخان تشویق کند.

دوم کوشید مناسباتش با احمد شاه را تقویت بخشد او خود را از نخستین حامیان دودمان قاجار اعلام کرد و از دربار خواست در برابر رضاخان تازه به قدرت رسیده محکم بایستد در دومین تلاش خود نیز با ناکامی روبرو شد مثل اینکه بخت به خاندان قاجار پشت کرده بود.

سوم خزعل خان با مخالفان رضاخان در مجلس متحد شد او طی نامه‌هایی برای مدرس رهبر جبهه مخالف رضاخان در مجلس خود را از هواداران جدی و قدیمی مشروطیت خواند و گفت که یک ایرانی ناسیونالیست و آزادیخواه است و از آزادی‌کشی‌های رضاخان جانش به تنگ آمده است جبهه مخالف رضاخان در مجلس تا حدی به این اتحاد تن درداد البته این جبهه در مورد انگیزه‌های خزعل کوچکترین تردید

نداشت و دچار توهم نشده بود اما برای مبارزه با رضاخان حاضر بود حتی با شیطان هم متحد شود بهرحال جبهه مخالف هم شکست خورد و این اقدام خزعل هم به نتیجه نرسید.

چهارمین اقدام شیخ آن بود که برای جلب حمایت بریتانیا (کارگردان اصلی ماجرا) به آن دولت روی بیاورد. او در این نقش خود را مدافع اسلام و شریعت اسلامی در برابر حکومت غیردینی (لائیک) تهران قلمداد کرد اما باز هم کاری از پیش نبرد خزعل که حالا خطر را بیخ گوش خود حس می‌کرد حاضر بود به هر رنگی در آید اما قدرت او دست نخورده باقی بماند امید واقعی‌اش به دولت بریتانیا بود اما بریتانیا وقتی ناچار شد بین شیخ خزعل و رضاخان یکی را برگزیند بی‌درنگ دومی (رضاخان) را برگزید.

ریچارد کاتم در صفحات ۱۳۸-۱۳۴ اضافه می‌کند: « با بازگشت خوزستان به دامان میهن گسترش بیشتر حوزه‌های نفتی و رشد و اهمیت فزاینده پالایشگاه آبادان و بندر خرمشهر مردم خوزستان نیز به آگاهی سیاسی دست یافتند عرب نژادان خوزستان به تدریج که باسواد شدند و جزو طبقه متوسط درآمدند شور ناسیونالیستی نیز پیدا کردند اما آنها عمدتاً هوادار ناسیونالیسم عربی بودند ناسیونالیسم عرب در خوزستان مشکلی را در برابر ایران قرار می‌داد که مبارزه با شیخ خزعل در برابر آن ناچیز جلوه می‌کرد در همان اوایل سال ۱۳۰۵ دکتر افشار شُونیسم معروف خطراتی که ناسیونالیسم عرب از مناطق مرزی خوزستان متوجه ایران می‌کرد تشخیص داده بود راه‌حلی که پیشنهاد می‌کرد/ آن بود که زبان عربی از ایران ریشه‌کن شود و در تقسیمات کشوری تغییراتی داده شود تا نام و مرزهای خوزستان دگرگون گردد پاره‌ای از عشایر عرب زبان به نقاط خارج از خوزستان در سایر مناطق اسکان داده شوند رضاشاه با این دیدگاهها همدلی داشت و از ناسیونالیستهای ایرانی دو قرن نوزدهم و بیستم متأثر بود .

شونیسم رضاشاه حتی به زبان سرایت کرد و شونیسم زبانی بوجود آورده است شاه ابتدا تحت تأثیر ذبیح منصور معلم ریاضیات دانشکده افسری ، تغییر یک سلسله واژه‌های عربی به فارسی را پذیرفت واژه‌های ساخته بهروز و دوستانش اقتباس نادرستی از ریشه‌های اوستایی و پهلوی و غالباً از لحاظ زبانشناسی چنانکه پورداود در یک سلسله مقالات خود نشان می‌دهد مخدوش است مثلاً واژه ارتشتار را ساختند و حال آنکه در اصل این واژه «ارتهه» (ازاده – عرّاده) و «شتار» (ستاد – ایستاد) است یعنی کسی که بر عراده می‌ایستد. و نمی‌توان «ش» واژه «شتار» را به «ارتـهه» چسباند. و از آن ارتش ساخت!.

ولی رضاشاه در این امور وارد نبود و فهرست واژه‌های برساخت را چپ و راست امضا می‌کرد_۱۱۲)».

*** طرح‌های مربوط به تجزیه خوزستان توسط دولت استعماری انگلستان:**

تاریخ نویسان معاصر می‌نگارند: از اوایل قرن نوزدهم تاکنون استان استراتـژیک ، غنی و زرخیز خوزستان مورد طمع امپراطوری عثمانی و بعدها جانشین آن انگلستان بوده است به همین دلیل با چندین توطئه نافرجام روبرو شده است:

نخستین توطئه در زمان کنفرانس ارزروم (۱۲۶۳ هـ ق / ۱۸۴۷ م) طراحی شد دومین توطئه در زمان جنگ ایران و انگلیس در سال (۱۲۷۳ هـ ق/ ۱۸۵۷ م) صورت گرفت و سومین توطئه در زمان ملی شدن نفت (۱۳۲۹ خورشیدی / ۱۹۵۰ میلادی) کلیه توطئه‌های مذکور با طراحی مقامات انگلیسی صورت گرفته اما خوشبختانه هیچیک از این توطئه‌ها موفق نشد و همگی در نطفه خفه شدند.

* اولین طرح تجزیه خوزستان – یکی از افرادی که برای تجزیه خوزستان از ایران تلاشهای زیادی به عمل آورد سراوستن لایارد انگلیسی است که در حدود سالهای

(۱۲۵۶ هـ ق/ ۱۸۴۰ م) در ظاهر به عنوان کاوشگر و در باطن به عنوان جاسوسی به ایران سفر کرده بود وی با محمد تقی خان بختیاری رئیس ایل بختیاری دوستی برقرار کرده و تا آن حد به او نزدیک شده بود که در سفرنامه خود می‌نویسد: من یکی از دوستان محمدتقی خان و جزء افراد خانواده ایشان محسوب می‌شده‌ام لایارد به علت اطلاعات محلی که از مناطق مرزی ایران و عشایر و قبایل آن داشت از طرف استراتفورد کانینگ سفیر انگلستان در عثمانی مأمور شد برای تجزیه استان خوزستان از ایران و ضمیمه کردن آن به دولت عثمانی طرحی تهیه کند بقیه ماجرا را از زبان لایارد می‌شنویم: من لایارد به این کارها خیلی علاقمند بودم و این کار موافق دلخواه من بود زیرا که در این مدت اطلاعات صحیحی در محل به دست آورده بودم و تاریخ آن قسمتها را خوب می‌دانستم و تمام قبایل را که در آنجاها سکنی داشتند می‌شناختم و به اوضاع و احوال آنها آشنا بودم که تمام آن اطلاعات در این موقع برای من مفید واقع شده بنابر این بزودی پیشنهادی تهیه نمودم که به نظر خودم خیلی عادلانه بود و به نفع هر دو (ایران و عثمانی) تمام می‌شد چون که این پیشنهاد برطبق اسناد و مدارک طرفین تهیه شده بود پیشنهادهای من کاملاً مورد قبول سراستراتفورد انگلیسی واقع گردید و فوراً برای لرد آبردین وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده شد که به توسط او برای دولت روس فرستاده شود و انتظار داشت که به زودی این پیشنهاد تصویب شده عودت داده خواهد شد که به تصدیق باب عالی عثمانی نیز برسد تحقیقات من برطبق اسناد و مدارک و نقشه‌های طرفین بود که در اختیار من گذاشته بودند و نتیجه‌اش این بود که ادعای دولت عثمانی به قسمت ساحلی یسار شط‌العرب و محمره صحیح می‌باشد. دولت ایران فقط اسماً به این نواحی تملک دارد برعکس تملک دولت عثمانی رسمی بوده مورد تصدیق می‌باشد در این نواحی قبایل عرب مسکن دارند این قبایل تقریباً نیمه مستقل (خودگردان) می‌باشند

گاهی مطیع دولت ایران اند و گاهی احکام باب عالی (امپراتوری عثمانی) را اطاعت می‌کنند و موضوع نیز به واسطه تغییرات در مسیر قسمت سفلای رود کارون (کانال اسکندریا کانال عضدی) پیچیده شده است.

در اوایل قرن حاضر چنانکه از نقشه‌های آن وقت دیده می‌شود این رود خانه (کارون) آبهای خود را به خلیج فارس می‌ریخته و چندین مصب داشته است که معروفترین آنها موسوم به بهمن شیر است. چون این رود خانه از کوههای لرستان جاری است و همه‌جا هم در خاک ایران جریان دارد بالطبع یک رودخانه ایرانی محسوب می‌شود و هر دو طرف ساحل آن متعلق به دولت ایران است لیکن یک نهر یا کانال نسبتاً جدید به نام کارون الاعمه (کارورن‌کور) این رودخانه را به شط العرب متصل می‌کند که جدیدالاحداث است و در ساحل آن نیز شهر محمره (بندر خرمشهر) را شیخ اعراب بنوکعب شیخ غیث بنانموده است به مرور زمان رودخانه کارون این شهر را بزرگ و وسیع کرده است و قسمت مهم آبهای آن فعلاً از این قسمت داخل شط‌العرب می‌شود بنا براین دولت ایران ادعا می‌کند که زمینهای حفار در ساحل یسار شط العرب متعلق به آن دولت می‌باشد و مصب سابق آن یعنی بهمنشیر هم فعلاً برای کشتیرانی نسبتاً کوچکتری قابل کشتیرانی است و سایر مصب‌های رود کارون همانند: مارد، سلمانه و... به مرور زمان تخریب و یا پر شده و یا خشکیده است.

و پیداست که این رودخانه قرنها است بستر خود را نهر حفار قرار داده و به طرف غرب جاری می‌شود دلایل دولت عثمانی این بود که رودخانه فرات به تمامی در خاک عثمانی جریان دارد و متعلق به دولت عثمانی است و این بر خلاف اصول مسلمهٔ حق و عدالت است که دولت ایران به واسطهٔ وصل یکی از رودخانه‌های خود به رود فرات، به خود رودخانه وساحل یسار آن (منظور بندر خرمشهر و جزیرة‌الخضر یا آبادان امروز) ادعای

تملک داشته باشد و بخواهد در مصب آن دخالت مالکانه کند در اینصورت دولت عثمانی حاضر نیست بگذارد در تجارت و کشتیرانی رود فرات که بیش از یکهزار مایل در خاک عثمانی جریان دارد دولت دیگری در آن دخل و تصرف کند و هر گاه یک چنین دولتی دشمن عثمانی باشد به سهولت می‌تواند مصب آنرا به روی کشتیها و تجارت آن دولت مسدود کند دولت عثمانی دلیل می‌آورد که بهمنشیر مصب اصلی رود کارون می‌باشد به علاوه دولت عثمانی به موجب نقشه‌هایی که داشت مدلل می‌کرد که در گذشته هیچوقت سرحد دولت ایران به رود فرات وصل نبوده و آن قسمت که بین فرات (منظور شط‌العرب یا اروند رود امروزی) و بهمنشیر واقع بوده قبلاً متعلق به دولت عثمانی بوده است.

وقتی که لایارد تمام این اسناد و مدارک را مطالعه نمود حق را به دولت عثمانی داد و معتقد شد که خط سرحدی تازه‌ای از وسط صحرا در طرف غربی حفیظه به فاصله کمی از شط‌العرب که حفار را تقاطع کند رسم شود و از وسط دلتای رودخانه کارون گذشته و به دریا ممتد شود بنا براین دولت عثمانی مالک هر دو طرف ساحل شط العرب (اروند رود) خواهد گردید این پیشنهاد لایارد مورد قبول سراستراتفوردکانینگ واقع گردید و توسط لردآبردین برای موافقت تسلیم دولت روس شد ولی دولت روس این پیشنهاد را قبول نکرد و جداً از دولت ایران طرفداری نمود نه تنها شط‌العرب و ساحل یسار شط‌العرب را از حفار تا دریا حقّ مسلم دولت ایران می‌دانست بلکه اصرار داشت قسمتی از نواحی شرقی ساحل شط العرب نیز که دولت ایران به آن ادعایی نداشت تسلیم ایران گردد و عقیده داشت که این قسمتها تا التقای رودخانه فرات و دجله در محل قرنه حق دولت ایران می‌باشد و می‌بایست حق رسیدگی و تفتیش کشتیرانی در این رودخانه با دولت ایران باشد.

از آنجا که لردآبردین مایل بود با روسها در این موقع موافقت کند نظریات دولت روس را قبول نموده و به سراستراتفوردکانینگ دستور داد که آنها را به نظر دولت عثمانی برساند

بعد از رسیدن این دستور سراستراتفوردکانینگ مرا احضار نمود وقتی که وارد اطاق او شدم او را دریک حال بسیار عصبانی دیدم و داشت در اطاق قدم می‌زد همینکه مرا دید بدون اینکه کلمه‌ای بگوید کاغذ آبردین را به من داد که مطالعه کنم کاغذ را خواندم و بسیار متأسف شدم که لر آبردین این تصمیم را گرفته است به عقیدهٔ من این تصمیم برخلاف عدالت و حقیقت و برای منافع دولت انگلیس نیز مضر بود.

سراستراتفوردکانینگ مرا مأمور نمود که جواب این کاغذ را تهیه کنم که ایرادات خودم را راجع به نظریات دولت روس روی کاغذ بیاورم و بگویم که این تصمیم نسبت به دولت عثمانی عادلانه نیست به علاوه دولت انگلیس را بی اعتبار جلوه خواهد داد چون این تصمیم نشان می‌دهد که دولت انگلیس از دولت ایران طرفداری نموده است من جواب این کاغذ را تهیه نمودم و اسراستراتفوردکانینگ آن را قبول نمود ولی متأسفانه در لندن مورد قبول واقع نشد اما به چه دلیل؟ معلوم نیست دستور رسید که تعلیمات قبلی را به موقع اجرا گذارید دولت عثمانی به این تصمیم دولت‌های روس و انگلیس اعتراض نمود ولی بالاخره در مقابل تهدیدات دولتین انگلیس و روس تسلیم شد من از این پیشنهاد فوق‌العاده غمگین بودم چون که محمره (خرمشهر) یک محل بسیار مهم است و برای دولتی که در شرق تجارت و منافع سیاسی دارد نهایت درجهٔ اهمیت را دارد شهر محمره به مدخل فرات و دجله مشرف است و از اینجا تا قلب مملکت آسیائی دولت عثمانی قابل کشتیرانی می‌باشد از محمره به رود کارون که از حاصلخیزترین ایالتهای ایران که فعلاً بایر افتاده است (۱۸۴۰.م) عبور می‌کند می‌توان دسترسی پیدا نمود و در آینده این رودخانه‌ها معابر بزرگ تجارت و لشکرکشی‌ها واقع خواهند شد بالاخره منافع دولت انگلیس اقتضا دارد که مصب این رودخانه‌ها به دست دولتی نیفتد که در آینده ممکن است دشمن دولت انگلیس باشد پس از آن اعضای کمیسیون در سال ۱۲۶۵ هق

۱۸۴۹/م برای تهیه مقدمات کار در بغداد ملاقات کردند سپس در سال ۱۲۶۶ هق /۱۸۵۰م عازم خرمشهر یعنی مرز جنوبی شدند.

اعضای کمیسیون عبارتند از: دولت ایران میرزا جعفرخان (مشیرالدوله) دولت عثمانی درویش پاشا را بعنوان نماینده خود انتخاب کرد و مأموران روسیه و انگلستان نیز سرهنگ چریکف و سرهنگ و یلیامز بودند سرهنگ ویلیامز در کنفرانس ارزروم (شرق ترکیه امروزی) نیز مأمور دولت انگلستان بود و هنگام ورود اعضای کمیسیون سرحدی به خرمشهر اعراب خوزستان به شدت از مشیرالدوله نماینده ایران استقبال کردند وی در رسالهٔ تحقیقات سرحدّیه می‌نویسد: اعراب و تمامی اهل آنجا در روز ورود بشدت اظهار شعف و اعتراز و پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیت خود مخوف شده تا سه چهار شب از راه بدخیالی و سوء ظن خواب نکرد وقتی که فدوی به این کیفیت منتقل شد جمعیت اعراب را مرخص نموده و بنای مجلس مکالمه را گذاشت مذاکرات مربوط به تحدید حدود خرمشهر در نخستین جلسهٔ کمیسیون که در ۱۴/ ربیع الاول /۱۲۶۶ هق تشکیل شد نخست مسئله اعتبار یاد داشت توضیحی مطرح گردید در این جلسه درویش پاشا بر اساس یادداشت مذکور خط سرحدی را به نحوی پیشنهاد کرد که خرمشهر از اطراف به مرز عثمانی محدود می‌گردید و ساحل چپ اروند رود (شط العرب) که در تصرف عشایر ایرانی از جمله: ایل کعب بود و بنابر نص صریح عهدنامه ارزروم ملک ایران شناخته می‌شد از حاکمیت ایران جدا و به عثمانی واگذار می‌گردید مشیرالدوله ضمن رد خط پیشنهادی اظهار داشت: عهد نامه تنها سند معتبر است و یادداشت هیچ اعتبار حقوقی ندارد به استناد عهد نامه محمره (خرمشهر) بندر ولنگرگاه و جزیرة الخضر (آبادان) و تمام اراضی ساحل چپ شط العرب از محل الحاق رودخانهٔ کارون به شط العرب الی مصب آن به دریا متعلق به دولت ایران است درویش پاشا پس از اینکه از نظر

استدلال حقوقی طرفی نسبت شیوه دیگری در پیش گرفت وی تلاش بسیار کرد تا روسای عشایر عرب را به سوی دولت عثمانی جلب کند به همین جهت به شیوخ کعب نامه نوشت و وعدهٔ معافیت ده ساله مالیات داد محمد تقی سپهر، در ناسخ التواریخ می‌نویسد: درویش پاشا به اغوای مردم چعب (کعب) پرداخت و ایشان را به مواعید عرقوی (نژادی) تحریض داد که خویشتن را از تبعهٔ دولت آل عثمان بخوانند تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنم با این همه مشیرالدوله ده هزار تومان بر خرج ایشان بیفزود و آن جماعیت بدین شفاعت رضا نداده خود را به کذب به دولت بیگانه نبستند و همچنان شش هزار تومان بر شهر حویزه خراج نهاده و ۱۲۰۰/ - دیه و قریه که درویش پاشا به دروغ منسوب به اراضی دولت آل عثمان می‌دانست کذب او را مدال کرد و مسجل داشت به هر حال تلاش درویش پاشا در این مورد نیز بدون نتیجه ماند و شیوخ کعب پیشنهاد او را رد کردند و خود را فرمانبردار دولت ایران دانستند مشیرالدوله می‌نویسد: معهذا درویش پاشا مأمور عثمانی مدعی تبعیت آنها به دولت عثمانی شد و پاره‌ای دلایل ناموجه ذکر کرده ولیکن هیچ یک معتنابه و به حد دلیل وافی که سند دولتی شود نگشت.

* دومین توطئه تجزیه خوزستان (۱۲۷۳/هق ۱۸۵۷.م) - در سال ۱۲۷۲ هق نیروهای ایران به فرماندهی سلطان مراد میرزا (حسام‌السلطنه) هرات را تصرف کردند حسام‌السلطنه به خاطر این پیروزی مورد تقدیر و تشویق ناصرالدینشاه قرار گرفت و خلعت و نشان جهت وی‌ارسال شد پیروزی ایران موجبات نگرانی مقامهای انگلیسی را فراهم کرد هنری راولینسون پس از مسئله هرات به عنوان سفیر انگلستان در تهران منصوب شد (۱۸۵۹.م) می‌نویسد: سیاسیون لندن می‌خواهند ایران را ضعیف کرده قسمتهائی از مملکت ایران را به افغانستان یا سایرین ببخشند به این خیال که با این اقوام روابط خصوصی داشته باشند به این امید که این اقوام یک روزی در سرحدات

هندوستان یا ور و معین دولت انگلستان خواهند بود.

در اجرای سیاست مذکور نیروهای انگلستان جزیرهٔ خارک و بوشهر را تصرف کرده پس از آن عازم محمره (خرمشهر) شدند فرماندهی نیروهای انگلیس را جیمزاوترام به عهده داشت فرماندهی نیروهای ایرانی نیز به عهدهٔ خانلر میرزا (حاکم خوزستان) بود خانلرمیرزا در کناره‌های اروند رود (شط‌العرب) سنگرهای محکمی بنا کرد و دفاع از جزیرة الخضر و آبادان را به حاج جابر خان و پسرش سپرد «طبق اسناد موثق تاریخی و شاهدان عینی در میدان جنگ هرگز مسئولیت مستقیم به شیخ جابر بن مرداو بن علی بن محیسن کعبی و پسرش محمد سپرده نشد و اگر چنین می‌بود هرگز نیروهای ایرانی متشکل از: اعراب منطقه، الوار و بلوچها در آن جنگ شکست نمی‌خوردند چرا که شیخ جابر کعبی عاجزانه از خانلر میرزا درخواست می‌کرد که نیروهای ایرانی در آبادان و خرمشهر مستقر بمانند و از تمامیت ارضی ایران عزیز دفاع کنند اما خانلر میرزا هرگز زیر بار نرفت بهنگام عقب نشینی به سوی اهواز اعراب محدودهٔ اهواز و دشت میشان (بنوتمیم، بنوطرف و عشایر حویزه) نیز چنین تقاضائی از خانلرمیرزا بعمل آوردند اما او باترس و لرز منطقه را ترک کرده و به سوی دزفول و شوشتر گریخت. و اهالی آن سامان را به دست ارتش متجاوز انگلیس رها ساخت(۱۱۳)».

دفاع از محمره را نیز ابراهیم میرزا پسر خانلر میرزا بعهده داشت شیخ جابر خان رئیس ایل کعب در این جنگ با نیروهای متجاوز انگلیس مردانه جنگید ولازمهٔ وطن پرستی را نسبت به ایران به جای آورد خطاب او به برخی از فراریان از جنگ که مرا پیش قبایل عرب سرشکسته نکنید دلیل صمیمیت و صداقت او در انجام وظیفهٔ مرزداری بود که به عهده داشت به دنبال فرار خانلرمیرزا عموی ناصرالدین شاه نیروهای انگلیسی وارد محمره شده شهر را به تصرف خود درآوردند و سپس تا اهواز پیش آمدند و قصد داشتند به

داخل کشور ایران پیشروی کنند.

بریتانیا از سالها قبل مایل بود به نمایندگی از طرف کمپانی هند شرقی محمره (خرمشهر) را تحت کنترل خود درآورد درجنگ ایران و انگلیس دولت عثمانی کمکهای زیادی در اختیار آن کشور قرار داد مقامات عثمانی امیدوار بودند که دولت انگلستان خرمشهر را به آنها واگذار کند اشغال خرمشهر توسط انگلیسیها در بصره با استقبال مقامات عثمانی روبه رو شد مقامات انگلیسی به منظور واگذاری خرمشهر به عثمانی مذاکراتی را با مقامات عثمانی در بغداد انجام دادند اما قبل از اینکه دوطرف به یک توافق سیاسی در این زمینه دست یابند عهدنامهٔ پاریس در مارس ۱۸۵۷/ - بین ایران و انگلستان منعقد شد و یکی از شرایط آن خروج نیروهای ایران از هرات و نیروهای بریتانیا از محمره بود و به این ترتیب از توطئه دوم تجزیه خوزستان جلوگیری بعمل آمد.

پس از پایان جنگ ایران و انگلستان به پاس فداکاری های زیادی که حاج جابر بن مرداو بن علی بن محیسن» در راه ایران نمود ریاست قبیله باویه نیز به او سپرده شد همچنان ناصرالدینشاه از زحمات و فداکاریهای او تشکر و قدردانی کرد و وی را از درجه میر پنجگی به درجهٔ سرتیپ اول رسانید.

* سومین توطئه تجزیه خوزستان - در سال ۱۳۲۹ خورشیدی ۱۹۵۰ میلادی بدنبال ملی شدن تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس دولت انگلستان را برآن داشت تا طرح استعماری خود را براساس حملهٔ عراق به ایران و تجزیه استان خوزستان تدارک کند در نخستین مرحلهٔ اجرای طرح انگلیسیها مسئله تحریک‌آمیز تشکیل دولت مستقل عربی جدید در منطقه خلیج فارس را مطرح کردند این دولت می‌بایست تحت الحمایه انگلستان از أمارات: بحرین، کویت، قطر، عمان و خوزستان را زیر نفوذ خود متحد سازد. در مرحلهٔ بعد انگلیسی‌ها به تحریک ایلات و عشایر بختیاری قشقائی و عرب جنوب

ایران پرداختند تا آنها را به قیام علیه دولت مرکزی وادارند عمال و جاسوسان کمپانی نفت به عشایر جنوب اسلحه دادند و عوامفریبانه اعلام داشتند که ایلات و عشایر جنوب خود حاضرند بهره برداری از نفت جنوب را به دست گیرند و نگذارند مرتجعان تهران از منابع طبیعی و نفتی خوزستان استفاده کنند اما با سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق گرایش دولت جدید به غرب و تامین منافع نفتی آنها با تشکیل کنسرسیوم طرح تجزیه خوزستان توسط انگلیسیها ملغی شد(۱۱۴)

* اهمیت شناخت آسیبهای سیاسی - کارکرد نظام سیاسی حفظ تعادل نظام اجتماعی کل در ارتباط با داخل و خارج آن می‌باشد بنابراین اگر نظام سیاسی دچار آسیب شود به معنای آن است که مهمترین نظام تعادل بخش نظام اجتماعی کار خود را درست انجام نمی‌دهد و این آسیب به کلیه بخشهای دیگر سرایت می‌کند.

اگر بخواهیم آسیبهای نظام سیاسی را درجه بندی کنیم در رأس آنها باید از عدم مشروعیت نظام سیاسی یاد کرد که بخشی از آسیبهای دیگر خود معلول این آسیب هستند و بخشی دیگر نیز از آن جهت آسیب شناخته می‌شود که موجب عدم مشروعیت نظام می‌گردد در نظام قانونی این مردم هستند که از طریق انتخاب نماینده قدرت را به افراد واگذار می‌کنند اما این واگذاری بر اساس قاعده و قراری انجام می‌شود این قانون و قاعده در واقع میثاقی است که هم آنهایی که حکومت می‌کنند و هم آنهایی که از رای و نظر و حکم آنها تبعیت می‌کنند هر دو به آن وفادار می‌باشند همین قاعده و قانون است که به حاکمان اجازه می‌دهد:

۱ - با استفاده از زور متخلفان را مجازات کنند.

۲ - افراد کشور را به خدمت سربازی فراخوانند.

۳ - ا زاموال مردم سهمی بعنوان مالیات بستانند

در همهٔ این امور مردم احساس می‌کنند که عمل حکام حق و درست است اگر چه برای آنها مشکل هم باشد تا زمانی که حاکمان به این میثاق وفادار باشند حکومت آنها مشروعیت دارد و قیام و شورش مردم یا اقلیت نژادی، مذهبی، زبانی نوعی خیانت تلقی می‌شود و زمانی که دولت به آن میثاق پشت کند حکومت آنها مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

در صورتی که قانون اساسی (میثاقی که هر ملتی آن را پذیرفته است) مقرر دارد:

مردم از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند

اما حکومت در عمل میان اقوام تفاوت قائل شود این امر پایه‌ای خواهد بود برای عدم مشروعیت نظام سیاسی (دانش اجتماعی کد ۲۰۵/۳ – صص ۱۲۸ – ۱۲۹) دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی ۱۳۷۴) و بدینترتیب هنگامی که حکومتی مشروعیت خود را از دست بدهد مردم دیگر خود را موظف به اطاعت از آن نمی‌بینند. و در نتیجه حکومت برای اجرای احکام خویش باید به زور تکیه کند در چنین شرایطی مردم و یا اقلیتهای قومی، مذهبی خود را از حکومت جدا و بیگانه می‌دانند و حکومت را از آن خود نمی‌دانند پرداخت مالیات و رفتن به سربازی را نوعی تحمیل می‌دانند در اینصورت هرگونه اقدامی علیه حکومت به جای این که مذموم شمرده شود مورد تحسین همگان قرار می‌گیرد و هرگز نوعی خیانت تلقی نمی‌شود از جمله قیامهای مردم و اقوام و گروههای سیاسی دوران حکومتهای هرج و مرج طلب افشاریه، زندیه و یا مطلقه قاجار و یا خود کامه پهلوی نه تنها خیانت و جنایت نیست بلکه نوعی دادخواهی و دمکراسی تلقی می‌شود و قابل ستایش است. چنانچه در کتاب تاریخ ایران (۱) – کد ۲۱۵/۵ – وزارت آموزش و پرورش – صص (۶۲-۶۳) چاپ ۱۳۷۶ می‌خوانیم: در دورهٔ اشکانیان (۱۴۰ ق.م) دولت‌های محلی (پارس، آذربایجان، ارمنستان و دست میسان یا دشت میشان، دشت آزادگان که

شامل استان عمارهٔ عراق و خوزستان امروزی می‌باشد در زمان سلوکیان (۳۱۲ - ۱۴۰ ق. م) تقریباً مستقل بودند و فقط مالیات به سلوکیان می‌پرداختند در نتیجه اشکانیان فقط تعدادی از آنان را مغلوب و مطیع خویش ساختند و مجبور شدند استقلال داخلی آنها را بپذیرند و بدین ترتیب تعدادی از ایالتهای کشور ایران در زمان اشکانیان نیمه مستقل بودند و حکومت آنها به حکومت ملوک الطوایفی معروف گردید و مجلسی به نام مجلس مهستان از بزرگان ملوک الطوایف به شیوهٔ مشورتی تشکیل دادند تا به رتق و فتق امور کشور بپردازند.

* تاریخ میسان و عشایر العراق: - نوشته جبار عبدالله الجویبراوی - ص (۱۳ - ۴۹)

*** طرح‌های خود مختاری برای خوزستان -**

اولین طرح از اوایل قرن بیستم بر قدرت شیخ خزعل بسیار افزوده شد که به سه عامل مربوط بود نخست اینکه حکومت مرکزی که فاقد یک ارتش نیرومند بود گرفتار قیام مشروطیت شده و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد.

دوم اینکه چون امنیت و تجارت هند نیازمند ارامش در خلیج فارس و خوزستان بود بنابراین همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت. سوم اینکه دولت انگلستان وشرکت نفت در صورتی می‌توانستند از میدانهای نفتی تازه کشف شده بهره‌برداری کنند که شیخ خزعل را تحت حمایت خود می‌گرفتند به همین جهت در ۱۵ / اکتبر / ۱۹۱۰ قراردادی بین سروان پرسی زاخاریا کاکس و شیخ خزعل به امضاء رسید مبنی بر اینکه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد به نحوی که راه حل رضایتبخش درصورت هر گونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورده حق شما رانسبت به دارایی تان در ایران به رسمبت بشناسد.

یک قرارداد مشابه دیگر نیز در نوامبر ۱۹۱۴ - بین شیخ خزعل و دولت انگلستان به

امضاء رسید مفاد این قرارداد به دولت ایران اطلاع ندادند بر اساس قرارداد مذکور شیخ خزعل در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن خدمات شایانی به دولت انگلستان کرده به طوری که محافظ لوله‌های نفت جنوب به شمار می‌رفت(۱۱۵) دولت انگلستان در جریان جنگ جهانی اول به خوبی از اهمیت حیاتی نفت خوزستان در کسب پیروزی متفقین آگاه شده بود و این امر به خوبی در نطق معروف لرد کرزن در لنگسترهاوس در ۲۱ / نوامبر / ۱۹۱۸ – آشکار می‌شود: در حقیقت نسل آینده خواهد گفت که متفقین بر موجی از نفت به پیروزی رسیدند دراین میان نفت ایران سهم اصلی و عمده را در پیروزی متفقین داشت.

چرچیل در کتاب: بحران جهانی نوشته است: که در طول چهار سال جنگ جهانی اول ادارات دولتی انگلستان بر اثر استفاده از مواد قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس و خرید نفت به قیمت نازلتر از بازار (۷/۵) میلیون لیره سود برده است. دولت انگلستان مصمم بود تا به هر نحو که شده مناطق نفتی جنوب ایران را در اختیار خود نگاه دارد این امر به مفهوم تجزیه خوزستان نیست بلکه نوعی سلطه‌جوئی بر منابع اقتصادی یک کشور است در سال ۱۹۱۴ وینسون چرچیل، وزیر دریاداری بریتانیا در مجلس آن کشور به صراحت اعلام داشت:

چندین سال است که سیاست وزارت امور خارجه و وزارت دریاداری و دولت هندوستان این بوده است که استقلال منافع انگلیس را در معادن نفت ایران در خوزستان حفظ و حراست کند.

سالهای پیاپی دولت انگلستان از هر گونه خودمختاری خزعل پشتیبانی کرده بود در این زمان نیز کاپیتان نوئل از جاسوسان سرشناس بریتانیا برای هدفی ویژه یعنی سازمان دادن اتحاد قبیله‌های جنوب یا به عبارت بهتر کنفدراسیون جنوب ایران به خوزستان آمده بود.

ایوانف مورخ روسی در این زمینه می‌نویسد: در آن زمان شیخ خزعل اتحادیه عشایر جنوب را تشکیل داده بود عشایر عرب را با بختیاریها و الوار پشتکوه متحد می‌ساخت و شیخ خزعل خود آن را رهبری کرد این اتحادیه کمیته قیام سعادت در ماه آوریل ۱۹۲۲ با کمک و شرکت پیل که کنسول انگلیس در اهواز بود بر اثر تحریک انگلیسی‌ها که سعی داشتند حکومت مرکزی تهران (رضاخان) را تحت فشار قرار دهند. در خوزستان تشکیل گردید این اتحادیه به تبلیغات تحریک‌آمیز تشکیل عربستان ازاد در جنوب ایران دست می‌زد انگلیسیها درصدد آن بودند که به کمک این اتحادیه قیام سعادت نواحی جنوب غربی ایران را که نواحی نفت خیزی بوده به تسلط کامل خود درآورند.(۱۱۶)

آقای ایوانف مورخ روسی همانند سایر دولتمردان شوری فریب سیاست زیرکانه انگلیس را خورده و یا از اصل قضیه بی خبر بوده تشکیل کمیته قیام سعادت یا به قول ایوانف اتحادیه عشایر جنوب به دستور مقامات بلند پایه انگلیس انجام گرفته و کارگردان آن آقای پیل کنسول انگلیس در اهواز بوده طرحی است استعماری جهت براندازی حکومت خود مختار شیخ خزعل و روی کار آوردن رضاخان بوده و این توافق پشت پرده بین مقامات انگلیسی و رضاخان صورت گرفته بنابراین شیخ خزعل و متحدین او (بختیاریها و الوار پشتکوه) به این امید که احمد شاه را از خارج به ایران برگردانند این اتحادیه عشایری با اطلاع قبلی «احمد شاه» و اقلیت مجلس تشکیل دادند تا بتوانند در مقابل نقض قانون توسط رضاخان عامل جدید انگلیس ایستادگی کنند انگ خیانت و تجزیه به گردانندگان کمیته قیام سعادت را در واقع رضاخان علم کرده تا بتواند بر اریکهٔ قدرت تکیه زند و سپس با کمک اربابش انگلستان حکومت دیکتاتوری خود را بر سراسر ایران اعمال نماید.

دکتر علی پور طائی نویسنده کتاب عرب خائن نیست مدعی مفتری است در ص ۱۰۰،

می‌نویسد:

«... اما اگر اقدامهای سیاسی مردم عرب خوزستان را پس از برخورد ۲۵ ـ ۱۹۲۴ ـ ۱۳۰۴ خورشیدی) رضاخان (سردار سپه) با شیخ خزعل کعبی آخرین أمیر محمره (خرمشهر) مورد نظر قرار دهیم. باید از آنها بعنوان احقاق قومی یا ملی یا ایالتی یا استانی و یا محلی به معنی سیاسی یا فرهنگی در چهار چوب قانون اساسی مشروطیت تعبیر کرد. رویدادهای بعدی را نیز باید از همین دیدگاه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که خیانت و جنایت نیست وی اضافه می‌کند از یاد نبریم که اولین جمهوری که در ایران شاهنشاهی بوجود آمد هرگز جمهوری عربستان یا کردستان یا آذربایجان یا بلوچستان یا حتی جمهوری اسلامی ایران نبود بلکه جمهوری گیلان میرزا کوچک خان معروف به جنگلی است (۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۰) و البته همگی می‌دانند که مردم گیلان از اصیل‌ترین مردم آریایی ایران‌اند که زبانی و کیانی مستقل از پارسیان و دیگران دارند و تأسیس همان دولت مستعجل که برمبنای عقاید دینی اسلامی و سوسیالیستی و ملی میرزا کوچک خان صورت گرفته بود هرگز خیانتی به ایران آن زمان (رضاخان) نبود به همین دلیل است که از آن زمان تا حال دینی‌ها و سوسیالیستها و ملی گرایان ایران سنگ آن جمهوری پیشرو را بر سینه می‌زنند. و حال خود را در آینه آن می‌بینند و البته موسس انقلابی آنرا از پیشقدمان نهضت سیاسی و عقیدتی خود می‌دانند و به او مباهات می‌کنند.

* دومین طرح خود مختاری خوزستان در سال ۱۳۲۵ ـ شمسی (۱۹۴۶): در سال ۱۳۲۲ ـ هش به تحریک انگلیسیها یکی از پسران شیخ خزعل به نام شیخ چاسب شورشی را علیه دولت وقت ایران در خوزستان ترتیب داد در سال ۱۳۲۳ هش نیز یکی دیگر از پسران شیخ خزعل بنام شیخ عبدالله کوشید شورش دیگری را علیه دولت ایران ترتیب دهد اما سایر روسای قبایل عرب خوزستان از قبول دعوت وی و مشارکت در

شورش خودداری کردند از طرف دیگر در سال ۱۳۲۵ هش انجمنی به نام دفاع از عربستان تشکیل شد که هدف آن جلب توجه محافل بین المللی به مسئله خوزستان بود همچنین در همین سال حزبی به نام حزب السعاده با همان هدف خواستار تشکیل حکومت خودگردان خوزستان شد که به نتیجه نرسید».(۱۱۷)

*** قراردادهای مرزی ایران و عراق در دروهٔ پهلوی اول و دوم (رضاشاه و محمد رضا شاه):**

به دنبال تجاوزات مرزی عثمانی‌ها به خاک ایران قرار دادهای مرزی متعددی جهت تعیین حدود ثابت و دائم با وساطت کشورهای انگلیس و روس بین طرفین (ایران و عثمانی) و (ایران و عراق) منعقد شد با آغاز قرن بیستم دو عامل جدید بر اختلافات مرزی ایران و عثمانی اثر گذاشت و بر بازی شطرنج امپریالیستها در خاور میانه اضافه شد عامل نخست ظهور سیاست به سوی شرق آلمان بود و عامل دوم راکشف و استخراج نفت در ایران و منطقه تشکیل می‌داد که باعث ایجاد تنش در مرز طولانی دو کشور ایران و عثمانی و سپس دولت جدید الاستقلال عراق گردید.

* عهد نامهٔ سرحدی (۱۳ / تیر / ۱۳۱۶ هش – ۴ / ژوئیه / ۱۹۳۷):

عهد نامه سرحدی ۱۳ / تیر / ۱۳۱۶ ـ به شرح زیر مورد توافق دولتین ایران و عراق قرار گرفت:

ماده (۱) ـ طرفین معظمین متعاهدین موافقت دارند که اسناد ذیل به استثنای اصلاحی که در ماده (۲) این عهد نامه پیش بینی گردیده دارای اعتبار می‌باشد و طرفین موظف به مراعات آنها می‌باشند.

* الف: پروتکل را جع به تحدید حدود ترکیه و ایران که در ۴ / نوامبر / ۱۹۱۳ ـ سراسر شط العرب به دولت عثمانی واگذار می‌شود در این ماده قید می‌گردد: از کوشک بصری، خط مرزی بطرف جنوب تا کانال خیین، در نقطه‌ای که بین نهر دیایجی و نهرابو العربید

واقع است می‌رود و از آنجا که در امتداد خط وسط المیاه کانال خیین تا نقطه‌ای که بین نهر مزبور در دهانه نهر نزیله (نازالله) به شط العرب می‌پیوندد ادامه پیدا می‌کند از این نقطه خط مرزی در مسیر شط العرب تا دریا امتداد می‌یابد بنحوی که شط و کلیه جزایر آن باستثنای شرایط و استثناهای زیر تحت حاکمیت عثمانی قرار می‌گیرد:

الف: نقاط زیر متعلق به ایران خواهد بود ۱ ـ جزیره محیله و دو جزیره‌ای که بین محیله (حاج صلبوخ) و ساحل چپ شط العرب (ساحل متعلق به ایران در جزیره آبادان) واقع هستند.

۲ ـ چهار جزیره بین شطیط و معاویه و دو جزیره مقابل منیوحی که هر دو از متعلقات جزیره آبادان است.

۳ ـ کلیه جزایر کوچکی که فعلاً وجود دارند و یا ممکن است تشکیل شوند و در قسمت آب کم عمق به جزیره آبادان و یا اراضی متعلق به ایران در پائین نهر نزیله (نازالله) متصل هستند.

ب: بندر جدید و لنگرگاه محمره و قسمت بالا و پائین محل التقای رود کارون با شط العرب طبق معاهده ارزروم دوم تحت قلمرو دولت ایران باقی خواهد ماند بدون آنکه به حق دولت عثمانی برای استفاده از این قسمت رودخانه خللی وارد بیاید و همچنین قلمرو دولت ایران به آن قسمتهائی از رودخانه که خارج از لنگرگاه واقع است ادامه نخواهد یافت.

پ: هیچگونه تغییری در حقوق، عرف و عادات موجود دربارهٔ ماهیگیری در ساحل شط العرب متعلق به ایران وارد نخواهد شد کلمه ساحل ضمناً شامل آن اراضی است که به کنارهٔ آب کم عمق متصل هستند.

ت: قلمرو دولت عثمانی به قسمت‌هائی که از ساحل متلق به ایران که ممکن است به

علت مد آب و یا بهر علت دیگری قلمرو دولت ایران شامل آن اراضی که ممکن است به طور موقت یا اتفاقی هنگامی که آب از سطح معمول آب کم عمق پائین‌تر است. بوجود آید نخواهد شد.

ث: شیخ محمره (شیخ خزعل) با پیروی ازقوانین دولت عثمانی از حقوق مالکیت خود در خاک عثمانی همچنان بهره‌مند خواهد بود».(۱۱۸)

ب: صورت مجلس‌های جلسات کمیسیون تحدید حدود سرحدی ۱۹۱۴ ـ برای اجرای ماده (۲) مقاوله نامهٔ تحدید حدود ایران و عثمانی در ۲۳ / صفر / ۱۳۳۲ هـ ق (۲۱ / ژانویه / ۱۹۱۴) در خرمشهر گرد آمدند هیئتهای ایرانی و عثمانی با حضور مأموران روسیه وانگلستان از اروند رود (شط العرب) نام قدیمی رود فرات است شروع به تعیین حدود و نقشه برداری کردند پس از اتمام کار هر ناحیه صورتمجلسی رسمی که متضمن شرح علائم و خط سیر مزبور بود تنظیم و امضاء می‌شد.

به این ترتیب نمایندگان چهار دولت (ایران، عثمانی، انگلیس، روسیه) از ۲۳ / صفر / ۱۳۳۲ هـ ق شروع به کار کردند و در ۶ / ذیحجه / ۱۳۳۲ (۲۶ / اکتبر / ۱۹۱۴) در بازرگان ـ ماکو عملیات تحدید مرز را به پایان رسانیدند».(۱۱۹)

ماده (۲)، خط سر حدی به جلوترین نقطهٔ جزیره شطیط (تقریباً در ۳۰ درجه و ۱۷ دقیقه و ۲۵ ثانیه از عرض شمالی و در ۴۸ و ۱۹ دقیقه و ۲۸ ثانیه طول شرقی) رسیده به طور عمود از حد آبهای جزری به تالوگ (خط القعر) اروند رود (شط العرب) ملحق می‌شود و تا نقطهٔ واقع درمقابل اسکلهٔ فعلی نمره یک آبادان (تقریباً در ۳۰ درجه و ۲۰ دقیقه و ۴ / ۸ ـ ثانیه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۶ دقیقه و ۱۳ ثانیه طول شرقی آن را تعقیب می‌نماید از این مکان مجدداً خط سرحدی به سطح آبهای جزری متصل شده و خط سر حدی را به طوری که در صورتمجلس ۱۹۱۴ ـ توصیف گردیده است پیروی می‌نماید.

ماده (۳) ـ به محض امضاء این عهد نامه طرفین متعاهدین معظمین کمیسیونی برای نصب علائم سرحدی که محل آنها از طرف کمیسیون مذکوره دربند ب ماده اول این عهد نامه تعیین گردیده تشکیل می‌دهند و علائم جدیدی راکه لازم بدانند خواهند کرد ترکیب کمیسیون و پروگرام کارهای به وسیله موافقت مخصوص بین طرفین متعاهدین تعیین خواهد گردد.

ماه (۴) ـ از نقطه‌ای که حدود ارضی دولتین به شط العرب می‌رسد تا دریا مقررات ذیل نسبت به شط العرب اجرا خواهد گردید: الف: شط العرب به طور متساوی برای کشتیهای تجارتی کلیه کشورها باز خواهد بود کلیه عوارض مأخوذه جنبهٔ حق الزحمه را داشته و منحصراً بطور عادلانه به مصارف نگهداری و قابل کشتیرانی بودن یا با بهبودی راه کشتیرانی و مدخل شط از طرف دریا تخصیص داده خواهد شد و یا به مصارفی که مفید برای کشتیرانی است خواهد رسید عوارض مذکوره بر اساس ظرفیت رسمی کشتیها و یا آب خوری و یا توأماً هر دو حساب خواهد شد.

ب: شط العرب برای عبور ناوهای جنگی و کشتیهای دیگر طرفین که برای تجارت اختصاص ندارند باز خواهد بود.

ت: شط العرب برای عبور ناوهای جنگی و کشتیهای دیگر طرفین که برای تجارت اختصاص ندارند باز خواهد بود.

ت: این موضوع که در شط العرب خط سر حدی گاهی حد آبهای جزری و گاهی تالوگ و یا وسط المیاه را تعقیب می‌نماید به هیچ وجه به حق استفاده طرفین متعاهدین در تمام مجرای شط صدمه وارد نمی‌آورد.

ماده (۵) ـ نظر به اینکه طرفین متعاهدین بطوریکه در ماده (۴) این عهد نامه تصریح گریده منافع مشترک در کشتیرانی شط العرب دارند متعهد می‌شوند قرار دادهای راجع به

نگهداری و بهبود راه کشتیرانی و حفاری و راهنمائی و عوارضی که باید أخذ بشود و تدابیر صحیحی و اقداماتی که باید برای جلوگیری از قاچاق بشود و همچنین کلیه مسائل راجع به بحر پیمانی در شط العرب منعقد سازند بطوریکه در ماده (۴) این عهد نامه تصریح گردیده است.

ماده (۶) ـ این عهد نامه به تصویب رسیده و اسناد تصویب در بغداد در اسرع اوقات ممکنه مبادله خواهد شد عهد نامه مزبور ازروز مبادله اسناد تصویب به موقع اجراء گذارده خواهد شد بنا علیهذا نمایندگان طرفین متعاهدین این عهد نامه را امضاء نمودند در تهران به زبان ـ فارسی و فرانسه ـ تحریر یافت و در صورت بروز اختلاف متن فرانسه معتبر می‌باشد. به تاریخ سیزدهم / تیر ماه / ۱۳۱۶ شمسی».(۱۲۰)

* لغو رسمی قرار داد سیزدهم / تیر ماه / ۱۳۱۶ (۱۴ / ژونیه / ۱۹۳۷):

در ۲۶ / فروردین / ۱۳۴۸ شمسی (۱۵ / آوریل / ۱۹۶۹) سفیر ایران در بغداد به وزارت خارجه دعوت شد و نعیم‌النعمه معاون وزارت خارجه عراق به وی اظهار داشت: دولت عراق شط العرب را جزئی از قلمرو خود می‌داند و از دولت ایران درخواست می‌کند به کشتیهائی که پرچم ایران را در شط العرب بر افراشته‌اند دستور دهد که پرچم خود را پائین آورند و اگر در آن کشتیها فردی از افراد نیروی دریائی ایران باشد باید آن کشتی‌ها را ترک کنند و در غیر اینصورت دولت عراق با قوه قهریه افراد نیروی دریائی ایران را از کشتیها خارج خواهد کرد و در آینده نیز اجازه نخواهد داد کشتیهائی که به بنادر ایران حرکت می‌کنند وارد شط العرب شوند.

بدنبال آن دولت ایران که ملاحظه نمود جز اتخاذ یک روش قطعی در مقابل اقدمات غیر اصولی و غیر دوستانه عراق راه دیگری برای آن باقی نمانده است بناچار در مقام پاسخ بر آمد امیر خسرو افشار قائم مقام وزارت امور خارجه ایران در ۱۹ / آوریل / ۱۹۶۹ ـ

در مجلس سنا پس از ذکر تخلفات دولت عراق و رفتار خشن و غیر انسانی که با ایرانیان مقیم عراق به عمل می‌آورد اظهار داشت به دلایلی که گفته شد عهد نامه مرزی ۱۹۳۷ میلادی لغو می‌شود و تا آنجا که به دولت شاهنشاهی ایران از هر گونه تجاوزی به حق حاکمیت آن در آبهای شط العرب با تمام قوای خود جلوگیری خواهد کرد و به هیچ کس اجازه نخواهد داد که به هیچ اقدام تجاوز کارانه مبادرت ورزد».(۱۲۱)

پس از گذشت زمان و تغییر رژیم شاهنشاهی ایران به جمهوری اسلامی ایران در این زمینه مرتضی رسولی از جانب موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بنیاد مستضعفان و جانبازان طی گفتگویی با عباس سالور استاندار اسبق خوزستان (۱۳۴۵ - ۱۳۵۲ هـ ش) آمده است: دوران استانداری جنابعالی در خوزستان هم زمان با اوج اختلافات بر سر کشتیرانی در شط العرب (اروند رود) دنبال کنیم:

سالور: عرض کنم اختلاف ایران و عراق در مورد اروند رود (شط العرب) به زمان عثمانی‌ها می‌رسد اطلاع دارید که در زمان حکومت عثمانی مرحوم امیر کبیر از سوی دولت ایران مأمور مذاکره با عثمانی‌ها شد و نتیجهٔ مذاکرات هم انعقاد قرار داد دوم ارزنة الروم بود که بعد از سه سال صورت گرفت و بعداً که دولت عرق تشکیل شد آنان گفتند: حدود مرزی باید معیین شود و ادعاء و اظهاراتی در این مورد داشتند بنابر این از نظر تاریخی این اختلاف وجود داشت اختلاف هم این بود که قسمتی از خوزستان عرب نشینن بود درآن زمان خوزستان را در جغرافیا بنام عربستان می‌شناختند و حکمران آنجا را والی عربستان می‌نانمیدند «دوره والیان حویزه یا مشعشیان» بر همین اساس ادعا می‌کردند که این منطقه یک سرزمین عربی است و به اعراب تعلق دارد این اختلاف همچنان باقی بود تا اینکه در زمان رضاشاه نوری سعید وزیر خارجه عراق به ایران آمد و با باقر کاظمی وزیر خارجه ایران مذاکراتی کرد در آن زمان من محصل بودم ولی بعدها

متوجه شدم که انگلیسی‌ها فشار آوردند تا موضوع حل شود از این رو پیمان سعدآباد در سال ۱۳۱۶ شمسی بین ایران و عراق منعقد شد ولی اختلاف دو کشور همچنان باقی ماند.

همچنین من وقتی به خوزستان رفتم صحبت می‌شد که بندر خرمشهر باید از بین برود استدلال هم این بود که کشتیرانی در اروندرود (شط العرب) برای ایران همیشه با مشکلاتی مواجه بوده و اگر دامنهٔ اختلافات ایران وعراق بالا می‌گرفت استفاده از این بندرغیر ممکن می‌شد خصوصاً آنکه عراق همیشه تأکید داشت کشتیها بهنگام عبور از شط العرب باید حتماً پرچم عراق را بزنند و از راهنمایان این کشور استفاده کنند بر این اساس ان زمان عده‌ای فکر می‌کردند اگر بندر خرمشهر از بین برود ما علی الظاهر از این گرفتاری خلاص می‌شویم در صورتی که من متعقد بودم با این اقدام حاکمیت ایران در شط العرب به خطر می‌افتاد ضمن آنکه با تعطیل شدن فعالیت این بندر استراتژیک خسارات بسیار زیادی از نظر اقتصادی به ماتحمیل می‌شد زیرا عدهٔ زیادی از کارگران کارگزاران و حق العمل کارها شغل و فعالیت خود را از دست می‌دادند و رونق بازار خرمشهر هم از بین می‌رفت. و خرمشهر به یک شهر آرام و ساکت و بدون هیچ فعالیت تبدیل می‌شد به این جهات من با این نقشه مخالفت کردم و گفتم برای آنکه رونق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خرمشهر از بین نرود و نشان دهیم حاکمیت ما بر شط العرب (اروندرود) قطعی و مسلم است بایستی همان رویهٔ سابق ادامه یابد و کشتیها در بندر خرمشهر بار خود را تخلیه کنند.»(۱۲۲)

به این نکته باید اشاره کرد که چنین بنظر می‌رسد که دولتمردان جمهوری اسلامی با پیشنهاد دههٔ پنجاه موافق‌اند چراکه تا کنون (۱۳۷۸ خورشیدی) هیچگونه توجهی به دو بندر سوق الجیشی و استراتژیک (آبادان و خرمشهر) نشده و پس از هشت سال جنگ و

ده سال آتش بس «نه جنگ و نه صلح» بیشتر به شهرهای اموات شباهت دارند تا شهرهای جدید و امروزی!!

* قرار داد الجزیره (۶ / مارس / ۱۹۷۵) - هنگام جلسات سران اوپک در پایتخت الجزایر و با ابتکار «هواری بومدین» رئیس جمهور وقت الجزایر شاه ایران (محمد رضا پهلوی) و آقای صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب عراق دوبار ملاقات کردند و مذاکرات طولانی درباره روابط بین ایران و عراق به عمل آوردند صفات مشخص این مذاکرات با حضور رئیس جمهور هواری بومدین انجام گرفت صراحت کامل و اراده صادقانه هر دو طرف برای رسیدن به یک راه حل نهائی و دائمی برای کلیه اختلافات بین دو کشور با توجه به اصول احترام به تمامیت ارضی عدم امکان تجاوز به مرز و عدم مداخله در امور دیگران بود طرفین معظمین متعاهدین تصمیمات زیر را اتخاذ نمودند:

اول علامت گذاری نهائی مرزهای زمینی بر طبق پروتکل اسلامبول (۱۹۱۳) و صورتجلسات تحدید حدود مرزی سال (۱۹۱۴)

دوم: تعیین حدود مرزهای رودخانه‌ای بر اساس خط تالوگ (خط القعر)

سوم ـ طرفین امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک برقرار نمایند آنان همچنین متعهد می‌شوند که نظارت دقیق و مؤثر از مرزهای مشترک خود به منظور پایان دادن هر نوع رخنه اخلاگرانه صرفنظر از منشاء آن بعمل آورند.

چهارم: طرفین همچنین موافقت نمودند که ترتیبات فوق عناصر جداگانه‌پذیر یک راه حل می‌باشند و در نتیجه هر گونه تخلف از اجزاء متشکله آن مسلماً با روح توافق الجزیره مغایرت خواهد داشت طرفین در تماس دائم با رئیس جمهور هواری بومدین خواهند بود و ایشان در موقع لزوم مساعدت برادانه الجزائر را برای اجرای این تصمیمات ابراز خواهند داشت طرفین تصمیم گرفته‌اند که پیوندهای همسایگی و دوستی سنتی را مخصوصاً با

ازبین بردن کلیه عوامل منفی در روابط بین خود و از طریق مبادلهٔ دائم نظرات خویش درباه مباحث مورد علاقه مشترک و با توسعه همکاری متوازن تجدید نمایند طرفین بطور رسمی اعلام می‌کنند که منطقه خلیج فارس باید مصون از هرگونه مداخله بیگانگان باشد.»(۱۲۳)

* لغو قرار داد الجزیره ـ در ۱۷/ سپتامبر / ۱۹۸۰ ـ شب هنگام نمایندگان مجمع ملی عراق برای تشکیل جلسه فوق العاده دعوت شدند پس از تشکیل جلسه صدام حسین پشت تریبون رفت و طی سخنرانی مبسوطی الغاء قرار داد ۶/مارس/ ۱۹۷۵ ـ الجزیره را بطور یکجانبه اعلام کرد صدام حسین در توجیه تصمیم خود ابتدا مطالبی درباره تشکیل دولت اسرائیل و مقاصد آن دولت در سر کوبی اعراب بیان کرد و اظهار داشت که عراق به دو علت هدف مقدم صهیونیستها و امپریالیتسهای حامی آن قرار دارد اولاً بخاطر آنکه ملت عراق دارای سرشت جنگجوئی است و در طول تمام قرون در دفاع از حیثیت والای ملت عرب و حق حاکمیت آن نقش شایسته داشته است و ثانیاً برای آنکه ملت عراق دارای استعدادهای خاصی برای پیشرفت و ترقی است. صدام حسین آنگاه نتیجه گرفت که ایران با حمایت موثر مالی و تسلیحاتی عروسکهای شمال (کردهای بارزانی) که قصد تجزیه خاک عراق را داشتند ولی ارتش دلاور عراق از تمامیت ارضی و افتخارات ملت عرب با ابراز جان بازیها و فداکاریها دفاع کرده است صدام حسین تصریح کرد که در طول مدت یکسال جنگ با کردهای شمال که از مارس /۱۹۷۴ ـ تا مارس /۱۹۷۵ ـ ادامه داشته ارتش عراق بیش از شانزده هزار کشته وزخمی داده تلفات غیر نظامی‌ها که بیش از ۶۰ هزار نفر بوده است صدام حسین آنگاه به تفصیل درباره‌ی علل و جهات انعقاد قرار داد ۶/مارس/۱۹۷۵ الجزیره و نقش حیاتی امضای قرار داد در حفظ امنیت عراق سخن گفت واضافه کرد که ایران از همان آغاز با تعیین خط مرزی تالوگ (خط القعر) در آبهای

شط العرب از قرار داد الجزیره استفاده کرده است و حال آنکه طبق معمول وقت بیشتری برای اجرای توافقهای پروتکل مرزهای زمینی بوده است اقدامات مربوط به اعاده‌ی اراضی به عراق به علت شرایط رژیم سابق در ایران ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به تعویق ماند و وقتی که این رژیم (جمهوری اسلامی) اداره امور را بدست گرفت اراضی ما هنوز زیر نظارت طرف دیگر بوده است.

صدام حسین اضافه کرد که متوجه بوده است که رژیم جدید برای ایفای تعهدات خود در قرارداد الجزیره به وقت احتیاج دارد ولی بزودی متوجه شد که سران رژیم جدید به رعایت قراردادهای مارس / ۱۹۷۵ ـ پای بند نیستند زیرا هیئت‌های حاکمه‌ی ایران سران بارزانی را که در آمریکا اقامت داشتند به ایران فراخواندند بارزانی عروسک و بعضی از پسرانش آماده بودند که به ایران حرکت کنند و اقدامات تهاجمی خود را علیه عراق از سرگیرند ولی او در آنجا در کشور اربابان آمریکائی خود میمیرد و پسرانش و بعضی از سران شورشی به ایران می‌آیند هیأت حاکمه ایران با حمایت آشکار از آنها قصد داشت که از بارزانی‌ها به عنوان تخته پرش برای تهدید حاکمیت عراق وامنیت ملی آن استفاده کند و آنگاه در بیان علت لغو قرارداد ششم / مارس / ۱۹۷۵ـ اظهار داشت: چون زمامداران ایران از همان آغاز بدست گرفتن قدرت با مداخله آشکار و تعمدی در امور داخلی عراق وبا پشتیبانی و تسلیح دار و دسته‌ی شورشیان که مورد حمایت صهونیستها و آمریکا هستند دقیقاً همان کاری که شاه کرد و با خودداری از استرداد اراضی عراق، که ماناگزیر شدیم آنها را به زور آزاد کنیم قرارداد را بدلایل فوق نقض کرده‌اند.

بنابر این در مقابل شما اعلام می‌داریم که قرارداد ۶ مارس / ۱۹۷۵ ـ از طرف مانیز ملغی شده است».

و پس از آن تأکید کرد که عراق حاکمیت مطلق خود را بر سراسر شط العرب اعلام

می‌دارد و تهدید نمود که هیچ نوع تجاوزی را علیه عراق تحمل نمی‌کند».(۱۲۴)

* یادداشت وزارت خارجه‌ی عراق به ایران ـ از لحاظ رعایت تشریفات مقرر وزارت امور خارجه عراق در ۱۷ / سپتامبر / ۱۹۸۰ (۲۶ / شهریور / ۱۳۵۹) آقای بشارت کاردار سفارت ایران را احضار کرد و طی یادداشت شماره (۵/۱/۷/۱۴۰۲۴) مورخ همان روز که به او تسلیم نمود اعلام داشت: دولت جمهوری عراق تصمیم گرفته است که موافقت نامه الجزیره که در تاریخ ۶ / مارس / ۱۹۷۵ میان دو کشور منعقد گردیده قرار دادهای مرزی دولتی و حسن همجواری منعقده میان دولت جمهوری عراق و دولت شاهنشاهی ایران همراه با سه پروتکل پیوست آن وضمیمه‌هایشان که در تاریخ ۱۳ / ژوئن / ۱۹۷۵ ـ بر اساس موافقت نامه مذکور در بغداد امضاء شد چهار موافقت نامه متمم قرار داد مذکور و ضمیمه‌هایشان که در ۲۶ / دسامبر / ۱۹۷۵ ـ در بغداد به امضاء رسید و یادداشتهای مبادله شده و سوابق مشترک را به علت نقض گفتاری و کرداری آنها از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران طبق مفاد بند (۴) موافقت نامه الجزیره و ماده (۴) قرار داد سابق الذکر کان لم یکن بشمارد». (۱۲۵)

* یادداشتهای وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به عراق ـ وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز بجای آنکه پاسخ یادداشتی را که چنین مهم بوده است به زودی ارسال دارد و نه روز بعد و در تاریخ ۴ / ۸ / ۱۳۵۹ طی یادداشت شماره (۴۲۴/۷/۲-۲/۶۳۳۶/۱۸) اعلام می‌دارد که این دولت عراق است که مفاد عهد نامه ـ ۱۹۷۵ و به خصوص پروتکل مربوط به امنیت در مرز را نادیده گرفته است و از جمله با فرستادن مأمورین و گروههای مسلح به استانهای آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام، و خوزستان به اقدامات خرابکارانه و کمک به ضد نقلاب مبادرت ورزیده و امنیت داخلی ایران را نقض و با روابط همجواری دو کشور لطمات جبران ناپذیری وارد ساخته

است چنانچه از نظر دولت عراق مشکلاتی در نحوه اجراء و تفسیر عهد نامه حاضر و سه پروتکل و ضمائم آنها این اختلاف با رعایت کامل مسیر خط مرز ایران و عراق مندرج در مواد (۱) و (۲) فوق الاشعار و نیز با رعایت حفظ امنیت در مرز ایران و عراق طبق ماده (۳) فوق الذکر و فصل خواهد شد و الحاقیه مورخ ۲۶ / دسامبر / ۱۹۷۵ ـ الحاقیه مربوط به بند (۵) ماده (۶) مورخ ۵ / دیماه / ۱۳۵۴ (۲۶ / دسامبر / ۱۹۷۵) تصویب و اجازه مبادله اسناد تصویب آن داده می‌شود که آئین رسیدگی به حل اختلاف را به تفصیل و به صراحت مشخص نموده است اقدام می‌گردید و سپس از استدلال خود نتیجه می‌گیرد که نه تنها حق بلا اعتبار بودن یک طرفه عهدنامه و موافقتنامه‌های مذکور در آن پیش بینی نشده است بلکه به هیچ وجه اختلاف نظر در نحوه اجرای آن نمی‌تواند موجبی برای اعلان بی اعتباری یکطرفه باشد و در پایان تأکید می‌کند که کلیه عهد نامه‌ها و پروتکل‌ها و موافقت نامه از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران همچنان معتبر و نافذ می‌باشد». (۱۲۶)

*** اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت رضا خان:**

اوضاع اقتصادی: اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستائی تشکیل می‌داد و سلطه‌ی فئودالیسم همچنان در دهات ایران حکمفرما بود اکثریت تام کشاورزان فاقد زمین بودند و از محصولی که بدست می‌آوردند یک دوم تا چهار پنجم به آنان تعلق می‌گرفت و بقیه را مالک تصاحب می‌کرد بعلاوه کشاورز مجبور بود که به مالک زمین بیگاری بدهد و عوارض جنسی نظیر، مرغ، تخم مرغ، روغن، گوسفند، هیزم و غیره را مجاناً برای مالک و یا (خان ایل و شیخ قبیله) فراهم کند حق تعیین کد خدا جزو حقوق مالک بود و کشاورزان از هر گونه حقوق اجتماعی محروم بودند عمده‌ترین ابزار کار در کشاورزی مانند سابق: خیش، شن کش با دندانه‌های چوبی و گاهی فلزی، بیل و کلوخ کوب بود و ماشین آلات کشاورزی جدید بندرت دیده می‌شد.

کشاورزان از مؤسسات بهداشتی و فرهنگی محروم بودند و به حالت نیمه گرسنه به حیات خود ادامه می‌دادند در جنوب و جنوبغربی کشور (خوزستان) بسیاری از کشاورزان چند ماه از سال با خوردن آرد هسته‌ی خرما (اسحاله فصم التمر) ملخ خشک شده و علف طبیعی، درخوزستان به زبان محلی (ارجیجه، رشادگاع، خس گاع، گاگله، اطویطوه، توله «گل پنیرک» و...) علفخوری می‌کردند و سد جوع می‌نمودند. حکومت رضا خان، در وضع دهقانان چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب ور عیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. بر عکس ورود سرمایه‌های بازرگانی و انتفاعی به دهات به استثمار و بهره کشی به حد قابل توجهی افزود.

بهره کشی به ویژه در املاک اختصاصی رضاخان شدیدتر بود دهقانان این املاک در واقع وابسته به زمین بودند اقتصاد کشور در مجموع به دست طبقهٔ فئودال ـ مالک با همکاری بررژوازی بزرگ تازه به دوران رسیده اداره می‌شود و سیاست کشاورزی حکومت رضا خان که خود به لحاظ داشتن املاک وسیع بزرگترین مالک کشور بود در جهت تحکیم همه جانبه‌ی مالکیت‌های بزرگ و رشد املاک وسیع کشت و زرع کالایی به منظور تامین مواد خام کشاورزی هم برای صنایع ملی نوپا و هم برای نیازهای صادراتی تنظیم شده بود همچنین اکثریت قوانینی که در زمان رضاخان درباره زمین کشاورزی به تصویب رسید به جز تحکیم مالکیت اربابان بر زمین و آب و تشدید عدم حمایت از رنجبران انجام دادند تا دهقانان با مأمورین مالی تماس پیدا نکنند و به جای ان مالیات صدی سه را گذاشتند نتیجه ان شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف گردید و در عوض اگر دهقانی با مأمورین مالی تماس پیدا نکنند و به جای ان مالیات صدی سه را گذاشتند نتیجه ان شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف گردید و در عوض اگر دهقانی کوزه ماستی و یامرغی برای فروش به شهر می‌آورد می‌بایست مالیات صدی سه پرداخت

می‌نموده بدیهی است کسی را جرأت دریافت مالیافت از املاک اختصاصی نبود.

از نظر دامداری سیاست اسکان عشایر (تخته قاپو) حکومت رضاخان صدمات بزرگی به دامداری کشور که صادر کننده‌ی دام بود وارد آورد و نهایتاً در نیم قرن اخیر گوسفند را از اژرانتین و گوشت بسته بندی و منجمد شده (گوسفند مرینوس) از استرالیا خریداری نمایند.

از نظر رشد مناسبات نوین سرمایه داری در کشور ما در فاصله سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ ـ شمسی اقتصاد سرمایه داری به علل زیر پیشرفت قابل توجهی نمود:

۱ ـ نیرو گرفتن حکومت مرکزی و برقراری أمنیت داخلی با قوه قهریه موجب شد از سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه فرار خود را در خرید املاک و استفاده از وجود شرایط استثمار در روستاها یافته بود بتدریج متوجه صنایع وابسته گردد.

۲ ـ رضاخان در آزمندی خود به غصب املاک اکتفا نمی‌کرد تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا می‌شد به خود اختصاص می‌داد و از این راه بدل به یکی از سرمایه داران عمدۀ کشور شد.

۳ ـ فشار بورژوازی رشد یابنده و منافع شخصی رضا خان به عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می‌شد که خود این نیز انگیزه بعدی سرمایه گذاری در صنایع بود این عوامل موجب رشد نسبتاً سریع صنایع در دهه‌ی ۱۳۱۰ ـ ۱۳۲۰ گردید.

از طرف دیگر طبقه کارگر ایران نیز در کارخانه‌ها و مراکز جدید صنعتی بوجود آمده شروع به رشد نمود به طوری که در آستانه جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول به کار بودند در زمان رضا خان طبقه کارگر در صنایع حداکثر دستمزد ۵ الی ۸ ریال در برابر ۱۲ – ۱۴ ـ ریال حداقل هزینه روزانه پس از یک روز کار که غالباً از

طلوع تا غروب آفتاب بود پرداخت می‌گردید ضمناً زنان و کودکان نیز با نازلترین دستمزد مجبور به کار بودند.

راجع به سیاست بازرگانی دولت آنچه باید گفت این حکومت رضا خان از سیاست اقتصادی انحصار تجارت که سلاحی در دست دولتهاست نه در راه پیشرفت و ترقی کشور و رفاه مردم بلکه برای ارضای سود جوئی دربار و جبران کسر بودجه‌ی ناشی از مخارج بی حساب آن حکومت استفاده کرده یکی از علل عمده‌ی پریشانی تجارت و اقتصاد در این دوره انحصارهای دولتی است دولت شصت تا هفتاد درصد بازرگانی کشور از قبیل: قند، شکر، چای، پنبه، تریاک و غیره را به نام انحصار به دست ناآزموده‌ی خود گرفت (بخش دولتی) خیلی مسخره است که دولت این انحصار بازیها را به بهانه دلسوزی به حال مردم و جلوگیری از اجحاف و گرانفروشی تجار و بالاخره بمنظور تنزل دادن قیمت کالا و تأمین آسایش عمومی به خود اختصاص داد ولی در عمل معلوم شد که منظوری جز انباشتن جیب خود نداشت.

کشور ما در دوره‌ی رضا خان همچنان به صورت زایده مولد مواد خام به بازارهای جهانی سرمایه داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند بعلاوه این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً وابسته به تجهزیات و وسایلی بود که از خارج وارد می‌گردد. کار آنها نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی مخصوصاً آلمانی بود لذا در عین حال که ایران هنوز بطور عمده به صورت میدان فعالیت سیاست استعماری انگلستان باقی مانده بود در اثر همراهی و مساعدت رضا خان دولت آلمان هیتلری نیز موفق به کسب ارقام مهمی در اقتصاد کشور شد چنانکه در آستانه‌ی سال ۱۹۴۱ - ۱۳۱۹ ش سهم آلمان در تجارت خارجی بالغ بر ۵ / ۴۵ تا ۴۸ درصد گردید.

و در رابطه با اصلاحات اقتصادی و بازرگانی بیشتر پروژه‌ها و طرحهای انجام شده در خدمت استعمار گران بود از جمله خط سراسری راه آهن شمال به جنوب کشور چه از جهت بازرگانی و چه از جهت نظامی به نفع متفقین بوده چنانچه دکتر مصدق در این زمینه در جلسه مورخ ۴ / ۷ / ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی گفت: درست است که راه آهن سراسری ایران با استفاده از امکانات مالی داخلی و بی دریافت وام از خارج کشیده شد لکن با کمال تأسف اقدامی بود در تأمین منافع استراتژیک استعمارگران که با صرف دارائی و هستی ملت و بی توجه به منافع حیاتی آن انجام گرفت و اگر در این راه کسی را افتخاری نصیب شود افتخار خدمتگزاری استعمار است نه سر افرازی خدمت به ملت».(۱۲۷)

املاک اختصاصی ـ ثروت و منابع در آمد رضا خان: رضا خان میرپنج افسر دیویزیون قزاق درسوم اسفند / ۱۲۹۹ که به اشاره آیرون ساید فرمانده قوای انگلیسی در قزوین به تهران آمد و سردار سپه شد و هم در ۲۱ / آذر/ ۱۳۰۴ ـ که به تخت سلطنت نشست نه ملکی داشت، نه ایلی، نه طایفه، نه کارخانه‌ای، نه وجه نقدی در بانکهای خارج بلکه به گفته مورخ معاصر ایران «حسین مکی» «رضاخان پادشاهی بی بوته بود.» ولی (۲۵ / شهریور / ۱۳۲۰) که امکان زورگوئی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد وی با تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرکان و سایر نقاط بزرگترین مالک کشور ایران شد وبا در دست داشتن ذخایر نقدی در بانگهای انگلستان، آمریکا، و آلمان یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود املاکی که رضا خان به زور و ستم از مردم غصب می‌نمود حرض و ولع سیری ناپذیری وی را کفاف نمی‌کرد لذا به دستور او مجلس شورای ملی قانون فروش املاک خالصه را به تصویب رسانده تا شاهنشاه عظیم الشأن بتواند بهترین املاک خالصه را به اسم خود و فرزندانش منتقل

نماید(۱۲۹)

در رابطه با حرص و ولع رضاشاه به املاک و پول اسکندر دلدم در کتاب: زندگی پرماجرای رضا شاه ج: ۲ ۶۵۹ – می‌نویسد: در دوره رضاشاه ساختن مجسمه او و نصب آنها در میادین شهرهای سراسر کشور یکی از افتخارات روسای لشکر و استانداران و آدمهای ابن الوقت و عوامل رژیم بود که برای این کار خیر! سرو دست می‌شکستند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند یکبار وقتی رضا شاه برای بازدید به یکی از شهرها رفت شهردار ضمن خیر مقدم از رضاشاه تقاضا کرد اجازه بدهد مجسمه‌اش را در یکی از میادین شهر نصب نمایند رضا شاه گفت: این کار چقدر خرج برمی دارد؟ شهردار گفت: حدود ده بیست هزار تومان رضاشاه گفت: اگر این پول را به خودم بدهید تا آخر عمر توی میدان شهرتان می‌ایستم!

ای. ک. س / لمپتون محقق و استاد دانشگاه لندن در کتاب خود موسوم به اصلاحات ارضی ایران می‌نویسد: رضا خان در ترکمن صحرا (استان گلستان) که قسمت اعظم آن منطقه خالصه بود چهار صد ده(روستا) خالصه خریداری نمود مؤید احمدی نماینده دوره سیزدهم مجلس شورای ملی بطور مجمل در بیان تعداد دهاتی که در دورهٔ دیکتاتوری سیاه به تصرف غاصبانه رضاخان درآمده گفت: در دورهٔ هفده سالهٔ سلطنت رضاخان بالغ بر ۴۴ هزار سند مالکیت به نام او صادر شده است علاوه بر این احتمال زیاد رضاخان یکی از سهامداران نفت جنوب بوده زیرا علی دشتی در مجلس شورای ملی صراحتاً از سهام نفت جنوب متعلق به رضاخان نام برد خود رضاخان نیز ضمن سند تنظیمی که در بندرعباس به وجود نقدیه و سهام موجوده در بانکهای خارجی اعتراف نموده است لکن آنچه مسلم است رضاخان سالیانه دوازده هزار لیره بابت اجاره اراضی بایر نفت شاه و خطوط لوله مربوط به آن از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌کرد.

بدیهی است تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاخان از املاک و مستغلات و کارخانه‌ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست ولی بنا به نوشته مطبوعات در سالهای آخر سالی هفتاد میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود ساختمانها و قصرها ویلاها نیز با مخارج شهرداری ساخته می‌شد در همان سالها سالیانه شصت میلیون تومان معادل ۲۵ میلیون دلار به خارج ارسال می‌شد و به منظور این که در ارسال وجه خارج اشکالی پیش نیاید سعی می‌شد که رؤسای کل بانک ملی و کمیسیون ارز از افراد مطمئن باشند بطور خلاصه سپرده رضاخان در بانکهای خارج از ایران مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار حدس زده می‌شد.

بنا به نوشتهٔ روزنامه بیداری کرمان خود رضاخان هنگامی که از طریق کرمان عازم جزیره موریس بود دربارهٔ ثروت خود چنین اظهار داشته است:«... دو ماه و نیم قبل که شاه سابق از سلطنت استعفا کرد و از راه کرمان عازم هندوستان و جزیره موریس بود در کرمان حقیقتی را بیان می‌نماید که از هر حیث قابل توجه می‌باشد وی به دو نفر از اهالی این شهر که به حضور او رسیده بودند چنین اظهار می‌نماید هفت هزار میلیون تومان تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت همه کار می‌شود کرد و تنها با نان و گوشت نباید قناعت نمود این مبلغ معادل پنجهزار و پانصد خروار طلای مثقالی بیست تومان قیمت آنروز طلا است.

اسکندر دلدم در کتاب زندگی پرماجرای رضا شاه ج ۲: ۹۴۷ می‌نویسد: «جزو بار و بنه رضا شاه در موقع عزیمت از ایران مقدار معتنابهی لول تریاک مالیده و نمالیده بود! شاه روزی دو بار تریاک می‌کشید (صبح و بعد از ظهر) رضا شاه معتقد بود که سگ، تریاکی را گاز نمی‌گیرد و اولادش ناخلف نیستند.»

با سقوط حکومت بیدادگر رضاخان وزش نسیم آزادی در کشور ما، ستمدیدگان برای احقاق حقوق خود به پا خاستند و بناچار ابتدا به سراغ مجلس شورای ملی رفتند تا حقوق خود را از نمایندگان ملت بگیرند.

روزنامه کوشش ضمن درج تلگراف زیر: دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را به جان مردم اندازد آقایان نگذارند شمشیر خون آلود و شکسته شاه سابق (منظور رضا شاه) را دوباره صیقل زنند و به گردن ما بیچارگان بگذارند همچنین سرمقاله خود را نیز به املاک غصبی رضاخان اختصاص داده چنین می‌نویسد:

«... اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شده‌اند املاک و مزارع خود را یگانه وسیله اعاشهٔ آنان بوده در مقابل چند شاهی و احیاناً بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار و اینک که روز دادخواهی و دادرسی است انتظار دارند به تقاضای حقهٔ آنها گوش داده شود.

روزنامه تجدد ایران شماره (۳۲۲۹) مورخه ۱۳۲۰/۷/۳ تحت عنوان شاه سابق به کجا می‌رود؟ محاکمهٔ مسببین بدبختی کشور چه شد؟!(۱۲۹) (س. م. طباطبائی)

مجید موقر مدیر روزنامهٔ ایران در شمارهٔ سوم به تاریخ ۱۳۲۰/۱۰/۴ تحت عنوان سرنوشت سانسور در ایران پرده از جنایات شاهنشاه عظیم الشأن برمی‌دارد و روزگار مردم ایران را در دورهٔ بیست ساله چنین بیان می‌کند اگر سانسور در ایران برقرار نبود مردم می‌توانستندن به شاه سابق بگویند ای شاه! چرا خانهٔ ما را باغ ما را ملک ما را مزرعهٔ ما را زمین ما را به زور از ما می‌گیرند؟ چرا چون اموال ما را به زور می‌گیری ما را هم به سخره می‌بری و ... و چنین بود سیمای واقعی اعلیحضرت رضا شاه کبیر!! بنیانگذار ایران نوین!! (۱۳۰)

* نتایج هفده ساله سازندگی و آبادانی رضاشاه در خوزستان: نقل از مشاهدات زنده

یاد محمد دانشور جهانگرد ایرانی در سال ۱۳۲۵ از شهرهای اهواز بندر شاهپور (امام خمینی) خرمشهر و آبادان آقای محمود دانشور در مقدمهٔ کلام خود بیان می‌کند که انگلیسی‌ها در خوزستان برای خود زندگی شاهانه ترتیب داده ولی اکثر ایرانی‌ها در فقر و فاقه می‌زیستند او در اولین بازدید خود از مرکز خوزستان می‌نویسید: در خیابانهای اهواز شما لباسهای مختلفی می‌بینید که به تن مردم است بعضی‌ها کاملاً عربی عده‌ای لر بختیاری، شوشتری و معمولی زنها هم به همچنین و مخصوصاً زنان اهواز، عوض چادر نماز که در تهران و سایر جاها معمول است عبای سیاهی به سر می‌اندازند تعجب من در اینجا بود که چرا زنان ایرانی به لباس زنان عراق عرب و سایر نقاط عربستان در می‌آیند و اما تعجب ما از یک جهانگرد و سیاح ایرانی این است که چگونه وجود اکثریت قومی عرب خوزستان را انکار می‌کند و یا نادیده می‌گیرد!! دبستانهای این شهر عموماً از ساختمانهای مخروبه‌ای تشکیل شده که از نظر بهداشتی جز اینکه عده‌ای مسلول تحویل بدهد چیز دیگری نیست فقط ساختمانهای دبیرستان و دانشسرای آن قابل توجه است.

اهالی شهر اغلب مبتلا به مالاریا و تراخم و کمتر افراد سالمی در آنجا دیده می‌شد: زیرا رنگها زرد، چهره‌ها گرفته و عبوس اندامها معمولاً لاغر و کمتر می‌توان نام یک فرد سالم به تمام معنی را بر روی این اشخاص گذارد مرض سل هم بدبختانه در این شهر نسبتاً زیاد دیده می‌شود متوفیات در قسمت اطفال بیداد می‌کند در هر گوشه و کنار خیابان عده‌ای فقیر و گرسته دراز کشیده و بعضی‌ها نیمه جان و عده‌ای دیگر قادر به حرکت نبوده و در انتظار مرگند!

شبها در کنار کوچه‌ها و معابر، افرادی را دیدم که بر اثر بی پناهگاهی دراز کشیده و تشک آنهازمین و لحاف آنها آسمان شفاف بود بدبختانه مأمورین هم به فکر همه چیز

بودن جز پیشرفت کشور و نجات دادن این مردم از بدبختی و گرسنگی

دریـن اواخر شنیدم که یکنفر جهانگرد دیگری به این خطه آمده و پس از پایان دیدارش از او سئوال کردند: چه چیز جالبی در این مدت دیده‌ای؟ جواب داده است از همه بدتر هر جا که رفتم دیدم که مستخدمین ادارات یک مشت بلا نسبت بیکاره هستند!

بندر شاهپور (بندر امام خمینی) - این بندر دارای دو اسکله است یکی تجاری و دیگری نظامی اسکله تجاری در زمان پسرش (محمدرضا شاه) ساخته‌اند که به فاصله پانصد متر به داخل دریا می‌رود و این بزرگترین اسکله خاور میانه است.

در این بندر ساختمان زیادر وجود دارد و فقط ساختمانهای ادارات بندر و گمرک و راه‌آهن جالب توجه است جمعیت شهر تقریباً ۱۲۰۰ نفر است آب آشامیدنی در خود این بندر موجود نیست و به وسیله قطار از نقاط دیگر وارد می‌شود اطراف این بندر عموماً باتلاق و پشه‌های مالاریا در آنجا به حد وفور دیده می‌شود اینک مردم آنجا تماماً مالاریائی و ضعیف نحیف و لاغر می‌باشند که با فقر و گرسنگی توأم گردیده و یک کانون بدبختی را تشکیل می‌دهند.

خرمشهر - خرمشهر در سابق به نام محمره معروف بوده این شهر در دو طرف رودخانه معروف کارون واقع شده و مردم با قایق از روی دریا عبور و مرور می‌کنند درآمد قایقرانان در روز قابل توجه است که روی همین اصل به طوری که می‌گفتند درآمد شهربانی آنجانیز نسبتاً زیاد و رئیس اش مانند سایر رؤسا دماغ چاقی دارد از بناهای مهم این شهر ساختمان اداره گمرک است که در حقیقت رقم درآمد کشور از گمرک خرمشهر می‌باشد.

در این شهر محله‌ای بنام محله کاغذی وجود دارد که اغلب خانه‌ها و دکاکین مردم از مقوا وکاغذهای آمریکائی تهیه شده وفقط احتیاج به یک کبریت دارد اهالی اطراف آن

اغلب لخت و عریان وکثیف هستند! که واقعاًشخص از مشاهده اسکلت‌های بی جان آنهامتأثر میشود بوی گند وکثافت ماهی در بازار محشر به پا می‌کند شهرداری به همه فکر است جز اصلاحات مردم وشهرداری تصمیم گرفته بود اول جیب خود را اصلاح کند زیرا چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است مردم اغلب مبتلا به تراخم ومالاریا و ضعیف ونحیف و فقیر می‌باشند اطراف شهر نخلستانهای خرما است که در وسط آنهازارعین باقلا وگندم می‌کارند ساختمان منازل ودکاکین عموماً در کوچه‌های تنگ وتاریک واقع شده و کمتر آفتاب می‌خورند این کوچه و بازارها هم از بوی زباله وکثافات عبور و مرور برای اشخاص تازه وارد بسیار مشکل به نظر میرسد. گداهای این شهر خود را وابسته به سید عبوددانسته واز اولاد او می‌خوانند سید عبود کسی است که مقبره او در خرمشهر واهواز قرار گرفته وزیارتگاه اعراب آن حدود است (باورهائی که منشأ آنها بر مبنای خرافات نهاده شده وتوسط افراد عوامفریب ابداع گردیده که به دین مبین و حنیف اسلام بالاخص مذهب شیعه لطمه می‌زند)موقعی که من محمود دانشور به خرمشهر رسیدم موضوع تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح بود اعراب از هر طرف به این شهر روی آورده و خود را مهیای انتخابات کرده بودند عده‌ای از آنها به تحریک سرکرده‌های خود با چوب وچماق به شهر رونموده وبزن بزن خوبی راه انداخته بودند.

*** آبادان ـ**

فردا کشتی کارون به آبادان حرکت کرد وپس از یک روز توقف من به اتفاق آنها تا مرز عراق رفتم این شهر یک سینما دارد که اغلب تعطیل وکسی در آن دیده نمی‌شود و یک دبستان مختلط چهار کلاسه‌ای دارد شط کارون در خرمشهر به دو رشته تقسیم شده یکی بهمنشیر اصلی ودیگری فرعی بنام کانال عضدی (کانال اسکندر) به شط العرب منتهی می‌گردد و آبادان در میان این دو شط واقع و از نظر جغرافیایی شکل جزیره پیدا کرده است

سابقاً این جزیره مملو از بیشه و جنگل و مرداب بوده که ساکنین آن را چند نفری از اعراب بدوی تشکیل می‌داده‌اند!! اما بعد از روی کار آمدن شرکت نفت (ایران - انگلیس) بهترین نقطه‌ای را که برای کارخانه تصفیه نفت در نظر گرفته بودند. همین محل بود زیرا کشتی‌ها برای بارگیری نفت می‌توانستند تا پهلوی جزیره آمده و نفت را حمل نمایند.

باری کم کم ساختمانهای شرکت در این محل تأسیس و آن جنگل از صورت اولیه بیرون آمده (منظور از جنگل نخلستان و چولان «کولان» است) و به صورت کانون صنعتی امروزی در آمده است این شهر از دو قسمت تشکیل می‌شود یکی صنعتی که مختص کارخانجات است و دیگری شهری که بازار و منازل و خیابانها در آنجا واقع و محل کسب و کار افراد مقیم آبادان می‌باشد.

مردم این شهر را می‌توان به چهار طبقه تقسیم کرد و این طبقات چه از حیث محل سکنی و چه از حیث ساکنین آن با سایر قسمتها فرق دارند

محلهٔ اول: که پشت کارخانه تصفیه واقع و به نام بریم (۱۳۱) خوانده می‌شود متعلق به افراد انگلیس است که از حیث زیبائی ساختمان و مناظر و باغات و خیابانها عیناً لندن کوچکی را تشکیل می‌دهد.

محلهٔ دوم: با وارده (۱۳۲) نام دارد که مخصوص کارمندان درجه (۱) و (۲) ایرانی است.

محلهٔ سوم تقریباً قسمت بازار و خیابانهایی را تشکیل می‌دهد که بازرگانان و کسبه و سایر کارمندان در آن ساکن بوده و این محله به هیچ وجه جالب توجه نمی‌باشد.

محلهٔ چهارم: منازل کارگران است که خود نیز به درجات مختلفی تقسیم شده و اغلب کارگران را لرهای بختیاری و اعراب بومی تشکیل می‌دهند و اینان نیز به عقیده مسئولین شرکت شایستگی منازل زیبا را ندارند لذا کلبه هایی مطابق شأن کارگری آنها ساخته‌اند

که این تودهٔ قابل ترحم در آن می‌لولند «هم اکنون نیز پس از گذشت بیش از هفتاد سال از زمان ساخت آنها بصورت مخروبه و کلنگی در آمده و کاملاً غیر بهداشتی و فاقد ایمنی می‌باشند» ضمناً در چنین شهری آنچه بیش از هر چیز قابل توجه بوده و شخص را نسبت به صاحبان امتیاز مظنون می‌کند می‌کند وفور شیره کش خانه است زیرا در مدت قلیل توقف خود شخصاً هجده تای آنها را از نزدیک دیده و برای مشاهده کارگران بدبخت و افیونی به آنجا می‌رفتم به عقیدهٔ من شیره کشی در این شهر علاوه بر بیچاره کردن مردم وسیله خوبی برای استفاده از پاسبانان بود این را هم اضافه کنم که اهالی شهر اغلب مبتلا به مالاریا و تراخم و از همه بدتر افراد مسلول و بیچاره آن است در این شهر بر خلاف سایر نقاط فعالیت ورزشی بین کارگران و کارمندان شرکت زیاد دیده می‌شود اما بدبختانه به همان نسبت هم تعداد شیره خانه از سایر نقاط خوزستان بیشتر و به طور تحقیق هفتاد و دو شیره کشی خانه در آنجا وجود داشت و مخصوصاً آن چه مشاهده آن برای من تعجب آور بود وجود جوانان نیرومند و رشید در کنار همین انگاره‌های شیره‌کشی بود که بیشتر ناشی از کمی در آمد و کار سخت روزانه و ابتلای به بیماری بر اثر سوء تغذیه و کمر درد و مفاصل می‌گردد و جهت تحذیر و نوعی معالجه جسمی و روحی به شیره کش خانه‌ها پناه می‌برند.(۱۳۳)».

به این مطلب باید اشاره کرد که در حال حاضر بیشتر جوانان ساکن آبادان به علت بیکاری و فقر و فاقه‌ای که بر این شهرستان جنگزده حاکم است. اعتیاد به عنوان یک معضل بزرگ اجتماعی درآمده که همانند موریانه خانواده‌ها را از درون نابود می‌کند. که از علل اصلی رونق و گسترش مواد مخدر در سالهای اخیر: ۱ – موقعیت مناسب جغرافیایی ایران بعنوان یک پل ارتباطی توضیح مواد مخدر در منطقه.

۲ – عدم مبارزه واقعی با قاچاقچیان مواد مخدر (سوداگران مرگ) و توزیع کنندگان و

مصرف کنندگان مواد مخدر.

۳ - بیکاری و بالابودن تورم در سطح کشور.

۴ - نبود سرگرمی و تفریحات سالم برای اقشار مختلف جامعه بالاخص جوانان که باعث گسترش اعتیاد و فساد آنها گردیده است.

«پی نوشت»

۱ – تاریخ معاصر ایران (گذشته چراغ راه آینده) نوشته جامی – ص (۳ – ۴۴ – ۵۶ – ۵۷)

۲ – تاریخ خوزستان نوشته: مصطفی انصاری – ص ۲۱۹–۲۲۱

۳ – ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان نوشته: سرپرسی لورین – ص ۴۶

۴ – ردیف (۲)، صص (۲۲۱–۲۲)

۵ – ردیف (۳)، صص (۴۷)

۶ – ردیف (۲)، صص (۲۲۳–۲۲۸)

۷ – ردیف (۳)، صص ۶۳

۸ – روزنامه ایران سال چهارم – شماره (۱۰۸۲) پنجشنبه ۷ / آبان / ۱۳۷۷ تاریخ ایران و جهان قرن بیستم

۹ – ردیف (۸)، همان

۱۰ – روزنامه بغدادیه شماره ۱۳۲۴ – ۱۴ / صفر / ۱۳۴۳ – ۱۹۲۴

۱۱ – تاریخ سیاسی خوزستاتن همان – ص ۲۳۴ – ۲۳۶

۱۲ – ردیف (۳)، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۸ – ۳۵۱، اف. او

۱۳ – ردیف (۳)، همان – صص ۵۹ – ۶۰

۱۴ – ردیف (۳)، همان – ص ۶۶ – ۷۰

۱۵ – تاریخ بیست ساله ایران نوشته :حسین مکی – ج ۳: ۱۸۸

۱۶ – تاریخ مفصل مشروطیت ایران عباس اسکندری – صص ۹۰ – ۹۱ انتشارات غزل و ردیف (۳) – ص ۲۳۶

۱۷ – ردیف (۳)، ص ۷۰ – ۹۱

۱۸ – تاریخ از یکسو نوشته: حسن رباطی – صص ۸۲ – ۷۹

۱۹ – ردیف (۱۸)، ص ۸۴

۲۰ – ردیف (۱۵)، ج ۳: ۱۵

۲۱ – تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران نوشته: ملک الشعراء بهار صص ۶۲ – ۶۳

۲۲ – ردیف (۱۸)، صص ۸۷ – ۸۸ و ردیف (۱۵) – ج۳: ۲۴ – ۲۵

۲۳ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۲۵

۲۴ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۲۷ – ۲۸

۲۵ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۲۷ – ۲۸

۲۶ – ردیف (۱۸)، ص ۸۸

۲۷ – ردیف (۲)، ص (۲۳۲ – ۲۴۲)

۲۸ – کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان نوشته: دکتر ضیاء صدر – ص (۳)

۲۹ – ناسیونالیسم در ایران ریچاردکاتم – ترجمه: احمد تدین – ص ۱۵۷

۳۰ – تاریخ معاصر ایران (۲) وزارت آموزش و پرورش – کد ۲۳۵/۳ – ص ۱۴۳ – چاپ ۱۳۷۵

۳۱ – ردیف (۳)، ص ۶۶

۳۲ – ردیف (۱۵)، – ج ۱: ۷۶

۳۳ – ردیف (۸)

۳۴ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۵۳ – ۱۵۶

۳۵ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۵۵ – ۱۵۶ – ۱۵۷

۳۶ – تاریخ جغرافیای عرب خوزستان – نوشته: موسی سیادت – ص ۷۷

۳۷ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۵۷ – ۱۵۸

۳۸ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۵۸ – ۱۶۰

۳۹ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۶۰ – ۱۶۲

۴۰ – ردیف (۳) – ص: ۱۸۲ – ۱۸۷ و ردیف (۱۵) ج ۳: ۱۶۲ – ۱۶۳

۴۱ – ردیف (۳) – صص: ۱۷۳ – ۱۷۴ و ردیف (۱۵) ج ۳: ۱۷۰ – ۱۷۱ – ۱۷۲

۴۲ – ردیف (۳) – ج۳: ۱۷۲ – ۱۷۴ و ردیف (۳) صص ۱۷۴ – ۱۷۵

۴۳ – ردیف (۳) – ص: ۱۷۵ – ۱۷۸ و ردیف (۱۵) ج۳: ص ۱۷۴ – ۱۷۶

۴۴ – ردیف (۳) صص ۱۷۸ – ۱۷۹

۴۵ – یادداشت پیل به اووی درباره حوادث جنوب ایران در تاریخ ۲۴ / ۹ / ۱۹۲۴

۴۶ – ردیف (۳) صص ۶۷ – ۶۸ ترجمه این نامه در تلگرام شماره (۴۵۷) مورخ ۱۹۲۴/۹/۲۴ به: رمزی مک دونالد – با شماره بایگانی ۱۰۱۳۶ – ۳۷۱ – اف. او آمده است.

۴۷ – ردیف (۳) – ص ۶۸ – ۷۰

۴۸ – ردیف (۱۵) – ج۳: ۱۶۳ – ۱۶۵ و ردیف (۳) ۶۶ – ۷۰

۴۹ – ردیف (۳) – ص ۱۷۹ – ۱۸۱

۵۰ – تشیع و مشروطیت در ایران نوشته: حائری – ص ۱۴۶

۵۱ – ردیف (۱۵) – ج ۳: ۱۶۹ – ۱۸۱ و ردیف (۳) – صص ۱۸۱ – ۱۸۲ و ردیف (۵۰) – ص ۱۴۶ و تاریخ سیاست معاصر به روایت کمبریج – ترجمه: عباس مخبر – ص ۲۷۹ – ۲۸۱ – چاپ دوم – ۱۳۷۲

۵۲ – «سفرنامه خوزستان» رضا شاه کبیر – صص ۷ – ۸ سال ۱۳۰۳ ش

۵۳ – ردیف (۱۵) ج۳: ۱۶۶ – ۱۶۷

۵۴ – ردیف (۱۵) ج۳: ۱۶۷ – ۱۶۸

۵۵ – ردیف (۲۱) ج۲: ۱۵۱ و ردیف (۱۵) ج۳: ۱۶۸ – ۱۶۹

۵۶ – ردیف (۱۵) ج۳: ۱۷۶ – ۱۷۷

۵۷ – ردیف (۱۵) ج۳: ۱۷۷

۵۸ – ردیف (۱۵) ج۳: ۱۷۸

۵۹ – ردیف (۲۱) صص ۱۵۵ - ۱۵۶

۶۰ – اسرار سقوط احمد شاه صص ۲۹ – ۳۰

۶۱ – ردیف (۲۱) ج۲: ۱۵۱ – ۱۵۲

۶۲ – ردیف (۲۱) ج۲: ۱۵۲ – ۱۵۳

۶۳ – ردیف (۲۱) ج۲: ۱۵۳ – ۱۵۴

۶۴ – ردیف (۳) صص ۱۹۲ – ۱۹۳

۶۵ – گزیده اسناد خلیج فارس ج۲: ۷۹۲

۶۶ – ردیف (۶۵) ج۲: ۷۹۳ – ۷۹۴

۶۷ – ردیف (۶۵) ج۲: ۷۹۴

۶۸ – ردیف (۶۵) ج۲: ۸۰۰ – ۸۰۲

۶۹ – ردیف (۳) صص ۲۲۴ – ۲۲۵

۷۰ – ردیف (۱۱) صص ۲۴۲ – ۲۴۳

۷۱ – ردیف (۳) ص ۷۰

۷۲ – ردیف (۱۱) صص ۲۴۵ – ۲۵۵

۷۳ – ردیف (۵۲) – ص ۵۹ و ردیف (۲۱) ص ۵۹ – ۶۱

۷۴ – ردیف (۲۱) – ص ۶۱ – ۶۳

۷۵ – ردیف (۵۲) – ص ۸۱ و زمینه تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق دکتر منوچهر پارسا دوست – ص ۱۳۳ – ۱۳۵

۷۶ – ردیف (۲۱)– ص ۱۵۴ – ۱۵۶

۷۷ – شیخ خزعل (امیر محمره) تعدادی از نویسندگان – ص ۶۷ – ۸۱

۷۸ – ردیف (۵۲) – صص ۱۱۲ – ۱۱۳

۷۹ – ردیف (۵۲) – صص ۱۱۴ – ۱۱۵

۸۰ – ردیف (۵۲) – ص ۱۱۵ – ۱۱۷ و ردیف (۱۱) – صص ۲۴۱ – ۲۴۲

۸۱ – ردیف (۲) صص ۲۴۸ – ۲۴۹

۸۲ – ردیف (۵۲) ص ۸۵

۸۳ – ردیف (۵۲) ص ۸۶

۸۴ – ردیف (۵۲) ص ۹۵

۸۵ – ردیف (۵۲) ص ۹۸

۸۶ – ردیف (۵۲) ص ۱۰۳

۸۷ – ردیف (۵۲) ص ۱۰۳

۸۸ – ردیف (۵۲) صص ۱۱۹ – ۱۲۰

۸۹ – ردیف (۵۲) ص ۱۲۲

۹۰ – ردیف (۱۱) ص ۲۴۸

۹۱ – ردیف (۱۵) ص ۲۸۹

۹۲ – ردیف (۳) ص ۷۰ – ۸۹

۹۳ – مجله اطلاعات سیاسی – اقتصادی شماره (۳۶) ص (۹ – ۱۰) دکتر جواد شیخ الاسلامی و العرب و جیرانهم ریاض نجیب الریس ص (۵۵ – ۵۷) و روزنامه حبل المتین در مجله تلاش آزادی – ص ۳۸۷ – ۴۲۴ دکتر باستانی پاریزی

۹۴ – ردیف (۲) ص ۲۵۱

۹۵ – ردیف (۳۶) – صص ۷۹ – ۸۰

۹۶ - اوضاع ایران در دوران معاصر نوشته: احسان طبری - ص ۵۷

۹۷ - ردیف (۹۳) - ص (۱۰) و ردیف (۹۳) - ص (۵۷ - ۵۹)

۹۸ - ردیف (۱) - صص ۱۴۹ - ۱۵۰ مجله بندر و دریا شماره (۱۲) دکتر محمد اسماعیل رضوانی - ص ۸۳ - شهریور ۱۳۶۶

۹۹ - زندگی پرماجرای رضا شاه نوشته: اسکندر دلدم - ص ۵۶۵ - ۵۶۶

۱۰۰ - افسران ما احمد کسروی - صص ۱۲ - ۱۳ و جستارهائی از تاریخ معاصر ایران حسین فردوست ج۲: ۲۵۵ - ۲۵۶

۱۰۱ - ردیف (۱) - ص (۶۳۴)

۱۰۲ - جستارهائی از تاریخ معاصر ایران - ج۲: ۲۵۶

۱۰۳ - تاریخ مشروطیت ایران نوشته: عباس اسکندری - صص (۹۰ - ۹۱) انتشارات غزل و ردیف (۳) - (۲۳۵ - ۲۳۸)

۱۰۴ - ردیف (۳) - ص (۹۸ - ۹۹)

۱۰۵ - ردیف (۱۸) - ص (۸۹ - ۹۰)

۱۰۶ - ردیف (۱۸) - ص ۸۹

۱۰۷ - بررسی تاریخی - اختلافات مرزی ایران و عراق نوشته: اصغر جعفری ولدانی - ص ۱۳۶ - ۱۳۸

۱۰۸ - پاسخ به تاریخ نوشته: محمدرضا پهلوی - ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان - ص (۶۸ - ۷۷) چاپخانه - رخ

۱۰۹ - ردیف (۹۹) - ج۲: ۶۳۴ - ۶۲۴ - ۶۲۵

۱۱۰ - تاریخ معاصر ایران برنامه پخش مستقیم از تلویزیون شبکه (۱) - ۲۳ / آذر / ۱۳۷۵ (جمعه ۱۳:۳۰)

۱۱۱ – سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران – ص ۱۵۵

۱۱۲ – ردیف (۹۶) – ص (۵۷)

۱۱۳ – بازیابی یک واقعه – خرمشهر ۱۲۷۳ – هق علیرضا کمری – ص (۸ – ۱۲)

۱۱۴ – ردیف (۱۰۷) – ۲۱۷ – ۲۲۰ و ردیف (۳۰) – ص ۱۶۶

۱۱۵ – ردیف (۳) – صص (۵۶ – ۵۷) و ردیف (۳۶) – ص ۷۳

۱۱۶ – ردیف (۱۰۷) – ص (۸ – ۶۳ – ۷۲ – ۷۳ – ۱۲۸ – ۱۴۰) دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی تهران – ۱۳۶۷ – وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

۱۱۷ – ردیف (۱۰۷) – همان و شوق آموختن نوشته: آرچیبالد روزولت – صص (۲۹۸ – ۲۹۹)

۱۱۸ – زمینه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق – منوچهر پارسا دوست – صص (۲۳۷ – ۲۳۸)

۱۱۹ – خوزستان و تمدن دیرینهٔ آن – مرزهای خوزستان – نوشته: ایرج افشار سیستانی – ج ۱: ۴۴۵ – ۴۴۶

۱۲۰ – ردیف (۱۱۸) – ص (۲۴۰ – ۲۴۲) و ردیف (۱۱۹) ج ۱: ۴۴۵ – ۴۴۹ و تاریخ خلیج فارس جدید و معاصر نوشته مصطفی النجّار – حسین القهوائی خلیل علیمراد، علاء نورس و صالح العابد – ص ۲۷۹ – ۲۸۱ (۱۹۸۴)

۱۲۱ – ردیف (۱۱۸) صص ۱۳۵ – ۱۳۶ و روابط ایران و عراق در پنج قرن: استاذ حسن مجید الدجیلی – ص ۲۴۶ – ۲۵۲

۱۲۲ – تاریخ معاصر ایران فصلنامهٔ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران – سال دوم – شماره (۵) بهار ۱۳۷۷ – ص (۲۱۳ – ۲۲۶)

۱۲۳ – ردیف (۱۱۸) – ص ۱۵۰

۱۲۴ – ردیف (۱۱۸) – ص ۱۶۶ – ۱۶۸ به نقل از اختلافات ایران و عراق از انتشارات دنیای عرب – ص (۲۲۵ – ۲۲۶ – ۲۲۷ – ۲۳۱ – ۳۳۲)

۱۲۵ - تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران - نشریه وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران ص (۱۲۴) و ردیف (۱۱۸) صص (۲۶۳ - ۲۶۴)

۱۲۶ - ردیف (۱۲۵) - ص ۱۲۵ و ردیف (۱۱۸) - صص (۲۶۵ - ۲۲۶)

۱۲۷ - گذشته چراغ راه آینده - ص (۱۷ - ۲۳) نوشته: جامی - انتشارات ققنوس - چاپ سوم - ۱۳۶۴

۱۲۸ - (۱۲۷) - ص (۱۰۰ - ۱۱۰)

۱۲۹ - ردیف (۱۲۷) - ص (۱۱۰ - ۱۲۰) و ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد حسین فردوست ج۲: ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۳۰ - ردیف (۱۲۷) - ص (۱۲۱ - ۱۲۵)

۱۳۱ - بریم - بریم نوعی درخت خرما است که به علت گسترش کشت آن توسط بومیان عرب به این منطقه محلهٔ بریم گفته می‌شود که بعدها این محله توسط انگلیسیها (شرکت نفت) تصاحب شده و به دو منطقه مسکونی اعیان نشین و ویلائی تبدیل گردید (بریم کارمندی و بریم بوت کلاب یا کاوپ شبانه) در حاشیه ساحلی بریم - بوت کلاب منازل مسکونی شخصی قرار دارد که از هیچگونه امکانات خدماتی برخوردار نیستند.

۱۳۲ - بوارده - بوارده یا «ابوورده» گویا شخصیت معروف محلی ساکن این محله به نام ابوورده یعنی صاحب تک فرزند دختر بنام ورده بمعنی «گُل یا گُلی» که با مصادره زمین اهالی این محله و واگذاری آن به شرکت نفت ایران و انگلیس نام محلی آن دگرگون گشته وبه سبک اروپائی تلفظ می‌شود یعنی بوارده که به دو قسمت بوارده شمالی و بوارده جنوبی تقسیم شده و محل سکونت کارمندان شرکت نفت و سایر ارگانهای دولتی است.

۱۳۳ - دیدنیها و شنیدنیهای ایران نوشته: محمود دانشور - سال ۱۳۲۵ خورشیدی - مجله کهکشان شماره (۵۱) - سال هفتم - صفحات (۸۲ - ۸۶)

فصل شانزدهم

*** جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) و پیامدهای آن:**

بیشتر نظامیان که در شبیخون سوم/اسفند/۱۲۹۹ - و حمله به تهران «رضاخان» میرپنج را یاری کردند و سپس مجری اوامر او در دوران وزارت جنگ و نخست وزیری و پادشاهی او بودند در شمار نخبگان کشور درآمدند گروهی از اهرمهای سلطنت استبدادی وی بودند و عده‌ای نیز در هموار ساختن رژیم خودکامه پسرش (محمدرضا شاه) نقش اساسی داشتند[۱]».

در سال ۱۹۴۱- نیز هنگامی که آتش جنگ بین متفقین (انگلیس، فرانسه، شوروی) و آلمان نازی شعله‌ور بود انگلیسیها از موقعیت خود در خلیج فارس به زیان ایران استفاده نمودند و بی‌طرفی کشور را ببهانه وجود جاسوسهای آلمانی احترام نکردند و تمامی منابع اقتصادی و اجتماعی و نظامی ایران را بدستیاری متفقین خویش متصرف شدند و از این راه زیانهای مالی فراوانی به ایران وارد ساختند[۲]».

با انتشار خبر ورود متفقین به ایران ارتشی که رضاخان آن همه تبلیغ برای آن به راه انداخته بود و تشکیل آن را یکی از خدمات بزرگ و بی‌نظیر خود می‌دانست بدون اینکه توان مقاومتی داشته باشد، متلاشی شد فرماندهان سربازخانه‌ها را ترک گفتند و فرار کردند و سربازان نیز به غارت وسایل سربازخانه‌ها پرداختند[۳]».

سوم شهریور ۱۳۲۰/ (۲۵/اوت/۱۹۴۱) نیروهای روسی و بریتانیائی هم زمان به ایران هجوم آوردند اولی از سوی شمال و دومی از سوی غرب و جنوب‌غربی ایران سربازان هندی و بریتانیائی لشکر دهم هندی به فرماندهی سرلشکر أسلیم Slim - که از

سوی بغداد حرکت کرده بود از مرز قصر شیرین عبور کرد و در همان روز اول تا منطقه نفتخیز نفت‌شاه را به تصرف درآورد در روز دوم در گردنهٔ پای ترک یک نیروی ایرانی را با برتری مانور به عقب راند و در روز چهارم که ایرانیان از سوی شاه دستوراتی مبنی بر آتش بس دریافت کردند نیروهای بریتانیائی به کرمانشاه وارد شدند هم زمان با این جریان سیصد مایل بطرف جنوبغرب لشگر هشتم هندوستان از بصره به فرماندهی سرلشکر سی.او.هاروی C.O.Harvey – آبادان و پالایشگاه آن، بندر خرمشهر، سربازخانه‌های نیروی دریائی و چند کشتی جنگی راکه کمی دورتر از بندر لنگر انداخته بودن قلعه کلیدی (قصرالشیخ) و بندر نفتی صادراتی شاپور را که چند کشتی بازرگانی متعلق به دول محور (آلمان، ژاپن، ایتالیا) در آن پناه گرفته بودند بتصرف درآورده روحیه مقاومت در برابر این نیرو بیش از روحیه مقاومتی بود که در برابرلشگر اسلیم نشان داده شد در اطراف پالایشگاه آبادان چند جنگ دشوار خیابانی درگرفت و در «قصرالشیخ» مدافعین شجاعانه در مقابل سیکها (سربازان هندی) و نیزه داران جنگیدند و تلفاتی نیز وارد کردند و خود نیز ۳۸ کشته و ۴ زخمی و ۶ نفر اسیر در جنگ سنگر به سنگر از دست دادند تصرف سربازخانه‌های نیروی دریائی، روی کشتی‌ها نیز برای پیاده نظام بلوچ بدون تلفات نبود و در اینجا یکی از افسران بریتانیائی کشته شد از سوی ایران فرمانده آدمیرال بایندر جان خود را از دست داد مرگ او هم از نظر ایران تأسف بار بود زیرا می‌گفتند که با وجود وفاداری به شاه نسبت به متحدین غربی نیز تمایلاتی دارد روز بعد با احترامات کامل نظامی به خاک سپرده شد. طی سه روز و نیم که عملیات جنگی ادامه داشت از مجموع نفرات در نیروی دریائی بریتانیائی بیست نفر کشته و ۵۰ نفر زخمی بجای ماند که هم در میانشان بریتانیائی بود و هم هندی[۴]».

ارتشبد حسین فردوست در کتاب خاطرات خود موسوم به: ظهور و سقوط سلسله

پهلوی» ج ۱: ۹۵-۹۶ می‌نویسد: روز چهارم شهریور/۱۳۲۰ - از طریق ولیعهد مطلع شدم که رضا خان بدون اسکورت با لباس همیشگی و همان شنل آبی در حالی که فقط صادق خان راننده‌اش با او بود به منزل فروغی می‌رود این نخستین بار در طول حکومت رضا خان بود که او چنین خائف و درمانده حاضر شده به خانهٔ کسی برود رضا خان در این ملاقات ملتمسانه به فروغی فراماسیونر می‌گوید: من از شما راه نجات می‌خواهم فروغی پاسخ می‌دهد که خودت راه نجاتی نداری ولی اگر می‌خواهی بیشتر غرق نشوی باید این کارها را بکنی:

اول، باید فوری دستور آتش بس بدهی که روسها وارد تهران نشوند دوم، اینکه هیچ راهی جز ترک ایران نداری رضا پاسخ می‌دهد که امر شما را اطاعت می‌کنم فقط خواهشی دارم و آن این است که تداوم سلسله پهلوی توسط ولیعهد را تضمین کنید و بدین ترتیب رضا خان تسلیم می‌شود».

استعفایش را صادر کرد و به طرف جنوب حرکت کرد که از آنجا نیز با یک کشتی تجاری بریتانیائی عازم سفر شد و کشتی در ۲۷/سپتامبر/۱۹۴۱- عازم بمبئی و سپس جزیره موریس در آفریقای جنوبی گردید[۵]».

رضا خان در ۴/مرداد/۱۳۲۳- در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی در اثر سکته مُرد[۶]».

شکست و فرو پاشی سریع نیروهای ارتش به اصطلاح نوین ایران پیامد بی ثباتی رژیم استبدادی رضا شاه و پوشالی بودن سازمانی بود که طی ۲۰ سال بخش عمده درآمدهای مملکت صرف توسعه و تقویت آن شده بود این ارتش ساختار مردمی نداشت و مأموریت اصلی آن حفظ تاج و تخت سلطنت بود که هر صبحگاه و شامگاه طی مراسمی با دعای افسران و سربازان در پادگانها تکرار می‌شد تا شاه دوستی و فرد پرستی در روح و اندیشهٔ آنها رسوخ کند بی دلیل نبود که بیشتر واحدهای ارتش شاهنشاهی پیش از

برخورد با مهاجمین روسی و انگلیسی در مرزهای کشور پراکنده و متلاشی شدند حتی برخی از فرماندهان لشکرها به محض شنیدن خبر حمله دشمن یگانهای خود را رها کرده و گریختند. هر چند با رفتن رضا شاه شالوده و نظام مملکت در هم فرو ریخت ولی اساس و بنیاد استبداد رضا شاهی ریشه کن نشد جز نطق‌های پرسروصدای نمایندگان دوره سیزدهم مجلس شورایملی مردان سر به راه و متملق دیروز که ناگهان مدافع آزادی و دمکراسی شدند و رژیمی که منتخب آن بودند به باد حمله و انتقاد گرفتند. هیچگونه تغییری صورت نگرفت حتی برای رسیدگی به علل فرو پاشی ارتش و حیف و میل صدها میلیون تومان جنگ افزار و وسایل یک کمیسیون ساده هم تشکیل نشد فرماندهانی که واحدهای خود را رها کرده و گریخته بودند نه تنها بازخواست نشدند بلکه شماری از آنها مانند دیگر نخبگان سیاسی دوران رژیم رضا شاهی در ارتش و یا دیگر سازمانهای کشور مشاغل کلیدی را قبضه کردند.

به رغم تغییرات ناشی از رفتن رضا شاه و انتقاد مطبوعات از رژیم گذشته و نابسامانیهای موجود، برنامهٔ نوسازی ارتش و سازماندهی آن با همان شیوه پیشین همراه با دسته بندی و بی نظمی صورت گرفت. فرماندهان و رؤسای نیروهای ارتش و نیروهای انتظامی غالباً از افسران دوره رضا شاهی و یا از قماش آنها بودند با این تفاوت که در گذشته به علت ترس از رضا شاه با احتیاط سوء استفاده می‌کردند اکنون با بهره‌گیری از هرج و مرج ناشی از اشغال کشور و ضعف دولت آزادی عمل کافی داشتند[۷]».

*** تشدید فعالیتهای استعماری در جنوب کشور -**

هنگام اشغال ایران توسط قوای متفقین در شهریور ۱۳۲۰/ و همچنین بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی مردم ایران به ماهیت بیگانگان از جمله انگلیسیها پی بردند و فهمیدند که آنها با ملت ایران دوست نیستند در نتیجه آزادی نسبی که بعد از سالهای پایان جنگ

به وجود آمده بود احزاب مختلف در ایران تشکیل گردیدند از جمله: حزب ایران با دیدگاههای غربی حزب زحمتکشان ملّت ایران (وابسته به آمریکا) حزب توده وابسته به شوروی حزب سوسیالیست وابسته به انگلیس حزب پان ایرانیسم «شوونیسم گذشته‌نگر» حزب سومکا (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) وابسته و هوادار آلمان هیتلری از اعضای معروف آن: أمیر زندنیا و دکتر داوود منشی زاده و داریوش همایون سپس این افراد در دههٔ ۱۳۵۰- به حزب رستاخیز پیوستند همچنین جبههٔ ملی به شیوهٔ لیبرالیسم غربی و دیگر احزاب و گروههای کوچک سیاسی این احزاب گو اینکه اکثر آنها به کشورهای استعماری و استکباری جهان وابسته بودند اما در بالا بردن آگاهی مردم کمک شایانی کردند و آنها را به حقوق خود در یک جامعهٔ مدنی آشنا ساختند کتابها و نشریات و مقالات زیادی منتشر نمودند و شروع به افشاء مطالبی در مورد دورهٔ اختناق از جمله کودتای رضا خان و چگونگی به سلطنت رسیدن وی نمودند[۸]».

*** تشکیل حزب اراده ملّی -**

متن گزارش رئیس شهربانی خوزستان به شهربانی کل کشور ۱۲/شهریور/۱۳۲۴ وزارت کشور شهربانی کل کشور رونوشت گزارش شهربانی اهواز - مورخه ۱۳۲۴/۲/۲ - شماره (۶۵) محرمانه: شهربانی کل کشور - اخیراً آقای دکتر علوی رئیس بهداری راه آهن جنوب ساکن اهواز حزبی به نام حزب اراده ملّی در اهواز تأسیس نموده و اینک یک برگ صورت هیئت مدیره فعلی و یک برگ از مرامنامه آنها به پیوست تقدیم می‌گردد ضمناً ساعت ۴ بعدازظهر روز ۳۰ ماه جاری جهت تکمیل کارمندان جلسه‌ای در منزل مشارالیه تشکیل و عده‌ای از مشایخ اعراب از قبیل شیخ براک و غیره حضور داشته و عملیات آنها بدون تظاهر تحت نظر و چنانچه اطلاعات دیگری بدست آمد. در ثانی به عرض خواهد رسید.

فعلاً هم پیشرفتی ننموده‌اند[۹] رئیس شهربانی خوزستان: پاسیار(۱) البرز امضاء

به نقل از: اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰ ش.) به کوشش: بهروز طیرانی - انتشارات سازمان اسناد ملی ایران پژوهشکده اسناد ۱۳۷۶- ج ۱: ۸۹-۹۰».

*** تشکیل حزب عشایری «دشت میشان» -**

[متن گزارش رئیس شهربانی کل کشور به وزارت کشور ۲۹/تیر/۱۳۲۵]

وزارت کشور شماره ۱/۳۴۹۵/۵۲۳۴- به تاریخ ۱۳۲۵/۴/۲۹ رونوشت است.

وزارت کشور:

محترماً به استحضار می‌رساند طبق گزارش شماره (۴۳۲) مورخ ۱۳۲۵/۴/۱۵ - شهربانی اهواز به استناد گزارش شهربانی سوسنگرد در روز ۱۳۲۵/۴/۱ - شیخ لفته‌بن‌ثامرطائی و شیخ حمدان کاظم صَیاحی و شیخ عذاربن‌عبدالله حاج سبهان که از شیوخ بنی‌طُرف هستند و برای تشکیل حزب عشایری به خرمشهر رفته بودند مراجعت و قصد تأسیس حزب عشایری السعاده را در سوسنگرد دارند به محض ورود به سوسنگرد شیخ لفته طائی به یکی از مأمورین حزب توده که «با مشخصات پیراهن سفید و شلوار خاکستری و کراوات قرمز و بر سینهٔ خود آرم «پرستو» زده بود، اظهار می‌دارد که اگر در آینده دیده شود که بازوبند بسته‌اید شما را زیر چوب از بین خواهم برد و منظور از تأسیس این حزب برای استقامت در مقابل فعالیت حزب توده می‌باشد و ممکن است پس از تأسیس حزب و به دست آوردن قدرت بر علیه حزب توده و کارمندان آن اقداماتی که منجر به شورش در شهر گردد بنمایند و در نتیجه اهالی حویزه که از عشیره سواری [لازم به تذکر است که اهالی حویزه از عشیره سواری نیستند بلکه غلبه با تیره‌های نیسی‌ها، کوتی‌ها، صاکی‌ها، و جرفی‌ها است] و اسلحه‌های دولتی در دست دارند (عشایر دولتخواه) به شهر حمله نمایند جریان به استانداری گزارش و دستور لازم به شهربانی

نامبرده داده شد[۱۰]». از طرف رئیس شهربانی کل کشور - پاسیار(۱) حسام وزیری - امضاء [۱۰۹۰۶۷-۱-۲۳۷۶] اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰.ش) ج ۲: ۱۷۶.

*** جمهوری خود مختار آذربایجان -**

در مدت حضور نیروهای روسی در ایران حزب دمکرات آذربایجان با تقویت همه جانبه این نیروها قدرت زیادی پیدا کرد حزب مذکور اعلامیه‌ای انتشار داد و از دولت مرکزی خواست تا به آذربایجان خودمختاری اداری و فرهنگی داده شود مقارن همین ایام بود که انگلیسیها طی یادداشتی به روسها آمادگی خود را برای خروج از جنوب ایران اعلام داشتند و پیشنهاد کردند دولت مذکور نیز دست به اقدام مشابه بزند پاسخ شورویها منفی بود حزب دمکرات از ادامه حضور شورویها استفاده کرده و دست به مسلح کردن نیروهای خود زد.

شورویها تظاهر می‌کردند که اقدامات دمکراتها ارتباطی به آنها ندارد اما عملاً از حرکت واحدهای ژاندارمری یا ارتش برای سرکوبی دمکراتها جلوگیری می‌کردند به این ترتیب دمکراتها مدتی بعد رسماً خودمختاری کامل آذربایجان را اعلام کردند و چندی نگذشت که سید جعفر پیشه‌وری تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان و تعیین دولتی به ریاست خود را اعلام کرد همزمان با آن در کردستان نیز چنین حرکتی توسط قاضی محمد صورت گرفت[۱۱]».

اما با انعقاد موافقت نامه بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان و کامیابی اعتصاب ده هزار نفری کارگران نفت در آغاجاری امپریالیسم انگلیس و مزدورانش را دچار وحشت ساخت و آنها را وادار نمود که سکوت موقت خود را شکسته جهت سرکوبی نهضت آزادی در ایران قد علم کنند.

هنوز بیش از دو روز از امضای موافقت‌نامه آذربایجان نگذشته بود که انجمن ایالتی خوزستان تلگراف ذیل را به نخست وزیر وقت ایران مخابره نمود:

جناب آقای نخست وزیر - رونوشت روزنامه کیهان - در این موقع که مسئله آذربایجان بر اثر حسن تدبیر دولت جنابعالی با بهترین روش متین و معقولی که انتظار می‌رفت فیصله پذیرفته و نگرانیهای ملت ایران از این حیث مرتفع گردیده است انجمن ایالتی خوزستان به نمایندگی از طرف عموم اهالی این استان تبریکات و تهنیت‌های خود را به شخص جنابعالی که قهرمان این سیاست ایران پرورانه و گره‌گشای این مشکل می‌باشد عرض و امیدوارم با نیات پاکی که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند عین اختیاراتی را که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمنهای ایالتی علی الخصوص خوزستان که تشنهٔ اصلاحات است اعطاء و بر طبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطبهٔ ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک فرمایند (نوعی خودگردانی) شماره (۱۶۲) تاریخ ۱۳۲۵/۳/۲۵ - انجمن ایالتی خوزستان[۱۲] «خوزستان به دخالت مستقیم مأمورین سیاسی انگلیس نظیر: چیکاک، تمپل و ترات، ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان و پشتیبانی علنی مصباح فاطمی استاندار انگلوفیل خوزستان به وسیله چند نفر از کنتراتچی‌های رسمی (پیمانکاران) شرکت نفت انگلیس و ایران و چند نفر از شیوخ عرب (انگلیسی مآب) منطقه اتحادیه‌ای به نام: اتحادیه عشایر خوزستان تشکیل گردید این اتحادیه صدها نفر از اعراب خوزستان را مسلح نمود تا اولاً از آنها جهت سرکوبی کارگران نفت و غارت و آتش زدن جمعیت‌ها و احزاب آزادیخواه استفاده کند و ثانیاً در صورت پیروزی آزادیخواهان برای تجزیه احتمالی خوزستان از ایران توسط افراد مزدوری همچون: مصباح فاطمی (استاندار خوزستان) و پیمانکاران وابسته به اجنبی و برخی از شیوخ مرتجع زمینه چینی نماید و در اجرای این منظور اتحادیه به

اصطلاح عشایر خوزستان از اتحادیه عرب کمک خواست تا آنها را از فشار دولت ایران برهاند و شیخ عبدالله فرزند شیخ خزعل را به سمت نمایندهٔ خود به بغداد فرستادند لکن رادیو لندن که معمولاً قبل از تمام خبرگزاریهای داخلی و خارجی مردم را از اخبار خوزستان آگاه می‌کرد اقدامات نمایندگان اتحادیه عشایر خوزستان را به شرح ذیل پخش نمود:

نمایندگان عربستان یعنی ولایات نفتخیز جنوب ایران نایب السلطنه عراق و أرشد العمری نخست وزیر و فاضل جمالی وزیر خارجهٔ آن کشور را ملاقات نموده و رئیس این هیئت به نمایندگی از طرف یک میلیون عرب که می‌خواهند جزو کشور عراق شوند با رجال مزبور مذاکراتی نمودند و این نمایندگان در مصاحبه با خبرنگار رویتر اظهار نمودند که نایب السلطنه و نخست وزیر و وزیرخارجهٔ عراق نهایت علاقه‌مندی را نسبت به مقصود ما ابراز داشتند و وعدهٔ کمک و مساعدت در این باره دادند. همچنین دکتر فاضل جمالی وزیر امور خارجه عراق که سمت نمایندگی آن کشور را در انجمن صلح پاریس دارد قبل از عزیمت از پاریس به خبرنگار رویتر، گفته که من رسماً از عزام پاشا دبیر کل اتحادیه درخواست خواهم کرد که در برنامه جلسه اتحادیه عرب موضوع عربستان را وارد نماید شیخ عبد الله خزعلی رئیس طوایف عرب محیسن هم امروز وارد بغداد می‌شود و در جلسه آتیه اتحادیه عرب شرکت خواهد نمود[۱۳]».

*** تشکیل حزب سعادت -**

در سال ۱۳۲۵ (۱۳۶۶ هـ‌ق/۱۹۴۶) با توجه به شرایط بحرانی کشور پس از پایان جنگ جهانی دوم و دخالت استعمارگران شرق و غرب تعدادی از جوانان تحصیلکرده عرب خوزستان را بر آن داشت تا به تشکیل یک هسته مقاومت در برابر دخالتهای ناروای استعمارگران و ایادی داخلی آنها بپردازند این هسته مقاومت با جذب عناصر ملی

اولین گام سیاسی خود را با تشکیل حزب سعادت برداشت اهداف این حزب عبارتند از: ۱- مقاومت در برابر دخالت بیگانگان و جلوگیری از محو فرهنگ عربی منطقه (خوزستان) ۲- ایجاد یک تشکل سیاسی جهت وفاق و یگانگی اعراب منطقه (خوزستان) ۳- درخواست نوعی خودمختاری از مقامات مسئول کشور همانند: خودمختاری سایر اقوام ایرانی ۴- بالا بردن بنیهٔ علمی و سطح فرهنگ جامعه و توجه بیشتر به ساختار اقتصادی و اجتماعی مردم منطقه (خوزستان) ۵- ایجاد مراکز آموزشی جهت آموزش اهالی به زبان مادری عربی»[۱۴].

*** درگیری حزب توده و اعضای حزب سعادت در آبادان (۱۳۲۵-۱۹۴۶):**

کشور انگلستان جهت بهره برداری سیاسی در منطقه نفتخیز خوزستان با ایجاد شورش و آشوب در نواحی جنوب کشور با تحریک و تحریض گروههای سیاسی داخلی به زد و خورد به نفع کشورهای متفق باعث گردید که کمیتهٔ مرکزی حزب توده (هوادار شوروی) اعضای خود را در یک بسیج همگانی فرا خوانند و بر علیه گروههای مخالف خود حمله کنند از جمله احزاب مخالف حزب توده در خوزستان حزب سعادت است که از سوی عراق و انگلیس حمایت می‌شد مورد هجوم حزب توده (مورد حمایت شوروی) قرار گرفت این درگیریها باعث کشته شدن تعداد زیادی از طرفین گردید از جمله، حداد کنعانی یکی از رهبران معروف حزب سعادت که خانه‌اش توسط اعضای حزب توده به آتش کشیده شد در این حادثه دلخراش حداد همراه با اعضای خانواده‌اش زنده زنده در آتش سوختند[۱۵]».

«از جهتی دیگر، شاهدان عینی معتقدند که عامل کشتار حداد کنعانی و فرزندش فردی بنام «علی پهلوان شوشتری» بوده از جمله افراد سرشناس هوادار «حزب سعادت» شخصی بنام «حسین گزی اصفهانی» پیمانکار شرکت نفت ایران - انگلیس او نیز توسط

«افراد وابسته به حزب توده» به قتل رسید رهبر حزب تودهٔ آبادان فردی معروف به «علی أمید بلوچی» که بیشتر افراد تحت أمر او از بین قمه‌کشها و یکه‌بزنها بودند.

از سوی دیگر پس از انتشار تلگراف انجمن ایالتی خوزستان و خبر تحریکاتی که به نام عشایر در آن استان به عمل می‌آمد آزادیخواهان کشور و مخصوصاً نماینده رسمی آذربایجان دکتر جاوید که هنوز در تهران بود در برابر این سئوال قرار گرفتند با خوزستان چه باید کرد؟»[۱۶].

از طرفی حزب توده نیرومندترین حزب متشکل ایران در سال (۱۳۲۵-۱۹۴۶) با راه پیمائی عظیم هشتاد هزار نفری روز اول ماه مه /۱۹۴۶ - در آبادان وارد صحنه شد یکی از نمایندگان حزب کارگر پارلمان انگلستان پس از سفری رسمی به خوزستان اظهار کرد که ادبیات کمونیستی کارگران کم سواد را تحت تأثیر قرار داده است و ۸۱۰۰۰ - نفر که مایل به مشارکت جدی ترند یک قدرت کارگری و صنعتی هستند که باید به آنها توجه کرد.

حزب توده پس از رهبری یک سلسله اعتصاب نفتی در ماههای اردیبشهت و خرداد /۱۳۲۵ - قدرت واقعی خود را در تیرماه با ترتیب دادن اعتصاب عمومی با شرکت بیش از شصت و پنج‌هزار کارگر در سراسر خوزستان به نمایش گذاشت این بزرگ‌ترین اعتصاب صنعتی در تاریخ خاورمیانه بود پس از سه روز درگیری خیابانی که نوزده کشته و سیصد زخمی به جای گذاشت قوام نخست وزیر وقت یک هیئت میانجی فرستاد تا شرکت نفت را به انجام برخی خواسته‌های اعتصابیون وا دارد»[۱۷].

روزنـامه اطـلاعات چـهارشنبه ۲۶/تـیر/۱۳۲۵ - در ایـن رابـطه نـوشته: در روز ۱۳۲۵/۴/۲۳ اعتصاب سراسری یکصد هزار نفری کارگران نفت جنوب با نظم و ترتیب بی سابقه‌ای آغاز گردید کارگران قبل از شروع اعتصاب مراتب را به کارفرمایان اطلاع

داده و برای رعایت آسایش عمومی کارگران خدمات عمومی را از اعتصاب معاف داشتند در خواستهای کارگران اعتصابی عبارت بود از:

۱- احضار مصباح فاطمی (انگلوفیل) و تعیین یک استاندار بی طرف.

۲- خلع سلاح عشایر عرب چراکه به تحریک انگلیسیها به صورت دسته‌های چماق بدست به اعتصابیون حمله می‌کردند این دسته‌های چماق بدست «گروه فشار» را ما در انقلاب اسلامی و پس از آن در اجتماعات مردمی و گردهمائی روشنفکران سراسر کشور می‌بینیم که با نام و نشان مستعار و با شعارهای خلق الساعه و مبتذل به میدان می‌آیند و حرکات ناشایست و به دور از فرهنگ ایرانی - اسلامی متوسل می‌شوند که سایه استعمار پیر در رفتار و کردار آنها مشاهده می‌شود.

۳- عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران

۴- پرداخت حقوق جمعه‌ها به کارگران

۵- جلوگیری از تضییقات نظامی که در سوسنگرد دارخوین و بندر معشور، نمونه بارزی از آنها دیده شده بود.

لکن اعتصاب منظم و آرام کارگران نفت جنوب به خون کشیده شد و به دستور مصباح فاطمی استاندار و فرمانده لشکر خوزستان «سرهنگ حجازی» در سراسر مناطق نفتخیز حکومت نظامی اعلام نموده به کشتار کارگران پرداخت در میان عشایر جنوب و شیوخ خوزستان نیز تظاهرات ضد درباری مشاهده شد بعد از آن اعتصابات کارگران نفت پایان یافت وعدهٔ کشتگان را خبرنگار اطلاعات بین ۴۰ تا ۶۰ نفر تخمین می‌زند کارگران سپس به کار مشغول شدند به شرط آنکه به تقاضاهای آنها رسیدگی شود».

تا بالاخره محمدرضاپهلوی از ترس تزلزل ارکان سلطنت خود تصمیم گرفت که با قبول دعوت پادشاه انگلستان به لندن رفته رنجیدگی و کدورتها را مرتفع سازد[۱۸].»

تبلغیات آمریکائیان به خصوص وقتی که ترومن رئیس جمهور آمریکا برنامهٔ معروف به اصل چهار خود را اعلام داشت چنان وسیع و همه جانبه بود که به راستی بسیاری از ملتها و سیاستمداران فریب آن را خوردند و باور کردند که شعارهای مزّورانه آمریکائیان واقعیت دارد در ایران نیز تحت تأثیر تبلیغات مزبور و کینه و نفرتی که مردم از انگلستان داشتند افکار عمومی کم و بیش متوجه آمریکا شد اگر چه پس از مسافرت شاه به انگلستان مجدداً هیئت حاکمه ایران از در اطاعت زمامداران این کشور درآمدند و برای مدتی از نفوذ سیاسی آمریکا کاسته شد اما اولاً این امر موقتی و کوتاه مدت بود ثانیاً نفوذ اقتصادی و نظامی آمریکا در ایران همچنان ادامه یافت و روز به روز توسعه پیدا کرد[۱۹]».

*** همکاری نیروهای ملّی و مذهبی برای ملّی شدن صنعت نفت:**

قرارداد الحاقی گس – گلشائیان، در مجلس دورهٔ پانزدهم مورد تأیید قرار نگرفت و بررسی آن به مجلس شانزدهم موکول شد در مخالفت با این قرارداد و افشای دسیسه‌های استعمار انگلیس نیروهای مذهبی و ملی نقش فعالی داشتند آیت‌اللّه سیدابوالقاسم کاشانی که رهبری نیروهای مذهبی – سیاسی را در ایران به دست داشت و از نفوذ و محبوبیت زیادی برخوردار بود علناً با قرارداد الحاقی به مخالفت برخاست و نظرات دکتر محمد مصدق را مورد پشتیبانی قرار داد.

در مجلس دوره شانزدهم بررسی قرارداد الحاقی به کمیسیون مخصوص که ریاست آن را مصدق به عهده داشت واگذار گردیده بود و ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی صراحتاً اعلام کرد که قرار داد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ – و نیز قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌شناسد و این قراردادها از درجه اعتبار ساقطاند و نباید وسیله غصب حقوق مردم باشند که با اوج گیری جنبش ملی شدن صنعت نفت. انگلستان و عوامل داخلی آن شروع به اقدامی برای زیر فشار گذاشتن مردم کردند انگلیسیها مسئله دولت مستقل عربی جدید

در منطقه خلیج فارس را مطرح کردند این دولت به نظر آنان می‌باید از کشورهای تحت‌الحمایه انگلیس یعنی: کویت، عمان، بحرین، قطر و نواحی عرب نشین ایران یعنی خوزستان تشکیل می‌شد.

این پیشنهاد با ترور نخست وزیر وقت رزم آرا (در شانزدهم/اسفند/۱۳۲۹) توسط خلیل طهماسبی از گروه فداییان اسلام پاسخ داده شد و سرانجام در ۲۹/اسفند/۱۳۲۹ – صنعت نفت ملی اعلام شد و ملت ایران در این مبارزه پیروز گردید»[۲۰].

هنوز عملیات مربوط به اجرای آئین‌نامه (۹) ماده‌ای قانون ملی شدن صنعت نفت آغاز نشده بود که بحران جنوب آغاز شد کارگران نفت جنوب اعتصاب کردند و زد و خوردهائی بین اعتصاب کنندگان و اتباع خارجی روی داد و رزمناوهای جنگی انگلیس به عنوان حفظ جان و مال اتباع خود در جنوب از پایگاه عدن وارد خلیج فارس شدند.

رزم‌ناو انگلیسی بنام موریتوس در مقابل آبادان لنگر انداخته و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریائی انگلیس به سوی آبهای ایران به حرکت درآمده است»[۲۱].

*** اعلام حکومت نظامی در خوزستان –**

بطوریکه از مقامات دولتی کسب اطلاع شده است در روزهای سوم و چهارم/فروردین‌ماه/۱۳۳۰ – در بعضی از مناطق خوزستان وضع بخصوصی به وجود آمده و از طرف بعضی از کارگران و کارمندان اعتراضاتی نسبت به ندادن بعضی امتیازات صورت گرفته است طبق اظهار همین مقامات چون در بین دانش‌آموزان و آموزشگاه و کارگران اعلامیه‌هائی هم توزیع شده بود که متعاقب آن در یکی دو چاه نفتی، کارگران آن چاهها دست از کار کشیدند لذا با صلاحدید مقامات مسئول هیئت وزیران تصویب نمود که از روز پنجم/فروردین‌ماه/۱۳۳۰ – برای جلوگیری از خرابکاری و استقرار نظم در هفت شهر از شهرهای خوزستان حکومت نظامی اعلام گردید شهرهای مزبور عبارت است از:

آبادان، مسجدسلیمان، آغاجاری، هفتگل، لالی، بندر معشور و گچساران امور مربوط به فرمانداری نظامی در این نقاط با لشکر ده خوزستان و نیروی دریائی جنوب است. (روزنامهٔ اطلاعات ۶/فروردین/۱۳۳۰ – مطابق با ۱۸/جمادی‌الثانی/۱۳۷۰ – ۲۷/مارس/۱۹۵۱).

اعتصاب ادامه دارد اعتصابیون در حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار نفرند» (روزنامه اطلاعات – شماره (۷۴۸۱) شنبه دهم/فروردین‌ماه/۱۳۳۰)

اعزام هیئتی از طرف دولت به مناطق نفتخیز خوزستان – هیئتی از طرف دولت به سرپرستی آقای مهندس مهدی بازرگان و آقایان: حسین مکی، مهندس همایونفر، و دکتر توانا – اعضای جبههٔ ملی جهت شکستن اعتصاب به شهرهای نفتخیز خوزستان اعزام شدند.

بیانات آقای حسین مکی [۲۲] در یک اجتماع از کارکنان اعتصابی مسجدسلیمان: دیگر روز پریشانی این مملکت به سررسیده شما کارگران مسجدسلیمان و سایر کارگران ایرانی با خون پاکی که در عروقتان جاری است باید همیشه حافظ پرچم پرافتخار ایران باشید نهایت افتخار داریم که با شما همکاری کنیم در این مبارزه مقدس اگر کشته شدیم زهی سعادت ما در راه مبارزه با بیگانه و استعمارگران ایران کفن خواهیم پوشید و نخواهیم گذاشت که دیگر ثروت ما در دست بیگانگان باشد ما این ثروت سرشار را برای شما و هم میهنان دیگر خود می‌خواهیم امروز وظیفه خطیری بر عهدهٔ ماست کاری کنید که بهانه به دست بیگانگان ندهید کاری که ملت ایران در ظرف این چند روز کرد در تاریخ ۱۵۰ – سالهٔ اخیر ایران بی‌سابقه بوده است ما در حال پاره کردن زنجیر استعمار بیگانه هستیم این افتخارات باید با متانت و بردباری نصیب ما گردد به یاری شما مردم نجیب و ملّت ستم کشیده ایران امیدواریم شب ظلمانی این مملکت را به صبح سعادت و امید

مبدّل نمائیم»[۲۳].

در این اجتماع بزرگ برخی از افراد ساده لوح با تحریک ایادی انگلیس شعار زیر را جهت تحریف اذهان عمومی سر می‌دادند: عشق علی(ع) من دلته نفت ملّی سی چنته» و بدین ترتیب به محض به تصویب رسیدن طرح ملی شدن صنعت نفت دولت انگلیس چهارهزار نفر از افراد نظامی خود را با تجهیزات کامل به مدیترانه شرقی فرستاد. ولی ترس از اتحاد جماهیر شوروی و نارضایتی آمریکا از اعمال نظامی بر ضد ایران در آن موقع باعث شد که انگلیس نتواند نقشه نظامی خود را به اجراء درآورد.

ناچار به فشارهای دیپلماتیک متوسل شد و در تیرماه /۱۳۳۰ –که درست چهار ماه از تصویب ملی شدن نفت (۲۹/اسفند/۱۳۲۹) می‌گذشت به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرد دکتر مصدق با ارائه مدارک مستند در مورد سود کلان انگلیس و شرایط بد کارگران ایرانی به جهت عدم بهداشت، بیمه و شرایط نامناسب مسکن که سرانجام دادگاه در مرداد /۱۳۳۱ اعلام کرد این موضوع در حیطهٔ اختیارات دادگاه قرار ندارد و بدین ترتیب انگلستان باز هم نتیجه نگرفت و مصدق پیروز شد[۲۴]».

حمایت آیت اللّه سیدابوالقاسم کاشانی از ملی شدن صنعت نفت - آیت اللّه سیدابوالقاسم کاشانی طی اعلامیه‌ای مردم را دعوت کرد که با فشاری هر چه تمام‌تر در راه ملی شدن صنعت نفت در تمام مناطق کشور تلاش نمایند مرحوم کاشانی در قسمتی از اعلامیه خویش چنین می‌نویسد: بر همه کس واضح و آشکار است که تمام بلیات و مصائب مخصوصاً هرج و مرج دستگاه اداری و غارت بیت‌المال و تسلط زمامداران نالایق و مملکت فروش و به طور کلی تشویق خیانت‌کاران و حبس و تبعید و زجر وطن پرستان در اکثر سیاستهای جابرانه انگلستان در مملکت ما به وجود آمده است و آن دولت همیشه این اعمال خلاف عدالت و انسانیت را برای غارت نفت ایران که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین

ثروت ملی ما است مرتکب شده و می‌شود.

آیت‌الله کاشانی پس از اینکه انگلستان را مسبب اصلی تمام نابسامانیها و مصائب معرفی می‌کند. دربارهٔ ملی شدن صنعت نفت و لزوم مبارزه جهت نیل به این هدف می‌نویسد: ملی شدن صنعت نفت ایران تنها چاره بیچارگی‌های ماست زیرا بدینوسیله اولاً ثروت بی‌کرانی که خداوند تبارک و تعالی به ملت ایران عطا فرموده است از دشمنان بشر که مقصدی جز منفعت طلبی و مکیدن خون ملل ضعیف ندارند بیرون آمده به صاحبان حقیقی و مستحق آن می‌رسد و ثانیاً عملی شدن حاکمیت ملی شرکت غاصب نتواند اعمال خود را به جان و مال و ناموس مردم مسلط کنند و بدینوسیله مقاصد پلید خود را انجام دهد[۲۵].»

پس از اینکه مصدق با تحریم شرکتهای نفتی بین‌المللی روبرو شد دریافت که مسئله نفت به زودی قابل حل نیست بنابراین برای غالب شدن بر مشکلات اقتصادی طرح اقتصاد بدون نفت را پیشنهاد کرد در آذر /۱۳۳۰ - در مجلس طی نطقی در این مورد گفت: ما باید فرض کنیم مثل افغانستان یا اکثر کشورهای اروپائی فاقد منابع نفتی هستیم باید از خرجهایمان بکاهیم و منابع دیگری ایجاد کنیم به این منظور مصدق به یک رشته اصلاحات اقتصادی مانند، اصلاحات ارضی، موازنه بودجه، اصلاح قانون مالیات و ملی کردن شرکتهای خارجی دست زد اصلاحات ارضی بدین قرار بود که زمین‌داران موظف شدند ۲۰٪ از سهم محصول خود را واگذار کنند که ۱۰٪ آن به دهقانان و ۱۰٪ بقیه به بانکهای روستائی برای تشکیل اعتبارات روستائی اختصاص داده شود برای موازنه بودجه مشخص کرد که خرجهای غیرلازم دولتی و مقدار واردات کاهش یابد و به صادرات مانند: فرش، پنبه، برنج، و گوسفند افزوده شوند (هم اکنون (۱۳۷۸) به استثنای فرش کمبود بقیه اقلام به صورت سالانه (پنبه، برنج، و گوشت قرمز (گوسفند منجمد) از خارج

وارد می‌شوند) اصلاح قانون مالیات هم مقرر کرد که مالیات بر اساس درآمد تعیین گردد.

بدین معنا که هر کس ثروتی بیشتر دارد مجبور به پرداخت مالیاتی بیتشر شود به علاوه دکتر مصدق کوشش نمود تا کنترل شاه را بر ارتش کم کند و همچنین بودجه کمتری به ارتش اختصاص داده شود در حالی که شاه می‌خواست ژاندارم منطقه باشد) این اقدامات مخالفت طبقهٔ مرفه و قدرتمند را برانگیخت زمینداران و تاجران ثروتمند که وابسته به واردات تجاری بودند و شاه که کنترل ارتش برایش حیاتی بود از مخالفان سرسخت مصدق به حساب می‌آمدند و علاوه بر مخالفت با سیاست داخلی دولت مصدق با سیاست خارجی او هم مخالفت می‌کردند در واقع نفوذ غرب در ایران باعث به وجود آمدن طبقه‌ای ثروتمند و آلت دست قدرتهای خارجی شده بودند که از نفوذشان در مجلس استفاده می‌کردند و مانع به تصویب رساندن اصلاحات پیشنهادی دولت مصدق می‌شوند آنها همیشه با اعمال نفوذ در انتخابات اجازهٔ شرکت افراد و گروههای دیگر را در اداره امور مملکت نمی‌دادند از وجود دیکتاتوری در مملکت سود می‌برند وجود آزادیهای سیاسی در این زمان به ضررشان بود به همین دلیل همصدا با دستگاههای تبلیغاتی آمریکا و انگلیس دولت مصدق را به طرفداری از دولت شوروی متهم می‌کردند و به این شایعه دامن زدند که ایران به یک کشور کمونیستی تبدیل خواهد شد شاه که خواستار کنترل همهٔ ارکان مملکت از جمله ارتش بود با سیاستهای مصدق مخالفت می‌ورزیدند و آماده هر گونه کمک به افراد ذی نفوذ مخالف مصدق بود.[۲۶]

مصدق در سوم تیرماه ۱۳۳۱/ - از لاهه به ایران بازگشت وی در صدد بود تا در دوره جدید زمامدارای خویش بسیاری از وعده‌های خود را جامهٔ عمل بپوشاند و با حذف پاره‌ای از اختیارات غیر دمکراتیک اعطایی به شاه با به دست‌گیری اهرمهای قدرت دولتی توانمند و مسئولیت‌پذیر و مردمی را بنا نهاد او به خوبی می‌دانست که یک دولت

مرکزی و مسئول بدون اتکاء به نهادهای اعاده گر نظم و قدرت نمی‌تواند پایه گذار و استمرار دهنده اصلاحات بنیادین و ماندگار در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و... باشد بر این اساس او بر آن شد تا با بر عهده گرفتن پست وزارت جنگ خود را به عنوان مسئول اداره ارتش و نیروهای انتظامی قرار داده و ریاست ستاد ارتش را از چهارچوب نهاد تشریفاتی سلطنت جدا کرده و در حوزه مسئولیت دولت قرار دهد چنین چالشی بود که به واقعه ۳۰/تیر/۱۳۳۱- منجر شد.

مصدق صبح روز چهارشنبه ۲۵/تیر/۱۳۳۱ - به ملاقات شاه رفت تا ضمن تفهیم شرایط موجود با گوشزد کردن اصل اساسی مسئولیت تامه دولت در اداره امور کشور تشریفاتی بودن ریاست شاه را بر اداره ارتش و نهادهای نظامی خاطرنشان کند و دولت را از حقی که مطابق قانون اساسی مشروطه شایسته آن بود ولی در گذشته از آن دریغ داشته شده بود برخوردار کند این گفت و گو به مجادله انجامید و شاه در پی یک مباحثه داغ خواسته‌های مصدق را قبول نکرد مصدق هشدار داد که اگر خواسته او عملی نشود استعفا خواهد داد سرانجام قرار شد تا شاه نظر خود را دایر بر موافقت یا مخالفت با اعطای پست وزارت جنگ به دولت در عصر همان روز اعلام کند که چون پاسخی از دربار نرسید مصدق این را به عنوان مخالفت نهایی دربار تلقی کرد و سرانجام استعفا نامه هشدار دهنده خود را در شامگاه ۲۶/ تیر به آگاهی مردم رسانید.

بررسی و تدقیق در متن استعفا نامه به خوبی روحیه قانون مدار مصدق را آشکار می‌کند.

در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شوم و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد

اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند.

با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد.

۲۵/تیرماه/۱۳۳۱ – محمد صادق شاه استعفای مصدق را بدون توجه به عواقب آن پذیرفت استعفای مصدق از روحیهٔ مسئولیت‌پذیر او نشأت گرفت و بازتابی از این واقعیت بود که با توجه به دشمنیهای گوناگون و ترفندهای مخالفان پارلمانی و غیر پارلمانی ادامه زمامداری مؤثر او غیر ممکن شده بود و این ابتکار می‌توانست با به صحنه آوردن مردم عوامل ارتجاع را به عقب نشینی وادار کند اگر چه او قانون‌دان بود و به هیچ وجه قصد آشوب نداشت و نیک می‌دانست که در جوی پرآشوب و مملو از درگیریهای خیابانی جنبش دمکراسی تضعیف شده و انگلستان و استعمار با بزرگ نمائی خطر حزب توده دولت مردمی را ساقط خواهند کرد مصدق بعدها در خاطراتش اعتراف کرد که با استعفا در این مقطع تاریخی خطای بزرگی مرتکب شده است خطائی که ممکن بود با رأی زیان بار دادگاه لاهه دستاوردهای نهضت ملی ایران را به طرز جبران ناپذیری بر باد دهد ولی حوادث این گونه نشد.

جانشین پیشنهادی برای تصدی پست نخست وزیری پس از استعفای دکتر مصدق احمد قوام ملقب به قوام السلطنه سیاستمداری زیرک و با سابقه و پرنفوذ بود قوام که از دولتمردان اواخر دوره قاجار محسوب می‌شد در سالهای گذشته به کرات نخست وزیر شده بود و فقط مخالفت او با رضا شاه او را به مدت شانزده سال از گستره سیاسی کشور دور کرده بود قوام السلطنه در بدو امر با توجه به پیشینه نسبتاً مقتدر و توانمند خویش شخص مناسبی به حساب می‌آمد قوام در بحران آذربایجان در سال ۱۳۲۵ – کارنامه نسبتاً موفقی داشت و در سالهای پس از آن نیز گاه با سلطه فردی شاه مخالفت کرده و

نامه سرگشاده او با شاه در سال ۱۳۲۸ - در اعتراض به تفویض حق انحلال مجلسین به شاه او را زبانزد عام و خاص کرده بود به واقع شاه پس از رایزنی‌های فراوان بـا وجـود مخالفت قلبی در انتخاب بین بد و بدتر به زمامداری قوام تن داد رویکردهای بین المللی قضیه نیز در گزینش قوام السلطنه به نوعی نقش آفرین بودند زیرا در انگلستان حزب کارگر در انتخابات شکست خورده بود و محافظه کاران به ریاست چرچیل بر آن بود تا ضمن پیشبرد استراتژی حذف مصدق سیاست مشت آهنین را به اجرا درآورند از سوی دیگر در آمریکا نیز قدرت از دموکراتها به جمهوری خواهان در حال انتقال بود و سیاست بی طرفی ترومن در قبال ایران با دیپلماسی محافظه کاران انگلیس به کنار نهاده شد. انگلیسیها توانسته بودند به شرط انتخاب نسخست وزیری که هر دو دولت را راضی کند آمریکایی‌ها را با خود همراه کنند بر این اساس جایی برای سیاستمدارن «انگلوفیل» سنتی همچون سید ضیاء الدین طباطبایی و حسین علاء، باقی نمی‌ماند و قوام فردی بود که آمریکاییها را نیز راضی می‌کرد.

قوام به محض انتصاب در پست نخست وزیری با این امید کـه سـیمای اطـمینان بخشی از خود به دست دهد به شیوه‌های منسوخ روی آورد و بر آن شد تا با ارائه چهره‌ای خشن و قدرتمند مردم را به تمکین خواسته‌های خود وادار کند اوج این احساس در انتشار اعلامیه معروف ۲۷/ تیر - انعکاس یافت که در آن تیر خلاص را بر حیات سیاسی خود خالی کرد.

در این اعلامیه او وعده داد که بحران نفت را حل کرده و نظم و امنیت را بـرقرار و سیاست را از دیانت جدا کند او عوام فریبی در امور سیاسی و ریا و سالوسی را در امور مذهبی محکوم کرد و با لحنی خشن هشدار داد و تهدید کرد دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون

قرین تیره روزی سازد!.

انتشار این اعلامیه که ریشه در تفکرات استبدادی گذشته داشت برای قوام بسیار گران تمام شد و امحای پیشینه نسبتاً مطلوب وی زمینه قیام فراگیر و گسترده ۳۰/تیر/۱۳۳۱ - را فراهم کرد که به حمایت از مصدق و اندیشه‌های مردم سالارانه او در ایران و به ویژه در تهران منجر شد و قوام را به استعفا وادار کرد.

در روند جنبش ۳۰/تیر/۱۳۳۱ - نقش ملت بی گمان نیرومندترین عامل بود و در کنار حمایتهای فراگیر مردمی از مصدق نمی‌توان به تلاشهای گسترده آیت الله کاشانی و برخی از نمایندگان اقلیت فراکسیون ملی و مطبوعات مردمی به دیده اغماض نگریست که این تلاشها به مثابهٔ موتور محرکه قیام ۳۰ تیر عمل کردند با انتشار اعلامیه خشن قوام از رادیو تهران خشم عمومی اوج گرفت و اگر تا آن روز دسته‌جات خاصی فقط به خاطر حب علی با او مخالف بودند از آن پس کسان دیگری هم به علت بغض معاویه با او مخالف شدند و بدین ترتیب مخالفت با قوام به خواست عمومی بدل شد قوام السلطنه که از انتشار اعلامیه کذائی به هراس افتاده بود و در صدد جبران پی‌آمدهای زیان بار آن بود با اعلامیه آیت الله کاشانی ضربه دیگری خورد کاشانی در این ایام با تمام توان خود از خواست‌های نهضت پشتیبانی می‌کرد و با ترتیب دادن مصاحبه شجاعانه‌ای بر حمایت از مصدق تاکید کرد دولت قوام تلاش زیادی کرد که با وعده چند پست کابینه به نزدیکان کاشانی او را با خود همراه کند اما این «سیّد یک دنده» که در یکدندگی و مبارزه دست کمی از رفیق پتو به دوش خود نداشت در تصمیم خود استوار ماند کاشانی هم چنین به صورتی تلویحی از توده‌ای‌ها نیز درخواست کرد تا در قیام عمومی بر علیه انگلستان سهیم باشند!

اگر چه مجلس در اکثریت انبوه خود در اختیار مخالفان نهضت ملی بود بخشی از

نمایندگان مجلس که در اقلیت بوده و از خواستهای نهضت و دولت پشتیبانی می‌کردند اعلامیه‌ای را صادر کرده و از مردم درخواست کردند تا با کمال آرامش و متانت بار دیگر رشد ملی خود را به جهانیان ثابت کنند.

این تفاهم همگانی فقط در مطبوعات مردمی انعکاس می‌یافت و به واقع مصدق از باورهای احترام‌آمیز خود نسبت به آزادی مطبوعات بهره ور شد او وقتی به نخست وزیری رسید به عنوان نخستین اقدام بر آزادی مطبوعات تایید کرد و شهربانی را از مزاحمت به نشریاتی که مطالبی بر علیه او می‌نویسند بازداشت تنها حصر مصدق نوشته‌هایی بود که بر علیه شخص اول مملکت و مراجع عظام مذهبی منتشر می‌شد این مطبوعات بودند که تلاشهای منسجم مردمی را به آگاهی ملت می‌رساندند.

سرانجام ملت با قیام خویش مصدق را به زمامداری مجدد رسانید و دکتر مصدق رویداد ۳۰ تیر را تبلور اصیل خواست ملت برای اعاده زمامداری تلقی کرد تحولی که برای او و دولت و جنبش ملی ایران به مثابه حیاتی نو و پویا بود که ریشه در حمایت‌های گسترده مردمی داشت پس از پیروزی قیام که به شهادت و زخمی شدن ده‌ها تن انجامید مصدق در نخستین ملاقات گروهی از مردم چنین گفت.

جنبش ایران از دست رفته بود شما مردم با رشادت خود آن را بازگرداندید.

رخداد قیام درخشان ۳۰/تیر/۱۳۳۱ – را می‌توان به نوعی تقابل دو اندیشه دانست یکی اندیشه‌ای که ملت را در توزیع قدرت به حساب نمی‌آورد و بر آن است تا با اتخاذ شیوه‌های قیم مابانه خواسته‌های خود را با توسل به مشی تفرعن‌آمیز بر توده مردم تحمیل کرده و با تشکیل محاکم خشن و انقلابی به قول قوام السلطنه مردمان را قرین تیره روزی کند.

اندیشه دوم: ریشه درخواست ملی دارد و منشاء هر تحول و تغییری را در تایید ملت

موجه می‌داند و مشروعیتی بالاتر از نظر خواست همگانی نمی‌شناسد.

قیام ۳۰ تیر از معدود رویدادهای تاریخ سیاسی ایران است که با پیروزی اندیشه مردم باور به سرانجام می‌رسد افسوس که آن چنین قیام گسترده‌ای پس از پیروزی به اختلاف در جبهه مردم سالاری منجر شد و به تیغ ناگوار ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ - گرفتار آمد و این در فضائی بود که برخی از نیروهای مؤثر در قیام پس از پیروزی به دنبال منافع گروهی و فردی خود رفته و از سوی دیگر با هماهنگی انگلستان و آمریکا و دربار و ارتجاع و سکوت ضمنی شوروی زمینه برای کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ فراهم شد اگر چه گروهی معتقدند که شاید می‌شد از وقوع کودتا جلوگیری کرد محققان دیگری با پافشاری بر زنجیره اخلال‌گری‌ها و مزاحمت‌های به وجود آمده برای مصدق هم چون توطئه نهم اسفند و قتل افشار طوس رئیس شهربانی دولت ملی محاصره اقتصادی و کودتای شکست خورده ۲۵ مرداد بر این نکته پای می‌افشرند که با کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ جنبش ملی ایران مهر حقانیت گرفت و شرایط جهانی و معادلات توزیع قدرت به ویژه در عرصه‌های بین المللی چنان بود که رئیس دولتی مستقل چون مصدق را نمی‌توانست تحمل کند این همه از درخشندگی و ارزش قیام ۳۰ تیر نمی‌کاهد این قیام را معدود رویدادهای تاریخ سیاسی ایران است که با پیروزی اندیشه مردم گرایانه به سرانجام می‌رسد از این روی ۳۰ تیر را می‌توان یک روز پر ارج تاریخی و نقطه اوج تقابل دو اندیشه مردم سالاری و استبدادی و عرصه‌ای برای بررسیهای کارشناسانه و آکادمیک در تاریخ معاصر سیاسی ایران به شمار آورد[۲۷].»

محبوبیت مردمی مصدق مانع از آن شد که تا مدتی گروههای مخالف داخلی و قدرتهای خارجی اجازهٔ اقدامات جدی علیه او داشته باشند ولی سرانجام پس از مدتی وقتی کوشش انگلیس و آمریکا برای لغو ملی کردن نفت از طریق فشارهای اقتصادی

بین المللی و توطئه‌های سیاسی به جائی نرسید تصمیم به براندازی دولت مصدق از طریق نظامی گرفتند چند هفته پیش از کودتا یک جلسه مخفی با شرکت جان فاستردالاس وزیر کشور وقت آمریکا و آلن دالاس رئیس سی.آی.ای (سازمان جاسوسی سیا) و کرمیت روزولت در آمریکا تشکیل شد در این جلسه از روز ولت خواسته شد مخفیانه برای انجام کودتا به ایران برود او در مخفیگاه خود در مدتی کوتاه یک گروه کوچک اوباش ایرانی با همه تجهیزات کافی برای به اصطلاح قیام بر ضد مصدق آماده کرد خود او در این مورد اظهار می‌دارد: ما برای این کار یک میلیون دلار بودجه داشتیم ولی فقط ۷۵ هزار دلار خرج کردیم.

به نوشتهٔ دکتر نور الدین کیانوری دبیر کل حزب تودهٔ ایران با فرار شاه در روز ۲۵/مرداد/۱۳۳۲ در خیابانها جشن و سرور همگانی بود و در خیابانها تظاهرات وسیعی با شرکت اقشار وسیعی از مردم به راه افتاد در اینجا برای همه این مسئله مطرح شد که بعد از فرار شاه آیا باید سلطنت را حفظ کرد یا جمهوری برپا نمود؟ خیانت شاه و همکاریش با بیگانگان مسلم بود و خودش از ترس فرار کره بود لذا حزب تودهٔ ایران شعار جمهوری دمکراتیک را مطرح کرد و از دکتر مصدق خواست که اعلام جمهوری کند این شعار باعث شد که عده‌ای تصور کنند که ما می‌خواهیم یک دمکراسی توده‌ای مانند اروپای شرقی ایجاد کنیم و همچنین شعار، وسیله‌ای شد برای تبلیغ علیه ما و رم کردن عده‌ای از ما (ر.ک. به: خاطرات نور الدین کیانوری تهران - انتشار اطلاعات، ص ۲۶۷- سال ۱۳۷۱) علیرغم اعتراف کیانوری به شرکت اعضاء و طرفداران حزب توده در تظاهرات روزهای ۲۶ تا ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ برخی از مقامات مؤثر آمریکائی مانند: ریچارد کاتم، بریان لیپینگ و مارک گازیوروسکی اذعان دارند که در آن روزها سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلستان افراد زیادی را به خیابانها فرستادند تا شعارهای توده‌ای بدهند و چنان عمل

کنند که گوئی توده‌ای هستند آنان مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند و مساجد را سنگ باران کردند این نقشه به قدری ماهرانه پیاده شد که اعضای واقعی حزب توده نیز بی خبر از گردانندگان اصلی آن به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند. و با آنان همصدا شدند هدف از این اقدام به نوشته بریان لیپینگ ارعاب اکثریت ایرانیان و ایجاد این باور در آنها بود که پیروزی مصدق در واقع پیروزی حزب توده، اتحاد جماهیر شوروی و لامذهبی است[۲۸].»

سرانجام در روز ۲۸/مرداد/۱۳۳۲دولت مردمی مصدق با نقشه شرکت نفت کمک مالی و طراحی سی. آی. ای - و همکاری دربار و پشتیبانی غیرمستقیم نیروهای مخالف داخلی سقوط کرد پس از اینکه شاه به قدرت رسید از میلیونها دلار کمک مالی آمریکا بهره‌مند شد کمپانی بریتش پترولیوم - شرکت نفت ایران و انگلیس سابق با کمپانیهای نفتی فرانسوی و ایتالیائی یک کنسرسیوم چند ملیتی تشکیل دادند برطبق قرارداد بین دولت ایران و کنسرسیوم مسئولیت تصمیم‌گیری در مورد سطح تولید نفت، قیمت فروش و تعیین خریداران به عهدهٔ کنسرسیوم گذاشته شد به عبارت دیگر ملی بودن نفت فقط روی کاغذ باقی ماند[۲۹].» «محمد علی عموئی یکی از افسران عضو حزب توده در کتاب خاطرات خود به نام: «درد زمانه» در صفحات ۷۸ - ۸۲ می‌نگارد: «... رهبری حزب که در لحظات حساس آغاز کودتا گرفتار سردرگمی و بی تصمیمی شده بود و عذر مقبولش عدم همکاری مصدق بود. روزهای بعد زیر فشار اعضاء و کادرها به تصمیماتی دست زد که حزب و سازمان نظامی را درگیر یک سلسله عملیات بی پروا خطرناک و بی نتیجه کرد. هواپیمائی که قصد بمباران ایل قشقائی را داشتند توسط افسران شاخهٔ هوائی سازمان خریب شدند و از پرواز بازماندند. بدینترتیب تا پایان سال ۱۳۳۲ - ضرباتی که به نظامیان حزب وارد آمده بود صرف نظر از وقایع پیش از نهضت ملّی شدن نفت محدود به

تیر باران سه تن ناوبان (ناوبر) در شهریور /۱۳۳۲ شد. «أنوشه» و یارانش «خیری» و



ناوی وظیفه هوشنگ انوشه تیرباران در میدان تیر امیرآباد «شهرستان آبادان» ۱۳۳۲ هش

«گهربار» به دنبال تخریب در ناوبر بازداشت شدند و دلیر و سرافراز در برابر جوخهٔ آتش

با شعار: مرگ بر شاه، زنده باد آزادی به شلیک دژخیمان [در میدان تیر أمیرآباد آبادان] پاسخ گفتند. ارتش شاهنشاهی پس از کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ با همهٔ قدرتمندی کمی و کیفی آن طی ۲۵ سال دوران رژیم محمد رضا شاه همچنان خصلت استعماری داشت ارتشی بود پوشالی و بدون خصلت مردمی که تنها به یک تن (شاه) اتکا داشت و از اوفرمان می‌برد و با رفتن او (شاه) نیز یکباره فرو ریخت بی‌دلیل نبود که سفیر آمریکا آن را ببرکاغذی می‌دانست.

پیروزی کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ (۱۹/اوت/۱۹۵۳) و بازگرداندن محمدرضا شاه از رم به ایران سرآغاز ظهور رژیم استبدادی برای اجرای مقاصد سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی او بود و انجام این امر ابتدا به عهدهٔ فضل الله زاهدی[۳۰] که پس از کودتا سپهبد شد نخست وزیر منتخب آمریکا و انگلیس واگذار کردند دولت کودتا برای پیشبرد مقاصد خود در مقابله با مخالفان یعنی جبههٔ ملی عناصر مذهبی روحانیون و حزب توده به سه شیوه متوسل شد تطمیع و سازش، فشار و تهدید تخویف و سرکوب دولت زاهدی در اجرای این منظور از امکانات فراوان بهره‌مند بود.

ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در پاسخ به درخواست کمک مالی از سوی سپهبد زاهدی (۵/سپتامبر/۱۹۵۳) اعلام کرد و مبلغ ۴۵ میلیون دلار کمک فوری بلاعوض برای دولت زاهدی در نظر گرفت گفتنی است که آیزنهاور درخواست دکتر محمد مصدق را مبنی بر کمک اقتصادی به ایران بی انصافی در حق مالیات دهندگان آمریکائی دانسته بود در فروردین /۱۳۳۳ دولت زاهدی زیر سر نیزه نظامیان و تهدید چاقوکشان انتخاباتی برگزار کرد که رسوائی آن در سراسر جهان انتشار یافت.

مهم‌ترین وظیفه نمایندگان دورهٔ هیجدهم مجلس که اکثریت قریب به اتفاق آنان جیره خواران دربار مالکین و وابستگان به کودتاچیان ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ - بودند تصویب

قرارداد کنسرسیوم نفت و تایید اقدامات دولت کودتا بود در اواخر/بهمن/۱۳۳۲ هیئت بیست نفری نمایندگان شرکتهای نفت آمریکائی - انگلیسی و فرانسوی برای بازدید از تأسیسات نفت ایران به تهران آمدند و پس از عزیمت به خوزستان و بازدید از تأسیسات مناطق نفت آنها را در شرایط عالی دید[۳۱].»

*** نقش شاپورجی (ریپورتر) در کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ -**

پس از پایان جنگ جهانی دوم دوستان پدر شاپورجی در تهران به سراغ او آمدند و از او خواستند که برای ادامهٔ راه پدرش (اردشیرجی) با آنان همکاری نماید و برای کمک به متفقین و شکست نازیسم به میان ایل بختیاری بروند.

آنان مأموریت داشتند که با سازمان مخفی که قرار بود تحت فرماندهی ژنرال سرمک‌کالین گابینز تشکیل شود همکاری نمایند.

البته به استناد اظهارات شاپور ریپورتر تشکیل این سازمان به دلایل دیگر نیز مورد علاقه انگلستان بود و خطر فاشیسم بهانه‌ای بیش نبود نکته‌ای که شایان اهمیت است اینکه شاپورچی برای انحراف اذهان از هویت واقعی خود مدعی است که در ماههای پایان جنگ جهانی دوم به قصد تحصیل سیزده سال یعنی تا سال ۱۹۵۷ ایران را ترک نموده و برای تحصیل در یک دوره عالی اطلاعاتی به هند و اروپا رفته است و در ۱۹۵۷ با مأموریت ایجاد یک شبکه کاملاً سرّی به ایران بازگشته است در حالی که اسناد و مدارک به جا مانده از شاپور ریپورتر آشکار می‌کند که وی در سالهای نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران حضور داشته و در راس یکی از شبکه‌های قوی اطلاعاتی فعالیت می‌کرده است ریپورتر در سالهای (۱۹۴۸-۱۳۲۷/۱۹۵۰-۱۳۲۹) به عنوان مشاور نخستین سفیر هند در ایران یعنی، سیدعلی‌ظاهر در سفارت هند فعالیت داشت و در سال ۱۹۵۲/۱۳۳۱ - به همراه آنتونی کومر (دبیر سفارت آمریکا در تهران) وارنست پرون

عملیات مشترک سازمان جاسوسی انگلستان و سیا را در ایران هدایت و هماهنگ می‌کرد وی به جهت برخورداری از مزایای خاص به صورت رهبر این گروه درآمده بود نگاهی به عملکرد شاپور ریپورتر و نقش وی در کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ - شاید از پنهانکاری وی در زمینه انتخاب نام مستعار کتمان حضور خود در سالهای نهضت ملی شدن نفت در ایران عدم اشاره به فعالیتهای جاسوسی خود از ۱۹۵۷-۱۹۷۵ و پنهان نمودن سوء استفاده‌های مالی و باج خواهی از محمد رضا پهلوی پس از کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ را ملاء سازد.

شاپورجی ریپورتر در اوائل دههٔ ۱۹۷۰ نقش واسطهٔ مؤسسات بازرگانی و نظامی انگلیس را پیدا کرده بود و دلالهای خریدار تانکهای چیفتن و موشکهای راپیر از انگلستان را عهده‌دار شده بود و با سوء استفاده‌های کلان از این راه به درآمد و ثروت سرشاری دست پیدا کرد.

وی تلویحاً به همکاری یعقوب نیمرودی جاسوس یهودی برجسته سرویس اطلاعاتی اسرائیل با شبکه خود نیز اشاره می‌نماید[۳۲].»

از جهتی دیگر کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا قصد داشت ایران را به عنوان نمونهٔ مشخص کشوری که با کمک ایالات متحده آمریکا به اصلاحات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی دست یافته است آنهم به رهبری محمد رضا شاه معرفی کند.

برنامه انقلاب سفید که روز ششم/بهمن/۱۳۴۱ به همه پرسی گذارده شد دولت ایالات متحده آمریکا اعلام اصول شش ماده‌ای انقلاب سفید[۳۳] شاه را با رضایت کامل استقبال کرد و از اقدام محمد رضا شاه در زمینه رفع مخاطرات احتمالی علیه رژیم از سوی نیروهای عوامفریب و ضد غربی پشتیبانی کرد[۳۴].»

فصل هفدهم

*** انواع کشاورزان پیش از اصلاحات ارضی در ایران:**

۱- کشاورزان دهقانی - اساس کشاورزی دهقانی اقتصاد خانگی و تولید برای نیازهای مصرفی خانوار است

۲- دهقانان میان حال - بهره بردارانی هستند که می‌توانند با استفاده از نیروی کار خانوار زندگی خود را تامین کنند.

۳- دهقانان کم زمین - به چند دسته تقسیم می‌شوند: ۱- دهقانان کم زمین که پیش از اصلاحات ارضی مالک قطعه کوچکی زمین بودند ۲- رعایایی که سهم کوچکی از نسق زراعی ده داشتند و پس از اصلاحات ارضی مالک آن قطعه شدند ۳- رعایائی که از نسق زراعی ده به اندازه تامین نیازهای خود سهم داشتند

۴- روستائیانی که پس از اصلاحات ارضی قطعه زمینی را مالک شده‌اند یا از راه احیای اراضی موات و دایر کردن اراضی بایر بی صاحب و یا از راه خرید زمین دهقانان کم زمین مالک بهره برداریهایی هستند که تنها بخشی از درآمد خانوار را تامین می‌کند و به ناچار از راه فعالیتهای جنبی و یا فروش نیروی کار اعضای خانوار در بازار کار شهر و روستا باقیماندهٔ هزینه زندگی خود را تامین می‌کنند.

۴- دهقانان مرفه: دهقانان قشر کوچکی از بهره برداران کشاورزی در هر روستا هستند که نسبت به دیگر دهقانان و ده‌نشینان وضع بهتری دارند دهقانان مرفه از قشر روستائی برخاسته‌اند:

۱- دهقانانی که پیش از اصلاحات ارضی خرده مالکان روستائی بودند

۲- رعایای سهم بر با اجاره کاری که بطور نسبی سهم بیشتر از نسق زراعی ده داشتند و در جریان اصلاحات ارضی مالک حق نسق خود شدند ۳- کسبه و صاحبان سرمایه‌های کوچک روستائی که در جریان سلف خری، رباخواری و فروش کالاهای مورد نیاز روستائیان مالک اراضی مزروعی شدند دهقانان مرفه در جریان اصلاحات ارضی و تحولات بعدی در غیاب اربابان سابق در بسیاری از روستاها به تحکیم و تقویت اجتماعی خود پرداخته و در رأس هرم قدرت سیاسی منزلت اجتماعی و مواهب مادی قرار گرفتند.

دهقانان مرفه، همهٔ نهادها و سازمانهای روستائی مانند: انجمن ده، خانه انصاف، شرکت تعاونی، خانه‌فرهنگ روستائی و حتی شرکتهای سهامی زراعی و تعاونیهای تولید را از طریق عضویت درهیئت مدیره آنها زیر نفوذ مستقیم خود داشته و سهم بیشتری از کمکهای نقدی و جنسی و خدمات دولت را به خود و بستگانشان اختصاص می‌دادند کدخدا نیز معمولاً از میان این قشر برگزیده شد وبه میل و اراده آنان منصوب می‌گردید.

۵- کشاورزان بی زمین - کشاروزان بی زمین روستائیانی هستند که به عنوان کارگر روزمزد کشاورزی در بهره برداریهای تجاری و دهقانی به طور دائم یا فصلی کار می‌کنند(۳۵).»

*** منظور و هدف ازاصلاحات ارضی شاه در انقلاب سفید شاه و ملت:**

اجرای قانون اصلاحات ارضی دربدو امر موجبات رضایت دهقانان را فراهم آورد مواردی بود که تعداد املاک یک مالک به ۴۰۰ پارچه آبادی می‌رسید و چون نمی‌توانست و نیاز نداشت که این املاک را خود اداره کند پیشکارانی تعیین می‌کرد و مالک یا مباشر با رعیت تا حد برده بدرفتاری می‌کردند و اینگونه املاک بعلت بی توجهی رو به خرابی می‌رفت موارد زیادی بود که مالک یک یا دو ده داشت و با علاقمندی اراضی خود را

سرپرستی می‌کرد هر ده مسائل مشترکی دارد که توسط مالک اداره می‌شد اصلاحات ارضی ضرری به مالکین دسته اول نزد بلکه بیشتر به ضرر خرده مالکین و مالکین متوسط تمام شد رعیت سابق هم با امکانات کم و اراضی کوچک و قطعه نتوانست تولید کند و از حمایت مالی مالک هم برخوردار نبود همزمان با فقر روستائیان انواع پروژه‌های دولتی با دلارهای نفتی شروع شد و روستائیان فقیر را جذب شهرها و مناطق پروژه‌ها کرد این دقیقاً یک طرح آمریکائی بود که ایران را محتاج واردات گندم از آمریکا نماید که عملی هم شد[۳۶].»

به این نکته باید اشاره کرد که تاکنون (۱۳۷۸) ایران سالانه ۲ الی ۳ میلیون تن گندم از کشورهای گندم‌خیز جهان (ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، آرژانتین) وارد می‌کند.

*** سیاستهای کشاورزی دولت در دورهٔ محمد رضا شاه -**

سیاستهای ارضی کشاورزی دولت از اواخر دههٔ ۱۳۴۰/ بیشتر معطوف به گسترش بهره برداری‌های بزرگ تجاری در بخش خصوصی، بخش دولتی و بخش مختلط خصوصی - دولتی بود سیاستها و اقدامات مشخص دولت همانند اختصاص اراضی زیرسدها به کشت و صنعت‌های خصوصی و دولتی و واحدهای بزرگ کشاورزی ماشینی مانند: تخصیص بیش از ۸۰ هزار هکتار از اراضی زیر سد دز به ۱۳ کشت و صنعت و بهره برداری بزرگ کشاورزی در استان خوزستان[۳۷].

*** چگونگی تملک زمین توسط کشاورزان در نظام جمهوری اسلامی ایران:**

هم زمان با فروپاشی نظام گذشته (شاهنشاهی) دو واکنش متضاد در زمینه مسائل ارضی و دهقانی در روستاها ظاهر شد یکی واکنش گروهی از اربابان سابق بود که به بهانه محترم بودن مالکیت در اسلام خواهان الغای اصلاحات ارضی رژیم سابق شده بودند

دیگر واکنش سریع نیروهای در حال گسترش چپ بود که بلافاصله مسئله ارضی را در رأس برنامه کار خود قرار دادند و حتی در مناطقی که زمینه مساعد بود با قیام مسلحانه اراضی را تقسیم کردند (همانند منطقهٔ ترکمن در استان گلستان)

گذشته از آن مصادرهٔ اراضی متعلق به وابستگان رژیم سابق از سوی بنیاد مستضعفین نیز بیش از پیش بنیان مالکیت ارضی را متزلزل کرد واکنش دیگر جهت یافتن راه حل اسلامی برای مسئله ارضی و دهقانی متبلور کرد این راه حل که بر مبنای مالکیت مشروع و محدود زمین شالوده داشت و در واقع برآیندی از واکنشهای پیشین بود زیر عنوان بند (ج) و بصورت یک جنبش اجتماعی در زمینهٔ مسئله ارضی و دهقانی به جریان افتاد.

جنبش بند (ج) یک نظریهٔ اسلامی مالکیت محدود و مشروع زمین که از اواخر سال ۱۳۵۸ عنوان شد و پس از فراز و نشیبهائی در فروردین /۱۳۵۹ در اصلاحیهٔ قانون نحوهٔ واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران رسماً تدوین و اعلام گردید بند ج اراضی که در دست زمینداران بزرگ است و با ملاک‌های رژیم قبلی (شاه) مجوز قانونی هم دارند زمین بزرگ زمینی است که بیش از سه برابر مقداری باشد که عرف محل برای تامین زندگی یک کشاورز با خانواده او لازم می‌داند و کشاورزان دیگر در محل باشند که فاقد زمین برای زراعت هستند و جز از راه گرفتن مقدار زائد زمین این گونه افراد نتوان آنها را صاحب زمین زراعی کرد.

مفاد بند ج لایحه پیشنهادی وزرات کشاورزی بوده از آن زمان مسئله محدود کردن مالکیت ارضی در ایران با بند ج مترادف گردید این قانون بلافاصله پس از تصویب با انتقادهائی از نظر انطباق با موازین شرعی روبرو شد و پیش از ابلاغ به دولت یکبار دیگر مورد تجدید نظر و تعدیل قرار گرفت و سرانجام در ۱۳۵۹/۱/۲۶ به تصویب شورای انقلاب رسید.

علل توقف بند ج مخالفان بند ج از هنگامی که طرح آن در آذر ماه /۱۳۵۸ اعلام شده به مبارزه گسترده‌ای علیه آن برخاستند مخالفت و مبارزه با بند ج از دو جریان نیرومند نشأت می‌گرفت یکی زمینداران مشمول آن که تا حدودی در شوراهای کشاورزی متشکل شده بودند و دیگر روحانیونی که انرا مطابق موازین شرعی نمی‌دانستند.

مبارزه گسترده زمینداران با بند ج محدود به تشکیل کنگره و مبارزه تبلیغاتی نبود بلافاصله پس از اعلام بند ج صدها حادثه ناگوار در روستاها واقع شد و درگیریهای خشونت‌آمیز میان زمینداران و کارگران کشاورزی رُخ داد. در استانهای فارس، کردستان، خوزستان و آذربایجان چند تن از مسئولین جهادسازندگی و هیأت‌های انقلابی «هفت نفره» کشته شدند از همه ناگوارتر به دارآویختن نمایندهٔ روستائیان در هیئت هفت نفره شهرستان بجنورد (خراسان) در محل کار هیئت به وسیله مالکان منطقه بود[۳۸].»

*** لایحه قانونی اصلاح نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران مصوب:**

«۱۳۵۸/۶/۲۵ - و مصوب ۱۳۵۸/۱۲/۱۱ - شورای انقلاب»

اراضی مورد نظر به سه قسمت تقسیم می‌شوند: الف - اراضی منابع طبیعی که در اختیار دولت اسلامی است.

ب -اراضی که زیر کشت بوده و توسط نهادهای دولت اسلامی قانوناً مصادره شده و در دست بنیاد مستضعفین می‌باشد.

ج- اراضی بزرگ که در دست زمینداران بزرگ است و ظاهراً با ملاک‌های رژیم قبلی مجوز قانونی هم دارند.

توضیح بند ج در مورد زمینهای مالکین بزرگ می‌توان اینگونه زمینها را به دو قسمت تقسیم نمود:

۱- زمینهای بایر: که بعلل مختلف توسط مالکین بزرگ بایر نگاه داشته شده است و با

توجه به نیاز جامعه در مسئله خودکفائی مملکت و باتوجه به اینکه این زمینها فقط به صرف اینکه مالکیت از آن آنها است بدون کشت مانده و اجازه کشت به دهقانان هم داده نمی‌شود دولت اسلامی این زمینها را در اختیار خود می‌گیرد تا در اختیارهقانان و داوطلبان واجد شرایط گذارده شود.

۲- در مورد زمینهای دایر و مزروعی تحت تصرف اینگونه افراد اگر شخصاً به امر کشاورزی اشتغال داشته باشند با شرایط اقلیمی و اجتماعی مختلف ایران تا حد سه برابر مذکور در توضیح بند ج زمین در اختیارشان باقی خواهد ماند در صورتی که کشت کننده فرد دیگری است و واجد شرایط می‌باشد زمین به او واگذار خواهد شد.

اینگونه متصرفین با توافق و پس از کسر بدهی‌های قانوی و شرعی می‌توانند اراضی محل دیگری را در مقابل زمین متصرفی خود دریافت دارند و یا اینکه اجرت المثل بگیرند و سپس بقیه زمینها در اختیار دولت قرار می‌گیرد تا با توجه به مصلحت جامعه به واجدین شرایط واگذار شود.

* ترکیب هیئت هفت نفره توزیع کننده زمین بین کشاورزان: این هیئت تشکیل شده از نمایندگان زیر:

۱- دو نفر نماینده از وزارت کشاورزی

۲- یکنفر نماینده از وزارت کشور یا استانداری محل

۳- یکنفر نماینده جهاد سازندگی

۴- یکنفر نماینده دادگستری یا دادگاههای انقلاب

۵- دو نفر نماینده شورای ده

* وظایف هیئت هفت نفر:

۱- حل و فصل قضایای مورد نزاع مربوط به اجرای این قانون

۲- واگذاری زمین با توجه به نوع اراضی بالا (بندهای: الف، ب، ج)

۳- تشخیص صلاحیت و میزان استفاده از وام و امکانات کشاورزی در طول اجرای این قانون[۳۹]»

بدینترتیب با تصویب بند ج در ادامهٔ تقسیم اراضی بین کشاورزان توسط هیئت هفت نفره و تشکیل شورای روستائی اقداماتی صورت گرفت اما پس از مدت بسیار اندک کار اصلاحات ارضی بدلایل نامعلومی متوقف شد و بدین ترتیب تعدادی از مالکین دوباره زمینهای به اصطلاح غصبی خود را پس گرفتند و کشاورزان بی زمین و کم زمین و آمادهٔ کار نتوانستند روی زمین تصاحب شده ادامه کار دهند و اکثراً مجبور به مهاجرت به سوی شهرها و سکونت در زاغه‌ها و حلبی آبادها شدند که علاوه بر فزونی بی رویه جمعیت شهرها و ایجاد مشکلات خدماتی به بروز مشکلات و معضلات حاد اقتصادی (بیکاری و تورم) و مشکلات اجتماعی از قبیل: قاچاق و توزیع مواد مخدر، سرقت، و انواع بزهکاریهای دیگر دامن زدند و در روند پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه اختلال به وجود آوردند.

*** فروش خوزستان به شرکتهای چند ملیتی و مصادره زمینهای کشاورزی منطقه به عناوین مختلف:**

یحییٰ دولت آبادی در خاطرات خود شرح می‌دهد که: در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه پارسیان متموّل هند (زردشتیان پارسی تبار) مذاکراتی را با دولت ایران به منظور خرید خوزستان آغاز کردند و میرزا آقاخان کرمانی در دفاع از این عمل رساله خرید خوزستان را نوشت موضوع این کتاب این است که مؤلف آن فارسیان متموّل ایرانی که در هندوستان اقامت دارند پیشنهاد می‌نمایند اراضی اهواز را در خوزستان از دولت ایران خریداری نموده آنجا اقامت نمایند «و شهرکهائی به شیوهٔ کیبوتزهای صهیونیستی در خوزستان بسازند» از یک طرف پول گزافی یک مرتبه به دولت ایران برای آباد نمودن

سایر قطعات مملکت می‌رسد و از طرف دیگر سرمایه بزرگی از اشخاص وطن دوست با اطلاع به دولت هنگفت (سرمایه کلان) به مملکت خوزستان وارد شده سد اهواز را بسته و به فاصله کمی در کنار شط کارون مملکتی مانند: کراچی و بمبئی دارای تموّل سرشار و روح ایرانیت ایجاد می‌گردد[۴۰]».

رساله میرزاآقاخان کرمانی، زیر عنوان عمران خوزستان نوشت و در آن رساله خوزستان را هندوستان ثانی به شمار آورد از ناصرالدینشاه خواست پارسیان و زرتشتیان کشور را در خوزستان گردآورد و آبادانی منطقهٔ خوزستان را در کنار شیوخ و خوزستانیان محلی به آنان واگذارد متن رساله بدین شرح است: چنانکه پیشینیان نیز گفته‌اند حدود مملکت به لشکر و لشکر به مال نگاه می‌توان داشت زیرا که پادشاه بی لشکر را کار بر وفق مرام نگردد و کشور بی لشکر را جسم بی جان باید شمرد.

به زر می‌توان لشکر آراستن   ز لشکر بسی کینه‌ها خواستن

ولی افسوس که خزانه دولت جاوید شوکت از سیم و زر تهی است دولت ابد آیت را لازم است اسبابی فراهم آورد که تحصیل پول تواند نمود تا مکنونات خاطر دولت به حصول پیوندد قول حکماست: «اول اسباب باید وانگهی کار» آن اسباب چه باشد که تحصیل پول با آن توان نمود؟ بستن سدّ: بستن سدّ اهواز انکشاف معادن، کشیدن راه آهن از نقطهٔ اهواز از خط لرستان پشتکوه به کرمانشاه از کرمانشاه به نهاوند از آنجا به بروجرد از بروجرد به همدان، از همدان به سلطان آباد (اراک) از آنجا به قم، از قم به دارالخلافهٔ طهران پس باید اول به بستن سد اهواز اقدام نمود و معادن را مکشوف داشت زیرا که از فواید و مدخول این دو کار مخارج کشیدن راه‌آهن به دست می‌آید مخارج بستن سد را در زمان دولت شاهنشاه شهید سعید نورالله مرقده، جناب حاجی نجم‌الدوله بازدید و برآورد نموده است در صورتی که دولت قوی شوکت به بستن این سد همت گمارند البته سد بسته

می‌شود و آب بر سطح مملکتی که یکصدوبیست فرسنگ عرض و طول آن است جاری خواهد گردید. وقتی سد بسته شد و آب به اراضی لم یزرع جاری گردید باید با علم و اسباب متداول فرنگستان زراعت کامل را در خوزستان رواج داد. در آن اراضی حاصلخیز پرقوت احداث نخلستان و باغستان نمود زراعت نیشکر و چای و قهوه و نیل و شلتوک و پنبه و سایر حبوب ترتیب داد از فواید متکاثره از حقوق دیوانی این زراعتگاه قابل برداشت و از فواید زراعت و مدخول معادن راه آهن تشکیل داد وقتی دولت به خواست خداوندی بند اهواز را بست و معادن ایران را منکشف فرمود و راه آهن، چنانکه به شرح پیوست از خوزستان تا پایتخت ایران کشید و محصول زراعت اهواز به بلاد و اقطار خارجه و داخله حمل شد دولت را نیروئی به کمال دست خواهد داد و به اندک مدتی صاحب ثروت خواهد گردید.

چنانکه سلاطین کیان از مدخول و فواید مالیاتی این مملکت خزانه بزرگی در شوش ذخیره داشته، از خلفای عباسی خوزستان را سلةالخیر و مجمع‌المال نام داده بودند بلکه آن عطایا و سخاوتها و بذالیها از آن طبقه در تواریخ به ثبت و ضبط است از فواید متکاثره خوزستان بوده است.

اگر ما ایرانیان را غیرت شاه پرستی و وطن دوستی و دولتخواهی در نهاد باشد پادشاه خود را که آیت رحمت یزدان و ما را به منزله پدر مهربان است در آبادی وطن مقدس و مملکت و دولت شش هزار ساله که از سلاطین بزرگ ایران و نیاکان ما به یادگار مانده است مدد و معاونت نمائیم به کار بچسبیم مردمی می‌شویم مانند، فرنگستان و آمریکا، تربیت می‌شویم تمدن پیدا می‌کنیم صاحب ثروت می‌شویم صاحب کارخانجات توپ و تفنگ سازی و کشتی سازی و نساجی و دباغی و غیرها خواهیم شد با این قوت و قدرت و استعداد دولت می‌تواند دویست هزار نفر قشون آراسته مسلح مرتبت نماید، جهازات

جنگی از خلیج فارس بر روی دریا بیندازند که دولت را هم بگویند صاحب قوه بریّه و بحریه است اگر بزرگان ایران غیرت ایرانگیری بکشند همت بفرمایند یک کمپانی بزرگ تشکیل بدهند مملکت خوزستان را به این نوعها که شرح داده شد آباد نمایند فواید کلی از این زراعتگاه زرخیز بردارند نام نیک در صفحه روزگار بگذارند چه عیب دارد اگر یک کمپانی دیگر برای احداث راه آهن برقرار نمایند که قسمت خرابه مملکت را آباد کنند؟ گذشته از فایده و منفعت چقدر شأن و شوکت برای دولت و ملت حاصل نموده‌اند! اهالی اروپا و آمریکا در ششصد سال قبل چه بودند؟ ولایت و مملکتشان چه بود؟ مردمانی بودند وحشی مانند طایفه «درکوند» لرستان و اعراب خبرچی و بنی ابدال عربستان مدار زندگانی آنها را راهزنی و نهب اموال می‌گذشت حالا از برکت علم کارشان به جائی رسیده است که تمام اهالی آسیا و آفریقا و سودان و غیرها محتاج صنایع و اسباب آنها باشد ثروت و استعدادشان به درجه عین الکمال رسیده صدای کوس استبداد و استقلالشان از ایوان کیوان درگذشته است تا چهل سال قبل در ممالک آسیا اسمی از دولت ژاپن نبود از توجهات اعلیحضرت میکاردو [میکادو] استعداد ذاتی اهالی و نشر علوم در آن مملکت صاحب قوه و قدرتی شده‌اند که تمام اهل اروپا و آمریکا و روس از آن دولت حساب می‌برند و طالب دوستی و اتحاد آن دولت قوی شوکت می‌باشند گذشته از دولت ژاپن افاغنه در یک قرن پیش چه بودند؟ تا چه اندازه مملکتشان مغشوش بود؟ گرفتار چه خاطرات بودند؟ محض زور و ظهور یک شخص سیاسی مثل «أمیرعبدالرحمن‌خان» در مملکت افغانستان کار افاغنی به جائی کشیده است که دول مقتدرهٔ روس و انگلیس محتاج به دوستی و همراهی آنها باشد امیدوار به درگاه قادر یکتا و کردگار بی همتا چنانیم که اسباب ترقی و سربلندی دولت نجیب بزرگ شش هزار سالهٔ ما را هم به زودی فراهم فرماید حالا لازم است فوایدی را که در بستن سد اهواز و آبادی خوزستان و کشیدن راه

آهن متصور است جدا جدا به عرض رسانیم:

۱- یکی از خواص بستن سد این است که آب کارون را بر سطح یک مملکت بزرگ بی آب لم یزرع جاری داشت اراضی بایر ملک را دایر می‌نمائیم در صحاری و براری ذی زرع باغستان و قراء ورستاق احداث می‌شود از محصول زراعت و نخیلات فواید متکاثر برمی‌داریم در صورت آبادی سالی لااقل بیست کرور تومان وجه نقد باج خراج عاید دولت می‌گردد به فاصلهٔ مدتی قلیل ثروت دولت به نصاب کمال خواهد رسید به قوت این ثروت دولت می‌تواند به کارهای بزرگ اقدام فرماید محتاج استقراض خارجه نخواهد گردید اسم بزرگ در کتب تاریخ برای اعلیحضرت شاهنشاهی ثبت و ضبط خواهد شد اوقاتی که یمین نظام عبدالحمیدخان غفاری سرتیپ با توپخانه باتوپچیان نهاوندی مأمور ساخلوی عربستان بود شبی را در کارگذارخانهٔ اهواز مهمان بود صحبت بستن سد به میان آمد از روی دقت برآورد نمودیم در صورت بسته شدن سد هر ثانیه یک لیرای عثمانی که پنج تومان پول ایران است مالیات آب کارون عاید دولت می‌گردد عیب مملکت خوزستان این است که از پایتخت دولت دورافتاده دولت را از استعداد ذاتی این مملکت بصیرت حاصل نیست این زراعتگاه قابل را که برای زراعت به مراتب از مملکت آتازونی (ایالات متحده آمریکا) مصر قابل‌تر و با استعداد تر است در دست اعراب بادیه که همه مهمله و نفوس معطله‌اند گذاشته می‌خواهند آب شاهرود را به صحرای قزوین جاری فرمایند.

۲- یکی آنکه بعد از اینکه سد بسته شد و آب به سطح مملکت جاری گردید باغ و بساتین احداث نمودند در صحاری و براری لم یزرع غیر مسکون کشت و زرع و آبادی تشکیل یافت هوای مملکت به مراتب تفاوت می‌کند این باد که در فصل تموز از اراضی بی آب و خشک می‌وزد و آن را باد سموم می‌گویند آن وقت از روی سبزه‌زار و باغستان و کشتزار و چمن و بیشه و جداول و انهار برخاسته می‌شود البته هوا لطیف و خشک بلکه

سرد خواهد شد و ممکن است در آبادیها احداث یخچال نمود زیرا که خود نگارنده به کرات دیده‌ام در فصل زمستان در اغلب سنوات در اهواز و حویزه و سواحل کرخه و شمالی مملکت شبها یخ می‌بندد و آب در کمال سختی منجمد می‌گردد.

۳- یکی آنکه در صورت بسته شدن سد رواج زراعت نیشکر داده می‌شود اگر دولت یا کمپانی در اهواز کارخانه قند سازی ترتیب دهند برای مملکت ایران و غرب و غیرها قند اهواز حمل شود اسم قند روسی و مارسیلی و غیره از میان برخاسته خواهد شد هم قند پاک و تمیز می‌خوریم و هم رفع احتیاجمان از خارجه شده است و مسلم است قندی که از شکر ترتیب می‌یابد از قندی که از شیرهٔ چغندر عمل می‌آورند با قوت‌تر و بهتر است موافق اخبار تاریخی تا ششصد هفتصد سال قبل که سد اهواز دایر بود در خوزستان زراعت نیشکر رواج کامل داشته و شکر خوزستان را به اقصی بلاد عالم می‌برده‌اند چه ضرر دارد اقدام به آبادی مملکت خودمان بکنیم ملک و ملت خود را از ازل احتیاج به خارجه فارغ نمائیم!؟

۴- چای و قهوه و نیل از خارج به خاک ایران می‌آید در صورت بسته شدن سد این سه فرآورده را نیز که کمال احتیاج به آنها داریم می‌توانیم زراعت کنیم و محصول برداریم فایده کلی از این زراعات عاید دولت گردد هم پول نقدی که همه ساله برای ابتیاع این محصولات از مملکت بیرون می‌رود در کیسه ملت می‌ماند هم رفع احتیاج از خارجه نموده‌ایم نیلی که فعلاً در دزفول زراعت می‌شود و در کارخانه‌ها عمل می‌آورند به مراتب از نیل چمپور مرغوب‌تر است در مسئله قهوه و چای نیز عقیده مردم خارجه و داخله همین است.

۵- یکی آنکه هوای عربستان برای عمل آوردن کرم پیله مناسب کامل دارد در شوشتر و دزفول به تجربه رسانده‌اند هر گاه سد بسته شد و دولت یا ملت به این کار

پرمنفعت با فایده اقدام نمایند قلمهٔ درخت توت زیاد بزنند بعد از سه سال که درختها رشد نموده‌اند زارع کرم پیله بدهند تجارت ابریشم در خوزستان رواج کامل خواهد گرفت و در صورت به عمل آوردن ابریشم اگر کارخانهٔ نساجی احداث نمایند پارچه‌های ابریشمین لطیف خوب از کارخانه بیرون می‌آید احتیاج به پارچه‌های ابریشمین فرنگ و جای دیگر نداریم بلکه ابریشم خوزستان به همه جای عالم حمل می‌شود آنکه از زراعت پنبه این مملکت می‌توانیم در کارخانه‌ها پارچه‌های مرغوب و چیت و شله (شیله یا مقنعه) و چلوار عمل آوریم محتاج چلوار و پارچه‌های خارجه نباشیم ملبوس خودمان کفن اموات‌مان از خارجه نباشد که دل خود را خوش کنیم از دست مسلمان خریده‌ایم.

۶- یکی آنکه در صورت بسته شدن سد زراعت کتان را می‌توان رواج داد و فایده کلی از این زراعت برداشت زیرا که تخم کتان را در کارخانه‌های عصاری روغن می‌گیرند روغنش را برای چرخ و اسباب جهازات و کارخانجات و ماشینهای راه آهن به مصرف فروش می‌رسد علفش را در کارخانه کتان می‌بافند برای پارچه کتان نیز رفع احتیاج از خارجه نموده‌ایم ملبوس تابستانی تمام اهالی ایران را کفایت می‌کند.

۷- یکی این است که بستن سد اسباب نظم مملکت می‌گردد و به دلیل اینکه اعرابی که در صحاری و بیشه‌ها و جنگلها زندگانی می‌کنند و هر چهار روز خانه و عیال و اولادشان را به سمتی کوچ می‌دهند و از رعیتی و کشت و زرع و قواعد انسانیت خارج و شغل خود را قطع طرق و نهب اموال قرار داده جز شرارت و هرزگی پیشه‌ای ندارند از بستن سد به رواج زراعت می‌آیند به کار می‌چسبند رعیت می‌شوند زراعت می‌کنند در صورت لزوم سوار و نوکر می‌دهند صاحب خانه و زندگی و نان می‌شوند صورت انسانیت پیدا می‌کنند دزدی و شرارت را فراموش می‌کنند قراسواران و دزدبگیر می‌شوند از این جماعت می‌توان در سواحل کارون آبادیها تشکیل داد اطفال آنها را در مکاتب و مدارس

به تحصیل علوم واداشت رسومات تمدن درمیانشان رواج داد.

۸- یکی آنکه همه ساله هزارها مردم ایران از حدود خوزستان و بنادر فارس از عدم شغل و کار به بلاد خارجه می‌رفته و هر کسی می‌رفت عودت نمی‌کرد اگر دولت جاوید شوکت به تعمیر خوزستان همت گمارند و صلا در دهند که به بستن سد اهواز اقدام می‌فرمایند البته مردمان بی شغل و کار به خاک خارجه نرفته به سمت خوزستان توجه می‌کنند مشغول کار می‌گردند هر یک به اندازه هنر خود مصدر کاری می‌شود بعد از فراغت از کار سد در همان اهواز توطن می‌کند خانه و مکان و منزل ترتیب می‌دهند در مملکت کثرت و جامعیت پیدا می‌شود می‌توان از وجود آن اشخاص شهری بنا نهاد و به نام نامی اعلیحضرت شاهنشاه جمجماه مفترض الطاعه ایران موسوم داشت و آرالملک خوزستان قرار داد زیرا که به تصدیق عقلاً و سیاحان با عقل و هوش بلکه عثمانیها که به خوزستان مسافرت نموده‌اند اگر سد اهواز بسته شود و دولت بنای شهری جدید در آن سرزمین بگذارند به مراتب از بغداد بهتر و با صفاتر و با روحتر خواهد شد مسوّد اوراق در همین سفر که به دارالخلافه می‌آمدم بغداد را کاملاً سیاحت نمودم نه داخله بغداد باصفاست نه خارج بغداد را روح و صفائی است فقط روح و صفای شهر بغداد همان دجله است و عمارات و بیوتاتی که در سواحل دجله ساخته شده آن هم شب که شعاع روشنی چراغها در آب دجله می‌تافته در صباح و مساء به قسمی گرد و غبار و دود روی شهر را می‌گیرد که قلب آدم خفه می‌شود زیادتی اسواق و کثرت و جامعیت را نمی‌توان صفا و فضای شهری قرارداد بلی آب دجله عذب و گواراست ولیکن عذوبت و گوارایی آب کارون را نخواهد داشت.

۹- یکی از محسنات لطافت و نرمی پشم گوسفند عربستان (خوزستان) است که به واسطهٔ تربیت آب و هوا گوسفند این مملکت پر پشم گوسفند سایر ممالک ایران امتیاز و برتری دارد. در صورت آبادیِ اهواز اگر کارخانهٔ قالی بافی ترتیب دهند و از پشم گوسفندان

مملکت قالی ببافند تجارت قالی در آن ولایت رواج کامل خواهد گرفت و قالی اهوازی به مراتب از قالی‌های کرمانی وکردستانی و قشقائی و لرستانی و عراقی بهتر و لطیف‌تر خواهد بود دو دلیل واضح در این مسئله داریم یکی اینکه در خانواده خوانین بختیاری هر وقت بخواهند قالیهای ممتاز خوب عمل آورند پشم آن را از عربستان (خوزستان) می‌برند و کراراً این مسئله به تجربه رسیده است یکی آنکه کمپانیهای «لینچ» و هولتی و سایر تجار خارجه که در اهواز معامله پشم دارند پشم گوسفند عربی را از پشم گوسفندلیری بیشتر و بهتر می‌خرند و تفاوت قیمت دارد.

۱۰- در صورتی که دولت جاوید آیت قاهره اقدام به آبادی این مملکت قابل و زراعتگاه زرخیز بفرمایند سد اهواز را ببندند زراعت در خوزستان رواج بگیرد از خوزستان تا طهران راه آهن بکشند یکی آنکه جنس خوزستان غالب به پایتخت ایران حمل می‌شود، مقر سلطنت و تختگاه دولت هیچ وقت روی قحط و غلاء نخواهد دید هیچ وقت دولت محتاج به این نمی‌شود که برای آسودگی اهالی دارالخلافه از حاجی‌ترخان یا اماکن دیگر تاجر فرستاده جنس به دارالخلافه بیاورند بلکه از آبادی خوزستان فارس و عراق نیز از خطر قحط و غلا که غالب سنوات در آن ممالک دست می‌دهد مصون و محروس خواهد ماند یکی آنکه راه آهن خوزستان گمرکات بصره و بغداد را خواهد شکست تمام مال التجاره‌ای که از هند و فرنگ برای عراق عجم حمل می‌شود و به واسطهٔ ناامنی راه عربستان (خوزستان) و لرستان از بصره و بغداد می‌گذرانند به محمره (خرمشهر) و اهواز وارد می‌کنند و با راه‌آهن خوزستان حمل می‌نمایند وجوه گمرکی که دولت عثمانی می‌برد، و عاید دولت ایران می‌گردد یکی آنک تجاری که در بصره و بغداد مشغول تجارت و معاملات با عراق عجم هستند لابد از بصره و بغداد و سایر ولایات عراق عرب برخاسته در محمره و اهواز و سایر نقاط خوزستان تمکن خواهند گیرند.

یکی آنکه اعلیحضرت شاهنشاه جمجماه خلد الله ملکه و سلطانه و حضرت اتـابک اعظم لازال اعلام شوکته و رجال بزرگ دولت که به منزلهٔ سر و قلب و اعضای رئیسهٔ ملک و دولت‌اند غالب از دربار دولت باریل (راه‌آهن) به خوزستان مسافرت می‌فرمایند آن ارض با استعداد قابل را که مشاهده فرمودند البته به ساختن عمارات عالیه و باغات و بساتین و خیابانها و پارکها و کارخانجات اقدام خواهند فرمود. مسلم است مملکتی که طرف توجه اعلیحضرت سلطان و رجال دولت باشد آباد و دایر خواهد گردید بلکه به عقیده این گمنام رشک تمام بلد ایران گردد .

۱۱- فایده فوری آبادی این مملکت این است همین قدر که دولت به بستن سد اهواز اقدام فرمودند از اطراف و جوانب بزرگان و اشخاص دولتمند با ثروت طالب می‌شوند که تحصیل ملک از این نقطه نمایند و اراضی خوزستان را ابتیاع نموده به آبادی قیام و اقدام می‌ورزند و از ملک فروشی مخارج بستن سد بلکه چند برابر آن را می‌توان در مدت یک سال یا کمتر تحصیل نمود!! (نوعی وطن فروشی با شیوهٔ ناسیونالیسیتی)

۱۲- مطالب دیگر از بابت بستن سد نهر هاشم و پراکندگی طایفه شریر بنی طرف که به واسطهٔ آب کرخه یاغی و طاغی و اسباب فساد مملکت‌اند در نظر است انشاء الله در موقع خود به عرض می‌رساند[۴۱]».

این طرح عجیب که چیزی به جز جدائی کامل خوزستان از ایران نبود طبعاً توسط اردشیرجی انگلوفیل نماینده پارسیان هند ایران در جریان قرار گرفت این پیشنهاد مورد قبول ناصرالدینشاه قاجار واقع نشد از جهتی دیگر ارباب جمشید (عامل اردشیرجـی در ایران) در سال ۱۲۸۲ خورشیدی (۱۹۰۳ میلادی) از طرف مظفرالدیـنشاه لقب رئیس التجار دریافت کرد او در جریان مشروطه نقش فعالی داشت و در مجلس اول نـماینده زردشتیان بود شایع بود که این شخص مبلغی رشوه به سید عبدالله بهبهانی پرداخته که

نمایندگی زرتشتیان مورد قبول واقع شود[۴۲]».ارباب جمشید در سال ۱۳۱۱ شمسی درگذشت او از نزدیک‌ترین دوستان اردشیرجی ریپورتر است و با فروغی‌ها (فراماسیونرها) نیز صمیمت بسیار داشت[۴۳]» زرتشتیان پارسی تبار در طرحهای بعدی نیز نقش فعالی داشتند چنانچه در دههٔ ۱۳۴۰ شمسی توسط محمدرضاشاه بخشی از طرح قبلی تحقق یافت و با وساطت شاپورجی [۴۴] پسراردشیرجی منطقه‌ای به وسعت ۷۹۶۰ کیلومتر مربع در خوزستان (شهرستان اهواز - منطقه کیانپارس (سیدخلف) و روستای کریشان معروف به شرکت سپنتا یا در پوشش شرکت (IMINO- CO) به انحصار الیگارشی پارسی هند درآمد[۴۵].» همچنین پس از اصلاحات ارضی (۱۳۴۱ شمسی) بدلیل عدم استفاده روستائیان محلی از کشاورزی مکانیزه و مدرنیزه دولت وقت محدودهٔ کشاورزی روستائیان منطقه دزفول و شوشتر (بنولام، کعب، آل کثیر) بعد از سال ۱۳۴۷.ش به شرکتهای چند ملیتی کشت و صنعت آمریکائی و اسرائیلی واگذار کرد و مجلس غیر مردمی با تصویب قوانینی دولت وقت را مکلف به مصادره زمینهای مرغوب و حاصلخیز کشاورزان منطقه نمود دولتمردان و مسئولین وقت استان به نوبهٔ خود با تهدید و ارعاب زمینها را با قیمت بسیار نازل از کشاورزان محلی خریداری کرده و به نفع شرکتهای چند ملیتی اجنبی مصادره نموده و عشایر زحمتکش و بی دفاع را از آن منطقهٔ بارور و زادگاه آباء و اجداد خود کوچ داده و یا به صورت کارگر ساده قراردادی و فصلی و یا حاشیه نشین شهری (زاغه نشین) درآورده و یا در کارهای خدماتی این شرکتهای استثماری از قبیل نگهبانی و حفظ و حراست (ناطور چماق بدست) از تأسیسات و اموال شرکتهای آمریکائی و اسرائیلی درآوردند.

پس از انقلاب اسلامی در ۲۲/بهمن/۱۳۵۷.ش دولت انقلابی تمام شرکتهای چند ملیّتی فعال در سراسر کشور را به نفع دولت مصادره کرده و از شرکتهای استعماری و

استثماری دوران طاغوت خلع ید شد این شرکتها در منطقه میاندوآب (میناو) از سمت مغرب به رودکرخه و از طرف شمال به تپه‌های ماهوری شمال دزفول و از مشرق به رودخانه شوره و از جنوب به هفت تپه محدود می‌شود و تا شوشتر امتداد دارند که به دنبال مطالعات و فعالیتهای به عمل آمده توسط شرکتهای چند ملیتی سرمایه گذاری آمریکائی اسرائیلی با رعایت تصویب نامه شماره (۳۱۱۶۲) مورخه ۱۳۴۷/۶/۱۷.ش هیئت وزیران و موافقت نامه‌های متبادله بین وزارت آب و برق (نیرو) و آقای هاشم نراقی اولین شرکت کشت و صنعت با سرمایه خصوصی تشکیل گردید شرکتهای فعال در این محدوده شامل:

۱- شرکت کشت و صنعت ایران - آمریکا به مساحت -/۲۰- هزار هکتار

۲- شرکت کشت و صنعت ایران - کالیفرنیا به مساحت -/۱۰- هزار هکتار

۳- شرکت دز کار به مساحت -/۱۰- هزار هکتار

۴- شرکت شل و میشل کاتس به مساحت -۱۳/۵- هزار هکتار

۵- شرکت کلاسن به مساحت -/۵- هزار هکتار

۶- شرکت چیس‌مان‌هاتان به مساحت -/۱۰- هزار هکتار

جمعاً ۶۸۵۰۰ هکتار اراضی مرغوب و بارور زراعی به شرکتهای چند ملیتی خارجی واگذار شد که شرکت شماره (۱) مارچوبه کشت می‌کرد و شرکت دوم سبزیجات، پنبه، چغندرقند، گندم، ذرت خوشه‌ای و یونجه کشت می‌نمود بقیه شرکتها محصولات مختلف کشاورزی و علوفه دامی کشت می‌کردند[۴۶]».

بیشتر محصولاتی را که این شرکتها تولید می‌کردند در داخل کشور مصرف نداشت بلکه بیشتر محصولات به بازارهای بین‌المللی عرضه می‌شد تا بدینترتیب شرکتها سود بیشتری ببرند چراکه زمین حاصلخیز و آب شیرین و فراوان رودهای کارون، دز و کرخه و کارگران ارزان قیمت باعث بالابردن هر چه بیشتر درآمد شرکتهای خارجی می‌شد و از

طرف دیگر کشور ما را بصورت وابسته و نیازمند به محصولات استراتژیک غذائی و مواد اولیه صنعتی از قبیل: غلات گیاهان روغنی گیاهان صنعتی و علوفه‌ای دامی نگه می‌داشت در صورتی که دولت وقت می‌توانست کشاورزان بومی را در شرکتهای مذکور سهیم نماید و از آوارگی و دربدری آنها جلوگیری بعمل آورد.

پس از اصلاحات ارضی و به دنبال طرحهای قبلی بدلیل عدم کاربرد مفید از زمینهای حاصلخیز ساحلی و کناره‌ای رودخانه‌ای مقرر گردید که محدودهٔ ساحلی کارون به فاصلهٔ دو کیلومتر در امتداد مسیر رودخانه واقع در حومهٔ شهر اهواز به فرماندهان بازنشسته ارتش و سرمایه داران شهری واگذار شود و جهت تأمین امنیت محل و جلوگیری از هر نوع اعتراض و یا شورش مردمی توسط کشاورزان بومی به شیوخ محلی ساکن مناطق ساحلی سهمی بدون دریافت پول واگذار گردد و بدینترتیب سه عنصر خود فروخته غیرمردمی و استثمارگر (افسران عالیرتبه شاهنشاهی بازنشسته لشکری و کشوری سرمایه داران زالوصف و شیوخ وابسته به نظام ستم شاهی) بر زمینهای حاصلخیز با بافت ریزدانه و باروراستیلا یافتند پس از یکدوره پنجساله کشت و برداشت به بهانهٔ عدم کشش تلمبه‌های آبی زمینها را برای چند سال به زیر کشت نبردند طبیعی است که علاوه بر زمینهای مرغوب ساحلی زمینهای حاشیه‌ای که در دست کشاوزان بومی قرار داشت به زمینهای موات تبدیل شد واز آنجایی که صنایع سبک و سنگین و مونتاژ و تأسیسات خدماتی در حومهٔ شهر اهواز در حال احداث بودند از جمله: صنایع فولاد خوزستان، لوله‌سازی، کارخانه‌های مختلف نورد، فارسیت، پنکه سازی، موکت سازی، ماکارونی، آجرپزی، صنایع وابسه به نفت و گاز طبیعی، شبکه‌های برق رسانی و آب رسانی و موسسات مختلف خدمات آموزشی و بهداشتی و...» شروع به خرید زمینهای موات کناره‌ای (حاشیه رودخانه کارون) از اتحاد مثلث شوم (فرماندهان بازنشسته، مالکین

شهری، و شیوخ راحت طلب محلی) با قیمت کلان کردند که تا این زمان ادامه دارد و بدینسان سود بادآوردهٔ معتنابهی از بابت فروش زمینهای بارور ساحلی نصیب وابستگان و عمال دولت دوران طاغوت گردید.

از سوی دیگر کشاورزان حوالی کارخانه‌ها با توجه به شرایط جدید تولیدی در استخدام کارخانه داران بزرگ درآمدند و عملاً از فعالیت در بخش کشاورزی دست برداشتند از جمله مجتمعهای بزرگ نورد و لولهٔ اهواز متعلق به آقای: علی رضائی سرمایه دار معروف در دهستان کریشان اهواز را می‌توان نام برد.

استثمار کشاورزان خوزستانی را از دیدگاه یک افسر عالیرتبه شاهنشاهی می‌شنویم: «افسر بلندپایه شاهنشاهی که در دولت موقت (۱۳۵۸-۱۳۵۷) مهندس مهدی بازرگان موقعیتی ممتاز و حساسی را در خوزستان پیدا کرده بود جهت پیشبرد اهداف سیاسی خود به این مسئله مهم استضعاف اعراب شهری و روستائی توسط رژیم شاهنشاهی در اوایل انقلاب (۱۳۵۸) اشاره کرده‌اند: «مدنی استاندار خوزستان و فرمانده نیروی دریائی در دیدار با عشایر عرب این استان اعلام کرد که تقسیم عادلانه اراضی در خوزستان صورت می‌گیرد وی در این باره گفت: «در خوزستان در اراضی تقسیم شده تجدید نظر به عمل خواهد آمد این تجدید نظر شرکتهای کشت و صنعت شرکتهای سهامی زراعی را شامل خواهد شد به خصوص از اجرای آن کسانی برخوردار می‌شوند که اراضی آنها در رژیم گذشته غیرعادلانه گرفته شده است وی این مطلب را درملاقاتی که با نمایندگان عشایر طایفه‌های: «بیت سعد» (آل‌کثیر) و «چعب یا کعب» که در اطراف شهرستانهای شوشتر، دزفول و شوش اسکان دارند اعلام کرد.

در این ملاقات که به منظور تجدید همبستگی با جمهوری اسلامی صورت گرفت استاندار خوزستان گفت: در جمهوری اسلامی به طور عادلانه کار خواهد شد و سعی بر

این است که ستم‌های گذشته نیز که با عده‌ای شده است جبران شود واز برنامه‌ها تودهٔ مردم نصیب داشته باشند». تیمسار سیداحمدمدنی افزود: با برنامه دولت در این استان امیدواریم کشاورزی منطقه به طور عادلانه گسترش پیدا کند و زمین از دست زمین خواران بزرگ در طول زمان خارج شود[۴۷]».

*** طرح نیشکر در دورهٔ پهلوی دوم (محمدرضاشاه):**

بنابر آثار تاریخی به جا مانده در چند سدهٔ اخیر در محدودهٔ خوزستان نیشکر به فراوانی کشت می‌شد اما بعدها کشت نیشکر به فراموشی سپرده شد بارون دوبد جهانگرد روسی که در قرن سیزدهم از ایران دیدن کرده بود در سفرنامهٔ خود موسوم به لرستان وخوزستان (ص۳۴۰) می‌نویسد: قبلاً در شوشتر و خاصه در اهواز کشت نیشکر شکوفا بوده اما حال کشت آن بکلی متروک مانده است در پی یافتن علت آن به من گفتند: سالها پیش یک تاجر انگلیسی که مدتی در اهواز اقامت داشت همه نیشکرهائی را که می‌توانست جمع آوری کرده و تماماً با ریشه به قیمت گزاف خرید و در انبار خیلی بزرگی رویهم چید وقتی کشور را از این قلم جنس محروم ساخت به تمامی خشکاند انبار را آتش زد و همهٔ نیشکرها را سوزاند از آن پس دیگر ساکنان اهواز به کشت نیشکر نپرداختند».

کشت مجدد نیشکر در خوزستان در سال ۱۳۳۸هـ ش در زمینی به مساحت ۲۰۰ هکتار در اراضی هفت‌تپه (شوش) آغاز شد و وسعت زمینهای زیر کشت و میزان تولید در سالهای بعد بتدریج افزایش یافت و در سال ۱۳۷۰ به بیش از ده هزار هکتار زمین زیر کشت رسید[۴۸]».

*** طرح‌های جدید توسعه کشت نیشکر و صنایع جنبی در دورهٔ نظام جمهوری اسلامی:**

۱- طرح‌های ملی - الف: طرح وسیع و گسترده نیشکر که توسط سردار سازندگی حجت الاسلام والمسلمین علی اکبرهاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری

(۱۳۶۸-۱۳۷۶) به مرحله اجراء درآمد و هم اکنون این طرح در برنامهٔ دوم «پنج ساله» نیز توسط حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۶-۱۳۸۰) با شدت هرچه تمامتر و با مدیریت طیف وسیع سیاسی - اقتصادی کارگزاران سازندگی دنبال می‌شود این طرح که در لباس طرح ملی پیاده شد دنباله طرحهای پیشنهادی میرزا آقاخان کرمانی، اردشیرجی، شاپورجی، ارباب جمشید و شرکتهای چند ملیتی کشت و صنعت آمریکائی -اسرائیلی که در دوران: قاجاریه و پهلوی عنوان شدند برخی از این طرحها در دورهٔ محمدرضاشاه در دزفول و شوشتر به مرحله اجراء درآمدند سابقهٔ تاریخی طرح نیشکراز دیدگاه نماینده مردم شهرستان اهواز در مجلس شورای اسلامی (دوره پنجم): آقای فرامند هاشمی‌زاده نماینده مردم اهواز در مجلس شورای اسلامی در مورد تاریخچهٔ طرح نیشکر اظهار داشتند: «پیش از انقلاب بر اثر مطالعات کارشناسان آمریکائی چند طرح کشاورزی در استان خوزستان پیشنهاد شد از جمله این طرحها طرح نیشکر در اهواز و حومه بود. مقدمات اجرائی طرحها در گذشته با تفکر و اندیشهٔ رژیم گذشته فراهم شد که تا پیروزی انقلاب اسلامی و احیای دوباره عدالت اسلامی تفکر و روح ضدمردمی آن طرح‌ها به هم ریخت چراکه اهداف سیاسی را دنبال می‌کرد و می‌خواست بافت جمعیتی را بهم بزند».

هاشمی زاده اضافه می‌کند: در اثر استحکام آن اندیشهٔ ضاله اعتبارهای بسیار کلان و سنگین برینیه تازه شکل گرفته اقتصاد کشور تحمیل و هر روز اعتبارات ریالی و ارزی بدون رعایت تقدم و تأخر هزینه شد[۴۹]».

طرح توسعه نیشکر و صنایع جنبی از تاریخ تصویب در مجلس شورای اسلامی به سال ۱۳۶۸ همواره موردبحث و انتقاد بوده است: از بعد سیاسی - طرح و توسعه نیشکر باعث ایجاد بدبینی در بین روستائیان منطقه گردیده و چنین می‌پندارند که این عمل

صرفاً به خاطرکوچ اجباری روستائیان بومی و سپس با توسعه جغرافیائی این پروژه عظیم بر اثر ضعف مدیریت و عدم توانائی اقتصادی دولت بالاجبار این طرح عظیم به بخش خصوصی خارج از محدودهٔ استان خوزستان واگذار می‌شود و نهایتاً به بروز مشکلات اقتصادی و اجتماعی شهروندان خوزستان می‌انجامد چراکه چنین پروژه‌های وسیع ملی در دوران ستم شاهی در استان خوزستان پیاده شده و سپس به همین سرنوشت دچار شدند.

همچنین کشاورزان منطقه طرح نیشکر که بیشترین جمعیت دهقانی را در استان خوزستان تشکیل می‌دهند طی نامه سرگشاده به مقام محترم ریاست جمهور سیدمحمدخاتمی در روزنامه سلام «ویژه شماره (۴) مورخ اسفند/۱۳۷۶ در صفحات (۶و۷) تقدیم کرده و با ذکر دلایل موجه نسبت به عملکرد غیر قانونی (غصب)[۵۰] شرکتهای طرح نیشکر و تجاوز آنها به حریم قانونی کشاورزان منطقه و آواره کردن آنها در حاشیه شهرها انتقاد کردند و از رئیس جمهور خواستند که مسئولین اینگونه طرحهای شونیستی و تحریک‌آمیز را مورد بازخواست و پیگرد قانونی قرار دهند این نامه مربوط به تعدادی از کشاورزان روستاهای شمال اهواز (طرح دهخدا) ۱- روستای دغاغله ۲- روستای بیت فارس ۳- روستای جسانیه کوچک ۴- روستای جسانیه بزرگ ۵- روستاهای گبیریک دو و سه ۶- روستاهای اشحیط (۱) و (۲) ۷- روستای ابوابقال ۸- روستاهای مراونه یک الی پنج

۹- روستاهای المبیطیحه (۱) و (۴) ۱۰- روستای الزهراویه ۱۱- روستای صفاگ ۱۲- روستای یکاویه سه ۱۳- روستای چم العبید ۱۴- روستای خاور و...»

پیش از آن نیز کشاورزان مشمول طرحهای: امیرکبیر، دعبل خزاعی و طی شکایتهائی به مسئولین استان اعتراض شدید خود را نسبت به این طرحهای غیرمردمی

اعلام کرده بودند شعار روستائیان معترض به طرح باصطلاح ملی و طرحهای مشابه چینن است: «من باع ارضه باع عرضه» به معنی هر کس زمینش را بفروشد در واقع شرف و حیثیت خود را فروخته است»

در رابطه با سوء مدیریت و حیف و میل و اختلاس بودجه عمومی کشور توسط شرکتهای برون استانی فعال در طرح نیشکر خوزستان آقای مهدی رضا درویش‌زاده نماینده مردم دزفول در مجلس شورای اسلامی (دوره پنجم) در تاریخ ۲۱/خرداد/۱۳۷۸ از مقام خود استعفا کرد ایشان طی بیانیه‌ای خطاب به مردم دزفول گفته: برخود لازم می‌دانم در این شرایط حساس، گزارشی را در خصوص عمل و عواملی که منجر به استعفای اینجانب از نمایندگی مجلس شورای اسلامی شد تقدیمتان کنم: پیشرفت فیزیکی در طرح توسعه نیشکر خوزستان و صنایع جانبی به هیچوجه متناسب با هزینه‌های آن نیست بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که بخشی از اعتبار دریافتی این طرح صرف ساختن میهمانسرا در اهواز، احداث مراکز تفریحی، اعزام هیأت‌های مختلف به اروپا و خرید ماشین‌آلات سنگین شده است که اکنون بسیاری از این ماشین‌آلات به دلیل ماندن در گل و لای آسیب دیده و از رده خارج شده‌اند.

اینجانب بر اساس مسئولیت سنگین نمایندگی شما مردم حق‌طلب و براساس سوگندی که به عنوان نماینده مجلس یاد کرده‌ام برخود لازم دانستم برای بررسی دقیق عملکرد مسئولان طرح و روشن شدن مسائل از اختیارات نمایندگی خود که علاوه بر قانونگذاری، حق نظارت نیز هست استفاده کنم.

از هشت ماه پیش تاکنون که طرح تحقیق و تفحص پیرامون طرح توسعه نیشکر و صنایع جانبی آن به مجلس ارائه شده تاکنون فشارهای زیادی از ناحیه افراد و گروههای مختلف برای جلوگیری از انجام این تحقیق بر من وارد شده است متأسفم که اعلام کنم

جریان‌ها و گروههایی برهیأت رئیسه مجلس شورای اسلامی فشار وارد کرده‌اند تا روند تحقیق و تفحص متوقف شده و یا افراد انتخاب شده برای تحقیق، تغییر یابند همچنین متأسفم از اینکه هیأت رئیسه مجلس نیز تحت تأثیر این فشارها در موضع انفعالی قرار گرفته و نسبت به انجام تحقیق و تفحص و استیفای حقوق مردم که وظیفه حتمی مجلس و ضامن استقلال و حفظ حیثیت ان است کوتاه آمده و بی‌میلی نشان می‌دهند با پیش آمدن این وضعیت اینجانب خود را در شرایط دشواری دیدم که ایفای وظیفه نمایندگی را غیرممکن می‌ساخت و بر همین اساس بعد از آنکه همه تلاش و راهکارهای قانونی طی شده ولی نتیجه‌یی به دنبال نداشت اینجانب در تاریخ هجدهم خرداد جاری به دنبال تذکری که به هیأت رئیسه مجلس دادم کرسی نمایندگی و صحن مجلس راترک نمودم و بیست و یکم خرداد/۱۳۷۸ استعفای خود را به هیأت رئیسه مجلس تقدیم نمودم تا در برابر تخلفات نزد خدا و مردم شرمنده نباشم؛ مهدی رضا درویش‌زاده[۵۱]».

در پی استعفای نماینده مردم دزفول آقای مهدی رضا درویش‌زاده در مجلس شورای اسلامی روستائیان ساکن دهستان عنافجه از توابع شهرستان اهواز طی پاسخنامه‌ای به مقامات مسئول قضائی خواستار رسیدگی و برخورد قانونی با متصرفین و غاصبین زمینهای کشاورزی و مسکونی خود شدند متن پاسخنامه بدینشرح است:

«بأسمه تعالی»

اجرای احکام حوزه قضائی شماره یک اهواز - با سلام: عطف به اخطاریه بدون شماره مورخ ۱۳۷۸/۳/۳۱ و تعیین ضرب‌الاجل یک هفته‌ای باستحضار می‌رساند:

اولاً با توجه به اینکه روند تملک اراضی هنوز کامل نشده است و ماده (۸) لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب مهلت تخلیه و خلع ید متصرفین یک ماه

پس از تودیع قیمت تقویمی ملک در صندوق ثتب محل است نه یک هفته مذکور در اخطاریه.

ثانیاً اشاره به تشیکل هیئت سه نفره و بررسیهای انجام شده برای الغای این شبهه است که این تصمیم براساس نظر اعضای هیئت می‌باشد در حالیکه به هیچ وجه چنین نبوده و به عقیده نماینده اینجانبان که در نامه‌ای به تفصیل بیان شده با توجه به عدم رعایت موارد اساسی مندرج در لایحه قانونی فوق الذکر اصولاً روند تملک باطل بوده است نه اینکه تنها قیمت تعیین شده کم باشد لذا با افزودن مبلغ ناچیزی به این قیمت نمی‌توان به این فرآیند غیرقانونی مشروعیت داد ما اطمینان داریم که اگر کسی به درد دلهای ما و از جمله موارد مطروح در گزارش نماینده ما توجه مـی‌نمود مسلماً شرکت توسعه نیشکر و صنایع جانبی نمی‌توانست به جای سرمایه گذار روی اراضی ملی و دولتی (که کراراً مدعی آن است) این چنین براحتی دست روی اراضی آباد و احیاء شده ما بگذارد و ما و خانوده‌هایمان را از موطنمان در بدر نماید.

علی ایحال اینجانبان چشم امید به نتایج طرح تحقیق و تفحص نمایندگان محترم مردم در مجلس شورای اسلامی و عنایت دیگر مسئولین والامقام نظام جمهوری اسلامی دوخته‌ایم و مطمئن باشید که این اراضی هستی ماست و به غریزه حب نفس و مال به این راحتی از آنها دست نمی‌شوئیم با آرزوی طول عمر برای مقام معظم رهبری و سایر خدمتگزاران به اسلام و مسلمین از بذل و عنایت جنابعالی تشکر می‌نمائیم.

«جمعی از کشاورزان دهستان عنافجه»

و من ا... التوفیق

در رابطه با این بی‌حرمتی به قانون و تضییع حقوق شرعی کشاورزان منطقه توسط مسئولین استان و شرکتهای برون استانی که موجب خشم نماینده ولی فقیه شهرستان دزفول گردیده ایشان در گفتگوئی با خبرنگار روزنامه آریـا سـه‌شنبه ۱۵/تـیر/۱۳۷۸ –

شماره (۲۶۳) ص (۳) تحت عنوان استیضاح می‌کنم.

حجت‌الاسلام محمد حسن شریعتی در خطبه‌های نماز جمعه در مصلای این شهر گفته: اگر هیئت رئیسه مجلس و نمایندگان محترم از طرح تحقیق و تفحص چشم‌پوشی کنند بنده و مردم متدین و زجر کشیده دزفول از این موضوع به سادگی نخواهیم گذشت.

وی اضافه کرد: کسانی که از هزینه بیت‌المال به سفر تفریحی خارج می‌روند و به حقوق این مردم بی‌توجه هستند نزد مردم جائی ندارند ولو اینکه این افراد از مسئولان رده بالا باشند.

قوه قضائیه نباید اجازه دهد پول بیت‌المال هدر رود مردانه باید با این متخلفان برخورد کند، اموالشان را توقیف و آنان را به حکم الهی روانه زندان کند».

فصل هیجدهم

*** اوضاع سیاسی خوزستان در دورهٔ زمامداری محمدرضا پهلوی:**

ارتشبد سابق حسین فردوست در کتاب خاطرات خود: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی صص ۴۹۲-۴۹۳ در مورد وضع سیاسی خوزستان در دورهٔ محمدرضا شاه می‌نویسد: خوزستان از مناطق مهم مورد توجه انگلیسیها و سپس آمریکائی‌ها بود رئیس MI-6 (شعبه‌ای از سازمان جاسوسی انگلیسی) سفارت انگلیس در ایران گاه اشاره می‌کرد که محمدرضا باید طرحهای عمرانی زیاد در این استان پیاده کند زیرا روحیه خودمختاری و استقلال‌طلبی در مردم عرب خوزستان قوی است من صحبتهای او را هم به محمدرضا گفتم و هم در عمده‌ترین مسائلی که در رابطه با خوزستان در شورایعالی هماهنگی مطرح می‌شد به شرح زیر بود:

الف: قاچاق وسیع و همه گونه وسایل از شیخ نشینهای خلیج فارس به داخل کشور قاچاقچیان جنوب دارای تشکیلات قوی بودند و کارمندان گمرک و حتی مقامات بالای این استان آلوده به قاچاق بودند.

ب: مسافرت وسیع کارگران بیکار ایرانی به کویت به طور غیر مجاز، گاهی مقامات کویتی این کارگران را عودت می‌دادند و گاهی قبول می‌کردند برای این کار نیز تشکیلات وسیعی در سطح جنوب وجود داشت که در ایران از هر کارگر مبلغی اخذ می‌نمود و در کویت برای او کار پیدا می‌کرد این تشکیلات ایرانی - کویتی برای گردانندگان آن بسیار پولساز بود.

ج: مسئله دیگری که اکثراً از طرف نماینده ساواک در شورای هماهنگی مطرح می‌شد

مسئله جبههٔ تحریر خوزستان بود که ساواک به عنوان یک موضوع جدی روی آن کار می‌کرد. و در بخشی از اداره کل سوم بولتن یک ماهه یا دو ماهه تنظیم و به دفتر ارسال می‌شد اطلاعات ساواک این بود که گردانندگان این جبهه با حمایت دولت عراق خواستار استقلال خوزستان هستند. و نام این استان را عربستان گذارده‌اند. آنها چون شناخته شده بودند و در بغداد و بصره و آبادیهای بصره سکنی داشتند هر گاه موقعیت را مناسب می‌دیدند وارد خوزستان شده و به تبلیغات پنهانی و جذب هوادار و پخش اعلامیه می‌پرداختند ساواک نیز بیکار نبود و در برخی از شبکه‌ها نفوذ کرده و در برخی موارد عده‌ای را دستیگر می‌نمود. در برخی از مناطق خوزستان نیز برخی روسای طوایف (شیوخ محلی) طرفدار جبهه و برخی طرفدار ایران (عضوساواک) بودند این فعالیت تا انقلاب ۱۳۵۷ – ادامه داشت.

تحلیل من (فرودست) این بود که جبهة التحریر ما حصل توافق انگلیس و آمریکا در منطقه است و دولت بعث عراق در رده‌ای نیست که استقلال خوزستان را بخواهد اصولاً انگلیسی‌ها به علت موقعیت سوق الجیشی وهم به علت نفت خوزستان همیشه چنین پایگاهی در این منطقه داشته‌اند زمانی حکومت خودمختار (شیخ خزعل) را ایجاد کردند و امکانات وسیعی برای او فراهم آوردند ولی بعداً ترجیح دادند که ایران توسط رضاخان یکپارچه شود و لذا شیخ خزعل را تسلیم رضاخان نمودند این بار انگلیسی‌ها طرح کهنه و قدیمی خود را به آمریکائی‌ها ارائه داده و مشترکاً برای اطمینان از حفظ همیشگی خوزستان در مدار خود جبهةالتحریر را ایجاد کردند این جبهه مسلماً یک طرح دراز مدت بود که اگر شرایط فرضی محمدرضا نتواند منافع غرب را در خوزستان تامین کند غرب رأساً از طریق جبهه وارد عمل شود و خوزستان مستقل را به نام عربستان و با حمایت ناسیونالیستهای عرب ایجاد کند[۵۲]».

*** تجسس یهودیان اسرائیلی و عمال یهودی ایرانی آنان در استان خوزستان:**

«فعالیت جاسوسی یهودیان ایرانی بیشتر به سال ۱۹۵۶ - مربوط می‌شود در آن سال براثر بحران سوئز انگلیس و فرانسه و کاسه لیس استعمار آنها اسرائیل مشترکاً به مصر حمله کرده بودند که جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرده بود بر اثر آن حمله گروههائی از مردم عرب خوزستان در آبادان و خرمشهر به طرفداری از مصر ناصر و محکومیت اسرائیل و انگلیس و فرانسه تظاهراتی کردند که البته در آن زمان روابط شاه با اسرائیل هنوز چندان گرم نشده بود همین امر سبب شد که توجه اسرائیلی‌ها به خوزستان و مردم عرب و به حساسیت منطقه از لحاظ نفت و تاسیسات مربوطه واز جنبه ژئوپولتیک آن جلب گردد بر همین اساس از اواخر دهۀ ۱۹۵۰ - موساد اسرائیلی پایگاهی در میان یهودیان بصره به وجود آورد که سرانجام با هستۀ آبادان به همکاری و هماهنگی پرداخت و در تحریک بعضی از عناصر عرب خوزستان مقیم در عراق و مخصوصاً بصره در زمینه استقلال یا تجزیه از ایران بدون آنکه عناصر مزبور از هویت محرکان آن آگاه باشند نقشی ایفا کردند همچنین همانها بودند که سرانجام گزارشهای مشکوک و مزوری و البته با آب و تاب به رژیم شاه دادند و طبعاً امتیازاتی گرفتند و سبب بدنامی بعضی افراد شدند.

در واقع حضور و فعالیت شدید ساواک که در منشاء پیدایش پدیده (موسادی - سیاسی) بود در شهرهای مختلف خوزستان بیشتر مبتنی بر برنامه ریزی خود اسرائیلی‌ها بود تا از آن طریق خود نیز نفوذ بیشتری در منطقه بکنند و شعاع فعالیت خود را تا جنوب عراق گسترش دهند در این میان عده‌ای از مردم عرب بی گناه خوزستان در همین استان به ویژه در آبادان، اهواز، خرمشهر، و سوسنگرد قربانی اتحاد نامقدس ساواک و موساد شدند[۵۳]».

تکرار

*** جنبش‌های آزادیبخش خوزستان –**

در اثناء جنگ جهانی دوم و بهنگام ورود بیگانگان به کشور ما برخی از سرکردگان عشایر، همانند: شیخ حیدر الطلیل رئیس قبیله کعب میاندوآب در سال ۱۹۴۰- م به همراهی شیخ مهدی بن علی بن عمیر (کعب منان) مسلم السلمان (کعب الحاجی) گاطع الشذر (تیره مزرعه میاندوآب) داودالمحمود (کعب شوش) ابریچ (قبیله خزرج) برضد اشغالگران و متجاوزین به حقوق اهالی منطقه برخاستند که براثر این قیام دلاورانه تعدادی از آنها به شهادت رسیدند از جمله:شیخ حیدر الطلیل، مهدی بن‌علی، ابریچ خزرجی، داود بن حمود، کوکز بن حمد از قبیله کنانه و...»[۵۴]

از جنبشهای دیگری که بعدها به تشکیلات سیاسی و حزبی ملی و یاوابسته منجر شد می‌توان از نخسیتن جنبش معروف به جبههٔ آزادیبخش عربستان نام برد که در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) تشکیل شد دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۷ جبهه دیگری به نام جبههٔ آزادیبخش اهواز با هدف آزادی عربستان (خوزستان) از طریق مبارزه مسلحانه تاسیس شد که از حمایت عراق برخوردار بود همچین در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) سازمان سیاسی عربستان کنگره‌ای به نام کنگره ملی عربستان برگزار کرد این سازمان یک کمیته عالی به سرپرستی راشدخلف کعبی تشکیل داد که هدف آن ادامهٔ مبارزه علیه دولت ایران و کسب استقلال عربستان (خوزستان) بود. دولت عراق از اهداف این سازمان نیز حمایت می‌کرد[۵۵]».

حرکت القومین العرب (۱۳۳۷.ش/۱۹۵۸) انجمن ملی گرایان به رهبری محیی‌الدین حمیدان آل ناصر کعبی و دوستان او عیسی مذخور النصارکعبی و دهراب شمیل الناصری که پس از نفوذ عوامل ساواک در این تشکیلات سیاسی و دستگیری اعضای برجستهٔ آن که وابسته به جبههٔ آزادیبخش اهواز بودند طی محاکمه‌ای در تهران ۱- محیی الدین

حمیدان الناصر کعبی ۲- عیسی مذخورالنصار کعبی ۳- دهراب شمیل الناصری به اعدام محکوم شدند حکم اعدام در روز شنبه ۱۹۶۳/۶/۱۱ در آرامگاه سیدجواد اهواز به مرحله اجراء درآمد[۵۶]».

دیگر افراد وابسته به جبههٔ آزادیبخش اهواز ۱- سید کاظم سید موسی ۲- عبدالزهرا سلامی به حبس ابد با اعمال شاقه و جلیل مالکی حاج جبار آل‌بوغبیش سید حیدر فرزند سید طالب و سید نور فرزند سید طالب به پانزده سال حبس محکوم گردیدند همچنین: سید هادی موسوی، راضی‌الحمدانی، رضاالمحمدی، علی‌الرملی، عبودحردانی هر یک به سه سال حبس محکوم گشته و دیگر افراد متهم و عوامل نفوذی ساواک از جمله: شیخ حنش بن جابر مجدم، حاج علی، حاج عبدالساده، سیدباقر نزاری، عبدعلی بچاری (عامل نفوذی) و شایع مزرعه (عامل نفوذی) آزاد شدند[۵۷]».

سپس این انجمن ملی گرایان به دو دسته تقسیم شد: یکی جبههٔ مردمی آزادیبخش اهواز که در درون خوزستان فعالیت داشت و تمایلات دست چپی (کمونیستی) داشته و دیگری جبههٔ رهائی بخش اهواز در عراق فعالیت داشته و تمایلات ملی گرایانه داشت جبههٔ رهائی بخش اهواز و اعضای ان پس از توافق مرزی ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ و بستن قرار داد الجزیره مقرر گردید دو کشور (ایران و عراق) دشمنان یکدیگر را اخراج و سرکوب نمایند ایران سرکردهٔ جبههٔ ملی کردستان (حزب دمکرات کردستان) به رهبری ملامصطفی بارزانی و فرزندش مسعودبارزانی را از ایران اخراج نمود که بعدها به دامان آمریکا و اسرائیل افتاد.

پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷) و بعد از درگذشت ملامصطفی بارزانی در ایالات متحده امریکا فرزندش مسعود رهبر جدید حزب دمکرات کردستان عراق جهت ادامهٔ مبارزه با دولت عراق به ایران بازگشت که پس از شکست عراق در جنگ خلیج فارس

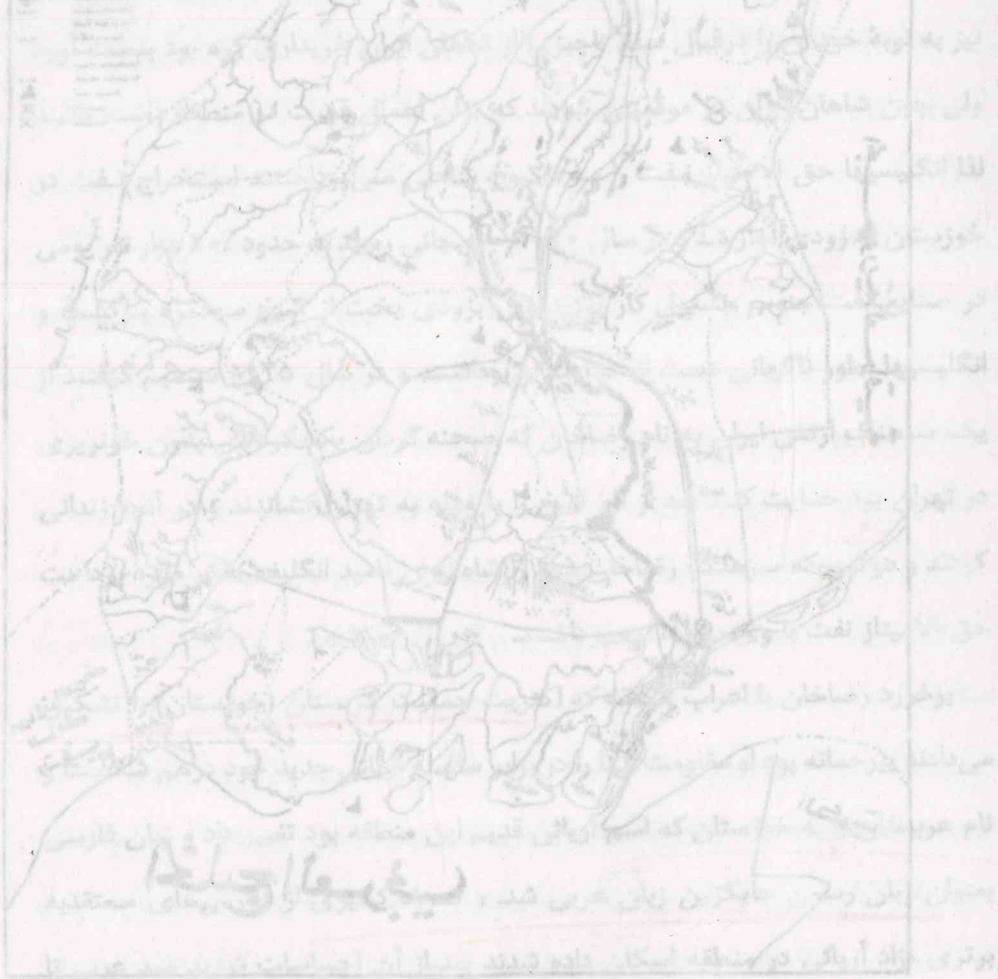
(جنگ نفت) در سال ۱۹۹۰ میلادی مسعودبارزانی به شمال عراق وارد شده و در آنجا مستقر گردید.

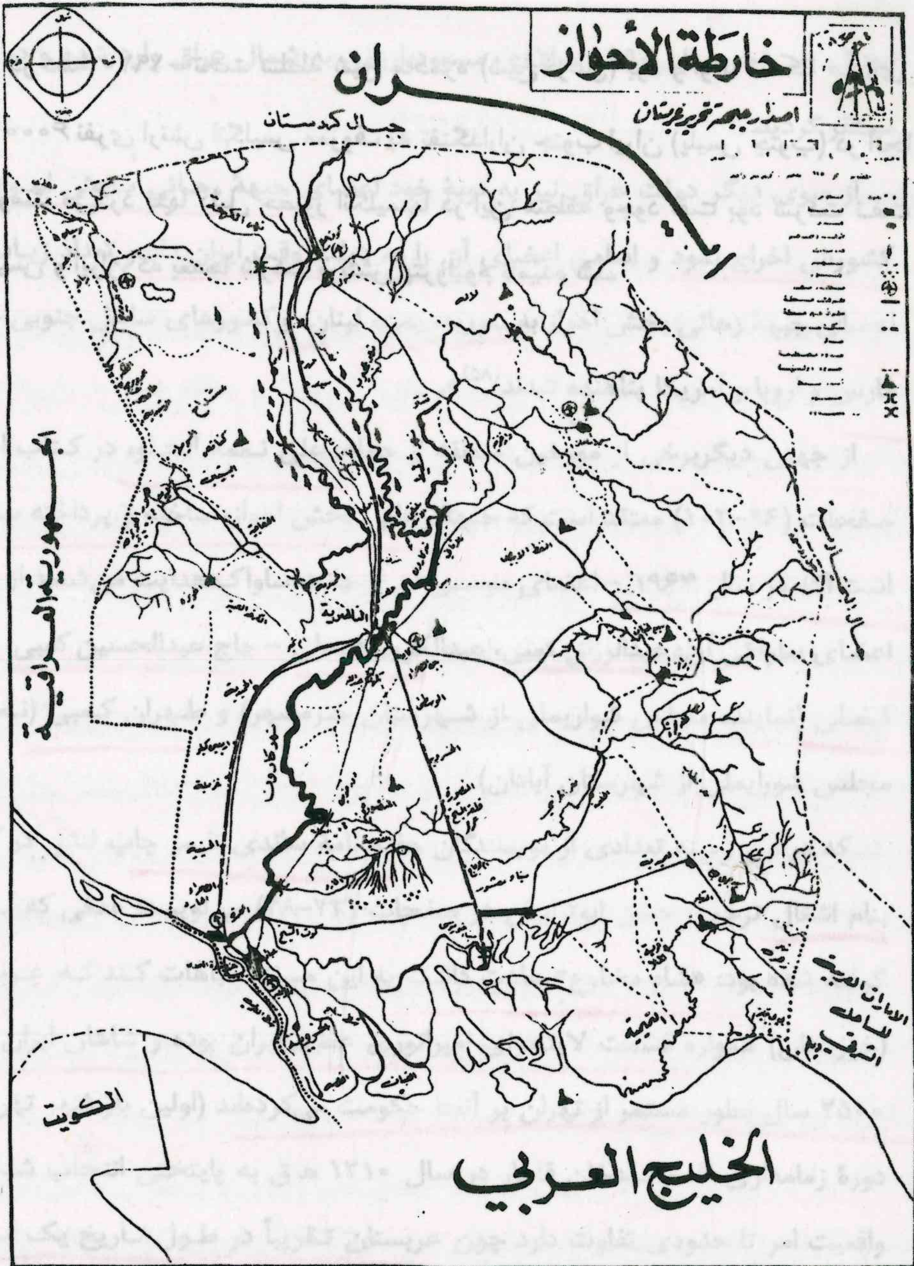
از سوی دیگر دولت عراق نیز به نوبهٔ خود اعضای جبههٔ رهائی بخش اهواز رااز کشورش اخراج نمود و اسامی اعضای آن را به دولت وقت ایران داد و تعداد زیادی از اعضای جبههٔ رهائی بخش اهواز به سوریه، یمن، لبنان، و کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس و اروپا و آمریکا پناهنده شدند[۵۸]».

از جهتی دیگربرخی از مورخین منطقه از جمله: علی نعمه الحلو، در کتاب اهواز صفحات (۹۶-۱۰۳) معتقد است که جبههٔ رهایی بخش اهواز، ساخته و پرداخته ساواک است اکه در سال ۱۹۶۴ - اعضای موسس آن از جانب ساواک هدایت می‌شدند از جمله اعضای ساواکی آن: عبدالرزاق کعبی، عبدالکریم فیصلی - حاج عبدالحسین کعبی، مکی فیصلی (نماینده مجلس شواریملی از شهرستان خرمشهر) و طهران کعبی (نماینده مجلس شورایملی از شهرستان آبادان)

که در این زمینه تعدادی از نویسندگان هفته نامهٔ ساندی تایمز چاپ لندن در کتابی بنام اشغال ترجمه: حسن ابوترابیان در صفحات (۴۳-۴۸) می‌نویسد: هدفی که نادیده گرفته شده بود: «شاه مخلوع» عادت داشت به این مسئله مباهات کند که عربستان (خوزستان) همواره قسمت لایتجزای امپراتوری عظیم ایران بوده و شاهان ایران طی ۲۵۰۰ سال بطور مستمر از تهران بر آنجا حکومت می‌کرده‌اند (اولین بار شهر تهران در دورهٔ زمامداری آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۰ هـ ق به پایتختی انتخاب شد) ولی واقعیت امر تا حدودی تفاوت دارد چون عربستان تقریباً در طول تاریخ یک منطقه مستقل محسوب می‌شده که هر زمان یک شیخ محلی برآن حکومرانی داشته است این منطقه که در منتهی‌الیه جنوبی خلیج فارس قرار گرفته و تا تهران حدود ۴۰۰ مایل فاصله

دارد در دههٔ ۱۹۲۰- تحت سلطهٔ شیخ محمره (شیخ‌خزعل) بود و او با کمک نیروی ۶۰۰۰ نفری ارتش انگلیس معروف به تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) در آنجا حکومت می‌کرد تنها دلیل حضور انگلیسها در این منطقه وجود نفت بود شرکت نفت انگلیس و ایران که بعدها شرکت بریتش پترولیوم نامیده شد.





خارطه الاحواز

امتیاز استخراج نفت این منطقه را از یک استرالیائی به نام ویلیام ناکس دارسی که او نیز به نوبهٔ خود ان را درقبال مبلغ ناچیزی از شاهان ایران خریداری کره بود بدست آورد ولی چون شاهان ایران در موقعیتی نبودند که توان اعمال قدرت در منطقه داشته باشند لذا انگلیسیها حق الامتیاز نفت را به شیوخ محلی می‌پرداختند استخراج نفت در خوزستان به زودی آغاز شد و در سال ۱۹۲۰ - به جائی رسید که حدود ۲۰/ هزار نفر بومی در صنایع نفت جنوب مشغول کار بودند ولی بزودی بخت از شیخ محمره برگشت و انگلیسیها بطور ناگهانی دست از حمایت او برداشتند و در سال ۱۹۲۵ تصمیم گرفتند از یک سرهنگ ارتش ایران به نام رضاخان که صحنه گردان یک کودتای بدون خونریزی در تهران بود حمایت کنند بعد از آن شیخ را با حیله به تهران کشاندند و در آنجا زندانی کردند و موقعی که سرهنگ رضاخان خود را شاه ایران نامید انگلیسیها در مورد پرداخت حق الامیتاز نفت با وی به مذاکره پرداختند.

برخورد رضاخان با اعراب منطقه که اکثریت جمعیت عربستان (خوزستان) را تشکیل می‌دادند بیرحمانه بود او مقاومت آنها را در برابر سلسله آریائی جدید خود درهم شکست و نام عربستان را به خوزستان که اسم آریائی قدیم این منطقه بود تغییر داد و زبان فارسی بعنوان زبان رسمی جایگزین زبان عربی شد. و تعداد کثیری از فارس‌های معتقدبه برتری نژاد آریائی در منطقه اسکان داده شدند بعد از آن احساسات شدید ضد عرب تا حدود پنجاه سال ادامه داشت و به جائی رسید که در اواخر سال ۱۹۷۰ یک روزنامهٔ مهم تهران طی مقاله‌ای نوشت: خوشبختانه عناصر غیرآریائی در جنوب کشور رو به

اضمحلال می‌روند.

اما علی رغم همهٔ این اقدامات اعراب باقیمانده با سرسختی تمام فرهنگ و زبان خود را رها نکردند و از سال ۱۹۵۸ به بعد در بین آنها گروههای مبارزی پدیدار شد تا در مقابل رژیم محمدرضاشاه (که در سال ۱۹۴۱ – به جای پدرش بر تخت نشسته بود) به مقاومت برای دستیابی به اهداف خود ادامه دهند گروههائی نظیر: جبههٔ آزادیبخش عربستان و جبههٔ آزادیبخش اهواز و نظایر آن که دارای مرام و روشهای متفاوت بودند ولی همه در یک مورد وجه اشتراک داشتند و آن برخورداری از حمایت و دریافت کمک مالی از عراق بود البته چنین مسئله‌ای می‌توانست کاملاً پذیرفتنی باشد چون در سال ۱۹۵۸ پس از سرنگونی رژیم سلطنتی عراق یک حکومت سوسیالیستی در آن کشور به قدرت رسیده بود و طبیعی است که چنین رژیم به طرفداری از همسایگان عرب خود که زیر فشار یک حکومت سلطنتی غیر عرب مقاومت می‌کردند برخیزد و به همین جهت بود که عراق اینگونه جبهه‌ها رابه مقاومت و حملات چریکی علیه ایران تشویق می‌کرد گرچه دربدو امراین تشویق‌ها به صورت پراکنده و غیر موثر صورت می‌گرفت ولی به مرور و همراه با تیره شدن روابط شاه با بغداد حمایت عراق از چریکهاو دادن کمکهای مالی به آنها افزایش یافت در سال ۱۹۷۰ یک گروه مارکسیست لنینیستی به نام نهضت دمکراتیک انقلابی برای آزادی عربستان شکل گرفت که توانست به عنوان رهبری مبارزه علیه رژیم شاه خودنمائی کند این سازمان که در مقایسه با سایر گروهها از گستردگی بیشتری برخوردار بود مرکزی در بغداد داشت و نیز مجله‌ای از خود منتشر می‌کرد طرفداران این سازمان را عموماً عربهای طبقه متوسط تشکیل می‌دادند که در دانشگاههای بیروت و قاهره و کویت تحصیل کرده بودند و اهداف آن با موج در حال گسترش ملی گرائی عربی به ویژه با آرمان ملت فلسطین هماهنگی کامل داشت با اینکه این سازمان صرفاً برای

خودمختای محلی مبارزه می‌کرد و نه کسب استقلال معهذا رژیم شاه با شدت تمام به سرکوب آن پرداخت یکی از اعضای موسس سازمان برایمان توضیح داده که چگونه ماموران ساواک در مقابل چشم او به مادر و خواهرش تجاوز کردند تا از این طریق وادارش کنند تا نام اعضای گروهش را فاش سازد.

بعداً در سال ۱۹۷۵ این سازمان بطور ناگهانی همهٔ پایگاههای خود را از دست داد چون در این سال ایران و عراق با امضای موافقتنامه الجزایر اختلافات خود را موقتاً کنار گذاشتند یکی از شرایطی که شاه در این موافقتنامه گنجانده اقدام عراق برای خاموش کردن این سازمان بود عراق نیز با از یاد بردن سیاست گذشته خود با این شرط موافقت کرد و همراه با تعطیل دفتر این سازمان در بغداد همه رهبران آن هم از عراق اخراج کرد پس از آن ابتدا سوریه و سپس لیبی برای مدتی مسئله آزادی عربستان را دنبال کردند و مبارزان آزادی عربستان مجبور بودند هر زمان از یک کمپ تعلیمات چریکی به کمپ دیگری نقل مکان کنند تا آنکه سرانجام در سال ۱۹۷۸ انقلاب سراسر ایران را فراگرفت و این امید بوجود آمد که وقوع انقلاب عدالت را برای عربستان به دنبال داشته باشد.

نقش سازمان نهضت دمکراتیک انقلابی برای آزادی عربستان در قیامی که منجر به سقوط شاه گردید مشخص نیست اما در این مسئله شکی وجود ندارد که چند تن از رهبران سازمان مذکور در خلال روزهای آشفتهٔ ماه دسامبر ۱۹۷۸/ [آذر/۱۳۵۷] بی سروصدا به ایران آمدند و بدنبال آن از نهضتی که به رهبری آیت‌الله خمینی شکل گرفته بود فعالانه حمایت کردند البته مقصود آنها از این حمایت نیز چیزی جز آن نبود که پس از استقرار رژیم جدید از سوی امام خمینی نوعی خودمختاری به عربستان اعطاء شود.

*** مقاومت مردم ایران با برنامه‌های غیر مردمی شاه (محمدرضاشاه)**

سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران (از کودتا تا

انقلاب) ج ۱: ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۵-۳۴۹ می‌نویسد: «پس از پخش خبر تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی در کابینه امیر أسدا..علم[۵۹] مقاومت و مبارزه روحانیون با تلگرام چند تن از علمای قم به شاه در اعتراض به تصویبنامه مزبور در روز ۱۷/مهر/۱۳۴۱ و سپس تلگرام آیت الله روح الله خمینی به نخست وزیر در ۲۸/مهر/۱۳۴۱ اوج گرفت لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را امیراسدالله علم نخست وزیر در هیئت دولت مطرح ساخت و در ۱۶/مهر/۱۳۴۱ آن را به تصویب رساند به موجب این لایحه به زنان حق رای داده می‌شد و از شرایط انتخاب شوندگان وانتخاب کنندگان قید سوگند به قرآن حذف می‌شدو افراد می‌توانستند با هر کتاب آسمانی تحلیف بجای آورند[۶۰]».

* فراماسونری شاه و اطرفیان او - «سند زیر جایگاه» لژپهلوی در تاریخ فراماسونری ایران و چگونگی فراماسون شدن محمدرضاپهلوی رانشان می‌دهد در گزارش مورخ ۱۳۵۲/۶/۱۰ ساواک چنین آمده است: روز ۱۳۵۲/۶/۶ آقای احمدپراتلو که یکی از استادان قدیمی ماسونی می‌باشد در هتل ونک طی مذاکرات دوستانه‌ای اظهار داشت زمانی که جلسات فراماسونری در منزل ملکه توران به وسیله ذبیح الله ملک‌پور تشکیل می‌شد شرایط ورود بسیار مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود به فراماسونری دست نمی‌داد وی اضافه کرد: شبی که آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر وارد جرگه ماسونی شد وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مخصوص به او پوشاندم در شگفتی خاصی فرو رفت». حسنعلی منصور نخست وزیر سابق را آقای امیرعباس هویدا وزیر دارائی آن موقع پیشنهاد کرد و من شخصاً با عضویت حسنعلی منصور مخالفت کردم و آقای گلشائیان از این بابت بی‌نهایت از من ناراحت شد. ولی من ایشان را متقاعد کردم که منصور شایستگی پذیرش به دستگاه ماسونی را ندارد علی جواهر کلام که در آن موقع از گردانندگان اصلی تشکیلات ماسونی بود. شخص اول مملکت را تا پشت درب لژ هدایت

کرد. ولی به عرض رسانید که دربارهٔ شخص اعلیحضرت استثنائاً تشریفات را انجام نمی‌دهم ولی پیشبند افتخار به شما می‌پوشانیم زیرا ناچاراً لازم است تا حدی قسمتی از اصول رعایت گردد در غیر اینصورت امکان ورود به لژ نیست اما در حال حاضر دکتر احمدعلی‌آبادی دبیرلژ بزرگ ایران روی سهل انگاری و بی دقتی بزرگترین لطمات رابه جامعهٔ فراماسونی در ایران وارد می‌سازد و در پذیرش اشخاص بی دقت وبی توجه می‌باشد وی افزود: چون علی آبادی مورد توجه آقای مهندس شریف امامی استاد اعظم می‌باشد هیچ کاری نمی‌توان کرد اسناد موجود همچنین جایگاه محمدرضاپهلوی را به عنوان رهبر عالی فراماسونری ایران که حتی انتصاب شریف امامی را در رأس تشکیلات ماسونی به دستور او بوده نشان می‌دهد(۶۱)».

* مخالفت با جشنهای ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی - مختار جدیدی در فصلنامه تاریخ معاصر ایران سال دوم شماره پنجم - بهار ۱۳۷۷ در رابطه با اندیشه‌های با ستانگرایانه پهلوی دوم در صفحات (۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵) می‌نویسد: «ظهور باستانگرائی آریائی در قرن نوزدهم و گسترش آن در دورهٔ پهلوی ارتباط تنگاتنگی با هدفهای استعماری بریتانیا در هند و ایران داشته است سیاستگزاران بریتانیا به منظور توجیه سلطه و حضور همه جانبه خود در هندوستان و ایران خاصه در عرصه‌های اقتصادی - سیاسی و مآلاً تأسیس و تقویت امپراتوری جهانی در ترویج اندیشه وحدت نژادی ایرانیان، هندیان و اروپائیان با عنوان «نژاد آریایی» یا «هند و اروپائی» اهتمام ورزیدند مگر در دوران تفوق بریتانیا بر جهان و تحمیل سلطه خود بر ایران و هندوستان پذیرش این سلطه ناگوار را گوارا نمایند و چهرهٔ ناخوشایند استعمار را در ورای «طرح منشاء واحد نژادی» پنهان کنند. موج باستانگرائی آریائی در ایران و تمرکز مطالعات تاریخی بر روی دو هزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی (از هخامنشان به بعد) هم تمدن چهار هزار ساله پیش از هخامنشیان

(عیلامیان) را به بوتهٔ فراموشی می‌سپرد و هم به مثابهٔ جریانی بود در برابر مذهب و انکار تاریخ چهارده قرن حضور اسلام در ایران.

دست‌اندرکاران جشنها در راستای اهداف خاص خود که به نحوی ظریف با آرمانها و اهداف صهیونیسم پیوند داشت حاضر شدند بنیاد شاهنشاهی را که از نظر آنان مطلوبترین سیستم حکومتی بود علیرغم اینکه از دوره مادها در ایران سابقه داشت منحصر به کوروش [۶۲] که در نزد یهودیان، مسیح موعود یا «مشیاء» نام گرفته بود نمایند. در مرداد ماه /۱۳۴۰ - جشن ۲۵۰۰ ساله آزادی یهود در اسرائیل برپا شد و سومین کنگرهٔ یهود به سپاسگزاری از کوروش اختصاص یافت و آهنگ سازان اسرائیلی آهنگی برای کوروش کبیر تهیه کردند که بعدها در جشنهای شاهنشاهی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

از نتایج عملی باستانگرائی افراطی درتاریخ معاصر ایران گذشته از تحریک مسائل نژادی و ایجاد تشتت میان اقوام مختلف و کشورهای همسایه توجیه تمرکز قدرت شخصی و فراهم آوردن مشروعیت تاریخی برای ظهور و حضور سلسله پهلوی می‌باشد اندیشه آریائی و اعتقادبه یک پادشاه مقتدر و یک دیکتاتور مصلح از اصول ایدئولوژی حکومت پهلوی بود و اشخاصی نظیر محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)که خود از دست پروردگان مکتب جلال الدین میرزا و ملکم خان و... [۶۳] بودند به تبیین آن پرداختند و بدینسان جلوس کوروش برابریکه قدرت مبداء تاریخ ایران قرار گرفت این جریان در دو دهه پایانی رژیم پهلوی که مصادف با اوج‌گیری تمایلات باستانگرایانه محمدرضا پهلوی و اطرافیان وی بود، تشدید شد به نحوی که محمدرضا پهلوی را حدود سیزده سال در تب و تاب برگزاری نمایشی از این گرایش افراطی قرار داد. درمهر ماه /۱۳۵۰ ایران شاهد یکی از عظیم‌ترین و پرهزینه‌ترین جشنهای تاریخ معاصر ایران و جهان بود این جشن که بنا بود در سال ۱۳۴۰ برگزار شود بارها به علت وضعیت بغرنج اقتصادی و

مضیقهٔ مالی دولت که قادر به پرداخت هزینه‌های سنگین پیش بینی شده جشن نبود به تعویق افتاد ولی از آنجا که شاه همواره در رویای برگزاری پرشکوه بزرگداشت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران بود مصرانه در تلاش بود که در تخت جمشید این جشن برگزار کند شاه از برپائی این جشنها هدفهای چندی را دنبال می‌کرد وی با اجرای این مراسم سعی داشت که بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت دو هزارو پانصد سال و تداوم این نهاد تا فرمانروائی خود تاکید کند و به ایرانیان بفهماند که ایران کشور بزرگی شده است و او به عنوان پادشاه این کشورخود را وارث و نگهبان یک تاج وتخت ۲۵۰۰ ساله می‌داند(۶۴) وی همچنان در پی کسب وجه بین المللی برای حکومت خود و تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی بود تا بتواند در سایه آن اعتماد دولتمردان بیگانه را برای سرمایه گذاری بیشتر در ایران به دست آورد.

خود بزرگ بینی و برتری جوئی از دیگر انگیزه‌های شاه برای برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله می‌باشد شاه در مقایسه با بسیاری از شخصیتهای مطرح جهان که از وجهه مردمی برخودار بودند در میان مردم ایران جایگاهی نداشت و هیچ امتیاز ویژه‌ای نداشت تا در برابر آن به خود ببالد نه از نسب بهره‌ای داشت و نه از کمال او برای جبران این سرخوردگی و نیزکسب اعتبار کاذب امیدوار بود که با پیوند دادن حکومت خود به کوروش و ۲۵۰۰ سال پادشاهی و احیای باستانگرائی با نادیده گرفتن تأثیر انکارناپذیر اسلام در تاریخ هزار وچهارصد ساله گذشته ایران خود را در برابر جهانیان به عنوان پادشاهی توانا و بی همتا قلمداد کند».

سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» ج ۱: ۶۱-۶۲ می‌نویسد: «در مراسم جشن پرسپولیس ۶۰۰ روزنامه نگار، عکاس، و فیلمبردار از اکناف جهان به تخت جمشید (شیراز) آمده بودند شبکه تلویزیونی N.B.C از ایالات

متحدهٔ آمریکا مراسم جشن را با استفاده از ماهواره برای ده‌ها میلیون بینندهٔ آمریکائی پخش کرد. مردم ایران نیز قسمتهائی از این مراسم را از تلویزیون تماشا کردند مؤلف درارابطه با بی مبالاتی شاه درحیف و میل کردن بودجهٔ عمومی کشور و عدم توجه او و مسئولین مملکت به مردم اضافه می‌کند:«در سال ۱۳۳۵ در معیّت سرلشگر میرجلالی فرمانده سپاه جنوب در شهرستان «خاش» (استان سیستان و بلوچستان) شاهد این حقیقت تلخ و شرم‌آور بود. سرلشگر میرجلالی ضمن بازدید از تنها «مدرسه شهر» از مدیر آن که مرد ژنده پوشی بود پرسید: بچه‌ها کجا هستند؟ مدیر جواب داد ساعت تفریح آنهاست. عده‌ای برای عفخوری به صحرا رفته‌اند!».

در حالی که جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی برگزار می‌شود که مردم بومی ساکن جنوب شوشتر شعارشان این بود: «یاشاه افروخک جوعانه» (ای شاه ستمگر ملت گرسنه است!)

فصل نوزدهم

*** زمینه‌های انقلاب مردمی و طرد شاه از کشور -**

فضای باز سیاسی: «در سال (۱۳۵۶-۱۹۷۷) دمکراتها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برنده شدند وجرالدفورد جای خود را به (جیمی‌کارتر) داد دمکراتها که از نفرت عموم مردم جهان نسبت به آمریکا و حکومتهای دست نشاندهٔ آمریکا با خبر بودند برای اینکه از شدت این نفرت بکاهند و نگذارند شورویها از این تنفر عمومی مردم از آمریکا برای افزایش نفوذ خود استفاده کنند تصمیم گرفتند از شدت خفقان و دیکتاتوری حکومتهای مزدور خود در کشورهای جهان سوم بکاهند و با سخن گفتن از دمکراسی و فضای باز سیاسی در این کشورها که به دیگهای نزدیک به انفجار شبیه بودند سوپاپ اطمینانی باز کنندان بود که حکومت کارتر برای خود شعار دفاع از حقوق بشر [۶۵] را برگزیدند و به مزدوران دیکتاتور خود که با زور و شکنجه و اختناق بر مردم حکومت می‌کردند دستوردادند نمایش دیگری بازی کنند و قدری از خشونت بکاهند شاه ایران نیز مجبوربه تبعیت از سیاست فضای باز آمریکائیها شد تا بلکه از شدت ناراحتی مردم و نفرتی که ازاو داشتند کاسته شود و در نتیجه پایه‌های حکومت او و زمینه برای نفوذ و حضورآمریکائی‌ها بیشتر شود. در اجرای این سیاست وضع عمومی زندانیان اندکی بهتر شد و از شدت شکنجه‌ها کاسته شد در خارج از زندان نیز اندک اندک در مطبوعات اجازهٔ بعضی انتقادهای ملایم داده می‌شد و رژیم وانمود می‌کرد که نسبت به انتقاد تحمل بیشتری پیدا کرده است تغییر سیاست آمریکا در ایران بصورت مشخص با کنار گذاشتن «امیرعباس هویدا» از نخست وزیری آشکار شد هویدا در سال ۱۳۵۶ کنار گذاشته شد و

جمشید آموزگار بجای وی به نخست وزیری رسید و هویدا خود به عنوان وزیر دربار منصوب شد و آموزگار آرام، آرام به انتقاد از گذشته پرداخت تا شاید بتواند مردم ایران را در فضای باز سیاسی جدید سرگرم سازد[۶۶]».

«عصر روز ۱۷/دیماه/۱۳۵۶ (۷/ژانویه/۱۹۷۷) در روزنامه «اطلاعات» مقاله‌ای تحت عنوان: «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق انتشار یافت. که در آن به شدت آیت الله خمینی رامورد حمله و اهانت قرارگرفته بود متن مقاله مزبور بدینشرح است: «ایران و استعمار سرخ و سیاه» این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن ونو شده است استعمار سرخ و سیاهش کهنه و نویش، روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و با اینکه خصوصیت ذاتی آنها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند مگر در موارد خاصی که یکی از آنها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب ایران «منظور انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت» (۶/بهمن/۱۳۴۱) بخصوص برنامهٔ مترقی اصلاحات ارضی در ایران است سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم/بهمن/۲۵۲۰ شاهنشاهی (۶/بهمن/۱۳۴۱) استعمارسرخ و سیاه ایران را که ظاهراً هر کدام درکشورما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶/خرداد/۲۵۲۲ـ۱۳۴۲ هـ ش) در تهران آشکار شد پس از بلوای شوم ۱۵/خرداد/۴۲ که بمنظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان «شاه وملت» پایه‌ریزی شده بود ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می‌کردند دچار یک نوع سرگیجی عجیبی شده بودند زیرا در یک جا ردپای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمارسرخ در این غائله به وضوح دیده می‌شد از یکسو عوامل «توده‌ای» که با اجرای

برنامه اصلاحات ارضی همه امیدهای خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن‌های دهقانی) نقش برآب می‌دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند. و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیونها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند و به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق است و پول در دست عوامل توده‌ای و ورشکستگان دیگر سیاسی گذارده بودند و جالب اینکه این دسته از کسانی که باور داشتند می‌توانند چرخ انقلاب را از حرکت بازدارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آنها خارج سازند دست به دامن عالم روحانیت زدند زیرا می‌پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که درجامعه ایران از احترام خاصی برخورداراست می‌تواند تنها برنامهٔ انقلاب را دچار مشکل سازد بلکه همانطور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود (دهقانان زمین را به عنوان زمینی غصبی پس بدهند!) ولی عالم روحانیت هوشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد مالکان که برای ادامهٔ تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر از روضه‌خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند در صدد یافتن یک روحانی برآمدند که مردی ماجراجو و بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه طلب باشد و بتواند مقصود آنها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند مردی که سابقه‌اش مجهول بودو به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور با همه حمایتهای خاص موقعیتی بدست نیاورده بود در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسبترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند. و او کسی بود که عامل واقعه ننگین ۱۵/خرداد/۱۳۴۲ شناخته شد.

روح الله خمینی معروف به «سیدهندی» بود دربارهٔ انتساب او به هند حتی نزدیکترین کسانش توضیحی ندادند به قولی او مدتی در هندوستان بسر برده و در آنجا با مراکز استعمار انگلیس ارتباطی داشته است و به همین جهت به نام سیدهندی معروف شده است.

به قولی دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و به نام «هندی» تخلص می‌کرده است و به همین جهت به نام هندی معروف شده است و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم هندی بوده است.

آنچه مسلم است شهرت او به علم غائله ساز ۱۵/خرداد/ به خاطر همگان مانده است کسی که علیه انقلاب ایران و بمنظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمربست و بدست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگلها وارد مبارزه شد و خون بی گناهان را ریخت و نشان داد هستند کسانی که حاضرندخود را صادقانه در اختیار توطئه گران و عناصر ضد ملی بگذارند برای ریشه‌یابی از واقعه ۱۵/خرداد/ ونقش قهرمان آن توجه به مفاد یک گزارش و یک اعلامیه و یک مصاحبه کمک مؤثر خواهد کرد چند هفته قبل از غائله ۱۵/خرداد/۴۲ گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود: (درآمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولی است که در آن وقت عاید ایران می‌شد) چند روز قبل از غائله اعلامیه‌ای در تهران فاش شد که یک ماجراجوی عرب به نام «محمدتوفیق‌القیسی» با یک چمدان

محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده که قرار بود این پول را در اختیار اشخاص معینی گذارده شود چند روز پس از غائله نخست وزیر وقت در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد: (بر ما روشن است که پولی ازخارج می‌آمده و بدست اشخاص می‌رسیده و در راه اجرای نقشه‌های پلید بین دستجات مختلف تقسیم می‌شده است) خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل توده‌ای درهم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد در تاریخ ایران ۱۵/خرداد/ به عنوان خاطره‌ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیونها مسلمان ایرانی به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعاشان اقتضا کند با یکدیگر همدست می‌شوند حتی درلباس مقدس و محترم روحانی».

«احمد رشیدی مطلق»

محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران و خارج، تهیه این مقاله را به «داریوش همایون» وزیر اطلاعات کابینه آموزگار نسبت می‌دهند برخی فرهاد نیکخواه را نویسنده آن می‌دانند داریوش همایون در یادداشتهائی که بعدها در خارج از ایران درباره علل فروپاشی رژیم پهلوی منتشر کرده مدعی است که مقاله بدستور شاه در دفتر «هویدا» تهیه شده است»[۶۷].

«مطالب توهین‌آمیز این مقاله مردم قم را به خشم آورد مدارس علوم دینی و بازار تعطیل و خواستار پوزش علنی شدند حدود ۴۰۰۰ نفر ازطلاب و هواداران آنان هنگام تظاهرات خیابانی با شعار «ما حکومت یزید را نمی‌خواهیم» ما قانون اساسی می‌خواهیم و «ما خواستار بازگشت آیت الله خمینی هستیم» با پلیس درگیر شدند در این درگیری [در ۱۹ دی] بنا به اعلام رژیم دوتن و به گفتهٔ مخالفان هفتاد تن کشته و بیش از پانصدتن

زخمی شدند.

روز بعد، آیت‌الله خمینی خواستار راه پیمائیهائی بیشتری شدند و به مردم قم و روحانیت مترقی به علت مقاومت قهرمانانه در برابر طاغوت تبریک گفتند و شاه را به همکاری با آمریکا برای نابودی ایران، از بین بردن کشاورزی ایران و تبدیل کردن ایران به انبار کالاهای خارجی متهم گردند در همین بین آیت الله شریعتمداری در مصاحبه‌ای نادر با خبرنگاران خارجی شِکوه کرده که حکومت به روحانیون توهین کرده و پلیس رفتار غیراسلامی داشته است و اظهار داشت که اگر خواسته‌های قانون اساسی ارتجاع سیاه است در این صورت او اقرار می‌کند که خودنیز یک مرتجع سیاه است وی همچنین تهدید کرد که اجساد کشته شدگان در تظاهرات را شخصاً به دربار در تهران خواهد برد مگر آن که حکومت فوراً حمله به علما را متوقف کند.

بعدها، روزنامه نگاران در جستجوی جرقهٔ انقلاب مقالهٔ روزنامهٔ اطلاعات و پیامد آن درقم را عنوان کردند اما در واقع چگونگی آغاز انقلاب پیچیده‌تر از این بود و نخستین جرقه را می‌توان به پیشتر از آن به جلسات شعرخوانی و ناآرامیهای پیامد آن در دانشگاه آریا مهر نسبت داد این دو حادثه نه تنها حاکی از پیچیدگیهای کل انقلاب است بلکه تجلی آن دو نیروی ناهمسوست که در جنبش انقلابی حضور داشت: طبقهٔ متوسط حقوق بگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن یعنی دانشگاهها و طبقهٔ متوسط متمول و مراکز سازمانهای اجتماعی سیاسی آن یعنی حوزه‌های علمیه و بازارهای سنتی[۶۸]».

«در بهار سال ۱۳۵۷ رژیم شاه وضع دوگانه متضادی داشت از یکسو برای آرام ساختن مردم دم از آزادی و دمکراسی و کاهش فشار و اختناق می‌زد و با تعویض نصیری رئیس ساواک و امثال او می‌خواست مردم را منحرف کند واز سوی دیگر مردم با رهبری امام به هیچیک از این به اصطلاح آزادیها قانع نبودند و فقط سرنگونی شاه را می‌خواستند

این بود که رژیم همزمان هم می‌خواست فضای باز سیاسی را بازتر کند و هم مردم را به رگبار گلوله می‌بست[۶۹]».

«رژیم برای مقابله با بحران فزاینده از تاکتیک قبلی خود دست برداشت و یک استراتژی دشوار سه وجهی به کار گرفت نخست کوشید رهبران مخالفان غیرمذهبی را به طور فیزیکی مرعوب سازد ساواک با تشکیل یک کمیتهٔ مخفی انتقام، نامه‌های تهدیدآمیزی به حقوقدانان و نویسندگان فعال در جنبش حقوق بشر نوشت، در جزوه‌هائی که انتشار داد آنها را عروسکهای امپریالیسم‌آمریکا نامید. هما ناطق و یکی دیگراز اعضای کانون نویسندگان را ربود و سخت مضروب ساخت و در دفترکار، سنجابی، بازرگان، متین دفتری، نزیه، داریوش فروهر، لاهیجی، مقدم مراغه‌ای و حاجی مانیان یکی از تجار بازارکه با جبههٔ ملی ارتباط نزدیک داشت، بمب گذاری کرد به همین ترتیب حزب رستاخیز یک نیروی اقدام مخفی موسوم به «سپاه پایداری» متشکل از افراد پلیس در لباسهای شخصی ترتیب داد و به گردهمائیهای دانشجویان، کانون نویسندگان و جبههٔ ملی حمله برد در یکی از این حملات سپاه پایداری با تظاهر به اینکه تعدادی کارگر خشمگین است. سی تنی را که در باغ شخصی یکی از رهبران جبههٔ‌ملی عید قربان را جشن گرفته بودند به سختی مضروب ساخت علاوه بر این شاه در برابر پرسش مطبوعات دربارهٔ احتمال مذاکره با مخالفان غیرمذهبی چنین احتمالی راباین عنوان رد کرد که جبههٔ ملی حتی خائن‌تر از حزب توده است.

دوم ان که رژیم سیاستهایی را که خشم بازاریان و روحانیون معتدل را برانگیخته بود کنار گذاشت مبارزهٔ ضد تورمی با کسبه و اصناف خرده پاراموقف کرد. گروههای بازرسی بدنام را منحل ساخت مغازه دارانی را که به سبب گرانفروشی زندانی بودند بخشید طرح ایجاد فروشگاههای زنجیره‌ای دولتی را متوقف کرد و به بازار تهران اجازهٔ داد جامعهٔ

بازرگانان، اصناف و پیشه وران را تشیکل دهد علاوه بر آن به طور علنی از [آیت الله] شریعتمداری به دلیل حمله به خانهٔ او پوزش خواست. فیلمهای مستهجن را ممنوع کرد قول داد مدرسهٔ فیضه را باز کندو اجازه داد که ۱۸۴ – روزنامه نگار نامهٔ سرگشاده‌ای در انتقاد از رسانه‌های تحت نظارت دولت به علت نسبت دادن تظاهرات آرام مذهبی به مشتی اراذل و اوباش که توسط آشوبگران خارجی و ابلهان مارکسیست اسلامی رهبری می‌شود منتشر کنند بعلاوه، شاه با تبلغیات فراوان سفری به زیارت حرم امام‌رضا در مشهد رفت، سهمیهٔ سالانهٔ حجاج را افزایش داد برای خانوادهٔ سلطنتی آئین نامه‌ای اخلاقی صادر کرد و دستور داد که پنجاه تن خویشاوندانش از هر گونه فعالیتهای تجاری بپرهیزند و به جای ارتشبد نصیری رئیس بدنام ساواک در دوازده سال گذشته، سپهبد مقدم از افسران خوشنام را که خانوادهٔ آذری تبارش بستگی نزدیکی با [آیت الله] شریعتمداری داشت منصوب کرد.

سوم نخست وزیر جمشید آموزگار کوشید تا هزینهٔ فزایندهٔ زندگی را که علت اصلی اقتصادی در نارضایتی طبقهٔ متوسط بود با کند کردن پویش اقتصاد کاهش دهد آموزگار چون نتوانست شاه را به کاستن از بودجهٔ نظامی راضی سازد از هزینه‌های کشوری به ویژه برنامهٔ توسعه بشدت کاست به قول یک بازرگان آمریکائی دوران بریز و بپاش در ایران به سر رسید(۷۰)».

اعتراض طبقهٔ متوسط و کارگر – طی ناآرامیهای اوایل سال ۱۳۵۷/ تظاهرات اغلب در اطراف دانشگاهها، بازارها و حوزه‌های علمیه رخ می‌داد و شرکت کنندگان غالباً از طبقات متوسط سنتی و جدید بودند اما پس از خرداد ماه با ملحق شدن تدریجی تهیدستان، بویژه کارگران ساختمانی و کارگران کارخانه‌ها این وضع کاملاً دگرگون شد شرکت این طبقه نه تنها شرکت کنندگان در تظاهرات را از ده‌ها هزار نفر به صدها هزار و

حتی میلیونها نفر افزایش داد بلکه ترکیب طبقاتی مخالفان را دگرگون و اعتراض طبقهٔ متوسط را به اعتراض مشترک طبقهٔ متوسط و کارگر مبدل کرد در واقع ورود طبقهٔ کارگر پیروزی آتی انقلاب اسلامی را میسر ساخت(۷۱)».

*** به آتش کشیدن سینما رکس آبادان ـ**

از جمله جنایات فجیعی که رژیم در ماه مبارک رمضان /۱۳۹۹) (۲۸/مرداد/۱۳۵۷) بیست و پنجمین سالگرد کودتای ننگین ۱۳۳۲ مرتکب شد به آتش کشیدن سینما رکس آبادان بود شخص معتاد و معلوم الحال به نام تکبعلی‌زاده توسط عده‌ای ماجراجو تحریک می‌شود تا مواد منفجره در سینمارکس آبادان جاسازی نماید و پیش از انفجار متواری شود تا به خیال باطل آنها موجب رعب و وحشت مسئولین نظام گردد زمانی که انفجار رخ داد بنا به دستور تیمسار «رزمی» مزدور (رئیس شهربانی وقت آبادان) درب‌های خروجی سینما بسته می‌شود و بدین‌ترتیب بیش از چهارصد نفر از هموطنان آبادانی در آتش سوختند. «حکومت بلافاصله مخالفان را مسئول حادثه دانست و حملات اخیر به سینماها را شاهد آورد مخالفان از سوی دیگر، ساواک را به تدارک این «آتش سوزی رایشتاگ» بستن درهای سینما و خرابکاری در سازمان آتش‌نشانی محل متهم کردند آنان همچنین اظهار داشتند که تظاهر کنندگان فقط به سینماهای خالی و سینماهایی که فیلمهای سکسی خارجی نمایش می‌دادند حمله می‌کردند درحالی که سینمای آبادان فیلمی ایرانی با مضمون انتقاد جامعهٔ امروز کشور را نمایش می‌داد حقیقت هر چه باشد آشکار بود که ۱۰۰۰۰/ خویشاوند قربانیان که فردای آن روز در تشیع جنازهٔ عمومی شرکت جستند ساواک را محکوم کردند آنان ضمن راه پیمایی در سطح شهر، چنین شعار می‌دادند: «آتش به جان شاه بیفتد، منقرض باد سلسلهٔ پهلوی، سرباز، تو بی گناهی، شاه گناهکار است». خبرنگار واشینگتن پست اظهار کرد، که تظاهر کنندگان آبادان همانند

شورشهای هشت ماه گذشته یک پیام ساده داشتند: «شاه باید برود»(۷۲). «به پیروی از مردم قهرمان آبادان در سایر شهرهای خوزستان نیز راه پیمائی‌هائی مشابه برگزار گردید اوجگیری انقلاب به اندازه‌ای سریع بود که حکومت جمشید آموزگار ناچار شد در مرداد ماه /۱۳۵۷ برای اولین بار در اصفهان رسماً حکومت نظامی برقرار کند و شاه ناچار شد آموزگار را برکنار و شریف امامی را به نخست وزیری بگمارد اولین اقدام ایشان تغییر تاریخ شاهنشاهی و بستن کازینوها و حمله به حزب رستاخیز و سخنان تحبیب‌آمیز به روحانیت بود»(۷۳). در پی این تغییرات ناآرامیهای وسیعی سراسر کشور را فراگرفت. شاه که دریافته بود اوضاع از اختیار او خارج می‌شود تصمیم گرفت قاطعانه عمل کند در غروب ۱۶/شهریور/۵۷ دولت را مجبور کرد در تهران و یازده شهر دیگر، کرج، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، جهرم و کازرون حکومت نظامی اعلام کند شاه برای تشدید فرمان، ریاست حکومت نظامی پایتخت را به ارتشبد اویسی محوّل کرد که در دورهٔ حکومت نظامی‌اش در شورشهای سال ۱۳۴۲ به او لقب قصاب ایران داده بودند شاه همچنین تظاهرات خیابانی را ممنوع ساخت و دستور دستگیری سنجابی، بازرگان، فروهر، مانیان، لاهیجی، به آذین، متین دفتری و مقدم مراغه‌ای را صادر کرد(۷۴)».

* فاجعه ۱۷ / شهریور / ۱۳۵۷ - در راهپیمائی روز پنجشنبه ۱۶/شهریور/۵۷ - مردم تهران اعلام کردند که فردا صبح دوباره از میدان شهداء (ژاله سابق) راهپیمائی خواهند کرد در نخستین ساعات صبح روز جمعه هفدهم شهریور، رادیو اعلامیه دولت راکه خبر از برقراری حکومت نظامی در تهران و یازده شهر دیگر ایران از جمله اهواز و آبادان می‌داد و با لحن تهدیدآمیزی به تکرار قرائت می‌کرد و از مردم خواست در خیابانها و معابر عمومی اجتماع نکنند و به خانه‌های خود برگردند. اما مردم تهران در آن روز در برابر گلوله‌های دژخیمان رژیم ایستادند مزدوران شاه زنان و مردان مسلمان و دلیر را به گلوله بستند و

فاجعه آفریدند. شریف امامی پس از این فاجعهٔ ناگوارا نتوانست بیش از این عوامفریبی کند و کابینه او همانند دیگران متزلزل و ناپایدار گشت[۷۵]». کوتاه سخن جمعهٔ سیاه به امکان اصلاحات تدریجی پایان بخشید و کشور را بین دو انتخاب صرف قرارداد: انقلاب بنیادی یا ضد انقلاب نظامی!

«چهار دلیل عمده می‌توان برای شکست تجربهٔ یکسالهٔ کاهش سلطهٔ پلیسی برشمرد: نخست این که بیست و پنج سال خفقان همهٔ اتحادیه‌های آزادکارگری، همهٔ مجامع مستقل صنفی و همهٔ احزاب مخالف و سازمانهای مردمی را منهدم کرده بود بدین گونه وقتی شاه خواست با رهبران مخالفان غیر مذهبی میانه رو مذاکره کند با یأس و دلهره دریافت که آنان نه پیروانی و نه سازمانهای سیاسی لازم برای مهار کردن احساسات عمومی دارند کوتاه سخن توسعه نیافتگی شدید سیاسی به شاه امکان نداد که به ناگهان تغییر روش دهد و اصلاحات نهادین را آغاز کند دوم آن که تغییر روش ناگهانی با رکود اقتصادی، چنان نابهنگامی مصادف شد که نتیجه‌اش انبوه کارگران بیکار و خشمگین بود اینان نه تنها به سبب بیکاری، و فقر و عدم امنیت اقتصادی، بلکه همچنین به علت پانزده سال خلف وعده خشمگین بودند اول به آنان وعدهٔ زمین سپس دستمزد مکفی در کشاورزی، و سرانجام زندگی آبرومندانه‌ای در شهرهای رو به ترقی داده شده بود اما هیچ یک از اینها را بدست نیاورده بودند جای شگفتی نیست که آنان به این نتیجه برسند که با برانداختن رژیم چیزی به دست می‌آورند و هیچ چیز از دست نمی‌دهند.

سوم آنکه سیل تظاهرات با کشاندن صحنهٔ سیاست از اتاقهای دربسته و میز مذاکره به خیابانها و کوچه پس کوچه‌ها وضعیت را دو قطبی کرده هر گلوله‌ای که شلیک می‌شد هر تظاهر کننده‌ای که به خاک می‌افتاد و هرکشتاری بخت توافق از طریق مذاکره را

کاهش می‌داد به قول یک رهبر مذهبی در آبادان که پس از آتش سوزی سینما [رکس] سخن می‌گفت: «اکثر مردم مخالف شاه‌اند او باید برود مردم فقط در این صورت راضی خواهند شد سرانجام [آیت الله] خمینی مبارزه با یزید زمان را ادامه داد و هرگونه سازش با «شیطان» را که اسلام و ایران را به بیگانگان فروخته و دستانش به خون مردم بیگناه آلوده بود مردود دانست چنان که از اعلامیهٔ شب عید فطر ایشان بر می‌آمد وظیفهٔ مسلمانان مقاومت شدید در برابر رژیم رد سازشهای دروغین غلبه بر نیروهای نظامی و ادامهٔ مبارزه تا اخراج مستبد غارتگر از ایران بود».

علی أمینی که به عنوان میانجی دربار و مخالفان عمل می‌کرد اظهار داشت: که تا کناره‌گیری شاه بحران فروکش نخواهد کرد و رهبران جبههٔ ملی نیز که برای جلوگیری از بازداشت متواری بودند به خبرنگاران خارجی گفتند: که کشتارهای عمومی سازش با رژیم را غیرممکن ساخته است.

در ۱۸ شهریور حدود ۷۰۰ کارگر در پالایشگاه تهران به منظور افزایش حقوق و برچیدن حکومت نظامی اعتصاب کردند در ۲۰ شهریور کارگران پالایشگاههای اصفهان، شیراز، تبریز و آبادان به اعتصاب پیوستند. موج اعتصابات در اواخر شهریور شدت گرفت دراوایل مهر فرهنگیان، کارمندان و کارگران با تقاضای امتیازات سیاسی و اقتصادی نه فقط بسیاری از پالایشگاههای نفت بلکه اغلب حوزه‌های نفتی مجتمع پتروشیمی «بندر شاهپور» بانک ملی، معادن مس (کرمان) و چند مرکز صنعتی دیگر را به تعطیلی کشانده بودند. موج اعتصابات طی ماه بویژه پس از ۱۴/مهر/که [آیت الله] خمینی از عراق اخراج و عازم پاریس شدند شدت یافت[۷۶]».

در همین احوال اعتصابات و تحصن فرهنگیان در خوزستان بالاخص بست شبانه روزی فرهنگیان آبادان در دبستان ششم بهمن و مهرگان، حکومت نظامی (تیمسار

اسفندیاری و سرهنگ یغمائی) را دچار سرگیجه نمود. همچنین ادامهٔ اعتصاب کارکنان صنعت نفت در تمام شهرستانهای نفتخیز خوزستان رژیم را از تنها منبع درآمد خود که مهمترین شریان اقتصادی کشور به حساب می‌آمد محروم ساختند. و بالاخره سایر کارکنان دولت و بازاریان به اعتصابیون پیوستند که با مقاومت ددمنشانهٔ نیروهای نظامی و انتظامی روبرو شدند، نمونه بارز آن چهارشنبه سیاه اهواز بود در این شرایط حکومت شاه از اداره کشور باز مانده و به حالت فلج درآمد، و کابینه شریف امامی نیز در ۱۳/آبان/۱۳۵۷ سقوط کرد و کابینه جدید نظامی به ریاست ازهاری تشکیل شد. کابینه نظامی ازهاری در واقع آخرین تیرکش آمریکا برای حفظ شاه بود که «احمدانصاری» در مورد این کابینه متزلزل و ناپایدار می‌نویسد: «در اینجا برای آنکه ماهیت این دولت و ذهنیت رئس آنرا روشن کنم به نقل از یکی از دوستان درباریم ماجرائی را شرح می‌دهم که همه چیز را روشن می‌کند، روزی که قرار بود ازهاری به نخست وزیری منصوب شود و بهمین علت به دربار احضار شده بود در سراسری کاخ با یکی از مقامات دربار روبرو می‌شود و به سابقهٔ آشنائی قبلی پس از احوالپرسی می‌گوید: «فلانی دیدی چه خاکی بر سرم شد! و وقتی که آن مقام درباری با تعجب از ارتشبد جویا می‌شود که ماجرا چیست؟ ازهاری با نگرانی و آشفتگی جواب می‌دهد که اعلیحضرت احضار فرموده‌اند که فرمان نخست وزیری را به من بدهند و می‌بینید که وقتی رئیس ستاد بزرگ ارتشیان را با این ذهنیت که پست نخست وزیری او یکنوع خاک برسری است با مسئله برخورد می‌کند طبیعی است که حاصل کار چنین دولتی چه خواهد شد مزید بر همه آنکه ارتشبد ازهاری به یک سکته ناقص هم دچار شد و این سبب شد تا حتی اگر کورسوی امیدی در پیشانی این دولت باشد یکسره از میان برود و حوادث راه طبیعی خود را طی کند و به آن سرانجامی برسد که نتیجه محتوم آن بود(۷۷)».

«دو هفته پس از عاشورای ۵۷/ وضع شاه وخیم‌تر شد این وخامت سریع نتیجه سه عامل بود نخست مخالفان با تظاهرات، اعتصابات و حتی بدست گرفتن ادارات و کارخانجات کشور را فلج کردند عامل دوم: در ضعیف‌تر شدن شاه این نشانهٔ آشکار بود که افراد ارتش که عموماً از افراد وظیفه تشکیل می‌شد دیگر مایل نبودند به هموطنان کارگر، دانشجو، مغازه دار، دستفروش و ساکنان محلات پائیین شهر تیراندازی کنند نیویورک تایمز گزارش داد که ارتش تصمیم گرفته است در ایام محرم عقب بایستد زیرا صدها نفر از سربازان در مشهد وقم فرار کرده بودند و دیگر سربازان وظیفه تهدید کرده بودند که از دستور رهبران مذهبی اطاعت خواهند کرد نه از دستور فرماندهان خود.

عامل سوم، تضعیف رژیم سلب اعتماد واشینگتن از شاه بود. تا ماه آبان، حکومت کارتر از کوششهای شاه برای باقی ماندن در قدرت آشکارا حمایت می‌کرد برای نمونه اندک مدتی پس از جمعهٔ سیاه پریزیدنت «کارتر» نامه‌ای به تهران نوشت و حمایت آمریکا از شاه را تکرار کرد اما پس از آبان ماه کارتر از «جرج‌بال» از معاونان سابق دولت و منتقد لیبرال شاه، خواست که گزارشی دربارهٔ بحران ایران برای کاخ سفید تهیه کند جای شگفتی نیست که بال گزارش داد شاه نخواهدتوانست بحران را رفع کند مگر آنکه گامهای فوری برای کاستن از قدرت خود و تشکیل یک حکومت غیرنظامی فراگیر بردارد حتی حکومت فرانسه که بر خلاف سیا شبکهٔ اطلاعاتی مؤثری را در داخل ایران حفظ کرده بود اخطار جدی‌تری به واشنیگتن ارسال کرد. بنا به گزارش فرانسه شاه ممکن بود بر سر کار بماند و غرب می‌بایست با آیت الله خمینی کارکند زیرا او عمیقاً ضدکمونیست و خصوصاً ضد شوروی است. آیت الله خمینی به نوبهٔ خود، شروع به مبارزهٔ تبلیغاتی بر ضد چپها کردند.اظهار داشتند که حزب توده با شاه همکاری می‌کرد، مارکسیستها را متهم کردند که می‌خواهند از پشت به مسلمانان خنجر بزنند. و شوروی را ابر قدرت حریص

خواندند همچنین گفتند با سقوط شاه ایران همچناان به صدورنفت به غرب ادامه خواهد داد با اردوگاه شرق متحد نخواهد شد و مایل به برقراری روابط دوستانه با ایالات متحده آمریکا خواهد بود[۷۸]».

*** حکومت شاهپور بختیار در پانزدهم / دیماه/۱۳۵۷ -**

بختیار در پانزدهم/دیماه مامور تشسکیل کابینه شد و به ظاهر چهرۀ ملی به خود گرفت تا اعتماد مردم را به خود جلب کند اما برخلاف انتظار مردم فریاد برآوردند که: «نه شاه می‌خواهیم، نه شاپور» ویا «بختیار، بختیار، نوکر بی اختیار»

*** ملاقات ریچارد کاتم با «امام خمینی» در پاریس -**

ریچارد کاتم در ملاقات با امام در پاریس ابتدا وی به کارهای گذشتۀ خود دربارۀ ایران و کتابهائی که نوشته است اشاره کرد و گفت: که برای تکمیل مطالعات خود درباره انقلاب عازم تهران است و مایل است قبل از سفربه ایران از نظرات امام مطلع گردد او ضمناً گفت که در کتاب: «ناسیونالیسم در ایران» وی اهمیت تاریخی نقش علمای اسلام را در حرکت مردمی علیه امتیاز توتون و تنباکو و مشروطیت نشان داده است و خاطر نشان کرده است که نه علمای اسلام از این قدرت خود باخبر بودند نه دربار قاجار و شاه و نه انگلیسیها اما بعد از قیام تنباکو و لغو امتیاز و عقب نشینی ناصرالدینشاه همه متوجه این قدرت و ظرفیت عظیم شدند بعد از صحبتهای کاتم، امام خطاب به او چنین گفتند: «اوضاع ایران در این پانزده ساله (منظور از زمان تبعید امام به عراق ۱۳۴۲-۱۳۵۷) خصوصاً از یکسال قبل به این طرف بسیار تغییر کرده است همچنین که شما متوجه شده‌اید که علما و دولتها از قدرت ملی بی خبر بوده‌اند ما هم و همینطور علمای عصر ما و هم شاه و هم دولت شاه از قدرت ملی اسلامی موجود بکلی بی خبر بوده‌اند و نمی‌دانستیم همچون قدرتی ممکن است که نهضت کند و نهضتی که در تمام اقشار گسترش پیدا کند یعنی نفوذی که از

قصبات دور دست تا مرکز و در نیروهای مردمی از جوان‌ها تا پیرها حتی بچه‌ها، زنان و دختران، این طور گسترش داشتن هیچ در تخیل ماها نمی‌آمد شاید گمان می‌کردیم این قدرت شاه که هم نظامی است و هم ابرقدرتها، آمریکا، شوروی و چین دنبال آن هستند. و دست دارند و در ذهن ما نبود که تزلزلی در قدرت به وجود آوریم دیدیم که در یکسال اخیر چنین تزلزلی آمد که پایه‌های قدرتش یکی بعد از دیگری ریخته است همه چیز را از دست داده است و با تمام پشتیبانی‌هائی که خصوصاً کارتر از او کرده است اثری این پشتیبانیها در ملت نگذاشته است اعتنا نکرده است نه به حکومت نظامی و نه به دولت نظامی شاه و نه هراسی دارد از تهدیدات کارتر و امثال او...[۷۹]».

*** کنفرانس گوادلوپ و انقلاب ایران ـ**

روز چهارم/ژانویه/۱۹۷۹ سران چهار کشور: آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان (کارتر، کالاهان، ژیسکاردستن، اُسمیت) دریک گردهمائی غیررسمی در «گوادلوپ»[۸۰] به مذاکره پرداختند.

موضوع مذاکرات: انقلاب ایران، جنگ کامبوج، خشونت در افریقای جنوبی، نفوذ روز افزون شورویها درخلیج فارس، کودتای کمونیستی افغانستان و ناآرامیهای ترکیه بود کنفرانس گوادلوپ در هفتم/ژانویه/۱۹۷۹ به کار خود پایان داد و خبرگزاریها اعلام کردند که رهبران چهار کشور درباره مسائل ایران و سرنوشت شاه به توافق رسیدند یونایتدپرس اینترنشنال نوشت: «شاه ایران در حالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده آمریکاست باید سرانجام تصمیم بگیرد که درایران بماند یا به یک مرخصی که ممکن است منجر به پایان سلطنتش گردد برود آمریکا به خاطر مخالفتهای روز افزون و همه جانبه مردم ایران نمی‌تواند از او حمایت کند[۸۱]».

بررسی اسناد ونیز خاطرات سیاسی سران کشورهای شرکت کننده که طی سالهای

بعد ازکنفرانس گوادلوپ انتشار یافت نشان می‌دهد که تصمیم درباره آینده «محمدرضاپهلوی» و لزوم خارج شدن او از ایران پیش از کنفرانس گوادلوپ یعنی در جلسات روزهای ۲۸/دسامبر/۱۹۷۹ و سوم ژانویه /۱۹۷۹ در کمیته مخصوص هماهنگی و شورای أمنیت ملی کاخ سفید اتخاذ گردیده وبه وسیله سفیر آمریکا در تهران به شاه ابلاغ شده بود سپس این تصمیم از سوی سران کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان در مذاکرات گوادلوپ مورد تأیید قرار گرفت.

نکته دیگری که با بررسی اسناد مربوط به مذاکرات کنفرانس گوادلوپ در مورد ایران آشکار می‌شود این است که رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلیس معتقد بوده‌اند که کار شاه تمام است و باید از ایران خارج شود[۸۲]».

بدین سان با از هم پاشیدن دولت: قدرت به دست سازمانهائی موسوم به «کمیته» افتاد ازجمله: کمیته‌های اعتصاب در کارخانه‌ها و کمیته‌های شهری که فعالیت آنها عبارت از توزیع مواد غذایی تعیین قیمت کالا، ایجاد أمنیت در محله‌ها و خیابانها و تأسیس محاکم سنتی شیعی به منظور اجرای نظم و قانون شرعی.

«در حالی که در شهرهای مرکزی کمیته‌ها به دست روحانیون هوادار آیت الله خمینی اداره می‌شد در شهرستانهای دورتر وضع پیچیده‌تر بود در آذربایجان کمیته‌های زیادی توسط روحانیون به وجود آمد که هر چند به ظاهر طرفدار آیت الله خمینی بودند اما در واقع از آیت‌الله شریعتمداری حمایت می‌کردند. در کردستان قدرت محلی به دست دو شورای متشکل از روشنفکران وابسته به حزب دمکرات کردستان و روحانیون پیرو شیخ عزالدین حسینی چهرۀ اصلی مذهبی مهاباد افتاد در نواحی ترکمن نشین روحانیون سنتی و روشنفکران وابسته به انجمن تازه تأسیس فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن مقامات محلی را منصوب کرد و روستائیان را به مصادرۀ زمینهای متعلق به خانواده سلطنتی

برانگیخت در نواحی بلوچ نشین نیز روحانیون محلی و دبیران مدارس که حزب وحدت اسلامی را تشکیل داده بودند کمیته‌هائی به وجود آوردند و بالاخره در نواحی «عرب نشین» خوزستان سازمان جدیدالتأسیس فرهنگی - سیاسی و قومی «خلق عرب» و روحانیون محلی قدرت را به دست گرفتند که بر ضد شیعه بودند (منظور نگارنده شیعه اخباری هستند و نه اصولی آنهم در خرمشهر) چندان حمایتی از آیت الله خمینی نمی‌کردند و بیشتر هوادار مرجع مذهبی خودشان آیت الله شبیرخاقانی بودند قابل توجه آن که بسیاری از این سازمانهای قومی نه صرفاً خواهان جمهوری اسلامی بلکه خواستار جمهوری دموکراتیک اسلامی و جویای ضمانتی برای شهرستانها جوامع غیرشیعی و اقلیتهای زبانی بودند.

آیت الله خمینی در بازگشت به تهران اعلام داشتند که تظاهرات تا کناره‌گیری بختیار ادامه خواهد یافت ایشان همچنین بازرگان را مأمور تشکیل حکومت موقت کردند کمیته‌ای نزدیک میدان ژاله برای ایجاد هماهنگی بین کمیته‌های متعدد محلی و انحلال کمیته‌های ناموجه تشکیل دادند و مهمتر از همه «شورای انقلاب» را محرمانه برپا ساختند تا بی توجه به بختیار مستقیماً با سران ارتش مذاکره کند یک سالی نگذشت که معلوم شد اعضای اصلی این شورا «بنی‌صدر» مشاور اصلی آیت الله خمینی از پاریس بازرگان، یزدی و قطب‌زاده سه سخنگوی بسیار متنفذ نهضت آزادی و آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری، حجةالاسلام رفسنجانی و حجةالاسلام محمدجوادباهنر - چهار شاگرد سابق آیت الله خمینی از قم بوده‌اند[۸۳]».

«در همان حال که شورای انقلاب مخفیانه با سران ارتش مذاکره می‌کرد سازمانهای چریکی و حزب توده آخرین ضربه رابر پیکر رژیم آوردند[۸۴]». واپسین واقعه در جمعه شب ۲۰/بهمن در تهران رخ داد. گارد شاهنشاهی برای سرکوب شورش همافران و

دانشجویان افسری در یک پادگان بزرگ نظامی نزدیک میدان ژاله وارد عمل شد. به محض شروع حمله سازمانهای چریکی به کمک دانشجویان و همافران محاصره شده شتافتند پس از شش ساعت نبرد شدید شورشیان گارد شاهنشاهی را به عقب نشینی واداشتند بین مردم اسلحه پخش کردند سنگرهای خیابانی ساختند، و به گفتهٔ لوموند محوطهٔ میدان ژاله را به صورت «کمون پاریس» دیگری درآوردند(۸۵)».

«فردا صبح زود چریکها و شورشیان نیروهای هوائی کامیونهای پراز اسلحه را به دانشگاه تهران رساندند. و به یاری صدها تن مردم مشتاق در همان روز نُه کلانتری و کارخانه اصلی اسلحه سازی شهر را با موفقیت مورد حمله قرار دادند. در پایان آن روز شهر پر ازاسلحه بود به نوشتهٔ یکی از روزنامه‌های تهران بین هزاران نفر از بچه‌های ده ساله گرفته تا بازنشسته‌های ۷۰ ساله اسلحه پخش شد همچنین خبرنگار نیویورک تایمز گزارش داد که برای نخستین بار از شروع بحران سیاسی در بیش از یک سال پیش هزاران تن با مسلسل و سلاحهای دیگر در خیابانها ظاهر شدند(۸۶)».

روز بعد یکشنبه ۲۲/بهمن نبرد به اوج رسید چهار سازمان عمده چریکی، حزب توده، و فراریان ارتشی، به کمک هزاران داوطلب مسلح، حملات موفقیت‌آمیزی به اسلحه خانه‌های پلیس، مراکز گارد شاهنشاهی، زندان اوین مرکز بازجوئی ساواک که سخت بدنام بود دانشکده افسری و پادگان نظامی اصلی - که معلوم شد کاملاً بی دفاع است انجام دادند در ساعت دو بعد از ظهر فرمانده ستاد ارتش اعلام کرد که ارتش در مبارزه بین بختیار و شورای انقلاب بیطرف خواهد ماند و در ساعت ۶ بعد از ظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است صدای راستین ملت ایران صدای انقلاب پس از دو روز نبرد شدید انقلاب اسلامی تحقق یافته و نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی منقرض گشته بود(۸۷)».

آقای یرواند آبراهامیان در تحلیل خود درباره پیروی تودهٔ مردم از امام خمینی

می‌نویسد: «چرا طبقهٔ متوسط جدید که درگذشته به روحانیت سخت بی اعتماد بود، از آیت‌الله خمینی پیروی می‌کرد؟ این امر سه دلیل داشت اول این که شاه از مذاکره با مخالفان غیر مذهبی، بخصوص جبههٔ ملی و نهضت آزادی تا آذر/۱۳۵۷ خودداری کرد اما در آن هنگام حرکت انقلابی به صورت سیل مهاجمی درآمده بود که می‌خواست نه تنها رژیم که هر سیاستمدار از جان سیر شده‌ای را نیز که از شاه حمایت می‌کرد بروبدو نابود کند دوم آن که آیت الله خمینی اظهارات به موقعی برای جلب حمایت مخالفان غیرمذهبی کردند و همه را مطمئن ساختند که تئوکراسی [حکومت مذهبی] جانشین اتوکراسی [خودکامگی] نخواهد شد. مثلاً در فردای جمعهٔ سیاه، ایشان هشدار دادند که شاه در نظر داشت نه تنها علما بلکه روشنفکران و «سیاسیون» درستکار را نیز نابود کند[۸۸]».

«آیت الله خمینی در آبان ماه به مطبوعات گفتند که حکومت آینده هم اسلامی و هم «دمکراتیک» خواهد بود همچنین در همان ماه از همهٔ سازمانها درخواست کمک کردند و مردم را مطمئن ساختند که نه ایشان و نه روحانیت طرفدار ایشان میلی به «حکومت» برکشور ندارند در آذر ماه اعلام داشتند که در جامعهٔ اسلامی زنان حق رأی خواهند داشت و از حقوق مساوی با مردان برخوردار خواهند بود و در دی /۱۳۵۷ اظهارکردند که قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس مؤسسانی که اعضایش آزادانه انتخاب می‌شوند تهیه خواهد شد جای شگفتنی نیست که روشنفکران آگاه از تاریخ انقلاب مشروطه می‌خواستند آیت الله خمینی را نه یک «شیخ فضل الله نوری» «مرتجع» دیگر که ایشان او را به دلیل طرد نظامهای حکومتی غربی تحسین می‌کردند بلکه آیت الله طباطبائی یا بهبهانی «مترقی» دیگری بدانند که آیت الله خمینی از آنان به دلیل «گمراه شدن» شان توسط سیاستمداران غربگرا ناخشنود بودند.

سومین علت موفقیت آیت الله خمینی در میان طبقهٔ متوسط جدید شهرت و محبوبیت خارق العادهٔ شریعتی در بین جوانان روشنفکر بود - اگر چه در آثار شریعتی نگرش ضد روحانیت فراوان دیده می‌شود آیت الله خمینی با حملات مستقیم و صریح به سلطنت خودداری از پیوستن به روحانیون مخالف حسینیهٔ ارشاد حملهٔ علنی به علمای غیرسیاسی و هوادار رژیم، تاکید بر مضامینی چون انقلاب ضدامپریالیسم و پیام اساسی محرم، و استفاده از اصطلاحاتی قانون وار چون مستضعفین وارث زمین خواهند بود» «کشور به انقلاب فرهنگی نیاز دارد» و «مردم استثمارگران را به زباله دان تاریخ خواهند افکند» در مصاحبه‌ها و گفتارهای عمومی خود توانستند پیروان او را به سوی خود جلب کنند در اواخر سال ۱۳۵۷ - محبوبیت آیت‌الله خمینی در میان هواداران شریعتی چنان بود که آنان نه روحانیون گامی برداشتند که احتمال کفر در آن بود و به آیت الله خمینی لقب امام دادند که در گذشته ایرانیان شیعه فقط مختص دوازده امام معصوم می‌دانستند پیروان شریعتی که هم علائق الهیاتی علما و هم باریک بینیهایی جامعه شناسانهٔ معلم فقید خود را کم داشتند آیت الله خمینی را نه یک آیت الله عادی بلکه امامی پرجاذبه داشتند که از طریق انقلاب امت را به همان جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی معهود رهنمون خواهد شد پس از انقلاب ۱۲۸۴تا ۱۲۸۸ علماء اعتراض کرده بودند که روشنفکران فریب‌شان داده‌اند پس از انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ - این روشنفکران بودند که می‌گفتند از علما فریب خورده‌اند.

در حالی که عناصر مختلفی سبب شد که آیت‌الله خمینی بتوانند مزدبگیران شهری را بسیج کنند: نخست ان که وعدهٔ ایشان مبنی بر تأمین عدالت اجتماعی به شدت با ناتوانی رژیم در تأمین انتظارات فزایندهٔ مردم تضاد داشت دوم آنکه رژیم به رغم بی اعتمادی به روحانیون بلند پایه، سعی نکرد ملاهای عادی را از کار در میان تهیدستان شهری ترتیب

دادن مجالس تعزیه و روضه خوانی، مراسم تشیع، سینه زنی و زنجیر زنی باز دارد.

چنان که یک نمایندهٔ مجلس در سال ۱۳۵۲ - به یک مختصص خارجی روانشناسی اجتماعی گفت: مراسم مذهبی بویژه مراسم تعزیهٔ ماه محرم این أثر سیاسی را داشت که محرومیتهای اجتماعی را از کمونیسم به مسیرهای بی ضرری سوق می‌داد. در سال ۱۳۵۷ - بی شک همان نمایندهٔ مجلس می‌دید که بخش اول استدلال هر چه باشد روشن بود که شبکهٔ مذهب در زاغه‌ها و حلبی آبادها نه تنها وسیلهٔ پخش اطلاعات بلکه سازمان دادن تظاهرات توزیع مواد غذائی سوخت و حتی پوشاک نیز بود.

سوم آن که مذهب اهالی محلات فقیرنشین و پائین شهریها را از نوعی حس یکپارچگی گروهی و اجتماعی برخودار می‌ساخت که سخت مورد نیاز آنان بود زیرا با رانده شدن از روستای بسیار یکپارچه و صمیمی خود به فضای ناهنجار محلات پست حاشیه شهر و زاغه‌ها آن را از دست داده بودند چنانکه یک مردم شناس امریکائی در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ - به هنگام مقایسهٔ روستای با ثبات و محلهٔ جدید حاشیهٔ شهر کشف کرد در حالی که روستائیان مذهب را چاشنی می‌دانند و حتی با ملایانی که به ده می‌آیند شوخی می‌کنند حاشیه نشینان و پائین شهریها که همان روستائیان پاکباخته‌اند مذهب را جانشین روستای از دست رفته می‌سازند زندگی اجتماعی را در اطراف مسجد تمرکز می‌کنند، و آموزشهای ملای محل را متعصبانه می‌پذیرند.

شهرنشینی بی‌ضابطهٔ دههٔ ۱۳۵۰ نیز ریشه‌های مردمی روحانیت ایران را تقویت کرد به این ترتیب به طور شگفت‌آوری نوسازی مایهٔ قوت یک گروه سنتی شد.

چهارمین عنصر دخیل در توفیق آیت الله خمینی در میان طبقهٔ کارگر خلئی بود که با امحای منظم همهٔ احزاب مخالف غیر مذهبی توسط رژیم پدید آمده بود در حالی که روحانیون می‌توانستند به میان تهیدستان بروند احزاب مخالف پیوسته از ایجاد هر نوع

اتحادیهٔ کارگری، انجمنهای محلی یا سازمانهایی مانند آن محروم بودند بیست و پنج سال سرکوب، در مخالفان غیرمذهبی نقصان عظیمی ایجاد کرد علاوه بر آن برخلاف روحانیون که می‌توانستند به زبان توده‌های عامی سخن گویند و آیت الله خمینی را همانند امام حسین(ع) معرفی می‌کردند که می‌خواهد خود و خانواده‌اش را در راه اهداف مقدس قربانی کند روشنفکرانی که رهبری احزاب را به عهده داشتند دچار این مخمصه بودند که عوام آنان را کراواتی دولتی و غرب زده می‌نامیدند حتی مردم عادی و روحانیون لفظ روشنفکر را گهگاه به معنی آدم نازک نارنجی «قلمبه‌گو و ضعیف» به کار می‌بردند بدین سان آگاهی طبقاتی عوام رژیم را متزلزل کرد اما لزوماً به روشنفکران رادیکالی قدرت بخشید از بسیاری احزاب غیرمذهبی فعال در واپسین مراحل انقلاب فقط حزب توده توانست به میان طبقهٔ کارگربویژه در صنایع نساجی اصفهان، تأسیسات نفتی خوزستان و تأسیسات بزرگ صنعتی تهران راهی بگشاید.

یروان آبراها میان در کتاب معروفش بنام «ایران بین دو انقلاب – از مشروطه تا انقلاب اسلامی» می‌افزاید: «عوامل گذاری موثر در قدرت گرفتن روحانیون نیز عبارتند از: جاذبهٔ شخصی آیت الله خمینی، نفرت بارزمردم از شاه و نقصان سازمانی احزاب سیاسی غیر مذهبی کشور که رژیم به مدت یک ربع قرن برآنان تحمیل کره بود. روحانیت نمی‌تواند آیت الله خمینی دیگری به وجود آورد زیرا در عین آنکه بعضی از یاران ایشان، اهلیت سیاسی، وبعضی دیگر هوشمندی سیاسی ایشان را دارا هستند، هیچکدام این دو را یکجا ندارند که بتوانند به صورت رهبر انقلابی موفقی درآیند به همین منوال روحانیت نمی‌تواند دشمن عام دیگری بیابد که چون شاه نامحبوب و مورد نفرت عموم باشد تا بتواند همهٔ ملت را بر ضد او بسیج کند البته مگر اینکه دشمنی خارجی کشور را اشغال کند و موجودیت کل کشور را به خطر افکند بویژه در بین روشنفکران پرولتاریای شهری و

طبقات پائین روستائی نفوذ کنند، روحانیت بتدریج انحصار تشکیلاتی خود راز دست خواهد داد[۸۹]».

*** چگونه نهضت ۱۳۴۱ - امام خمینی به انقلاب تبدیل شد -**

اوضاع ایران از سال ۱۳۵۶ - به بعد دچار تجولاتی سریع شد و نهضتی که امام خمینی از سال ۱۳۴۱ علیه رژیمشاه آغاز کرده بود وارد مرحلهٔ گسترده‌ای شد و به انقلابی مبدل گردید که سرانجام در ۲۲/بهمن/۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

«روح الله» فرزند سید مصطفی که خود فرزند یکی از علمای ایرانی کوچیده به هندوستان بود که به تازگی به ایران بازگشته بود در سپتامبر ۱۹۰۲-۱۲۸۱ هش در شهر خمین بدنیا آمد وی نخستین سالهای زندگی پدر خود را از دست داد پدرش در حالی که به اراک سفر می‌کرد به دست راهزنان به قتل رسید.

وی نزد مادر و عمه‌اش که زنی کاردان و با اراده بوده و پس از مرگ هر دو زن در یکسال تحت سرپرستی برادر بزرگترش (آیت الله پسندیده) بزرگ شد. در سن نوزده سالگی به حلقهٔ درس شیخ عبدالکریم حائری در اراک پیوست و سال بعد همراه با او به قم رفت که از همان آغاز یک طلبه برجسته بود نخست در عرفان سرآمد شد. و در سال ۱۹۴۴-۱۳۲۳ ه ش کتاب «کشف الاسرار» را نوشت مبارزه علنی امام خمینی با رژیم پهلوی (محمدرضا) در پائیز سال ۱۳۴۱/۱۹۶۱ - آغاز شد در این هنگام وی مبارزه‌ای موفقیت‌آمیز را برای الغاء قوانین جدید حاکم بر انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی رهبری کرد علت مخالفت با این قوانین آن بود که شرط سوگند خوردن به قرآن برای اعضای این انجمن‌ها حذف شده بود و این نگرانی وجود داشت که اقدام فوق رابرای مشارکت «بهائیان»[۹۰] در حیات سیاسی کشور هموار سازد.

در ۲۶/ژانویه/۱۹۶۲ - ۶/بهمن/۱۳۴۱ - یک همه پرسی برگزار شد که هدف از آن

جلب حمایت مردم برای انجام مجموعه اقداماتی بود که رسماً انقلاب سفید نامیده شد تصویب اقدامات پیشنهاد شده را تمهیدی برای تقویت دیکتاتوری شاه و اعمال سیطرهٔ آمریکائی‌ها در ایران به شمار می‌آورند لذا علما و بیش از همه آیت‌الله خمینی به تقبیح شدید رژیم پرداختند و پیوندهای غیررسمی اما مهمی را که شاه با اسرائیل برقرار می‌کرد نیز به باد انتقاد گرفتند امام خمینی در نتیجه این مخالفتها با شاه در ۲۷/اکتبر/۱۹۶۳ به ترکیه تبعید گردید و سپس در اکتبر ۱۹۶۵-۱۳۴۴ ش به نجف اشرف رفته و در عراق مقیم شدند و بالاخره به عنوان رهبر انقلاب سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸ به صحنه ظاهر شد و انقلاب را رهبری کردند تا اینکه در ۲۲/بهمن۱۳۵۷-۱۹۷۹ انقلاب اسلامی به نتیجه رسید و پس از آن در ۱۲/اردیبهشت/۱۳۵۸ رسماً جمهوری اسلامی در ایران جایگزین نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی گردید(۹۱)».

ارتشبد سابق حسین فردوست در کتاب خاطرات خود موسوم به جستارهائی از تاریخ معاصر ایران» ج ۲: ۱۲۲ می‌نویسد: «رضاخان فساد زیادی کرد از جمله غصب املاک مردم به نحوی که با سقوط او مردم نفس راحتی کشیدند و شادیها کردند ولی در مقایسه با پسرش باید به او رحمت فرستاد!! اطراف رضا و محمدرضا هر دو را حلقه‌ای از مردم بی‌وطن احاطه کرده بودند که هیچ انگیزه دیگری جز استفاده از پول آنها نداشتند این مردم بی‌وطن شیوهٔ خاص زندگی خود را داشتند و شبها پس از اینکه با ویسکی و شراب لب‌تر می‌کردند با طنازان اروپائی و آمریکائی راز و نیاز می‌نمودند این دوران مملو است از سوء استفاده‌های کلان چه به وسیله اشخاص منتفذ چه اشخاص نزدیک به محمدرضا و فرح و نخست وزیر و وزراء در بخش صنایع سوء استفاده مالی گسترش زیاد پیدا کرد و افرادی از هیچ به همه چیز رسیدند در حالی که حتی سرمایه اولیه نیز از آنهانبود و از بانکها وامهای کلان می‌گرفتند مانند: مقدم (نساجی کرج) رضائی (نورد اهواز)،

میراشراقی (مدیر روزنامه آتش در اصفهان) و امثالهم زیادند.

محمدرضا به حدی نقطه ضعف داشت که مردم ایران نتوانستند راهی جز طرد او پیدا کنند و به همین دلیل هیچ کشوری آماده نبوداو را قبول کند حتی کشورهائی که حاضر شدند «سوموزای دیکتاتور» را بپذیرند.

وی اضافه می‌کند: «در اینجا باید تأکید کنم که «محمدرضا» را انگلیسیها بر تخت سلطنت نشاندند و واسطهٔ آن با «آلن چارلز ترات» مسئول اطلاعات سفارت انگلیس در تهران من بودم».

*** شاه عامل غرب و اسرائیل در خاورمیانه -**

«گرایتان یاتسویچ» که در زمان اجرای اصلاحات ارضی رئیس سیادر ایران بود در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۴۰/ و سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۷ بزرگترین دلال کمپانیهای صادر کنندهٔ گندم به ایران شد و اما در مورد دلارهای نفتی باید گفت: که افزایش بهای نفت (بحران انرژی) در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) یک طرح آمریکائی بود که توسط «نیکسون» رئیس جمهور اسبق آمریکا اجرا شد و محمدرضا واسطه اجرای آن بود در آن زمان امریکا مقادیر زیادی نفت اضافی ذخیره کرده بود و کمپانیهای نفتی داخلی آمریکا به دولت خود برای افزایش بهای نفت فشار می‌آوردند بنابراین قیمت نفت ناگهان چهار برابر شد (قیمت هر بشکه (۱۵۹) لیتر نفت تقریباً سه دلار بوده که به دوازده دلار رسید) و آمریکائی‌ها نفت خود را به کشورهای اروپائی و جهان سوم فروختند و دلارهای وارد شده به ایران را نیز با فروش اسلحه و پروژه‌های مختلف باصطلاح عمران پس گرفت[۹۲]».

«دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی» کارشناس مسائل بین المللی در تاریخ روابط خارجی ایران (ص ۲۶۰) می‌نویسد: «بعداً معلوم شد که جریان افزایش بهای نفت در حقیقت از سوی امریکا طراحی شده بود تا از این طریق هم پول کافی برای خرید اسلحه

در اختیار کشورهای نفتخیز قرار بگیرد و هم برای عملیات اکتشاف و استخراج نفت در داخل آمریکا جاذبه کافی به وجود آید و هم سود فراوانی از ناحیه شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا سرازیر شود تا از این رهگذر اقتصاد بحران زده آمریکا کمی بهبود یابد».

«در سال ۱۳۴۰-۱۹۶۱ همکاریهای فنی، کشاروزی و روابط نفتی بین دو کشور (ایران - اسرائیل) توسعه یافت وزارت کشاورزی اسرائیل از وزیر کشاروزی ایران دعوت کرد تا هیئتی را برای بازدید از تأسیسات زراعی و آبیاری اسرائیل اعزام کند در هیئت اعزامی ایران افسری نیز از دفتر ویژه اطلاعات عضویت داشت که بطور روزانه گزارش کار خود را به «فرودست» [رئیس ساواک] ارسال می‌کرد پیشرفتهای اسرائیل درزمینه کشاروزی و آبیاری استفاده از شبکه‌های گسترده آبرسانی که به وسیلهٔ تونلهای بتنی و لوله‌های قطور از شمال تا جنوب کشور در صحرای «نقب» را تحت پوشش قرار می‌داد بهره‌گیری از سیستم آبیاری قطره‌ای در زراعت که حداکثر صرفه‌جوئی در مصرف آب را دربرداشت استفاده از دستگاههای متعدد حرارت‌سنج و رطوبت سنج در مزارع و باغات میوه و همچنین اقدامات آنها در زمینه شیرین کردن آب دریا همگی موجبات شگفتی مقامات ایرانی را فراهم ساخته بود.

بعدها هنگامی که یک متخصص آبیاری اسرائیل بازدیدهائی را از مناطق و استانهای مختلف ایران به عمل آورد اظهار داشته بود که ایران به هیچ وجه جزو کشورهای کم آب دنیا نیست. و اگر آنها چند رودخانه کردستان را داشتند آبادترین کشور جهان بودند وی معتقد بود که بیش از ۵۰ درصد آب مصرفی در ایران به علت عدم استفاده بهینه هرز می‌شود.[۹۳]».

«همچنین پس از دیداری که «موشه دایان» وزیر کشاوری دولت (بن گورین /۱۹۵۹) از ایران به عمل آورد. تمایل ایران به استفاده از تخصصهای کشاورزی اسرائیل بیشتر

شد ودر واقع یک حادثه طبیعی یعنی زلزله هولناک سال ۱۹۶۲/۱۳۴۱ در دشت قزوین و بوئین زهرا زمینه عملی فعالیت اسرائیلی‌ها را فراهم کرد موفقیت اسرائیلیها فقط در اجرای بخشی از پروژه کشاروزی قزوین نبود بلکه آنها توانستند یک تیم کارشناسی ایرانی را آموزش دهند تا بتدریج مسئولیت ادامه پروژه را عهده دار شوند تعداد بیش از ۵۰ متخصص کشاورزی اسرائیل در سال ۱۹۶۹ این رقم به ۱۵ نفر در آغاز سال ۱۹۷۲ کاهش یافت و تا پایان همان سال تقریباً همگی کارشناسان کشاورزی اسرائیل به ماموریت خود خاتمه دادند باید متذکر شدکه از میان این گروه اسرائیلی‌ها که وارد ایران شدند تعداد ۱۲ نفر عوامل اطلاعاتی موساد بودندکه به ظاهر تحت پوشش کار در پروژه قزوین اما عملاً در رادیو اهواز به منظور مقابله با تبلیغات اعراب در میان اقلیتهای نژادی استان خوزستان فعالیت داشتند.

در سال ۱۹۵۹ یک شرکت مختلط به نام ترانس آزیاتیک به منظور حمل نفت ایران بین شرکت ملی نفت ایران و گروهی از شرکتهای توزیع کننده نفت اسرائیلی (پاز – دلک و غیره) تاسیس شد.

در سال ۱۹۵۹ یک لوله نفت (۱۰) اینچی بین بندر ایلات (کنار خلیج عقبه) و پالایشگاه حیفا (در ساحل دریای مدیترانه) احداث شد که بعدها با یک لوله دیگر (۱۶) اینچی تکمیل گردید و در سال ۱۹۶۸ یک لوله نفت (۴۲) اینچی میان ایلات و اشکلون احداث شد[۹۴]».

اسدالله علم در کتاب «گفتگوی من باشاه» (صص ۹۷-۹۸) می‌نویسد: «پس از شنیدن خبر شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷-۱۳۴۵ شاه لبخندی زد و گفت: از اینکه اسرائیل بتواند عربها را سرجایشان بنشاند ما خوشحال می‌شویم و پس از تحریم نفت اعراب، ایران تنها کشوری که از این بابت سودی کلان برد چنانکه در یک ملاقات

حضوری یک کارشناس آمریکائی خاورمیانه در ۳/خرداد/۱۳۴۸ با شاه گفته شد: اگر معجزه‌ای رخ ندهدجنگ دیگری بین اسرائیل و اعراب حتمی است دفعهٔ گذشته نوبت مصر بود این بار نوبت سوریه است که بار خفت و شکست را تحمل کند صدور نفت خاورمیانه یقیناً متوقف خواهد شد و ایران یکبار دیگر تنها کشور قابل اعتماد خواهد بود که جریان نفت را ادامه خواهد داد.

اکنون ما یک لوله نفتی تحت مالکیت مشترک ایران و اسرائیل داریم که نفت ما رااز بندر ایلات به مدیترانه می‌رساند غربی‌ها بانظر مساعدتری به ما می‌نگرند».

احمدعلی مسعود انصاری یکی از اعضای دربار محمد رضا شاه در کتاب: «من و خاندان پهلوی» ص (۲) می‌نویسد: «محمد رضا شاه و پایان غریبانه‌اش، آئینه‌ای برای عبرت و حادثه‌ای از تاریخ که تکرار می‌شده و کسی نمی‌داند که آیا این فرزند در سالهای قدرت برتر هرگز به پایان دردناک پدر اندیشه کرده بود! و آیا به یادداشت که بنیاد گذار سلسله پهلوی بعد از آن قدرت افسانه‌ای چگونه در غربت و تنهائی و در «ژوهانسبورگ» سربر بستر خاموشی نهاده بود و چه تشابه شگفتی بین سرنوشت و پایان پسر و پدر وجود داشت و دارد که هر دو در یک قاره (افریقا) و هر دو در حضیض و هر دو در غربت و هر دو در تنهایی جان وجهان را به جهان آفرین تسلیم کردند و از خود یاد وخاطره‌ای بر جای گذاشتند که می‌تواند و باید عبرت‌آموز همهٔ کسانی باشد که در مسند قدرت استوارند چنان از بازیهای روزگار غافل و بری هستند که گوئی عمرشان و قدرتشان ابدی ازلی است و دریغاکه هنوز هیچ چشم تجربه بینی یافت نشده است و اگر یافت می‌شد حداقل در مورد محمدرضاشاه» بسا که سرنوشت و پایان او نه آن بود که همگان شاهد شدیم و برخی گریستیم و برخی شادمان شدیم و برخی تأمل کردیم که سحرگه نه شه سر نه سر تاج داشت».

فصل بیستم

*** کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان:**

«دو قوم کلدانی (نصرانی) و آسوری (نسطوری) خود رامنسوب به بابل (کلده)و آسوریا (آشور) باستان می‌کنند دین آنها از شاخه‌های مسیحیت شرقی است (نصرانی و نسطوری) همچنین صابئی‌ها (مندائی‌ها) خود را از پیروان حصرت یحیی بن زکریا می‌دانند این سه قوم در واقع خود از بقایای اقوام آرامی (سوریه) هستند».

اقوام عرب – «اعراب از دورهٔ هخامنشی و بخصوص اشکانیان برای حکومت و مردمان ایران شناخته شده‌اند و می‌دانیم که پیروزی بی نظیر ایران عهد «اُرد» (أشک سیزدهم) (۹۲ – ق.م) در اولین جنگ خود با روم کراسوس بطور قطع مرهون کمک و همراهی اقوام عرب و گمراه کردن رومیان بود همچنین اعراب به فاصله ده سال بعد از وفات پیامبر ایران را فتح کردند (۶۴۲ میلادی) و بعدها قبایل عرب برای تصرف و اسکان در زمینهای أشرف و مؤبدان راهی ایران شدند. و می‌دانیم تنهادر خراسان در همان قرون اولیه /۲۵۰ هزار تن عرب وجود داشتند».

«هنوز تبار بخش مهمی از ایرانیان شهری و روستائی و ایلی و سادات «شیبانی‌ها، انصاریها، مرعشی‌ها، مدنی‌ها، جزائری‌ها» و یثربیها، ریاحی‌ها، علم‌ها، سادات گوشه، طیبی‌ها، نجفی‌ها، کعبی‌ها، بنی‌طرف، بنی‌لام، آل‌کثیر، باویه، بنوتمیم، موسوی‌ها و...» به اعراب می‌رسد.

اعراب ایرانی نیز از مرحله ایلی به قومی سیر کره و با تغییر زبان هویت قومیشان درمیان فارسها، ترکها، گیلک‌ها و کردها و سایر اقوام ساکن ایران در ایران شمالی و

شرقی تحلیل رفت. ولی در جنوب ایران هم هویت ایلی و هم هویت قومی (روستائی – شهری) خود را حفظ کرده و اکثریت آنان در حال حاضر شیعه مذهب هستند»[۹۵]

«مذهب شیعه که در قرن شانزدهم از جانب صفویه دین رسمی کشور اعلام شد ملاط ایران نوین به شمار می‌رود این عامل اساسی هویت ملی ایران پیش از آنکه در قرن بیستم در برابر جهان عرب که اکثریت آن سُنی هستند سربلند کند در آغاز به منظور رویاروئی با خلافت و امپراتوری عثمانی به وجود آمد[۹۶]».

«قرن نوزدهم شاهد آغاز بیداری قومی و حرکت ناسیونالیسم جدید در ایران بود آگاهی از ضعف و عقب ماندگی ایران در مقایسه با غرب، روشنفکران ضد دین (لائیک) آن زمان را برآن داشت تا بخشی از نکوهش این عقب ماندگی را به گردن اسلام بیندازند و در صدد شدند تا برای ایرانیت متکی بر پیشینهٔ پیش از اسلام تعریفی جدید و ظاهراً معتبرتری بیابند. فتحعلی آخوندزاده[۹۷] (۱۸۷۸–۱۸۱۲) میرزا آقاخان کرمانی[۹۸] (۱۸۹۶–۱۸۵۳) و بسیاری از معاصرین آنها صورتی از ایران باستان دورهٔ هخامنشی و ساسانی که تمدن پر افتخارش بدست بدویهای وحشی نابود شده بود، ترسیم کردند. بنظر کرمانی، اسلام دینی بیگانه بود که توسط قوم «سامی» که مشتی عرب، پا برهنه، سوسمار خور و بیابان گرد و چادر نشین بود به ملت شریف آریائی[۹۹] تحمیل گردید. و موجب نابودی تمدن ایرانی گردید. بنظر «منوچهر دُراج» و «آقا خان کرمانی» با طرح این سئوال که شناختن رهبران پیشین اسلام مانند: «خالد بن ولید» و «یزید بن معاویه» برای من که ایرانی هستم چه فایده‌ای دارد؟ و این همه خواندن دربارهٔ «علی» و فرزندانش به چه درد من می‌خورد؟!

اوج ستیز روشنفکران غربزده نسل خویش را با تعالیم سنتی و شعائر مذهب شیعه بنمایش گذاشت.

فَرخ خراسانی با همین دید شوونیستی در شعری که می‌سراید می‌گوید: «یا رب عرب مباد و دیار عرب مباد»در رابطه با عرب و میر عرب (امام اول شیعیان حضرت علی بن‌ابیطالب(ع) مدعی می‌شود که نسب او به انوشیروان (کسرای عادل) می‌رسد. و نه به أمیر عرب!»

تقی زاده، ایرانشهر، سید احمد کسروی تبریزی، محمود افشار از ایل تُرک افشار،[100] سید مهدی فَرخ خراسانی، ابراهیم پور داود گیلانی، صادق هدایت، امام محمد علی شوشتری و اخیراً «محسن پزشکپور» و... طّراح و مدافع نژاد پاک آریائی و پان فارسیسم در لباس «پان ایرانیسم» بودند.»[101]

* قومیت و قوم‌گرائی در ایران قرن بیستم - «عمده‌ترین عوامل بسیج قومی، اختلاف زبانی و مذهبی در ایران قرن بیستم: ۱- نظریه رقابت نخبگان. ۲- بین المللی شدن قومیت. این دو عامل بیشتر به تبیین حوادث آذربایجان، کردستان، خوزستان و بلوچستان ایران در نیمهٔ اول قرن بیستم و اوایل دههٔ ۱۹۸۰- میلادی دارد. بدینگونه به نظر ما سیاسی شدن مسایل زبانی و مذهبی در ایران تحت سه عامل متغییر و عمده بوده است: ۱- ظهور دولت مدرن از ۱۳۰۰- شمسی به بعد ۲- رقابت نخبگان سیاسی و دولت (تمرکز گرا و اقتدار طلب) مدرن بر سر قدرت و نفوذ. ۳- نیروهای بین الملل.

با توجه به متغییرها چارچوبی نظری ارائه می‌کنیم که در آن سه متغییر دولت، نخبگان و نظام بین الملل نقش‌های اساسی در سیاسی شدن قومیت و شکل‌گیری حرکتهای سیاسی قومی در میان گروههای اقلیت زبانی، مذهب بازی می‌کنند.و اما متغییرهای چارچوب نظری -الف: دولت مدرن، حکومتهای ایران تا پیش از حکومت پهلوی در اوایل ۱۳۰۰- شمسی - دولت‌ها سنتی و غیر متمرکز بودند. منظور ما از تمرکز به معنی جمع شدن همهٔ قدرتها به ویژه قدرت سیاسی و نظامی در دست دولت است.

بنابراین دولتهای غیر متمرکز سنتی در ایران انحصار قدرت سیاسی و نظامی در دست نداشتند. دولت سنتی غیر متمرکز با نهاد قدرتمند و رقیب دیگری به نام «ایلات و عشایر» مواجه بوده و از طریق نوع اجماع تاریخی آنها را در قدرت سیاسی – نظامی سهیم می‌کرد. بدین گونه در کنار دولت ایلات و عشایر در قدرت شریک بودند. و رؤسای ایلات بزرگ ایرانی در کنار پادشاهان بعنوان حکمرانان محلی اعمال قدرت سیاسی – نظامی و اقتصادی می‌کردند. دولت نیز ضمن شناسائی رؤسای ایلات و عشایر و قدرت آنها خواستار وفاداری و خدمات مالی، سیاسی و نظامی از سوی آنها بود. چرا که کارکرد (خدمات) رؤسای ایلات و عشایر در سه محور برای دولت نمود داشت: جمع آوری مالیات - ارائه خدمات سیاسی بعنوان حکمران محلی و تخصیص سهمیهٔ نظامی از نیروهای ایلی برای ارتش ایران.

این الگو بطورسنتی و نسبی تا ظهور رضا شاه در ایران تداوم یافت. دولت تمرکز طلب و اقتدار گرای مدرن که با به قدرت رسیدن رضا خان و پادشاهی او ظهود کرد. تحت تأثیر فرایند دولت سازی و ملت سازی در اروپا، در نابودی قدرت و اقتدار محلی ایلات و عشایر و بدست گرفتن انحصاری قدرت سیاسی – اقتصادی و نظامی و بدینترتیب تأسیس یک دولت قدرتمند متمرکز و بوروکراتیک و مدرن بود. بنابراین تمامی گروههای ایلاتی و عشایری از نظر رضا شاه با وحدت ملی ناسازگار بودند. و برای أمنیت داخلی کشور تهدید به حساب می‌آمدند. این طرز تفکر توجیه کنندهٔ یک سری اقدامات بودکه به نابودی کامل پایگاههای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی جوامع ایلی منجر شد.

* سیاست تمرکز گرای رضا شاه بر سه استراتژی استوار بود: ۱– قلع و قمع اختیارات رؤسای قبایل و عشایر– ۲–اسکان (تخته قاپو) عشایر– ۳– خلع سلاح نیروهای ایلی – بدینگونه در فاصله‌های سالهای ۱۳۰۴و ۱۳۱۲،رضا شاه موفق شد با استفاده از ارتش

منظم و نوین تحت فرماندهی خود اکثر رؤسای قدرتمند خود مختار ایلات را در سراسر ایران شکست دهد. از جمله این خانهای بزرگ «شیخ خزعل» در خوزستان، در نتیجه نخبگان سُنتی ایلی (خانها وشیوخ)، خود مختاری خود را از دست دادند. و رابطه مسالمت‌آمیز متقابل میان رؤسای ایلات و عشایر و دولت متمرکز ایران به روابط خصمانه تبدیل شد. این فرایند علاوه بر خوزستان در مناطق دیگر ایران همچون، کردستان، بلوچستان و آذربایجان نیز صورت گرفت.

ب: نخبگان سیاسی - خلق هویت قومی و بسیج گروههای اقلیت زبانی و مذهبی در جهت اهداف سیاسی تا حد زیادی نتیجه فعالیتهای نخبگان است. بدینگونه در تاریخ معاصر ایران، دو گروه از نخبگان را در دست‌اندکار سیاسی کردن اختلافات زبانی، مذهبی، و نژادی (قومیت) و تبدیل کشاکش میان ایلات و دولت متمرکز که در گذشته به کشاکش میان گروههای قومی جدید و دولت متمرکز اقتدارگرای مُدرن می‌بینیم. نخبگان بومی (قومی) یعنی فرزندان و وابستگان نزدیک رؤسای پرقدرت سابق ایلات که با برخورداری از تحصیلات جدید و تحت تأثیر ایدئولوژی‌های سیاسی نوین به آفرینش هویت قومی دست زدند. غالب این نخبگان بومی تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی چپ (مارکسیستی) بودند. و در جنبشهای چپ گرای ایران فعالیت می‌کردند.

نخبگان غیر بومی (غیر قومی) یعنی نخبگان سیاسی غیر ایلی این گروه غالباً فارس زبان و شیعه مذهب اما دارای گرایشهای چپ (مارکسیستی) بودند.(مارکسیسم اسلامی) از آنجا که این گروه از نخبگان، فرصت مشارکت در فرایند سیاسی را نداشتند و برای مبارزه با دولت در راستای دست یافتن به اهداف سیاسی خود از حمایت مردمی کافی نیز برخوردار نبودند. به میان گروههای اقلیت زبانی - مذهبی و نژادی در اطراف ایران رفتند. و با طرح مسائل و مشکلات قومی و دامن زدن به آنها درصدد کسب حمایت گروههای

فوق برآمدند. تا در برابر دولت مرکزی از قدرت چانه‌زنی و نظامی برخوردار باشند. یکی از کارکردهای عمده نخبگان (بومی و غیر بومی) بهره برداری از نابرابری‌های اقتصادی موجود میان مناطق مختلف برای بسیج گروههای اقلیت در دفاع از خواسته‌ها و اهداف سیاسی خود بوده است.

پ: نظام بین‌المللی – نقش نیروهای بین‌المللی در خلق هویت قومی و کمک به شکل گیری جنبشهای قومی از اهمیت خاصی برخوردار است. نمونهٔ کلاسیک این مسئله را می‌توان در نقش بریتانیا در تشویق نهضت تجزیه‌طلبی اعراب در امپراتوری عثمانی در سالهای جنگ جهانی اول می‌توان دید.

نقش نظام بین‌المللی در تشویق قومیتها و جنبشهای قومی را از سه بعد می‌توان بررسی کرد: ۱– بُعد سیاسی و استراتژیک. ۲– بُعد ایدئولوژیک ۳– بُعد تحقیقاتی.

۱–بُعد سیاسی و استراتژیک – از لحاظ استراتژیک: نیروهای بین‌المللی در جهت حفظ منافع استراتژیک خود در منطقه به خلق هویت قومی و تشویق نهضتهای فکری و سیاسی ناسیونالیسم محلی دست زده‌اند. بهترین نمونه در این رابطه سیاست انگلستان در تجزیه بلوچستان شرقی از ایران در قرن نوزدهم و همچنین سیاست روسیه تزاری و شوروی [پس از ۱۹۱۷] در خلق هویت قومی برای ساکنان ترک زبان قفقاز از طریق تشویق ناسیونالیسم ترکی و مبارزه با نفوذ فرهنگ ایرانی (زبان فارسی و مذهب تشیّع در این منطقه بوده است).

۲– بُعد ایدئولوژیک – ایدئولوژی سیاسی عمده در قرن بیستم یعنی لیبرالیسم غرب از یکسو و مارکسیسم از سوی دیگر در تشویق جنبشهای قومی تأثیر گذار شدند. وجه مشترک هر دو ایدئولوژی سیاسی تأکید بر خود گردانی گروههای زبانی و مذهبی و نژادی ساکن در قلمروهای سیاسی گسترده بوده است. در این رابطه مفهوم خود گردانی خلق‌ها

اهمیت بسیار داشته است.

۳- بُعد تحقیقاتی - از لحاظ تحقیقاتی نیز نیروهای بین‌المللی به ویژه روشنفکران، محققان و شرق‌شناسان در خلق هویت قومی در خاورمیانه تأثیر داشته‌اند. نوشته‌های این روشنفکران و محققان شرق‌شناس پیرامون، زبان، فرهنگ و تاریخ، اقلیتهای زبان، نژاد و مذهب. بعدها تبدیل به کتب مقدس نخبگان قومی و توجیه کنندهٔ ادعاهای آنها در رابطه با وجود هویتهای قومی ملی جداگانه برای گروههای اقلیت شد.[۱۰۲]

«در کشورهای نیمه مستعمره، زیر فشار جامعهٔ صنعتی غرب دست به اقداماتی برای نوسازی زدند. (دوره سلطنت محمد رضا شاه ۱۳۴۱)، اصلاحات ارضی صورت گرفت. اما بیشتر زمینها در دست مالکان غایب ساکن شهرها باقی ماند. گرچه برخی شالوده‌های فنی وارد شد. از جمله: تراکتور، کُمباین، تیلر، بیل مکانیکی، تلمبه آبی و... و اما طبقه متوسط مدرن و طبقه کارگر رشد زیادی نکرد و به تشکیل: شورا، انجمن، صنف، کانون، سندیکا، اتحادیه، حزب و... دست نیافت.

دهقانان نیز از نظر سیاسی متشکل نشدند. و به تشکلیل شوراهای روستائی و یا اتحادیه روستائیان و غیره دست نیافتند. تا جامعهٔ تک مرکزی را بسوی تحوّل قابل ملاحظه پیش ببرند. و در نتیجه دور باطل قدرت بوروکراتیک شکسته نشد.»[۱۰۳]

«اما مسئله ناسیونالیسم خوزستان به دنبال کناره‌گیری رضا شاه شّدت و حّدت یافت. حتی امروز هم معدودی از ایرانیان به دلایل تاریخی و اجتماعی از خطر بالقوه این مسئه آگاهی دارند. در زمان نخست وزیری دکتر محمد مصدق روزنامه‌ها مدام ابراز نگرانی می‌کردند که مبادا خوزستان از ایران جدا شود، اما در همان حال جان کلام مقاله‌های مطبوعات این بود که هر نوع حرکت جدائی خواهانه خوزستان تنها به تحریک اجنبیان صورت می‌گیرد. یعنی در چنان حرکتی دست پنهان یا پیدای سیاست انگلستان را

می‌دیدند.

به دنبال برگزاری کنفرانس کشورهای آسیائی - افریقائی «غیر متعهدها» در باندونگ ناسیونالیسم عربی عبدالناصر رهبر فقید مصر تجلی پیدا کرد. جاذبهٔ این مرد سراسر دنیای عرب و از جمله عربهای خوزستان قوی بود. شکی نیست که عده‌ای از عربهای امروز (۱۹۶۴) خوزستان ناسیونالیستهای هوادار ناصراند. اما عمق و نیروی جاذبهٔ این ناسیونالیسم را برای عربهایی که جزو عناصر روشنفکر و طبقه متوسط نیستند نمی‌توان اندازه گرفت. به دلیل اینکه ایران زیر سلطهٔ دیکتاتوری «محمد رضا شاه» اداره می‌شد. ابراز همدلی با هواداران "جمال عبدالناصر" فرد را در مظان اتهام و پیگرد قرار می‌دهد. و گاه به توقیف او منجر می‌گردد.

بنابراین باید گفت: عوامل بسیار مهمی این جاذبهٔ عربی را در خوزستان متعادل می‌کنند. یکی از بهترین این عوامل آن است که اکنون بنا به ادعای دولت (محمد رضا شاه)، اکثریتی از جمعیت خوزستان آریائی‌اند! دولت‌های بعد از دکتر محمد مصدق برنامهٔ توسعه و نوسازی خوزستان را تدوین کردند. و برای آبیاری منطقه طرحهای بزرگی به اجراء در آمد. اگر این طرحها پیاده شوند خوزستان می‌تواند. جمعیت باز هم بزرگتری را جذب کند. و اغلب تازه واردها فارس زبان خواهند بود. وآنگهی اکنون فارسی زبانان در میان عناصر طبقه متوسط خوزستان اکثریت دارند. اغلب کارکنان یقه‌سفید (کارمندان دوره پهلوی اول و دوم) و مهندسان شرکت نفت فارسی زبانند. در نتیجه عرب زبانها، اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهند. و همین اقلیت در معرض جاذبهٔ ناسیونالیسم منطقه‌ای و محلی است.

از آنجائی که تحصیل به زبان فارسی صورت می‌گیرد. کودکان باسواد خوزستانی، فارسی می‌گویند، و می‌نویسند و با فرهنگ و تاریخ و سنتهای ایرانی آشنائی کامل پیدا

می‌کنند. آنها که خواهان ادامه تحصیل هستند در دانشگاههای ایران بطور رایگان درس می‌خوانند. در این دانشگاهها با دانشجویان ناسیونالیست ایران در تماس دائم قرار می‌گیرند.

و بدینترتیب بسیاری از عرب نژادان خوزستانی تحصیل کرده در ناسیونالیسم ایران جذب می‌گردنند.»

بنا به اظهارات آقای درّاج یکی از نویسندگان معاصر ایرانی: «جامعهٔ ایران در دو دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ – دستخوش یک رنسانس فرهنگی شبیه به تحولات سیاسی پیش از انقلاب مشروطه شد. بطوری که جهت‌گیریهای سیاسی و ادب جدیدی نمایان گردید. با ضربه‌ای که بعد از کودتای ۱۹۵۳ [۲۸/مرداد/۱۳۳۲] به غرور ملی وارد شد، احساس ملی‌گرائی شدت یافت. عکس العمل علیه تسلط غرب جنبهٔ افراطی‌تری به خود گرفت. و در این نقطه عطف تاریخی، مشغلهٔ ذهنی فرهنگی و هویت ملی بار دیگر موضوع در خور توجه و مهم سیاسی شد. اما ملی‌گرائی دههٔ ۶۰ و ۷۰ –م با ملی‌گرایی که در اوایل قرن بیستم رُخ داده بود، تفاوت زیادی داشت. در حالی که رهبران مشروطیت مانند: آخوندزاده و کرمانی ضد اسلام و ضد عرب و طرفدار غرب بودند. روشنفکران جدید، همچون: آل‌احمد و شریعتی (۱۹۷۷–۱۹۳۳) ضد غرب و اسلام‌گرا بودند. منوچهر درّاج برای این تحوّل دلایلی ارائه میدهد: در عصر مشروطیت حکومت مطلقه ارتجاعی و فرتوت قاجار منشاء فقر، عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی اجتماعی تلقی می‌شد. امید می‌رفت که تدوین قانون اساسی، دولت را بسوی نوگرائی رهنمون سازد. و حکومت مطلق العنان و سرکوبگر شاه را محدود کند. اما در دورهٔ سلسلهٔ پهلوی فشار از طریق دولت نوگرا که هیچگونه احترامی برای فرهنگ اسلامی کشور قائل نبود. و در عوض نسخهٔ بی محتوائی از فرهنگ غرب را پذیرفته آنرا در مقابل فرهنگ اسلامی عرضه کرده بود اعمال می‌شد.

بنابراین بازگشت به اسلام از یکسو یک حرکت نمایشی برای مخالفت با شخصیتهای غربزده بود. و از سوی دیگر، امید به احیاء عدالت مسّلم و عفت و سازگاری اجتماعی در یک جامعه سالم اسلامی را در دلها به وجود می‌آورد.

اینک به جای عربها، این بیگانه «غربی» است که علیه «هویت ایرانی» قد علم کرده است. بنا به نظر درّاج گسترش سریع اقتصادی و نفوذ فرهنگ غرب در ایران نقش سرنوشت‌سازی در چرخش حوادث داشت با توجه به اینکه فرهنگ غرب فاقد زمینهٔ فرهنگ بومی بود. نفوذ آن که به قصد غربزدگی ایرانیان برنامه‌ریزی شده بود. سرانجام تأثیر معکوسی بخشید. بسیاری از ایرانیان در پی پافشاری در تعبیر از خود به عمق خواسته خود رسیدند، و هویت فرهنگی خویش را یعنی «تشیّع» باز یافتند. شناخت درّاج از اسلام شیعی بعنوان جزئی از هویت فرهنگی ایرانی، می‌تواند تعریف دیگری از ایرانیّت باشد. که با شناخت نویسندهٔ دیگر، بنام «شاهرخ مسکوب» که می‌گوید: «از آن زمان که اسلام وارد ایران شد «شعور ملی» بر اساس زبان فارسی و تاریخ پیش از اسلام بود. ما به لحاظ دو چیز: یعنی «زبان» و «تاریخ» یعنی دو عامل که بر اساس آنها هویت خود را به نام «ملّت» بنا نهادیم. ایرانی بودیم و از دیگر مسلمانان جداء با این استنباط که ایران بعنوان ملت آنهم بر پایه زبان و تاریخ مشترک تعریف شده است. «منوچهر دراج» با شناخت نظریه شاهرخ مسکوب از اسلام شیعی متفاوت است. بهرحال این تعریفی است که مورد قبول اکثر ایرانیان بوده و به تأسیس جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ (۲۲/بهمن/۱۳۵۷) انجامید.

بدین‌ترتیب با روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران پاره‌ای تغییرات در سیاست رسمی دولت در قبال اقلیت‌های قومی بوجود آمد. و مکاتبات و متون رسمی و همچنین کتب درسی باید به این زبان و با این خط باشد. اما استفاده از زبانهای قومی و محلی در

مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.» (اصل پانزدهم):

«از آنجائی که زبان قران و علوم معارف اسلامی عربی است و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدائی تا پایان دوره متوسطه در تمام کلاسها و در تمام رشته‌های تحصیلی تدریس شود.» (اصل شانزدهم)

«مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و عواملی چون رنگ نژاد و زبان موجب امتیاز نخواهد بود.» (اصل نوزدهم)[۱۰۴] چراکه دین اسلام متکی بر برابری و برادری (عدات اجتماعی) است. به همین دلیل، اعراب ایرانی در دفاع جانانه خود در مقابل یورش عراق (۳۱/شهریور/۱۳۵۹) به توهمات و تئوریهای نژادی یا فرهنگی پنجاه سال اخیر دوره پهلوی مهر باطل زدند. اعراب ایرانی، نظیر ترکان ایرانی که مدت چهارصد سال در دوران سنتی با معیارهای مذهبی در برابر حملات پسر عموهای خود یعنی ترکان عثمانی و نیز در مقابل توسعه‌طلبی دشمن دائمی ایران یعنی روسها جنگیدند. مفهوم مدرن هویت ایرانی خود را به ثبوت رساندند. که عبارت از آبادانی و تولید اقتصادی، پرداخت مالیات، دفاع از منافع سیاسی و نظامی مشترک کل مردمان مملکت ایران است.»

«در دوره پهلوی‌ها که گلستان رنگارنگ فرهنگی ایران را «فارستان» نژاد آریائی ادعائی خود می‌دانستند. خیانت‌های متعددی به منافع ملی مرتکب شدند که از قرارداد (۱۹۳۳-۱۳۱۲) و قرارداد کنسرسیوم (پیج و امینی) گرفته تا دادن منطقه‌ای به ترکیهٔ «آتاتورک» توسط رضا شاه و فروش بحرین به ۱۲۰/میلیون دلار توسط «محمدرضا شاه» را شامل می‌شود. جالب آنست که اگر، دکتر محمود افشار به ایل ترک افشارهای ساکن یزد متعلق بود هر دو پدر و پسر پهلوی نیز از «مادر» قفقازی و ترک پا به عرصهٔ وجود

گذاشتند که قلم زنان خودشان ترجیح می‌دهند بجای آذربایجان شمالی آنجا را «اران» بنامند.

آخرین همسر شاه یعنی «فرح دیبا» ملکهٔ آریامهر نیز از سادات صحیح النسب تبریزی است (حاج سید محققین دیبا) با تبار عرب و زبان مادری ترکی آذری. گوئی بازی تاریخ است که مدعیان افراطی (پانیسم‌ها) از جمله: «پان فارسیسم» و «پان ترکیسم» و «پان ژرمنیسم» و... به خود آن قوم تعلق نداشته باشند متأسفانه طرفداران ملی‌گرائی نوین هنوز هم بایستی با این ملی‌گرائی ارتجاعی خود ناظر و متکی به مقولهٔ زبان در کنار ملی‌گرائی متکی به مذهب که هر دو پشت و روی یک سکه‌اند.»(۱۰۵)

محمد علی عموئی از اعضای برجسته شاخه نظامی حزب توده در کتاب خاطرات «درد زمانه» خود صفحه (۳۹) می‌نویسد: «در جوامعی چون ایران با اینکه از سنت فرهنگی دیرپا و غرورآفرینی برخوردار بودند رکود تحمیلی سده‌های اخیر به نحوی جبران‌ناپذیر آنها را ازکاروان تمدن جدا کرد و از مسیر پیشرفت بازداشت واپس نگری طبیعت ثانوی این گونه جوامع می‌شود. درحالی که دیگران در عرصه‌های رقابت به پیش می‌تازد و هر روز با اندیشه‌ای نو به میدان می‌ایند، اینان با حسرت به گذشته می‌اندیشند و در بهترین وضع چشم به دستاوردهای دیگران می‌دوزند.»

«در ایران نیز تب و تاب آریائی و فارسی زبان بودن به خصوص بعد از استقرار جمهوری اسلامی جهت مقابله با اسلام «عربی» از طرف بعضی مخالفین بیش از پیش بالا گرفته است. آریائی گرایان به غلط استقرار نظام اسلامی را «قادسیه دوم» و حمله دوم اعراب به ایران نامیدند.»(۱۰۶)

در میان مدافعان ملی‌گرائی نوین متکی به منافع ملی و برابری همهٔ شهروندان طیف‌های وسیعی وجود دارند. از جمله، «دین باوران» معتقدین به عقاید سیاسی و

فلسفی مختلف فارسی زبانان آگاه و پیشرو (معتقدین به فرهنگ حاکم و رسمی فارسی) و مبارزان آزادیخواه و برابری جوی فرهنگهای محکوم و زبانهای غیر رسمی در ایران هر چند رسمیت قانونی آزادی و برابری فرهنگی و زبانی در اصول (۱۵) و (۱۶) قانون اساسی جدید ذکر شده است اما نظیر مسئله آزادی و برابری انسان (مرد و زن) راه درازی از برابری حقوقی و قانونی تا رسیدن به برابری و آزادی اجتماعی واقعی در پیش است. با وجود این بدون درج اصول ناظر بر این برابرها در متن قوانین موجود، رسیدن به برابری فرهنگی جنسی و غیره در عمل غیر قابل تصور است. برای نیل به برابری در قانون و در عمل لازم است تا همه زبانهای ایرانی (یعنی زبانهائی که ایرانیان کنونی به آن سخن می‌گویند) رسمی شده و از ممنوعیت خارج شوند. بدین‌ترتیب زبان فارسی نیز از صورت زبان جانشین و قاتل، به زبان مشترک (یعنی زبان بارور کننده و بارور شونده) مبدل خواهد شد.»[۱۰۷]

***قومیت عرب و هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران:**

نصرالله قیصری محقق پژوهشکده مطالعات راهبردی در پیش شماره اول بهار ۱۳۷۷/ - از صفحه ۴۹ تا ۸۲ - در این زمینه می‌نویسد: «از نقطه نظر توسعه «ملت سازی» مسأله‌ای بسیار مهم است و در فرایند ملت سازی «هویت ملی» جایگاه خاصی دارد. زمانی می‌توان از هویت ملی صحبت به میان آورد که فرایند ملت سازی یعنی تشکیل یک ملت که دارای سرزمین معین با مرزهای مشخصی نظام حکومتی خاص خود و برخی دیگر از ویژگیهایی که صفت مشخصه وجه تمایز آن از سایر ملت‌ها است تحقق یافته باشد.

الف: اصل هویت ملی واهمیت آن تشکیل دولت ملی که پدیده‌ای خاص دوران جدید است به معنی عبور از هویت‌های سنتی، همچون: مذهب، قبیله، کاست و... به هویت

جدید ملی است. در این مرحله به جای اینکه افراد خود را بر اساس تعلق مذهبی، قبیله‌ای و یا نژادی، شناسائی کنند. بر اساس تعلق به ملتی خاص یا جغرافیائی معین و نظام حکومتی معینی، شناسائی می‌شوند. آنها ایرانی، اردنی، فرانسوی و انگلیسی هستند. تا مسلمان و مسیحی و عرب و آریائی.

در هویت ملی، سئوال این است که فرد خودش را عضو چه واحد سیاسی می‌داند و تا چه اندازه احساس یگانگی او با واحد سیاسی واضح و عمیق است. به عبارت دیگر، مسئله این است که افرادی که از لحاظ فیزیکی در یک جغرافیای سیاسی خاص و نظام حکومتی خاص قرار دارند و مشمول قوانین حاکم بر آن هستند. آیا از لحاظ روانی هم خود را عضو این نظام سیاسی می‌دانند یا خیر؟ مسئله هویت ملی که تحقق آن در چارچوب دولتهای ملی جدید امکان‌پذیر شده، دارای وجوهی است از جمله می‌توان به رابطه نزدیک آن با حقوق شهروندی ملی اشاره کرد. «شهروندی» شأنی است که در آن به طور ضمنی بر برابری انسانهائی که عضویت یک دولت ملی را پذیرفته‌اند تأکید شده است. این تساوی و برابری در حقوق شهروندی است. حقوقی که به طور رسمی تمامی اعضای یک ملت سوای تمایزات، دینی نژادی، زبانی و قومی دارای آن هستند أهم این حقوق عبارتند از:

۱- برابری در فرصت دست‌یابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه.

۲- برابری در فرصتهای اساسی مانند، تحصیلات، شغل مناسب، امکانات رفاهی.

۳- تساوی در حقوق و امتیازات قانونی.

۴- برابری در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی و وظایف آن.

از نقطه نظر هویت ملی نکته مهم این است که از لحاظ روانی، اعضای یک ملت احساس کنند که در دستیابی به این حقوق، موقعیتی برابر با یکدیگر دارند. و به آنها ظلم و

تبعیض‌روا نشده است و هر چه یک نظام سیاسی در تأمین این برابری، عملکرد موفق‌تری داشته باشد. هویت ملی در آن کشور بحران کمتری دارد. اما نکته قابل ذکر این است که در فرایند ملت‌سازی، میراث ادبیات ملی، زبان رسمی، مبانی تعلیمات عمومی و مذهب رسمی به عنوان مبنای انسجام ملی مطرح می‌شوند. و طبیعی است کسانی که به هر دلیلی نتوانند خود را با این روند هماهنگ سازند. به حد شهروند درجه دوم سقوط کنند. یعنی از جمله تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود به حاشیه‌ای شدن افرادی منجر می‌شود که احساس محرومیت می‌نمایند. و این در جای خود، سبب زنده شدن و تقویت هویتهای مادون ملّی همانند: قومیت، نژاد، محله گرائی و... می‌شود.

به علاوه منزوی شدن، محرکی برای دست زدن به اعمال سیاسی و از جمله مدعی شدن حق تعیین سرنوشت است. و هویت مادون ملی، جهت انسجام و شکل دادن به افراد محروم از حقوق شهروندی و جهت دادن به اعمال آنها در جهت ادعاهایشان نقش اساسی دارد.البته این حادترین شکل تعارض بین هویت ملی و هویت‌های مادون است. که در آن محرومین خواهان بدست گرفتن سرنوشت سیاسی خود در قالب استقلال کامل سیاسی و تشکیل دولت ملی جدید یا خود مختاری در درون واحد سیاسی دولت ملی هستند. با وجود این، اشکال دیگری از تعارض بین هویت‌های مادون ملی و هویت ملی نیز قابل تصور است. بخصوص در فرایند توسعه و نوسازی که نوسازی از یک سو باعث از میان رفتن پیوندهای مادون ملی می شود. و از دیگر سوی، عملکرد آن به گونه‌ای است که با رشد آگاهی‌ها، هویت‌های دیگری را در سطح وسیعتری بوجود می‌آورد. نوسازی سبب پیدایش طبقه‌ای جدید از روشنفکران می‌شود که آنها با دستیابی به امکانات پژوهشی بهتر می‌توانند هویت و موقعیت خود را بشناسند و با کمک گرفتن از این شناخت و نمایاندن محرومیت به شکل‌گیری هویت مادون ملی کمک کنند.

بخش دیگر در هویت ملی مربوط به خود فرایند هویت سازی است از آنجا که روند توسعه جوامع و تغییر در شکل بندهای اجتماعی تدریجی است. همواره در شکل بندیهای جدید. عناصری از هویت‌شناسی‌های دوران قبل به جای می‌ماند. و افراد یک مجموعه نمی‌توانند بطور کامل خود را با وضعیت جدید هویت‌شناسی کنند. بقای بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌های محلی، آداب و رسوم و الگوهای رفتاری و نظام حقوقی محلی در دورانیکه زبان رسمی و آداب و رسوم ملی و نظام حقوقی ملی وجود دارد به این جا مربوط می‌شود. در چنین وضعیتی نیز هویت ملی با مسئله مواجه است. بخصوص در جوامعی که مردمانی با نژادها، فرهنگ‌ها، مذهب‌ها و شیوه‌های زندگی متفاوت تحت شکل‌بندی دولت ملی با ویژگی‌های خاص خودش سازماندهی می‌شوند. در چنین حالتی وفاداری به انواع هویت‌شناسی مادون ملی، مانند: طبقه، کاست، قوم و نژاد می‌تواند در فرایند وفاداری دولت ملی و اجزاء و عناصر شکل دهنده آنها مانع ایجاد کنند. با تصویر کردن چنین فضائی است که دیدگاه هویت ملی می‌توان به مسئله قومیت اشاره کرد. قومیت به عنوان هویتی مادون ملی می‌تواند همواره مطرح باشد. و اگر فرایند ملت سازی به صورت کامل انجام نشده باشد. می‌تواند به عنوان محوری برای ادعاهای گریز از مرکز مطرح شود. گر چه در تعریف قومیت اجتماع نظری بین مردم شناسان و جامعه شناسان و علمای سیاست وجود ندارد. به هر صورت قومیت بعنوان رقیبی برای دولت ملی در عصر جدید همواره مطرح بوده و هویت قومی در مقابل هویت ملی قرار داشته است.

در تعریف گروه قومی که بنیاد و محور قومیت است. به عناصری چون فرهنگ مشترک، تبار مشترک، طلب کردن نفع مشترک و... اشاره شده و قومیت بعنوان وسیله‌ای برای هویت‌یابی در جوامع چند فرهنگی و چند نژادی و یا تلاش در جهت وحدتی روان شناسانه بر مبنای یک عنصر ذهنی یا واقعی مانند: خون و تقدیر مشترک تعریف شده

است. به هر صورت ما خواه تعاریف قومیت را بپذیریم و بر اساس آن جامعه خود را جامعه‌ای چند قومی بنامیم و خواه در کشورمان و کُل مُنکر چنین پدیده‌ای باشیم. واقعیت این است که در درون کشور ما اقوام مختلفی زندگی می‌کنند بخصوص که بخشی از آنها در حاشیه مرزها مستقرند. همانند: کُردها، اعراب، بلوچ‌ها، آذری‌ها (تُرکها) و ترکمن‌ها. حال چه از نقطه نظر ثبات سیاسی و چه از نقطه نظر مطالعه جامعه شناسانه، مطالعه وجوه مختلف زندگی این اقوام برای پی بردن به خواستها نیازهای واقعی آنها در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی و یا در جهت تخصیص بجا و عادلانه امکانات أمری ضروری است.

ب – فرایند شکل گرفتن دولت ملی در ایران و مشکلات آن، آنچه مسلم است تشکیل دولت ملی در ایران سابقه‌ای طولانی ندارد. گر چه برخی از محققان خارجی تشکیل دولت ملی را به تأسیس حکومت صفویان در ایران نسبت می‌دهند. اما به مفهوم مدرن کلمه، دولت ملی با پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران شکل می‌گیرد.

علت هم این است که تا این زمان کشور ایران بر اساس پیوندهای ایلی، قبیله‌ای اداره می‌شد. اما با انقلاب مشروطیت در نظام اداره کشور عنصر جدیدی به نام ملت دخیل شد که دستاورد انقلاب مشروطیت بود. انقلاب مشروطیت و نهادهای تأسیسی آن به یک معنا شأن مردم ایران را از رعیت به ملت که صاحب حقوق سیاسی و اجتماعی و از جمله حق دخالت در تعیین سرنوشت است ارتقاء داد.

در قانون اساسی مشروطیت صحبت از مسایلی به میان آمد که طرح آنها می‌توانست در دراز مدت احساس تبعیض را در برخی از اقوام ایرانی بوجود آورد. از آن جمله تأکید بر زبان و مذهب رسمی و امکان دستیابی به مقامات سیاسی واداری در جامعه، این وضعیت در دوران رضاخان که آن را با ظهور دولت مطلقه در ایران برابر دانسته‌اند، شدت بیشتری پیدا کرد. مسأله قومیت‌ها در این دوره به صورت حاد در سیاست عمومی کشور مطرح شد.

رضاخان اقدام به سرکوب خوانین، رؤسای قبایل و کانونهای قدرت محلی که تا این زمان به خاطر ماهیت اداره ملوک الطوایفی کشور و ضعف دولت مرکزی قدرتمند بودند کرد. در دوران اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم، مسائل قومی دوباره به شکل حاد در کشور مطرح شد. بخشی از مسأله به رسوخ افکار مارکسیستی و تبیینی که مارکسیستها از وضعیت اقوام ایرانی داشتند مربوط بود. و بخشی دیگر از مداخله خارجی ناشی می‌شد. قضایای آذربایجان و کردستان در زمرهٔ بزرگترین مسایل قومی در این مقطع از تاریخ کشورمان است.»

اما از نظر مسئولین بلند پایه نظام در دوره «محمد رضاشاه» در رابطه با قومیت «عرب خوزستان» طی یک گفتگو از جانب آقای «مرتضٰی رسولی» با «عباس سالور» استاندار اسبق خوزستان چنین آمده است: «نظر عرب زبانان ایرانی تبار مقیم خوزستان نسبت به ایرانی بودن چگونه بود؟ «سالور» پاسخ داد، باید بگوییم که اغلب عرب زبانان ساکن در خوزستان به مانند سایر ملیتهای دیگر که در ایران زندگی می‌کنند، خود را ایرانی می‌دانند. اما متأسفانه تنها در بعضی از دهات خوزستان وقتی برای سرکشی می‌رفتم یک خط فاصل بین عرب و عجم در میان بود، وقتی پرسیدم که این خط فاصل برای چیست؟ می‌گفتند آن طرف مربوط به عربهاست و این طرف مربوط به غیر عرب! من خیلی سعی کردم به آنان بفهمانم شما همه ایرانی هستید چون در این سرزمین زندگی می‌کنید. اگر مشغول خدمتی هستید برای ایران است. اگر زراعتی دارید و از آب و خاک استفاده می‌کنید مربوط به این کشور است. گوشت و پوست شما در این کشور رشد کرده است. بنابراین همه ایرانی هستید. حتی برای ایشان مثال آوردم و گفتم در بسیاری از کشورها قانونی وجود دارد که به موجب آن اگر کسی پنج سال یاده سال در آن سرزمین زندگی کند اهل آن کشور می شود. وقتی از شیوخ عرب می‌پرسیدم که شما چند سال است در ایران

زندگی می‌کنید. یکی می‌گفت، من صد سال است با فرزندان و پدرم همگی در اینجا سکونت داریم. یکی دیگر می‌گفت ،اصلاً یادم نمی‌آید ولی پدر و پدربزرگم در اینجا زندگی می‌کردند. گفتم خوب شما خود و اجدادتان صد سال در اینجا زندگی کرده‌اید. و هنوز می‌گوئید ما عربیم!! [متأسفانه استاندار طاغوت نمی‌داند عرب بودن گناه نیست. منظور، «عرب تبار» و ایرانی که این دو مقوله منافاتی با هم ندارند. همانطوریکه خود «استاندار» «ترک تبار» از ایل قاجار و ایرانی است.]، چه معنی دارد، شما که در این سرزمین و آب و خاک صد سال زندگی می‌کنید، بگوئید ما مال این مملکت هستیم. این بود که به تدریج به آنان فهماندم که ایرانی عرب زبان [عرب تبار] هستند. و تقریباً خودشان هم قبول کرده بودند که ایرانی هستند. از زمانی که وارد خوزستان شدم در تمام میهمانیها و مراسم رسمی و سلام‌ها از آنان دعوت می‌کردم و آنان را در این مراسم شرکت می‌دادم در صورتی که چنین چیزی قبل از استانداری من در خوزستان رسم نبود. و همین سبب شد که اهالی خوزستان نسبت به من حُسن ظن داشتند.»(۱۰۸) [در این مصاحبه استاندار طاغوت با زبان رسا اعتراف کرده که با «عرب تبارها» آن گونه که من عمل کردم. رفتار نمی‌شد. پس این پادشاهی خود کامهٔ پهلوی است که هیچ قومیتی و اقلیتی را در ایران نمی‌شناسند و تنها به تاج و تخت و مزدوران خود فکر می‌کنند و لاغیر!]

با پیروزی انقلاب اسلامی، مسأله قومیت‌ها، دوباره در سیاست عمومی کشور چهره نمود. آشوبهای گنبد، کردستان، «خلق عرب» در خوزستان و «خلق بلوچ» در سیستان و بلوچستان، از جمله مهمترین آنها بود. در اینجا نیز بخشی از مسأله ناشی از سابقهٔ تاریخی و محرومیت‌هائی بود که بر این اقوام لااقل از جهت مسایل اقتصادی تحمیل شده بود. و بخشی دیگر ناشی از تحولات انقلابی آن زمان می‌باشد. در هر صورت این مسایل به دستاویزی برای شکل دهی به هویت قومی و دست زدن به آشوب‌هائی تبدیل

شد که در اوایل انقلاب در میان قومیت‌ها دیده می‌شود. آغاز جنگ بین عراق و ایران، مسایل قومی را در خوزستان به علت مهاجرت بیشتر اعراب به اقصٰی نقاط کشور موقتاً در این قسمت از کشور از بین بُرد. اما هم اکنون به دلایلی چند بروز این پدیده وجود دارد:

اولاً، بسیاری از مهاجرینی که متمکن هستند و وجود آنها در منطقه از جهت بکار انداختن سرمایه در أمر صنعت، کشاورزی و تجارت اهمیت دارد، حاضر نشده‌اند، مکان أمن و با امکانات مناسب مهاجرت خود را ترک کنند. و لذا عمده ساکنین در شهرها و روستاهای جنگ زده کسانی هستند که امکانات کافی برای اقامت و راه‌اندازی کسب و کار در سایر نقاط کشور را ندارند. و عدم انتقال سرمایه‌ها باعث بیکاری فزاینده در میان آنها شده است. و از جهتی دیگر دستهای مشکوک دست بکار شده و جوانان بیکار را بسوی توزیع و مصرف مواد مخدر کشانده که این عامل نیز به ایجاد تضاد فاحش طبقاتی کمک کرده است.

ثانیاً، در اثر جنگ، بسیاری از کسانی که در شهرها زندگی می‌کردند، و مهاجرت نموده، و بعد از جنگ ماندن در غربت را به بازگشت به شهرهائی که با مشکلات گوناگون از جهت رفاه و أمنیت مواجه هستند ترجیح داده‌اند. همانند مناطق مرزی که به «نوار مرزی سوخته» معروف است و شامل: بُستان، حویزه، خرمشهر، آبادان و اروندکنار (قصبة النصار)

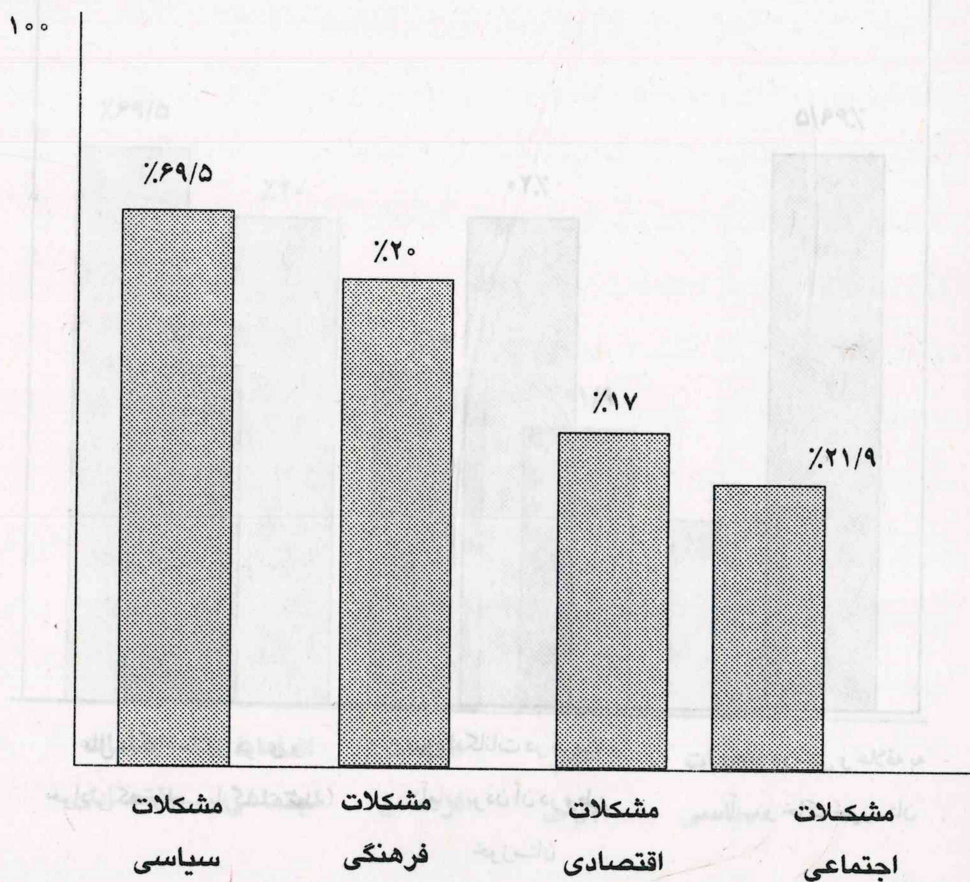
ثالثاً، هم اکنون ترکیب جمعیت شهرهای جنگزده بسیار نامتجانس است. و بیشتر ساکنین شهرهای جنگزده را روستائیان مهاجر تشکیل می‌دهند، بیکاری، اعتیاد، فقر فرهنگی و جوان بودن جمعیت از جمله مسایلی است که می‌تواند زمینه را برای ایجاد هویت قومی به عنوان محوری برای ابراز نارضایتی فراهم سازد.

اما با محرومیت‌زدائی و ایجاد اشتغال و رونق فعالیتهای مختلف: کشاورزی، صید ماهی، صنایع و مبادلات بازرگانی (مناطق آزاد تجاری) می‌توان بر این مشکل بزرگ

غلبه کرد.

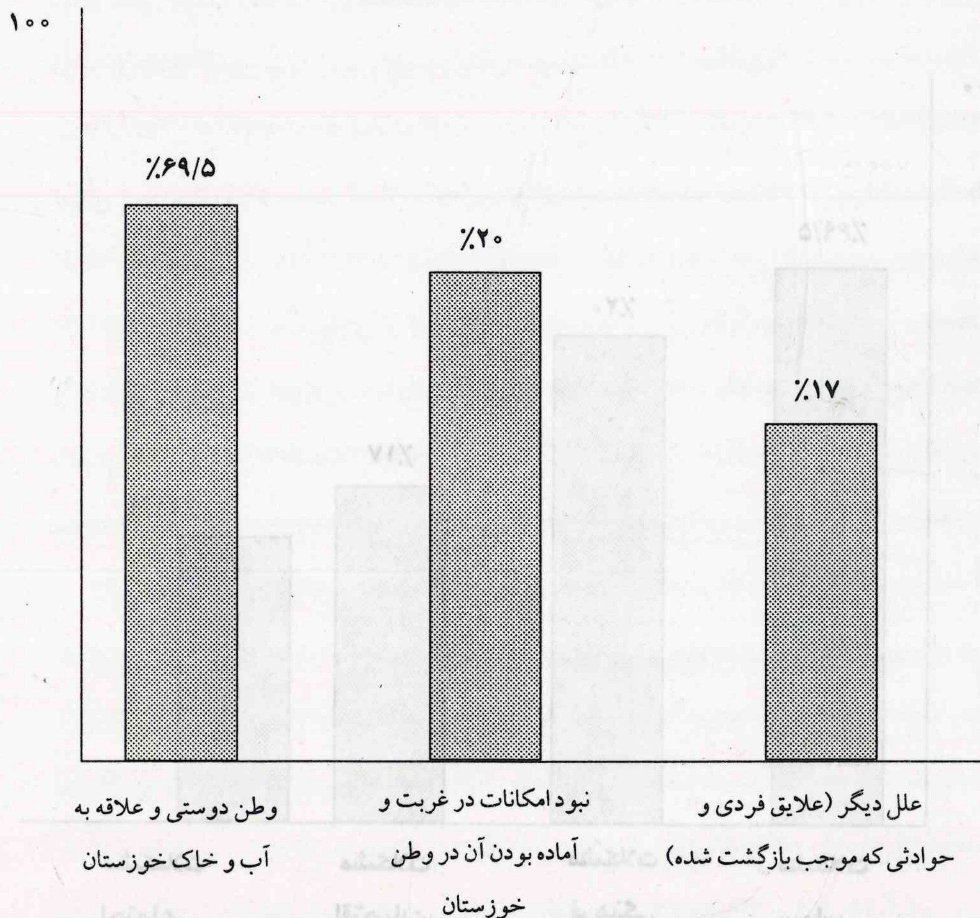
نمودار شماره (۱)

رتبه‌بندی مشکلات موجود در استان خوزستان از دیدگاه اعراب ساکن استان



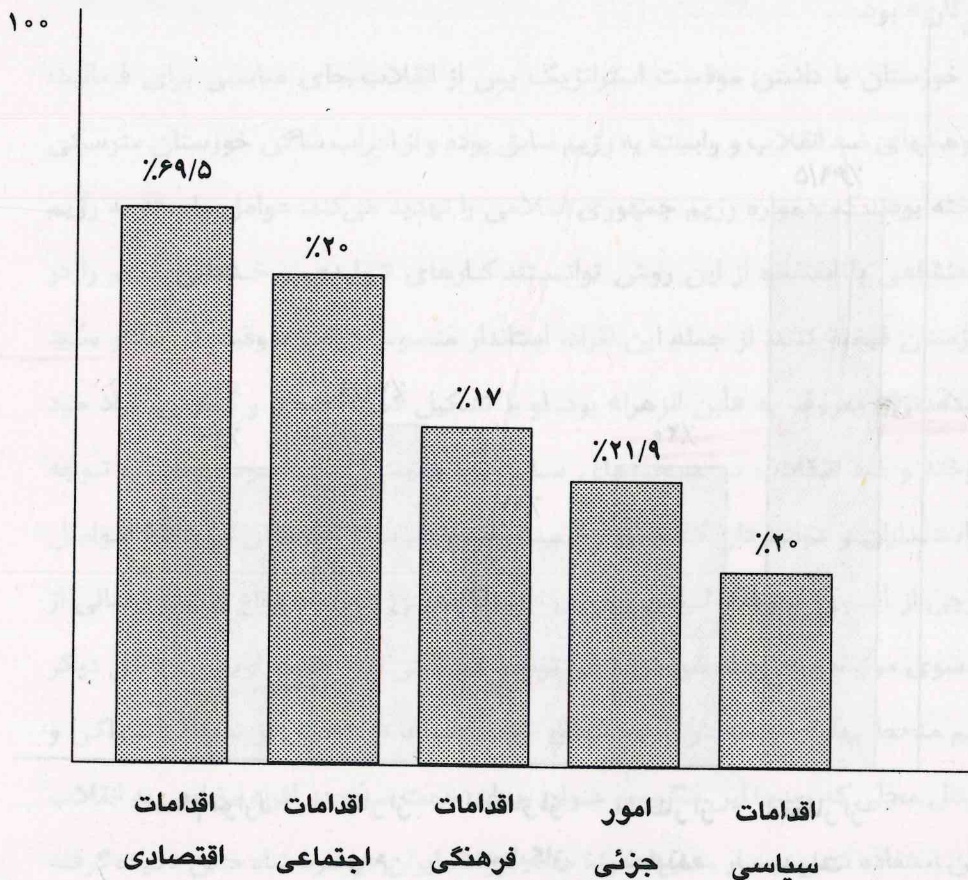
نمودار شماره (۲)

علل بازگشت مهاجرین عرب به سرزمین خوزستان پس از خاتمه جنگ



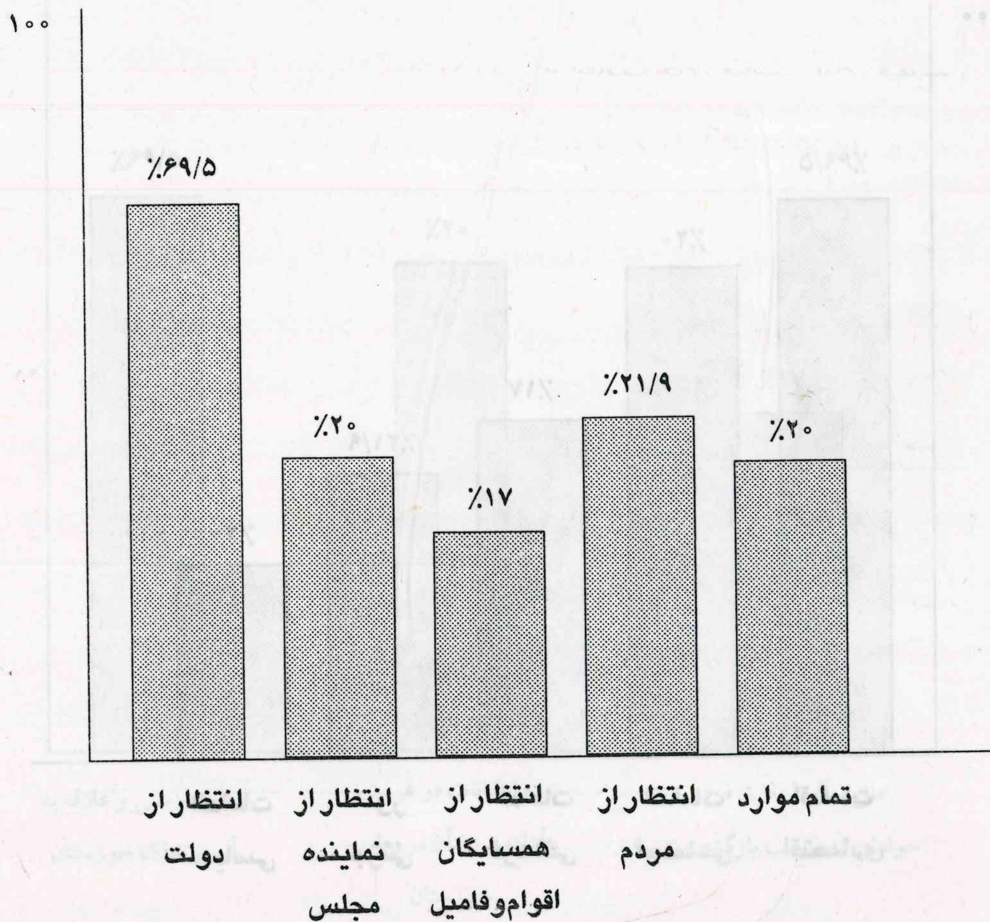
نمودار شماره (۳)

رتبه بندی اقدامات دولت در استان خوزستان از دیدگاه مردم عرب‌تبار



نمودار شماره (۴)

رتبه بندی انتظارات مردم در جهت رفع مشکلات از نگاه مردم عرب خوزستان



سید احمد مدنی (ابن الزهرا)

فصل بیست و یکم

*** خوزستان پس از انقلاب ۱۳۵۷ - و اعلان جمهوری اسلامی ایران:**

گماردن افراد بدنام و وابسته به نظام «فاشیستی»(۱۰۹) شاه به نام «تکنوکرات»(۱۱۰) در رأس کارهای استان خوزستان، یکی از اشتباهات بزرگ دولت موقت «مهندس مهدی بازرگان» بود.

خوزستان با داشتن موقعیت استراتژیک پس از انقلاب جای مناسبی برای فعالیت گروهکهای ضد انقلاب و وابسته به رژیم سابق بوده و از اعراب ساکن خوزستان مترسکی ساخته بودند که همواره رژیم جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. عوامل وابسته به رژیم شاهنشاهی با استفاده از این روش توانستند کارهای تولیدی و خدماتی مهم را در خوزستان قبضه کنند. از جمله این افراد، استاندار منصوب دولت موقت «دریادار سید احمدمدنی» معروف به «أبن الزهرا» بود. او با تشکیل کمیتهٔ صحرا و گماردن افراد خود فروخته و ضد انقلاب در صحنه‌های ساختگی، جهت ارعاب مردم و جلب توجه سیاستمداران و دولتمردان کشور به وضعیت بُغرنج سیاسی خوزستان و رخنهٔ عوامل خارجی از آنسوی مرزها و گرفتن تعدادی افراد قاچاقچی همراه با انواع اسلحه ارسالی از آن سوی مرز، جهت ایجاد شورش و بلوا توسط همپالکی او «ارتشبُد اویسی» عامل دیگر رژیم منحط پهلوی و ساختن گروهکهای «خلق الساعه» متشکل از تعدادی ساواکی و فئودال محلی که بعدها این انگ به عنوان چماق جهت سرکوبی افراد مخلص به انقلاب از آن استفاده شد، تیمسار مدنی مبارزهٔ ملت برومند ایران در طرد شاه خائن نادیده گرفته و جهت تحکیم موقعیت خود بعنوان عامل نفوذی رژیم طاغوت در رابطه با پیروزی

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران مدعی است که این ارتشیان ملی بودند که از خونریزی هر چه بیشتر کم کردند و نهایتاً خود را به سیاستمداران انقلابی تسلیم نمودند.

«گو اینکه در هر ارگانی افراد مؤمن و مُخلص وجود دارد. اما نه شمای فرصت طلب و وابسته به أجنبی» وزیر دفاع ملی دربارهٔ روزهای ۲۱ و ۲۲/بهمن/۱۳۵۷ – که مبارزه دلیرانه مردم تهران [ایران]، موجب سقوط پادگانهای نظامی و مآلاً سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی ملت ایران گردید، سخن گفته همچنین در مورد علت سقوط ارتش تا دندان مسلح و اسرار این شکست گفته: «سران ارتش و دستگاه شاه سابق برنامه‌های ضد مردمی وسیعی برای تخریب کشور داشتند. و از کشتار میلیونها نفر هم اگر می‌توانستند مضایقه نداشتند. برنامه‌هائی داشتند برای از بین بردن منابع ثروت و درهم شکستن قدرت مقاومت مردم این برنامه‌ها را همان عناصر ملی و مردمی درون ارتش درهم شکستند. و ارتشی را که ظاهراً ملت بیان می‌کنند که آن را شکست داده‌اند. در حقیقت برادران و مجاهدان در صفوف ارتش به هم پیوستند و سران فاسد ارتش را شکست دادند.[خیر جناب تیمسار، حرف شما نوعی فرصت طلبی و عوامفریبی است. چرا که سلف شما هم جناب «سپهبد زاهدی» پیش از کودتای ننگین ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ – چنین گفت. و بعد دیدیم که چگونه ضربه به قیام مردم زد. و با کودتای آمریکائی – انگلیسی ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ – دوباره شاه خائن را با قوه قهریه به کشور بازگرداند. و هر چه ملت ستمدیده ایران تا ۲۲/بهمن/۱۳۵۷ – ظلم و اختناق متمحل شد. از دست همین افسر به اصطلاح ملی، همچون شما و امثال شما که در یک چشم بهم زدن پستهای حساس و کلیدی را در سطح کشور احراز کردید. از فرماندهی نیروی دریائی به مقام «استانداری خوزستان» و از این پلکان به مقام وزیر دفاع ملی و سپس خیانت به ملت و امام أمت و اثبات مزدوری و حلقه بگوشی خود، در جهت تأمین منافع اربابان غربی و

نهایتاً پناهندگی سیاسی به غرب و توطئه چنینی جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی. حال باز هم چیزی داری که به ملت بگوئی. گو اینکه در ادامهٔ مطالب خودتان اضافه کردید: «آری ارتش شکست نخورد بلکه ارتش ملی در کنار مردم قرار گرفت. و رهبران فاسد آن زمان و نظام فاسد شاه خائن را از بین بردند. و این بود اصل قضایا در روزهای ۲۱ و۲۲/بهمن/۱۳۵۷–»[۱۱۱] [آقای وزیر، این ارتش ملی در سال ۱۳۴۲– بهنگام حمله به مدرسهٔ فیضه قم و یا فاجعهٔ ۱۷/شهریور/۱۳۵۷ – میدان شهداء (میدان ژاله) و... کجا بود؟ این همه شهید و مجروح در طول روزهای طلائی انقلاب بی اثر بوده و تنها مزدورانی چون شما و امثال شما بودند، که انقلاب را به ثمر رساندند؟! خیر جناب تیمسار این ترس شما از مجازات بوده که انقلاب مردمی را به حساب چند مهرهٔ وابسته و فرصت طلب در ارتش مربوط می‌کنید، و می‌خواهید دوباره پدر تا جدارتان را مطابق با قسمی که خوردید به «مام» میهن بازگردانید. که بیداری مردم انقلابی ایران این فرصت را از شما گرفت. به همین دلیل فرار از وطن را برماندن در آن ترجیح دادید. تا بیش از این رسوا و روسیاه نشوید.]

«تیمسار مدنی» استاندار منصوب «خوزستان» با کمک «مالی ۵۰۰/ هزار دلاری»[۱۱۲] سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) یک سازمان نظامی به وجود آورد جهت سرکوبی عناصر انقلابی و ملی و به نام دفاع از انقلاب و تمامیت ارضی کشور از آن استفاده می‌کرد.»[۱۱۳]

«تیمسار مدنی» در مبارزه انتخاباتی خود با «ابوالحسن بنی صدر» در یک سخنرانی مهّیج و احساساتی در زادگاه خود شهر کرمان در سال ۱۳۵۸ – از جنایتهای گستردهٔ خود در استان خوزستان پرده برداشت. و طی آن اظهار داشت: «ضد انقلاب و خلق عرب در صورت عدم حضور به موقع من و سرکوبی و کشتار دسته جمعی آنها، خوزستان را از ایران

جدا می‌ساختند. اما وجود من و دخالت به موقع «کمیته صحرا» و سازمان نظامی وابسته به من باعث جلوگیری از این توطئه استعمار گردید.» و بدین‌ترتیب جهت کسب آراء انتخاباتی پرده از یک توطئه ضد انقلاب برداشت که در خوزستان توسط او و «ارتشبد اویسی» به وجود آمد و بعد به نام خود و با استفاده از افراد ساده لوح آنرا سرکوب کرد. این توطئه معروف به واقعهٔ «چهارشنبه سیاه» ۹/خرداد/۱۳۵۸ - خرمشهر بود که در روزنامه‌ها و مجله‌ها و حتی کتابها با آب و تاب فراوانی نگاشته شد.»

*** اوضاع سیاسی خوزستان در دورهٔ دولت موقت (مهندس مهدی بازرگان) (۱۳۵۸-۱۳۵۷):**

خبرنگار روزنامهٔ کیهان در مورخه ۱۳۵۷/۱۲/۱۴ - ص (۴)، چنین گزارش می‌دهد: «گروهی خود را روشنفکران عرب خوزستان» می‌خوانند، طی جلسه‌ای در اهواز خواستار شناسائی حقوق فرهنگی و ملی خلق عرب ایران شدند. در قطعنامه‌ای که توسط این گروه منتشر شد. خواسته‌های آنان به شرح زیر آمده است:

۱- شناسائی حقوق فرهنگی و ملی خلق عرب ایران.

۲- مشارکت در مجلس مؤسسان به نسبت جمعیت عرب.

۳- دموکراسی برای همه و از جمله «خلق عرب» ایران.

گروه مذکور در پایان از رسانه‌های گروهی خواستند به جای لفظ «عشایر عرب» لفظ «خلق عرب» بکار گیرند.» (پیدیش نظام جدید - جنگ نامهٔ اول - ص ۲۸۴)

از سوی دیگر، خبرنگار روزنامه اطلاعات روز جمعه ۱۸/اسفند/۱۳۵۷ - (۱۰ /ربیع الثانی/۱۳۹۹ - ۹/مارس/۱۹۷۹) از خرمشهر گزارش دادند: «در اجتماعی که با شرکت عده‌ای از عربهای ایرانی در مسجد امام صادق(ع) خرمشهر با حضور شیخ شبیر خاقانی بر پا شد. حاضران خواسته‌های خود را مطرح کردند. به نوشته روزنامه اطلاعات در این اجتماع ابتدا شبیر خاقانی طی سخنانی گفت: «ما هر گونه تجربه‌طلبی را محکوم

می‌کنیم. زیرا با تجزیه‌طلبی دیگر دولتی به نام دولت شیعه جعفری ایران وجود نخواهد داشت.»

در همین حال روزنامه اطلاعات نوشت: «به منظور رسیدگی به مسئله تشکیل «سازمان خلق عرب ایران» یا «جبهة الشعب العربی الایرانی المسلم» در خرمشهر، سرهنگ «محمد حسین حقیقی» فرمانده لشکرخوزستان و سروان «حسین انصاری» به اتفاق حجت الاسلام «سید علی خامنه‌ای» به مدت یکساعت با حضرت «آیت الله شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی» ملاقات کردند. در این ملاقات «آیت الله آل شبیر» ضمن پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران خواستار عملی شدن در خواستهای عرب زبانان (عرب تباران) ایران شد. این هیأت سپس در دفتر سیاسی سازمان خلق عرب ایران حضور یافت و با اعضای این دفتر گفتگو کرد. در این ملاقات گفته شد که عرب زبانهای ساکن ایران تجزیه طلب نیستند و خواهان حقوق فراموش شده خود در چارچوب ایران هستند.» (پیدایش نظام جدید- جنگ نامهٔ اول - صص ۳۱۵ - ۳۱۶)

«حساسیتهای قومی و خود مختاری در خوزستان به آهستگی و تدریج اما به نحوی سازمان یافته ترویج و دنبال می‌شود. به نوشته روزنامه اطلاعات هزاران تن از اهالی عرب تبار خوزستان در ورزشگاه تختی اهواز اجتماع کردند و با صدور قطعنامه‌ای در دوازده ماده، خواستهای خود را اعلام داشتند، در این اجتماع، شیخ شبیر خاقانی طی سخنانی گفت: «دشمنان اسلام با هر نوع حیله و نیرنگی که ممکن باشد می‌خواهند سدی در مقابل جنبش اصیل اسلامی قرار دهند. و در این میان ما با تکیه به قرآن و تعالیم آن با هر نوع دسیسه‌ای مبارزه خواهیم کرد.» وی سپس افزود: «دولت موقت انقلاب اسلامی ایران به نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان در تماسهای مکرر خود با اینجانب اعلام نموده است که حقوق شرعی و قانونی خلق عرب مسلمان خوزستان را

مراعات خواهد کرد.» (روزنامه اطلاعات ۱/۶/ ۱۳۵۸ – ص (۵) به نوشته کیهان ۱۳۵۸/۱/۶– ص (۸) – شیخ شبیر خاقانی اضافه کرد: «بهترین روش برای نیل به هدفهای انقلابی ایران عمل نمودن به قانون قرآن است. ملت مسلمان ایران بر اثر مجاهدتهای فراوان و دادن تلفات سنگین به این پیروزی بزرگ نایل آمد. در این مبارزات مردم مسلمان عرب تبار خوزستان نیز سهم بسزائی داشتند.

وی ضمن محکوم کردن هر گونه تجزیه‌طلبی گفت: «ایران یک کشور مذهبی است نه یک کشور نژادی بنابراین همه موظف هستیم برای وحدت و استقرار ملّیت و ترقی این سرزمین تا پای جان سعی و کوشش کنیم تا فرصت طلبان و بیگانگان نتوانند بر ضد مصالح مردم ایران قدمی بردارند.»

پس از آن قصعنامه‌ای به این شرح قرائت شد: «خلق عرب ایران ضمن تأیید جمهوری اسلامی، قویاً خواستار شناخت حقوق از دست رفته خویش است. خلق عرب مسلمان دوش به دوش سایر خلقهای تحت ستم ایران علیه رژیم طاغوتی پهلوی مبارزه کرده و کسانی که در این راه به مقام عالی شهادت رسیده‌اند. گواه آشکاری بر آن است. خلق مسلمان عرب ایران که بیش از سه میلیون نفر می‌باشند، با رد هر گونه اتهام تجزیه‌طلبی و برعکس به منظور استحکام هرچه بیشتر خلقهای ایران و پاسداری از تمامیت ارضی این سرزمین امیدوارند که در زیر سایه نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی که حقوق خویش را در چارچوب کشور ایران طبق قوانین اسلامی مسترد دارند و همگی ضمن راهپیمائی‌های چند هفته اخیر، در خرمشهر، آبادان، اهواز، سوسنگرد و شادگان خواستهای زیر را توسط نمایندگانشان اعلام داشتند:

۱– هر اندیشه تجزیه‌طلبی خوزستان را از جمهوری اسلامی رد کرده و با تمام نیرو جمهوری اسلامی را تایید و خود را جزء لا ینفک کشور بزرگ ایران می‌دانیم.

۲- به رسمیت شناختن زبان عربی به عنوان زبان ملی خلق مسلمان عرب ایران و تدریس آن به عنوان زبان اولی در تمام مراحل آموزشی، همراه با زبان فارسی و حق نشر و تألیف به زبان عربی در تمام شئون ملی و سیاسی مردم عرب ایران و ایجاد دانشگاهها و جمعیتهای علمی و پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون مستقل از برنامه شبکه سراسری به زبان عربی با توجه به آداب و رسوم و فرهنگ به وسیله رسانه‌های گروهی و همچنین از طریق آموزش مجانی تحصیلات عالیه دانشگاهی.

۳- ایجاد مدارس و آموزشگاهها و دایر کردن هیأتهای بهداشتی در روستاها و تأسیس دانشگاهها و دانشسراهای علمی برای رفع احتیاجات مردم عرب ایران و در صورتی که اکثریت در شهرها با آن باشد. اولویت ورود برای آنها خواهد بود.

۴- تشکیل مجلس عربی برای تصویب قوانین محلی و نظارت بر قوانین و دایر کردن دادگاههای عربی ایرانی برای حل مشکلات آنان بر اساس آداب و رسوم اسلامی.

۵- مشارکت در مجلس مؤسسان نسبت به جمعیت خلق عرب.

۶- اعطای حق اولویت برای تصدی پستهای عالی در بخش دولتی، خصوصی و شرکتها در منطقه و نیز توجه لازم برای استفاده از بورسهای خارج از کشور برای رفع نیازهای خلق عرب مسلمان ایران و اختصاص دادن میزان کافی از درآمدهای نفتی برای آبادانی و ایجاد صنایع سنگین و رشد و احیای کشاورزی در منطقه.

۷- انتخاب نمایندگان عرب در مجلس شورای ملی (شورای اسلامی) به نسبت جمعیت آنان و مشارکت در حکومت مرکزی برای اشغال پستهای وزارتی در جمهوری اسلامی

۸- اعتراف به ملیت خلق عرب مسلمان ایران از طریق حمهوری اسلامی

۹- شرکت در ارتش ملی و نیروی هوائی و امکان نیل به درجات عالی افسری.

۱۰- نامگذاری شهرها و روستاها در تمام منطقه به نامهای تاریخی آن که توسط حکومت فاشیستی پهلوی تغییر یافت.

۱۱- وضع این مواد در قانون اساسی جمهوری اسلامی.

۱۲- هر نوع خود مختاری که برای سایر خلق‌های ایران تعیین شود، خلق عرب نیز خواستار مشابه آن حقوق می‌باشد. خلق عرب مسلمان ایران هر گونه استعمار را تقبیح می‌کند و به سیاست بی طرفی ایمان کافی دارد و خواستار نشر و توسعه تعالیم اسلام با تمام ابعاد آن و با تمام نیرو از میراث تشیّع و کشور یگانه مسلمان ایران دفاع خواهد کرد.» (روزنامه اطلاعات ۵۸/۱/۶- ص (۵)) «خلق مسلمان عرب خوزستان»[۱۱۴]

*** بُحران در خوزستان -**

روز شمار در شنبه ۱۷ اردیبهشت /۱۳۵۸ (۱۰/جمادی‌الثانی/۱۳۹۹ - ۷/مه/۱۹۷۹)

«افزایش تقابل و جبهه‌گیری جریانهای قومی و جریانهای مذهبی - انقلابی در خوزستان به ویژه در خرمشهر: از گزارش امروز مأمور اعزامی دفتر هماهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مرکز به خوزستان که با عنوان «جوّ خرمشهر» ارسال شده است، اخبار، نکات و توضیحات زیر استخراج و انتخاب می‌شود: در بخش‌هائی از گزارش درباره "سازمان سیاسی خلق عرب "که در جهت مقابله با کانون فرهنگی نظامی در خرمشهر فعّال است. چنین آمده است: «سازمان معتقد است که خوزستان «عربستان» است. البته این را ظاهر نمی‌کند! اما افراد وابسته به این سازمان همه جا از جمله در دیوار نویسی‌ها کلمهٔ عربستان را به کار می‌برند! نام خرمشهر رانیز به محمره تعویض کرده‌اند و اعتقاد دارند که مردم غیر عرب باید این شهر را ترک کنند.» همچنین در بخش‌هائی از این گزارش درباره سلاحهای موجود در منطقه چنین آمده است: «در شهر خرمشهر کمتر خانه‌ای می‌توان یافت که در آن سلاح وجود نداشته باشد. بنابر اخبار واصله بسیاری از

جوانان شهر به انواع سلاحهای سبک مجهز هستند. از جمله تعداد زیادی «کلاشینکوف» در شهر وجود دارد. و اخیراً مقدار زیادی از کرمانشاه وارد شده است. مرز کنترل چندانی ندارد. پاسدارانی که یک هفته در مرز بوده‌اند می‌گویند با بلیزز «شیخ شبیر خاقانی» هر چند یک بار تردد می‌کنند و سلاح می‌آورند.

راجع به اطرافیان «آیت الله شبیر خاقانی» در گزارش چنین آمده است: «اکثر افرادی که دور شیخ شبیر را گرفته‌اند. از اسلام بوئی نبرده‌اند! آنان در حال حاضر از شیخ حرف شنوی دارند. ولی زمانیکه به سودشان نباشد به او نیز اعتنائی نمی‌کنند.» همچنین گزارشگر سپاه اضافه می‌کند: «درباره موقعیت کانون فرهنگی - نظامی انقلابیون مسلمان خرمشهر چنین آمده است: در حال حاضر کلیه پاسداران خرمشهر از کانون فرهنگی - نظامی هستند که البته حکم پاسداران انقلاب را نیز دارند. این کانون در شهر کلاسهای مختلفی دایر کرده است. که آموزش‌های نظامی و ایدئولوژیکی به جوانان می‌دهد. امور مربوط به رسیدگی به فقرا و یا کارگران و نیز کارهائی چون جلب و بازداشت افراد توسط اعضای کانون انجام می‌شود. افراد مسلح و مسلط این کانون حدود صد نفرند و حداکثر صد و پنجاه نفرند.» (این کانون زیر نظر مستقیم دریادار سید احمد مدنی «استاندار خوزستان» اداره می‌شود.)

کانون فرهنگی - نظامی، پیشنهاداتی در مورد آبادان و خرمشهر به پیوست گزارش فوق ارسال کرده بدین‌شرح:

۱- اولین مسئله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مناطق عرب‌نشین خوزستان مورد سخط رژیم سابق بوده است.لذا اهالی آن در فقر، گرسنگی، آوارگی و محرومیت به سر می‌برند. به طوری که با دادن دو کیلو برنج به یک روستائی عرب او را به هر فکری می‌توان سوق داد.

۲- شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی شخص خطرناکی است که باید به قم منتقل شود.

۳- باید از عرب زبانان افراد صالح که بتوانند برای سپاه فعالیت بکنند شناسائی شوند و برای خدمت به همان عرب‌ها به کار گرفته شوند.

۴- انقلاب ایران با ۸۵٪ شیعه تأثیر فراوانی گذاشته است. لذا عراق از آن در هراس است. و با فرستادن عناصر عراقی و چپ به این مناطق (آبادان، خرمشهر و...) که در مرز عراق قرار دارند. و نیز با ارسال اسلحه و مهمات و غیره قصد دارد منطقه را ناآرام نگهدارد و امتیاز به دست آورد. بنابراین باید مرزها کنترل و افراد قاچاقچی شناسائی و عوامل آنها دستگیر شوند.

۵- باید مراکز فرهنگی به زبان عربی احداث شود و سعی شود در تمام برنامه‌هایی که مربوط به مناطق عربی است از عربها استفاده شود و باید «مرکز الثقافی الاسلامی» را تقویت نمود.

۶- مسائل رفاهی و عمرانی چون تأمین، آب، برق ،مسکن و غیره به صورت فردی و با استفاده از افراد داوطلب همان مناطق انجام گیرد.» (سند شماره ۹۰۲۸۹)، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ. گزارش مأمور اعزامی دفتر هماهنگی سپاه، مرکز به خوزستان (بدون تاریخ))

۷- مدارس دولت عراق در خرمشهر و آبادان به پایگاهی برای تبلیغات و فعالیت ناسیونالیسم عرب و افراد چپ گرا درآمده است، لذا باید تصمیماتی دربارهٔ آنها اتخاذ کرد.»[۱۱۵]

*** آیت الله شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی از دیدگاه «کانون فرهنگی - نظامی» (سپاه پاسداران خرمشهر):**

خاقانی از جمله روحانیون صاحب رساله خرمشهر است که پس از حوادث سالهای ۴۳-۱۳۴۰ - با حمایت‌های آیت الله شریعتمداری موقعیتی را در شهر خرمشهر بدست آورد و با استقرار در مسجد امام صادق(ع) مورد اقبال عامه مردم از عرب و فارس قرار گرفت. و مسجد وی به مرکز تجمع نیروهای مذهبی شهر تبدیل شد. در دوران انقلاب مسجد شیخ ابتدا محور جریان رو به رشد مذهبی - انقلابی خرمشهر بود و به دلیل نبود روحانی سرشناس دیگری در شهر، نیروهای فعال دور شیخ گرد آمده و مبارزه علیه رژیم بتدریج از همراهی و همکاری شیخ با انقلابیون مذهبی (احتمالاً با اشاره آیت الله شریعتمداری) کاسته شد و از نیروهای مذهبی - انقلابی شهر فاصله گرفت. و روش محافظه کاری پیشه کرد. و با این استدلال که تضعیف شاه و حکومت مرکزی موجب تسلط کمونیستها بر کشور خواهد شد. به مخالفت با اقدامات انقلابی در خرمشهر پرداخت و حتّی راه‌پیمائی در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ - را صلاح ندانست. وی وقتی با گسترش راه پیمائی‌ها و تشدید مبارزات مردم مواجه شد. به بهانه انجام سفر سالانه و حضور در جمع مقلدینش راهی «الحصای عربستان» شد. و بدین‌ترتیب در اوج تحولات کشور، صحنه را ترک کرد. با خارج شدن شیخ شبیر از صحنه، مسجد امام صادق(ع) نیز متروک گردید. و مسجد جامع و حسینهٔ مرحوم مهری به مرکز انقلابیون مسلمان خرمشهر تبدیل شد. با فرار شاه «شیخ شبیر» به ایران بازگشت در حالی که در کسوت انقلابی در آمده بود. و به عنوان أعلم نقش رهبری انقلاب در خوزستان را برای خود قائل بود. با حضور مجدد شیخ شبیر در خرمشهر مسجد امام صادق(ع) بار دیگر موقعیت گذشته خود را باز یافت. اما بتدریج عناصری اطراف شیخ شبیر را گرفتند که اهداف و اغراض سیاسی خاصی را دنبال می‌کردند. و از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی

او را به سوی اهداف خود سوق می‌دادند.

فضای باز سیاسی پس از پیروزی انقلاب سبب شد تا جریانهای قومی که در طول قیام مردم مسلمان کاملاً تحت شعاع جریان مذهبی بودند. فرصت را مغتنم شمرده با محوریت «شیخ شبیر» فعالیت خود را آغاز کنند. در این راستا، شیخ شبیر خاقانی به شیوخ عشایر و جریانهای قومی نزدیکتر شد. و از سوی دیگر بر شکاف بین خود و نیروهای مذهبی – انقلابی شهر افزود.

با عمیق‌تر شدن شکاف موجود بتدریج دو جریان "مذهبی انقلابی" و «قومی» اولی حول نیروهای مذهبی و انقلابی شهر (کانون فرهنگی – نظامی) و دومی حول «شیخ شبیر خاقانی» تحت عنوان «سازمان سیاسی خلق عرب» شکل گرفت. که از ابتدای تشکل و سازمان دهی دو جریان، تعارض و تقابل بین آنها هویدا شد. و کم‌کم به درگیری انجامید. جریان قومی که قصد استیلای بر شهر را داشت به‌کمک عراق به شدت مسلح و با حمایت‌های معنوی شیخ و کمکهای مالی و تسلیحاتی عراق به نیروئی قدرتمند در شهر تبدیل شد. و تلاش برای از صحنه خارج کردن سایر رقبا آغاز کرد. اولین اقدام جریان مذکور حمله به کانون فرهنگی – نظامی جوانان مسلمان پاسداران خرمشهر بود. که به تحریک «شیخ شبیر» و آمریکائی خواندن عناصر کانون، در ۱۳۵۸/۲/۲۳ – انجام شد. در این تهاجم مسلحانه ساختمان کانون به آتش کشیده شد. و ۱۸ – نفر از اعضای کانون از حمله: محمد جهان آرا به اسارت «سازمان سیاسی خلق عرب» در آمدند و بدین‌ترتیب جریان قومی بر شهر مسلط شد.

در پی این حوادث دولت مرکزی «با توجه به گزارشهای مسئولین امنیتی در خوزستان، که در رأس آنها در یادار «سید احمد مدنی» استاندار خوزستان بود.» سیاست خلع سلاح عمومی را اعلام کرد. و نیروهای کمکی از شهرهای مختلف کشور عازم

خرمشهر شدند. اما " سازمان سیاسی خلق عرب " با حمایت شیخ شبیر خاقانی از تحویل سلاح خودداری کرد. و اقدام به سنگربندی و ایجاد استحکامات در شهر نمود. با پایان یافتن، ضرب الاجل تحویل سلاحها بحران در شهر به اوج خود رسید. و در ۱۳۵۸/۳/۹- به جنگ تمام عیار در شهر تبدیل شد. و حدود یک ماه به تناوب ادامه یافت تا اینکه مقر سازمان سیاسی خلق عرب و منزل شیخ شبیر به تصرف نیروهای دولتی درآمد و شیخ شبیر تحت الحفظ از خرمشهر به اهواز منتقل شد. و به دستور امام خمینی عازم قم شد.»[۱۱۶]

پیش از این نیز در روز سه شنبه ۱۸/اردیبهشت/۱۳۵۸ (۱۱/جمادی‌الثانی/۱۳۹۹ - ۸/مه/۱۹۷۹) - «در مقابله با جریانها قومی، هزاران نفر که روزنامه کیهان از آنها به عنوان «خلق عرب مسلمان خوزستان» نام می‌برد در اهواز دست به راهپیمائی مسلحانه زدند و پشتیبانی خود را از امام خمینی و دولت مهندس بازرگان اعلام کردند. این گروه بعد از راهپیمائی در خیابانهای اهواز، در برابر حسینیه اعظم واقع در خیابان طالقانی اجتماع کردند و به سخنرانی « آیت‌الله شیخ‌محمد کرمی» دربارهٔ «وحدت کلمه و اتحاد خلق عرب مسلمان» با دیگر خلق‌ها و طبقات مختلف مردم ایران گوش فرا دادند. و در پایان قطعنامه‌ای در هفت ماده از طرف «خلق عرب مسلمان خوزستان» قرائت شد. که در آن دگرگونی بنیادی در بعضی از دادگاههای انقلاب اسلامی و تصفیه و خلع ید از افراد فرصت طلب در کمیته‌ها و سایر سازمانها، تشکیل شورای ایالتی و ولایتی انقلاب اسلامی و... در پایان تأکید شد که از نظر خلق عرب مسلمان خوزستان هر گونه ندای تجزیه‌طلبی در هر نقطه کشور محکوم است.» (روزنامه کیهان - ۵۸/۲/۱۹ - ص (۲))

روز پنج شنبه ۲۰/اردیبهشت/۱۳۵۸ (جمادی الثانی/۱۳۹۹- ۱۰/مه/۱۹۷۹) -

«امروز عده‌ای از زنان عرب در اهواز با سازمان دهی جریانهای سیاسی منطقه‌ای، اجتماعی بر پا کردند. در گزارش کیهان درباره این تجمع آمده است: زنان خلق عرب مسلمان اهواز در اجتماعی که در کانون فرهنگی بر پا کردند. ضمن تأیید و پشتیبانی از دولت موقت جمهوری اسلامی، خواستار حقوق شرعی زنان زحمتکش عرب مسلمان که طی سالیان دراز ظلم اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی بر آنها روا گردیده است، شدند. به گزارش این روزنامه در پایان اجتماع قطعنامه‌ای در (۶) ماده تنظیم و قرائت شد. در این قطعنامه خواسته‌های زیر مطرح شد: «شرکت دادن زنان در اجتماعات برای تعیین حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. همچنین گسترش کانون‌ها و اجتماعات در روستاها و تشکیل مدارس و دانشگاهها به زبان عربی و برابری و مساوات با سایر برادران خود.» (کیهان ۱۳۵۸/۲/۲۳ - ص (۴))»[۱۱۷].

از سوی دیگر جامعه بختیاری‌های اهواز نیز امروز اعلام موجودیت کرد. در بیانیه مربوطه آمده است: «فرزندان راستین خلق بختیاری در صنایع تولیدی و سازمانهای اداری و آموزشی بخصوص با داشتن اکثریت قاطع در صنعت نفت جنوب همراه با سایر اقشار ملت در قطع شاهرگ حیاتی رژیم جبار و وابسته به امپریالیسم سهم مؤثر خود را به ثبوت رسانده است. در آخر بیانیه، اهداف این گروه اعلام شده که ضمن آن چنین آمده است: پشتیبانی از حقوق دمکراتیک خلق‌های ایران و خلق بختیاری و کوشش در راه کسب استقلال در ادارهٔ امور محلی خود (خود گردانی)، مبارزه با عوامل ارتجاع و ضد انقلاب در محیط بختیاری، مبارزه با انحصارطلبی، امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی و...» (کیهان ۵۸/۲/۲۰ - ص (۵))

«شنبه ۲۲/اردیبهشت/۱۳۵۸ (۱۵ جمادی‌الثانی/۱۳۹۹ - ۱۲/مه/۱۹۷۹)، "دریادار احمد مدنی" استاندار خوزستان، ضمن اعلام خبر دستگیری گروهی تجزیه طلب و

توطئه‌گر در خوزستان که میلیونها تومان پول در اختیار داشته‌اند، گفت: «تلاش تجزیه‌طلبان و تفرقه‌اندازان که پادوهای استعمار و استبداد هستند به نتیجه نرسید. و به دنبال پی‌گیریهای لازم افرادی شناخته شده‌اند. و هم اکنون تحقیقات در مورد جزئیات برنامه این گروه ادامه دارد. مدنی تأکید کرد: «اجازه نمی‌دهیم در این منطقه (خوزستان) از سوی افراد شناخته شده و معلوم الحال یاناشناخته، صدمه و یا لطمه‌ای به یکپارچگی مردم وارد شود.»

روزنامه اطلاعات - ۵۸/۲/۲۲ - ص (۳)) [118]

أشاعه این خبر مهم توسط، دریادار سید احمد مدنی «استاندار خوزستان» زمینه را برای یک برخورد نظامی بین گروههای سیاسی «سازمان خلق عرب مسلمان خرمشهر» و گروه سیاسی - نظامی «کانون فرهنگی نظامی خرمشهر» وابسته به سپاه پاسداران تحت أمر ایشان را بیشتر کرد. و بدین‌ترتیب فاجعه‌ای که انتظارش می‌رفت توسط ایادی آشکار و نهان استعمار در خرمشهر قهرمان رخ داد. و صدها جوان انقلابی و وطن‌دوست را به جان هم انداختند تا خود از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. و تا حدی موفق شدند. اما با گذشت تاریخ برای همگان ثابت شد، که خائن کیست؟!! چرا که توطئه‌گران هر چند که سعی کردند، خود را قهرمان ملی معرفی کنند. نهایتاً رسوا گشته و با خفت و خواری صحنه را ترک کردند. بدینسان خبرنگار روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۴/اردیبهشت/۱۳۵۸ در صفحه (۷) روزنامهٔ اطلاعات گزارش می‌دهد: «در پی سخنان شدید اللحن آیت الله «شبیر خاقانی» علیه کانون فرهنگی - نظامی جوانان مسلمان خرمشهر (سپاه پاسداران)، ساختمان این کانون مورد حمله عناصر سازمان سیاسی خلق عرب قرار گرفت. و به آتش کشیده شده به نوشته روزنامه اطلاعات در پی انتشار اعلامیه‌ای به امضای چند تن از کسبه، بازاریان و اصناف مختلف در خرمشهر که گفته شد: در آن

بی‌حرمتی‌هائی به آیت الله شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی شده است. گروهی از جوانان مذهبی و نمایندگان دبیرستان ۲۲/بهمن - خرمشهر و گروهی از اعضای خلق عرب در فرمانداری این شهر به عنوان اعتراض متحصن شدند. پس از آنکه «مولوی» معاون فرماندار خرمشهر و نمایندگان آیت الله شیخ شبیر خاقانی به آنان قول دادند که محرکان صدور اعلامیه بزودی شناسائی و مجازات خواهند شد. به تحصن خود پایان دادند. همچنین عدهٔ زیادی از افراد خلق عرب در مسجد امام صادق(ع) خرمشهر اجتماع کردند و به صدور این اعلامیه اعتراض نمودند.

شبیر خاقانی در این اجتماع گفت: «که همه مسلمانان با هم برادرند ولی برخی از مأموران دولتی (منظور هواداران دریادار مدنی) می‌خواهند دو دستگی و نفاق افکنی کنند تا شاید بتوانند برای سروران خود در شرق یا غرب خدمتی کرده باشند. وی ضمن انتقاد شدید از استاندار خوزستان، فرمانده پایگاه دریائی و کانون فرهنگی - نظامی جوانان مسلمان خرمشهر، افزود: علیرغم تلاش من برای پایان دادن به هر گونه نفاق افکنی و دعوت برای اتحاد و یکپارچگی، عده‌ای با نام کانون نظامی ـ فرهنگی به تحریک چند تن از مقام‌های محل اعلامیه‌هایی نوشته و من و فرزندانم را تهدید به ترور کرده‌اند. شیخ شبیر اضافه کرد: من با صراحت می‌گویم که، کردها، ترکها، بلوچها و الیگودرزیها (لرها) و فارس‌های قدیم این منطقه هیچ گونه سوء نظری به ما ندارند. ولی به تحریک عده‌ای دیگر می‌خواهند در این منطقه بلوا ایجاد کنند. من از همه مقلدین خود و بالاخص خلق عرب مسلمان خوزستان می‌خواهم که با متانت متوجه اینگونه دسیسه‌ها و دو دستگی‌ها باشند. با وجودی که این خود فروختگان (مدنی و هوادارانش) نسبت به اینجانب توهین کرده‌اند. صبر را پیشه می‌کنیم تا بهانه‌ای بدست این نوکران استعمار ندهیم.»

«در پی سخنان شیخ شبیر خاقانی عده‌ای با شعار: «فلیسقط الکانون» (کانون

فرهنگی - نظامی نابود باید گردد.)، پس از ترک مسجد با تیراندازی هوائی به سوی ساختمان کانون و ستاد پاسداران حمله ور شدند و آنرا به آتش کشیدند.»[۱۱۹]

«سازمان سیاسی خلق عرب در یک اقدام سیاسی - تبلیغاتی برای خنثی کردن فشارهای موجود، دخالت در حمله به کانون فرهنگی- نظامی را به طور تلویحی رد کرد. «عبدالصاحب موسوی اصل» سخنگوی این سازمان در این باره گفت: «ما نیز سرگرم بررسی علل این واقعه هستیم و معتقدیم که عاملین ماجرا باید مجازات شوند.» (روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۲/۲۵ - ص (۳))[۱۲۰]

در رابطه با حوادث جاری خوزستان، دکتر یدالله سحابی وزیر مشاور در طرحهای انقلاب دولت موقت جمهوری اسلامی ایران طی یک مصاحبه مطبوعاتی درباره زمان انتشار متن قانون اساسی، نحوهٔ تصویب آن، خود مختاری استانها و تقسیمات کشوری و اصول خود مختاری سخن گفت، وی در مورد قالب این خود مختاری گفت: «در شورای طرحهای انقلاب مراجعه و مطالعه در قوانین اداری و سیاسی ممالک فدراتیو مانند سوئیس اتریش و آلمان مورد بررسی و مطالعه است که پس از مشورت و تبادل نظر با دیگران (منظور گروههای سیاسی) تدوین و پس از تصویب انتشار خواهد یافت.»

دکتر سحابی در قسمتی دیگر از سخنان خود گفت: «حدود و اصولی که در قانون استقلال و خود مختاری استانها پیشنهاد شده است بدینشرح می‌باشد:

۱- خودمختاری در آموزش و پرورش عمومی و تعلیمات دانشگاهی و حرفه‌ای و روستائی. ۲- خودمختاری برای تأمین بهداشت و بهداری (درمان)، ۳- خود مختاری در حفظ أمنیت داخلی شهرها یعنی پلیس انتظامی و پلیس راهنمائی. ۴- خود مختاری در وصول و مصرف عوارض محلی مخصوصاً مالیاتهای مستقیم. ۵- آزادی زبان و سنن محلی و عمل به عقاید دینی با تصدیق آن که زبان فارسی و مذهب شیعه جعفری، زبان و

مذهب رسمی مملکت است نیز مورد تأیید می‌باشد.

۶- اداره امور استان با نظارت مجلس شورای استان انجام می‌شود، در چنین شالوده اداری، عواید و در آمدهای هر استان که مستقلاً از طرف ادارات استانها، نظارت مجلس شورای استان و استاندار با رعایت هماهنگی به مصرف کلیه مخارج هر استان می‌رسد. در اجرای تعیین خود مختاری استانها نیاز به تجدید نظر در حدود جعرافیائی استانها بر طبق شرایط طبیعی، اجتماعی و احیاناً روحی و عقیدتی مردم و منطقه نیز خواهد بود.»[۱۲۱] روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۲/۲ - ص (۲))

از سوی دیگر، خبرگزاری پارس گزارش داد: «دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «پارس» درباره مسئله خودمختاری استانها گفت: « واژه خود مختاری در بسیاری از امور دارای معانی زیادی بوده و گاهی اوقات هیچ معنائی پیدا نمی‌کند. و به حد کافی نمی‌رسد - صرفنظر از واژهٔ مذکور باید خواست‌های مردم مورد بررسی قرار گیرد. اگر منظور این است که کارهای هر استان در دست مردم همان استان باشد موافقم. وی در مورد خودمختاری سیاسی و اقتصادی گفت: این دو از هم قابل تفکیک نیستند. خودمختاری سیاسی بدون خودمختاری اقتصادی معنائی پیدا نمیکند.»[۱۲۲]

در همین احوال و به دنبال بروز ناآرامی در چند شهر خوزستان. دکتر مدنی استاندار این استان در یک گفت وگوی اختصاصی به خبرنگار روزنامه اطلاعات ۵۸/۲/۲۹ - ص (۲) چنین گفت: «نغمه‌های توطئه‌گران در شهرهای خوزستان که مدتی است به گوش می‌رسد و برخوردهایی که در خرمشهر، و مسجد سلیمان طی روزهای گذشته روی داد نشانگر این است که پادوهای حکومت خودکامه سابق «که خود دکتر مدنی یکی از امرای بزرگ ارتش شاهنشاهی بوده است» و استعمارگران جهانی این بار چشم به خوزستان

دوخته‌اند تا این استان را که قلب ایران بشمار می‌رود و شاید قلب جهان باشد (منظور وجود منابع سرشار نفت و گاز طبیعی) با توطئه، نقشه‌های پلید خود را به مورد اجراء در آوردند.»

مدنی اضافه کرد: «به دنبال وقایع شوشتر ومسجد سلیمان و برخوردهائی که صورت گرفت. بلافاصله جهت آرامش این دومنطقه و پیشگیری از حوادث بعدی در نقاط دیگر اقداماتی بعمل آمد و پاسداران انقلاب و نیروهای انتظامی تقویت شدند. تا کنون چند تن از ضد انقلابیون و کسانی که مخل نظم عمومی بودند دستگیر شدند.»

همچنین مدنی استاندار خوزستان در تلفنگرامی به وزیر کشور خواستار واگذاری سرپرستی نیروهای مسلح سه گانه مستقر در استان به استاندار و اختیار به کاربردی آنها در سطح شهر و مرز در صورت لزوم (نوعی ایجاد دولت در دولت توسط در یادار مدنی در استان خوزستان)، جهت احراز آمادگی و مقابله با اقدامات ضد انقلابی و حوادث و آشوبهای احتمالی شد. متن کامل تلفنگرام به شرح زیر است:

«جناب آقای صدر حاج سید جوادی وزیر کشور: به علت وضع خاص منطقه و به منظور انجام هر گونه عملیات قاطعانه در سرکوبی عناصر ضد انقلاب در منطقه، ضرورت دارد که سرپرستی نیروهای سه گانه مستقر در خوزستان به استاندار که خود فرماندهی نیروی دریائی را هم به عهده دارد، واگذار گردد.و اجازه داده شود که به منظور مقابله با آشوبگران و خنثی کردن اقدامهای آنان بر حسب نیاز نیروهای سه‌گانه را در سطح شهر و مرز به کار برد. بنابراین خواهشمند است مقرر فرمائید ضمن تماس با جناب آقای نخست وزیر و ریاست ستاد کل و دیگر مراجع مربوطه، تصمیم فوری و لازم را گرفته و ابلاغ فرمائید که امنیت خوزستان محفوظ مانده و شورش گسترده نشود.» «سند شماره (۱۱۴۶۱۱) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تلفنگرام شمار ۲/۶۵ / ۵۸/۲/۲۹ استاندار

خوزستان به وزیر کشور»[۱۲۳]

در همین زمان، گروهی تحت عنوان «هیئت نمایندگان خلق عرب مسلمان ایران» اعزامی به تهران با نخست وزیر دولت موقت «مهندس مهدی بازرگان» دیدار کردند و خواسته‌های «خلق عرب» را که مدعی بودند به تأیید «شبیر خاقانی» هم رسیده است تقدیم وی کردند: این خواسته‌ها عبارتند از:

۱- به رسمیت شناختن حقوق قومی اقلیت قومی عرب در ایران.

۲- تشکیل یک مجلس محلی در خوزستان برای رسیدگی به مشکلات محلی.

۳- تشکیل دادگاههای انقلابی جهت رسیدگی به مشکلات ایران.

۴- به رسمیت شناختن زبان عربی محلی در کنار زبان رسمی فارسی.

۵- تدریس زبان عربی در مدارس ابتدائی.

۶- ایجاد یک دانشگاه عربی جهت ادامهٔ تحصیل.

۷- اولویت دادن به استخدام متولدین بومی عرب و فارس در منطقه.

۸- انتشار روزنامه، مجله به زبان عربی و پخش برنامهٔ رادیوئی و تلویزیونی به زبان محلی عربی.

۹- اختصاص دادن مبالغی از درآمد نفت جهت عمران منطقه.

۱۰- تغییر اسامی روستاها و شهرها از فارسی به عربی اصلی.

۱۱- دخالت دادن اعراب خوزستان در نیروهای نظامی و انتظامی محلی.

۱۲- توزیع زمین بین کشاورزان مطابق قوانین اسلامی.»[۱۲۴]

*** اوج تشنج در خوزستان -**

«استاندار خوزستان در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۳/۵- ص (۳)، هشدار داد که خلع سلاح عمومی بدون تأمل در خوزستان اجراء

خواهد شد. که در پی این هشدار «کانون فرهنگی خلق عرب مسلمان» شاخه اهواز با انتشار اطلاعیه‌ای بدون اشاره به ضرب الاجل تحویل سلاح بر مواضع قبلی به شرح زیر پا فشاری کرد:

۱- خلق عرب مسلمان حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد طاهر آل شبیر خاقانی را جهت مطالبه خود مختاری در منطقه عربستان(خوزستان)تأیید می‌نمایند. ۲- هر گونه توطئه جهت متهم کردن خلق عرب مسلمان به تجزیه‌طلبی محکوم و پشتیبانی خود را از کانونهای سیاسی و فرهنگی خلق عرب را اعلام می‌داریم. ۳- از حکومت موقت جمهوری اسلامی خواهانیم استاندار بومی (نه کرمانی) و غیر نظامی (غیر طاغوتی) تعیین و به عربستان(خوزستان) اعزام دارند. ۴- تعیین وقت کافی از برنامه‌های، روزنامه، رادیو و تلویزیون جهت آگاهی فرهنگی خلق عرب منطقه.»المرکز الثقافی للشعب العربی المسلم – اهواز (سند شماره (۲۰۹۹۱۴) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ – اعلامیه کانون فرهنگی خلق عرب – شاخه اهواز)(۱۲۵)

*** آغاز درگیری مسلحانه در خرمشهر (۹/خرداد/۱۳۵۸):**

مجله تهران مصوّر – مورخه ۱۸/خرداد/۵۸ – شماره (۲۰) سال سی و هفت – صص (۱۲-۱۳) در این رابطه نوشت: «زد و خوردهای خونین خرمشهر – پاسخ دکتر ابراهیم یزدی (وزیر خارجه دولت موقت به احمد شاملو (شاعر و نویسنده)، فاجعه از بامداد روز چهارشنبه ۹/خرداد/۵۸ – شروع شد و از آن روز تاکنون دهها کشته و زخمی بر جای نهاده است. چند هزار عرب در برابر ساختمان‌های دولتی از خرمشهر گرد آمده بودند. و پس از تیراندازی یک تانک انگلیسی «اسکورپیون» در برابر ساختمان فرمانداری مستقر شد. تفنگداران و پاسداران انقلاب کنترل پل اصلی بین خرمشهر و آبادان را در دست گرفته‌اند. تظاهر کنندگان خشمگین که بسیاری از آنان تا کمر لخت بودند. چند دقیقه در

برابر ساختمانها شعار دادند و سپس به راه پیمائی پرداختند. طی این راهپیمایی آنـها از محله عربهای شهر گذشته و به سوی مرکز شهر رفتند. پاسداران انقلاب کـه نـقابهای سفید زده‌اند (عوامل تیمسار مدنی خائن) در خیابانها و پشت بامها مستقر شدند. جمعیت در حالی که شعار می‌دادند از یک سنگر خیابانی پاسداران انقلاب گـذشت. و پـاسداران برای جلوگیری از برخورد عقب نشستند. اما در سنگر بعدی تیراندازی شدیدی آغاز شد. و جمعیت متفرق گشت. جمعیت بار دیگر صفوف خود را سازمان داده و به سوی مسجد اصلی عربها رفت و در آنجا نماز گزارد.

خبر گزاریها همچنین از قول آیت الله خاقانی نوشته‌اند که «جت‌ها» و هلی‌کوپترهای نیروی هوائی در روزهای چهارشنبه و پنج شنبه پنج دهکده عرب نشین را نزدیک مرز عراق بمباران کردند.

در این میان متحصنان نیز که از روز جمعه با صدور قطعنامه‌ای حاوی خواسته‌های خود، در مسجد امام جعفر صادق(ع) بست نشسته‌اند. خواستار محاکمه علنی «مـدنی» استاندار خوزستان شده‌اند، و او را مسبب اصلی بروز کشتار خلق عرب (مردم خرمشهر) مسلمان دانسته‌اند.

در همین حال تیمسار مدنی و نیروهای دولتی نیز مشغول تقویت موضع خویش‌اند. سران عشایر یکصد هزارنفری بعد از ظهر روز شنبه ۱۲/خرداد۵۸ - با تـیمسار مـدنی ملاقات کردند. و بنا به گزارش خبرگزاری پارس در این ملاقات سران عشایر با شعار: «فشرده صف»، «جان برکف» و «بسوی یک هدف» اعلام داشتند هدف ما جـمهوری اسلامی است و در حفظ آن همه چیز حتی جان خویش را فدا خواهیم کرد.» آقـای م. احمدی - نویسنده کتاب: «امپریالیسم، خوزستان و خلق مستضعف عـرب» در مـقدمهٔ کتاب خود در مورد چهارشنبه ۹/خرداد/۵۸ - در صفحات (۶-۹)، تحت عنوان «عوامل

توطئه و تحریک» آمده است: «عشایر مستضعف روستانشین به علت فقر فرهنگی و سرکوبی دژخیمانه ساواک در بدترین شرایط حیاتی بسر می‌برند. حاکمیت سنن ارتجاعی بر آنان به همراه سر نیزه و تحمیق و فشار توسط شیوخ مرتجع هر گونه حرکت آزادیخواهانه حق طلبانه را در میان آنان سرکوب و نهایتاً خفقان شدیدی را حاکم ساخته بود. شیخ در یک قبیله بیشتر بعنوان «ریش سفید» یا باصطلاح «حلاّل مشکلات» توده‌های عشایری بود. که چون کدخدا در روستا عمل می‌کرد. اما وحشت رژیم از روستاها و به ویژه مناطق مرزی عشایر نشین (به علت عدم سلطه و نفوذ بر آنان) منجر به خریدن سران عشایر شد. همانگونه که در اغلب روستاها کدخدایان و ریش سفیدان را بعنوان یکی از ارکان خود در آنجا تثبیت و تقویت می‌نمود. از آن پس دیگر «شیخ عشیره» نه یک ریش سفید و حلاّل مشکلات بلکه یک دژخیم بود. با پشتیبانی مستقیم ساواک و نیروهای مسلح و در مجموع رژیم بود. که سران عشایر قادر به کوبیدن و خُرد کردن روحیه آزادیخواهی خلق مستضعف عرب شده و همچون ملاکین و فئودالها، بهره‌های مالکانه و حق شیخوخیت می‌گرفتند، حتی جوانان و آن دسته از مردان و زنانی که می‌توانستند از زیر یوغ استثمار و تحمیقشان گریخته از روستا به شهر بیایند. در شهرهائی چون، اهواز، خرمشهر، آبادان، شوش و... باز می‌بایست در پیمانکاریهای شیوخ مرتجع این بار به شیوه‌ای نوین استثمار و سرکوب شوند.

جنایات پهلوی و نظام شاهی در روستاهای خوزستان نیز همچون دیگر روستاهای ایران کشاورزی را نابود و روستائیان را از کار فعال باز داشته، عده‌ای را روانه شهرها ساخته، در شهرهائی چون خرمشهر روستائیان فلاکت زده حاشیه نشین شهر گشته، خرابه‌ها و بیغوله‌ها، کپرها و نخلستانها را مأوای خود ساختند و کار ساده همچون، باربری، دست‌فروشی، کارگری ساختمان پرداخته‌اند. نداشتن ابتدائی‌ترین زندگی و فقر شدید

فرهنگی باعث عدم رشد یابی کپرنشینان و خرابه نشینان گشته که گاه برای دستیابی به خانه یا حتی غذاء برای سیرنمودن شکم فرزندانشان حاضر به بهره دادن‌های بی رویه به پست‌ترین جنایتکاران گشته‌اند.» در مورد جنایت و بعد خیانت افسر طاغوت «تیمسار مدنی» استاندار انتصابی دولت موقت در خوزستان، دکتر پورطائی در کتاب «عرب خائن نیست - مدعی مفتری است» ص ۱۰۳ - می‌نویسد: «وقتی که دریادار «سید احمد مدنی» فرمانده نیروی دریائی و استاندار وقت خوزستان، با ۵۰۰ هزار دلار «سی.آی. ای» در حوزه نفتی تحت نفوذ خود علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران، در واقع علیه «مام میهن» توطئه می‌کرد، این همان عربهای خوزستان متهم به «خیانت» بودند که به نوبهٔ خود «گوشی» را به مسئولان محلی و «نماینده امام» دادند، که آن «أمیر البحر» چه در دماغ دارد و اینکه او نه «دریادار ناسیونالیست ایرانی» بود بلکه «دلاردار آمریکائی توطئه‌گر» اساساً هم او بود که غائله اسفناک «محمره» یا (خرمشهر) را به وجود آورد و دامن زد، تا در چهارچوب توطئه ضد رژیمی خود از آن پایگاه پرتابی بسازد و تهران را به شیوهٔ «محمد علی شاه قاجار» ولی این بار، با حمایت «یانکی»های آمریکائی و نه «قزاق»های روسی به توپ ببندند تا سرانجام «ناپلئون» وار «لیس فی الدار غیر دیّار» گردد و کنسول شود و بالاخره به «امپراتور» ارتقاء مقام یابد. هزارها در «دلش» آرزو بود. لیکن - فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود!» «آیت‌الله طالقانی» به مناسبت حوادث خرمشهر و آبادان پیامی خطاب به مردم خوزستان از تلویزیون فرستادند. در این پیام آمده است: من بارها به برادران و فرزندان کُرد، ترکمن، بلوچ و عربمان گفته‌ام که حقوق آنها در نظام جمهوری اسلامی تأمین خواهد شد. و این مسئله‌ای است که همه رهبران انقلاب اسلامی بخصوص حضرت آیت الله خمینی بارها بر این مسئله تأکید کرده‌اند.»[۱۲۶]

«طبق یک آمار تا عصر جمعه ۵۸/۳/۱۱- بیمارستان دکتر مصدق ۲۴ کشته و ۶۰ مجروح، بیمارستان شهیدی ۵ کشته و ۳۴ - زخمی، بیمارستان آرین آبادان ۱۳ کشته و ۳۰ مجروح داشته است.» (روزنامه کیهان ۵۸/۳/۱۲- ص (۳) - بحران در خوزستان - ص ۳۵۷)

در این رابطه، (عشایر دشت آزادگان (دشت میشان) هم در اطلاعیه‌ای که حجت الاسلام علی کرمی آن را امضاء و تأیید کرده است و در آن به آیه (أن أکرمکم عند الله اتقیکم» و حدیث نبوی «لافضل لعربی علیٰ العجمی الا بالتقویٰ» استناد شده تأکید کردند: ما اعراب و اقشار مختلف مسلمانان عرب منطقه دشت آزادگان با ایمان و اعتقاد کامل به حقوق شرعی خود مانند دیگر افراد ملت ایران در سایه نظام جمهوری اسلامی به رهبری «امام خمینی» از راه مشروع به خواست خداوند متعال خواهیم رسید. کلیه توطئه‌های ارتجاعی امپر یالیستی و ضد انقلابی و خلقی را در خوزستان مخصوصاً خرمشهر (اشاره به آیت الله شبیر خاقانی) محکوم می‌کنیم. ما هر گونه تجزیه‌طلبی و اخلالگری را محکوم کرده تا پای جان از نظام جمهوری اسلامی و وحدت کلمه و استاندار (تیمسار دریادار احمد مدنی) دفاع خواهیم کرد.»

(بحران در خوزستان - جنگ نامهٔ اول ج ۲: ۳۸۵- به نقل از روزنامه کیهان ۵۸/۳/۱۳- ص (۳)) همچنین اطلاعیه (فتوائی از جانب آیت الله شیخ محمد کرمی - به تاریخ ۲/رجب/۱۳۹۹- به شرح زیر صادر شد:

۳/ رجب/ ۱۳۹۹　　بسمه تعالی

إخواننا المسلمين العرب في خوزستان دامت تأييداتهم في هذه المواقع الحساسة
في هذه المملكة الاسلامية التي هي مركز الدائرة للممالك الاسلامية الأخرى ألفت
انظاركم الى النكات المندرجة ذيلاً :
(۱) لاشك ان المجتمع الايراني يشكل الاكثرية الساحقة من المسلمين ونحن منهم وقد
اعطيتم آرائكم الايجابية للجمهورية الاسلامية والدين الاسلامي هو الصادق في
قوانينه المنسجم مع كافة افراد البشرية على اختلاف مشاربها العقائدية
بحيث لم يقع تعارض بين افراده ومشاربهم نعم كل محرز بالنظام مشوش
للاوضاع هريق للدماء مرعب للنساء والضعفاء محكوم بنظره وان كان
مسلماً كثير الصيام والصلاة
(۲) العقائد حرة في الدين الاسلامي اذا اريد بها البحث العلمي أما اذا
اذا كانت باباً للفساد وداعية الى التشويش في الاوضاع فانها ممنوعة محكومة
عند الناس قاطبة.
(۳) المراجع الدينيين واعضاء الدولة المسئولون تعهدوا ببسط العدالة الاجتماعية
لكل عربياً كان ام غير عربي فالذي حرز لبعض المتهورين القيام في وجه
[illegible] فان الانتهاز انما يحصل حيث يحصل تبعيض ولو عن شبهة او غفلة في
حال ان شيئاً من ذلك لم يحصل حتى الآن : لقد تضمن السيد المرجع
الخميني حفظه الله بصراحة بمنشوره الذي وسطني في بلاغه للعشائر عامة
وتكفل لهم بكل حق مشروع معتدر بشرط استقرار الحكومة الاسلامية
ولكن مع الاسف نرى المرجفين بهذه الحكومة تتناوبون الايام
القليلة في الهجمة عليها وتعكير الصفو على الناس جميعا فاني وجدت
عن هؤلاء المرجفين عند لم دعائمهم الاسلامية وانه ما علم بجارة لتثبيت
الجمهورية الاسلامية . انتم ايها المسلمون العرب سوف لتتم ايام الدين الاسلامي
اكثر من غيركم فتوجهوا لانفسكم واحفظوها باعة [illegible] والسلام
عليكم　　الاحقر　　رضا الكرمي



نامه آقای کرمی دستنویس

«بسمه تعالی»

«اخواننا المسلمین العرب فی خوزستان دامت تأیید اتهم فی هذه المواقع الحساسة و فی هذه المملکة الاسلامیة التی هی مرکز الدائره للمالک الاسلامیة الاخری. ألفتُ انظار کم الی النکات المشروحة ذیلاً:

(۱) لا شکّ ان المجتمع الایرانی یشکل الاکثریة الساحقة من المسلمین و نحنُ منهم و قد اعطیتم آرائکم الأیجابیه للجمهوریة الأسلامیة و الدین الاسلامی هو الصادق فی قوانینه المنسجم فی کافة افراد البشریة علی اختلاف مشار بها العقائدیة یعطیهم بقانونه بما یغّطی به افراده و مشایعیه نعم کل مُخلّ بالنظام مشوش الاوضاع مُریق للدماء مُرعب للنساء و الضعفاء محکوم بنظره و ان کان مسلماً کثیر الصیام و الصلاة.

(۲) العقائد حُره فی الدین الاسلامی اذا أرید بها البحث العلمی اما اذا کانت باباً للفساد و داعیة الی التشویش فی الاوضاع فانها ممنوعة محکومة عند الناس قاطبةً.

(۳) المراجع الدینیون و اعضاء الدولة المسئولون تعهدوا ببسط العدالة الاجتماعیة لکل أحد عربیاً کان ام غیر عربی. فما الذی جوزّ لبعض المنتهزین القیام فی وجوههم فان الا نتهاز انّما یفعل حیث یحصل تبعیض و لوعن اشتباه او غفلة فی حال ان شیئاً من ذلک لم یحصل و حتی الأن: لقد تضمّن السید مرجع الخمینی حفظه الله بصراحة منشوره الذی وسطنی فی ابلاغه للعشائر عامة و تکفل لهم بکل حّق مشروع مقدور، شریطة استقرار الحکومة الاسلامیة و لکن مع الأسف نریٰ المرجفین بهذه الحکومة تتناوب مع الایام القلیلة فی الهیمنه علیها و تعکر الصفوف علی الناس جمیعاً فاین ذهبت عن هؤلاء المرجفین عقولهم و عقائد هم الاسلامیة و اندفاعهم بحراره لتثبیت الجمهوریة الاسلامیة. انتم ایها المسلمون العرب مسئولیتکم امام الدین الاسلامی اکثر من غیرکم فتوجهوا لانفسکم و احذر و اباعة ضمائرهم و خونة اوطانهم. والسلام علیکم.

ألأحقر: محمد الکرمی «امضاء» و (مهر)

روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۳/۱۴ ص (۳) (خبرگزاری پارس)، به نقل از فرمانداری خرمشهر نوشت: کنترل شهر خرمشهر کاملاً در دست پاسداران انقلاب است و نیاز به کمک دیگر هموطنان نیست. هیچ گونه خطری متوجه این منطقه نیست و مرزها در کنترل مأموران مربوطه است. وی آخرین رقم کشته شدگان خرمشهر را (۳۷) تن و تعداد مجروحین را (۱۹۱) نفر اعلام کرد.»

از سوی دیگر استاندار خوزستان در یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه اطلاعات ۵۸/۳/۱۶ – ص (۱) –«در مورد "پان عربیسم" در خوزستان گفت: احساس عربیت فقط در خرمشهر نیست بلکه در تمام خوزستان، است «جبهة التحریر» خوزستان از مدتها پیش تشکیل شده است و می خواستند خوزستان را از ایران جدا کنند ولی مرحوم «شیخ خزعل» نگذاشت (لازم به تذکر است که شیخ خزعل در تاریخ پهلوی بالاخص در سفر نامهٔ رضا شاه به خوزستان «فتح خوزستان» ایشان را انگلیسی، خائن و تجزیه طلب معرفی کرده بنابراین یک افسر معتقد و قسم خورده به نظام شاهنشاهی نباید خلاف آن را بگوید.) ولی پسرش الان آدم بدی است. شیخ راشد، نمایندهٔ نوهٔ شیخ خزعل در خوزستان پول تقسیم کرده است. مدنی افزود: مسئله خوزستان در «برون مرزی» در دراز مدت حل نخواهد شد. آنچه را «درون مرزی» است من حل می‌کنم. وی در مورد شیخ شبیر خاقانی گفت: من نمایندگان مردم عشایر، عرب را می‌پذیرم. شیخ طاهر هم نماینده تمام عربهانیست. بلکه نماینده گروهی است بنام «خلق عرب» ایرانی محدود به هزار و دویست نفری که در مسجد امام صادق(ع) خرمشهر متحصن نیست.»[۱۲۷]

کانون فرهنگی خلق عرب خرمشهر اعلامیه شماره (۱۴) خود را به حوادث روز چهارشنبه ۵۸/۳/۹ – به این شهر اختصاص داده است. متن کامل اعلامیه به شرح زیر

است: «بسم الله الرحمن الرحیم: بالاخره دشمنان خلق عرب توطئه‌ای را که برای سرکوبی خلق قهرمان ما در سر می‌پروراندند. بامداد روز چهارشنبه ۵۸/۳/۹ - به اجراء در آوردند و فرزندان ما را به خاک و خون کشیدند. ما در این جا قصد نداریم که به شرح کامل واقعه و حوادث قبل از آن بپردازیم چون در نظر داریم در اعلامیه‌های بعدی حقایق را مفصلاً به اطلاع مردم رزمنده ایران برسانیم. هدف از انتشار این اعلامیه توضیح و ردیابی بعضی از نکات و حرف‌های مغلوط عده‌ای از سردمداران است. نخست از عامل اجرای توطئه شروع می‌کنیم. تیمسار مدنی کیست؟ چطور در زمان رژیم پهلوی به درجه تیمساری رسید؟ آیا حائز تمامی شرایط لازم برای وصول به این درجه در زمان حاکم قبلی (طاغوت) بود؟ چه کسی تیمسار مدنی را به وزارت دفاع منصوب کرد؟ و چرا و چه کسی بعد از مدت کوتاهی او را از این شغل برکنار کرد؟ چرا این شخص... ارتشی را به استانداری خوزستان انتخاب کردند. در حالی که هنوز پست فرماندهی نیروی دریائی را با خود یدک می‌کشید.

چرا تیمسار مدنی بلاانقطاع خلق عرب را به تجزیه‌طلبی متهم میکند؟ چرا مدنی تجزیه طلبان را معرفی و یا دستگیر نمی‌کند؟ دلایل و مدارک مدنی چیست؟ چرا آنها را رد نمی‌کند؟ و باز تیمسار مدنی همه اعضای سازمان‌ها و کانونهای سیاسی خلق عرب را تجزیه‌طلب، اخلالگر، ضد انقلابی می‌داند یا خیر؟ باز اگر جواب مثبت است. دلیل او چیست؟ و اگر منفی است، چرا دستور انحلال همهٔ آنها را صادر کرد؟ مدنی ادعا می‌کند که عده‌ای از پشت مرزها وارد شده و به پاسداران و گارد گمرک محمره (خرمشهر) حمله کرده‌اند. چرا این خارجی‌ها را دستگیر نمی‌کند؟ اینها کجا هستند؟ چرا رسماً به کشورهای خارجی اعتراضی نمی‌کند؟ اگر مدنی از مقابله با آنها عاجز است. اولاً چرا به دولت گزارش نمی‌دهد که دولت از راه دیپلماتیک و یا سازمان ملل متحد اقدام کند. ثانیاً

اگر قادر به مقابله با خارجیان نیست. پس چرا به قتل عام خلق عرب می‌پردازد!؟ و اما مگر این کشور دولت ندارد!؟ چرا مقامات بلند پایه پاسخ‌گوی دولت در این باره چیزی نمی‌گویند؟ آخر این تیمسار مدنی چکاره است؟ واقعاً این مدنی چکاره است که هر چه دلش می‌خواهد انجام می‌دهد، و هر چه بر زبانش می‌آید می‌گوید. و هیچکس جلودارش نیست!؟ این شخص که با مرتجع‌ترین اشخاص مثل، کرمی‌ها (منظور شیخ محمد، شیخ علی و هادی کرمی)، و «شیخ عیسیٰ طرفی» یعنی همدستان شاه خائن و ساواک بهترین رابطه‌ها را دارد. این شخص که با سرمایه‌داران و چپاولگران و فئودالها و رؤسای دوران پهلوی رابطه بسیار محکم و حسنه دارد. این شخص که با سلیمانی‌ها، هدایتی‌ها، مطوف‌ها، کازرونی‌ها، زارع‌ها، نجارزاده‌ها و دیگر بازاریان استثمارگر و دشمنان خلق عرب روابطی بسیار نزدیک و صمیمی دارد. و روحانی نماهای همچون: «نوری»، «موسوی» و «محمدی» و غیره را وسیله اجرای اغراض خود قرار می‌دهد. چکاره است؟ برای چه به خوزستان آمده است؟ و اما درباره حادثه بامداد چهارشنبه ۵۸/۳/۹ – آقای مدنی می‌گوید: که نیمه‌های شب یک پیکان سفید رنگ، شروع به تیراندازی در خیابانهای شهر می‌کند. ما می‌پرسیم این پیکان متعلق به چه کسی بود؟ اگر مال شما بود دیگر چرا حرف می‌زنید! اگر از آن خلق عرب بود، آخر چه دلیلی داشت که در خیابهانهای شهر به تیراندازی بپردازد. لابُد می‌خواست گارد و کماندوهای شما را پیدا کند! و اصولاً شما که این همه متکی به خود هستید و قدرت کشت و کشتار و دستگیری و تفتیش خانه‌ها و غیره را دارید، چرا ماشین مذکور را متوقف نکردید و سرنشینان آن را دستگیر نکردید؟

شما که در یک لحظه بندر محمره (خرمشهر) و پالایشگاه آبادان را پر از گارد و کماندو و پاسدار کردید، شما که تمام راههای روستائی منتهی به شهرهای عبادان (آبادان) و

محمره (خرمشهر) را بسته بودید. شما که در یک چشم به هم زدن تمام کوچه‌ها و معابر را به بهترین شکل سنگربندی کردید! راستی این ضد انقلابیون چه کسانی هستند که در تمام شهرها و روستاهای عرب نشین خوزستان تظاهرات ده‌ها هزار نفری علیه شما و علیه قتل عام خلق عرب به راه می‌اندازند؟ حتماً این تظاهرکنندگان خارجی‌اند! حتماً از عراق و کویت و اروپا آمده‌اند!

آقای مدنی شب حادثه به محمره (خرمشهر) می‌آیند و تا ساعت (۲) بامداد روز چهارشنبه با نمایندگان آیت الله خاقانی مذاکره می‌کند. در این نشست مدنی قبول می‌کند که جهت تخلیه محل سازمان سیاسی خلق عرب و کانون فرهنگی عرب تا روز پنجشنبه مهلت بدهند. حال که مدنی قول می‌دهد چرا زیر قولش می‌زند؟ و یکی دو ساعت بعد با تمام وجود حمله می‌کند.

چرا متحصنین کانون فرهنگی عرب را که نه اسلحه داشتند و نه نگهبان مسلح، دستگیر می‌کند و بعد آنها را در رادیو و تلویزیون اخلالگر و ضد انقلابی معرفی می‌کند؟ چرا با مسلسل‌های سنگین و نارنجک و وسایل دیگر به سازمان سیاسی خلق عرب حمله می‌کند، و خون ده‌ها تن از جوانان عرب را سنگفرش خیابان می‌سازد؟ چرا به عوامل خود دستور می‌دهد که در هر جای شهر یکی از افراد عرب اعم از زن، بچه، پیر و جوان را دیدند بلافاصله او را با سُرب داغ نقش به زمین سازند؟ حتماً ضد انقلابی‌اند!

چرا افراد مدنی به کانون فرهنگی عرب عبادان (آبادان) حمله می‌کنند و چند جوان عرب را در آنجا می‌کُشند و بقیه را زخمی روانه بیمارستانها می‌کنند؟ چرا به خانه‌های مردم عرب حمله می‌کنند و به دستگیری فرزندان آنها و تفتیش خانه‌هایشان می‌پردازند؟ چرا با جنگ روانی و تهدید و ارعاب به وسیله دادگاه انقلاب در صدد تخریب روحیه خلق عرب بر می‌آیند؟ آیا می‌شود خلق را به این شکل تسلیم کرد؟ تاریخ خلاف

این را به ما ثابت کرده است. و اما اهداف طراحان حمله مزبور را می‌توان این چنین خلاصه کرد:

۱- ایجاد نفاق و اختلاف میان عرب و عجم و در نتیجه از بین بردن وحدت خلق‌ها و تضعیف و تخریب انقلاب.

۲- ایراد ضربه محکم و قاطع بر خلق عرب تا بدینوسیله روحیه خلق عرب تضعیف گشته و از حقوق خویش یعنی خودمختاری چشم پوشی کنند و تنها به اصلاحات جزئی قناعت ورزد.

۳- تا به دیگر خلق‌ها و نیروهای مترقی و کارگران مخصوصاً کارگران اعتصابی خوزستان فهمانده شود که دولت از به کار بردن هیچ وسیله‌ای برای سرکوبی آنها ابا ندارد.

۴- روحیه ارتش و نیروهای انتظامی را تقویت کنند.

۵- نیروهای قلع و قمع و سرکوب خود را بیازمانید، و میزان وفاداری نیروهای ناآگاه و قشری را نسبت به خودشان ارزیابی کنند.

۶- تا نشان دهند که از مخالفت و اعتراض روحانیون و آیات عظام واهمه‌ای ندارند.

۷- با تهمت زدن به کشورهای عرب، خلق‌های ایران را نسبت به همه خلق‌ها و کشورهای عرب مخصوصاً خلق مبارز فلسطین بدبین کنند.»[۱۲۸] «کانون فرهنگی عرب محمره (خرمشهر)»

(سند شماره (۲۰۹۹۳۹) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ اعلامیه شماره (۱۴) کانون فرهنگی عرب خرمشهر ۵۸/۳/۱۵)

از سوی دیگر، «سازمان سیاسی خلق عرب» در تلگرافی از «کورت والدهایم» دبیر کل سازمان ملل درخواست کمک کرد. در این تلگراف آمده است: «به نام خلق عرب» از شما می‌خواهیم با اعزام نمایندگان خود به این منطقه، به دستگیری بی گناهان پایان

دهید. زندانیان سیاسی را که به خاطر عرب بودنشان و نه به دلیل ارتکاب جرمی زندانی شده‌اند آزاد سازید.» به گزارش رویتر، سازمان سیاسی خلق عرب با اعلام این مطلب که مقامات دولتی از انجام تعهد خود سرباز زده‌اند.» ادعا کرد: اعراب ایران ضد انقلابی، تجزیه طلب و ساواکی نامیده شده‌اند، تا این امکان وجود داشته باشد که آنها را از حقوقشان محروم نمایند.»(۱۲۹)

(خبرگزاری پارس - گزارشهای ویژه و خبر گزاری رویتر «نشریه شماره (۲)، ۵۸/۴/۱۳ - ص (۲)) همچنین روزنامه «المستقبل» چاپ پاریس در مقاله‌ای به قلم «احمد بهاء الدین» با اشاره به سیاست آمریکا در ایجاد اختلاف بین ایران و اعراب نوشت: «آیت الله خمینی» خود را نه فقط یک رهبر ایرانی بلکه یک رهبر «اسلامی» می‌دانند و به همین جهت تلاش دارند تا عواطف مسلمانان خارج از ایران را کسب کنند. در حالی که بعضی از رجال ایرانی که با امام خمینی کار می‌کنند، فقط «ایرانی» فکر می‌کنند. و بعضی از آنها چنان در «ناسیونالیسم ایران» افراطی هستند که می‌توان از آن به آسانی علیه اعراب استفاده کرد.

به نظر آمریکا به طور اخص و عرب به طور اعم، از دست رفتن ایران خطرناکتر از برپائی یک پیماندوستی میان ایران و اعراب نیست. که این رویه از مهمترین شیوه‌های حکومت شاه و یکی از مهمترین جنبه‌های نقشه خاورمیانه است. هم اکنون بعضی از آیات عظام و تنی چند از وزرای کابینه همین روش را دارند و اندیشه ناسیونالیسم ایران و تعصب ضد عربی بر آنها غلبه دارد. و این موضوع را به خوبی در به وجود آوردن مشکلات با اعراب و اعلام نظرهائی علیه عراق و علیه عربیت بحرین به خوبی دیدیم. امام خمینی این کهنسال داهیه به خوبی می‌دانند که در اطراف ایشان چه می‌گذرد. امام خمینی فرستاده مخصوصی نزد تعدادی از رهبران عرب فرستادند و به آنها با قاطعیت پیام دادند:

«به اظهاراتی که گفته می‌شود، و رفتارهای خود سرانه‌ای که می‌شود، توجه نکنید زیرا اوضاع هنوز استقرار نیافته است. امام خمینی از رهبران عرب خواسته است تا در هر مشکل حساسی با ایشان تماس بگیرند.» المستقبل در پایان تأکید کرد: بهترین کاری که اعراب می‌توانند بکنند این است که آرامش خود را حفظ کنند و در تحریکات طراحی شده افراط ننمایند و گفته‌های امام خمینی را مدنظر قرار دهند و به آنها عمل کنند.» (بحران در خوزستان – ج ۲: ۷۵۴– به نقل از روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۴/۱۱ – ص (۴))

فصل بیست و دوم

*** آغاز جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور / ۱۳۵۹ (۲۲ / سپتامبر / ۱۹۸۰):**

تا پیش از انقلاب اسلامی ایران. قدرتهای شرق و غرب از تجزیه ایران، به جهت منافع خود جلوگیری می‌کردند. اما پس از انقلاب اسلامی و پایان جنگ سرد و فرو پاشی نظام کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سرآغاز نظام نوین جهانی قدرتهای استکباری جهان بر خلاف گذشته خواهان تجزیه ایران هستند که با استفاده از عوامل داخلی و خارجی خود زمینه‌های مناسب را برای این منظور مهیا ساختند. از جمله، این دخالت‌ها طرح براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران توسط کشور عراق بود.

*** طرح براندازی «جمهوری نوپای اسلامی ایران» ـ**

این طرح در ۳۱/ شهریور/۱۳۵۹ – شمسی (۲۲/سپتامبر/۱۹۸۰)، با تحریک و تحریض دول استکباری و در رأس آنها آمریکای جهانخوار و صهیونیستهای غاصب، وتوسط دولت عراق به مورد اجراء گذاشته شد. هدف اصلی حمله براندازی نظام جدید: «جمهوری نوپای اسلامی ایران» بوده که ارتش عراق با دوازده لشکر زرهی مکانیزه و پیاده از جهت مرزهای غربی به طول (۱۶۰۹ کیلومتر) به خاک ایران تجاوز کرد. و در پنج استان مرزی (آذربایجان غربی، کُردستان، کرمانشاهان، ایلام و خوزستان)، پیشروی کرد. که با دلاوریهای سپاهیان اسلام پیشروی نیروهای عراقی متوقف و سپس در یکایک جبهه‌های جنگ به عقب رانده شد. در امتداد مرزهای خشکی و آبی خوزستان با عراق علاوه بر دلاوریهای رزمندگان ارتش و سپاه، اعراب منطقه‌ی (خوزستان) همچون گذشته با تشکیل هسته‌های مقاومت توانستند ضربه‌های مهلکی به نیروهای مهاجم

وارد آورند. و پس از هشت سال دفاع مقدس از سرزمین آباء و اجداد خود، این توطئه جدید نیز همانند توطئه‌ها و طرحهای دیگر عقیم ساختند. که مسئولین کشوری و لشکری بارها و بارها به این مسئله اشاره کرده‌اند. از طرفی دیگر تعداد شهدای عرب و غیر عرب [۱۳۰] این خطهٔ قهرمان‌پرور گویای روشنی از ایثار و رشادت مردم خوزستان در راه حفظ و صیانت مرزهای کشور از تجاوز گران خارجی است.

«تاریخچه اختلاف مرزی در مورد اروند رود(شط العرب، به طول تقریباً ۸۰ کیلومتر در ناحیه مرزی و چند صد متر پهنا و قابل کشتیرانی است.) نسبتاً طولانی است و به پیش از پیدایش کشور عراق به زمانی مربوط می‌شود. که این کشور بخشی از امپراتوری عثمانی بود، و این رودخانه مرز سیاسی میان ایران و عثمانی قرار گرفته بود.

در سال ۱۸۴۷ میلادی دولتهای بریتانیا و روسیه سعی کردند با میانجیگری میان ایران و عثمانی به تحدید حدود بپردازند. در معاهده‌ای که در آن سال بسته شد، جزیره عثمانی خضر (جزیرة الخضر «عبادان» یا آبادان) به ایران واگذار شد. و مرز به طور ضمنی در امتداد ساحل شرقی شط العرب (در خاک ایران) تعیین گردید. این وضع در پروتکل (۱۹۱۳)، میان عثمانی و ایران تأیید شد. و حاکمیت کامل عثمانی‌ها بر روی اروند رود (شط العرب)، سوای چند جزیرهٔ کوچک و لنگر گاه مقابل بندر خرمشهر مورد قبول واقع شد.

در سال ۱۹۳۷- موافقت شد که در یک قطعهٔ (۶/۵) کیلومتری از رودخانه مقابل بندر نفتی آبادان که در آن موقع در حال رشد و شکوفائی بود، خط تالوگ (خط القعر - قسمت عمیق رودخانه)، مرز باشد.

در سال ۱۹۷۵- دو دولت ایران و عراق، موافقت کردند که مرز میان دو کشور خط تالوگ رودخانه باشد. مشروط بر این که دولت ایران از حمایت شورشیان «کُرد» در شمال

عراق دست بردارد. در پی انقلاب ایران روابط میان دو دولت تیره شد. و مرز بهانه‌ای شد، برای ابراز خصومت علیه ایران گردید. و عراق بطور یکجانبه موافقتنامه مرزی سال ۱۹۷۵ (الجزیره) را باطل اعلام کرد. و رئس جمهور وقت عراق (صدام حسین) موافقت نامهٔ مزبور را به نشانهٔ اعلان جنگ به دولت جمهوری اسلامی ایران در مقابل دوربین تلویزیون پاره کرد و در مدت کوتاهی به خاک ایران تجاوز نمود.»[۱۳۱]

«روزنامهٔ لوموند پاریس مورخ ۲۹/سپتامبر/۱۹۸۰ - (هفت روز پس از حمله عراق به ایران)، ضمن شرح اختلافات بین ایران و عراق نوشت: قبل از جنگ جهانی دوم و دقیق‌تر در ژوئیه/۱۹۳۷ - طی موافقتنامه مرزی که زیر نظر دولت انگلستان منعقد می‌شود. خط مرزی به ساحل ایرانی «شط العرب» برده شد و تمامی شط العرب (اروند رود) به عراق تعلق گرفت.»[۱۳۲]

بنا به ادعای آقای «ابراهیم یزدی» وزیر امور خارجه دولت موقت (مهندس مهدی بازرگان): «ایران یک ماه قبل از یورش نیروهای عراق به خاک ایران به وسیله آقای «شمس اردکانی» سفیر ایران در کویت، اطلاع یافتیم که افسران شیعی عراق به مقامات سفارت ایران در کویت اطلاع داده‌اند، که عراق عنقریب به ایران حمله می‌کند. ناگفته نماند که افسران شیعه عراق پیش از انقلاب اسلامی نیز با مأمورین ساواک اداره (۲) و (۸) همکاری نزدیک داشتند. و اطلاعات لازم را در اختیار مسئولین قرار می‌دادند. و بدینترتیب همان طور که پیش بینی می‌شد، عراق در ۳۱/شهریور/۱۳۵۹ - در یک حمله گسترده پس از عبور از مرز و تصرف جاده اهواز - خرمشهر خود را به رود کارون رساند. و با نصب پلهای شناور نظامی بر روی رودخانه به ساحل شرقی آن دست یافت. و پس از تصرف «بندر خرمشهر» (۴/آبان/۱۳۵۹) و محاصره بندر آبادان به پیشروی خود به سوی اهواز ادامه داد. از جهتی دیگر بخشهای وسیعی از دشت آزادگان (دشت میشان) از جمله:

بستان، حویزه و سوسنگرد به اشغال نیروهای عراق در آمدند. جنگ تمام عیار در استان خوزستان از منطقهٔ شلمچهٔ خرمشهر آغاز شد:

* **اشغال خرمشهر:** «بعد از ظهر دوشنبه ۳۱/شهریور/۱۳۵۹– ناگهان بارانی از آتش بر خرمشهر باریدن می گیرد، و شهر را غرق در آتش و دود می‌سازد. بعد از ضربهٔ هوائی عراق بر فرودگاههای ایران در بعد از ظهر ۵۹/۶/۳۱ – یگانهای زمینی عراق مأموریت خود را شروع کردند. تیپ (۲۶) زرهی عراق از شلمچه به سوی جاده خرمشهر– اهواز و تیپ (۶) زرهی نیز از شلمچه و از محور چپ تیپ ۲۶ – زرهی حرکت کردند. گردان دوم ویژه تیپ (۳۱) عراق نیز برای نفوذ به داخل خرمشهر عملیات خود را آغاز کرد. عراق ابتدا سعی کرد عقبهٔ اصلی خرمشهر یعنی جاده خرمشهر –اهواز را تهدید کند و امکان مقاومت نیروهای مستقر در مرز و پاسگاههای مرزی را خنثی سازد.

از سوی دیگر، طبق طرحی که از قبل مورد توافق مسئولین اتاق جنگ خرمشهر قرار گرفته بود، در صورت حمله عراق وظیفه دفاع از مرزها را ارتش و ژاندارمری به عهده داشت و در صورت پیشروی دشمن وعبور از مرز «شلمچه» و رسیدن به دروازه‌های شهر، برادران سپاه به همراه مردم دفاع از شهر را به عهده گیرند.

یک هفته پس از هجوم سراسری دشمن و تلاش برای تصرف خرمشهر، یگانهای دشمن در سطح وسیعی گسترش یافتند. و نیروهای پیاده، مکانیزه و زرهی خود را از غرب تا شمال خرمشهر (از نزدیکی اروند تا نزدیکی رود کارون)، به فاصله (۶–۵) کیلومتری شهر آرایش دادند و جبهه‌های متعددی را به سوی خرمشهر گشودند.

نیروی بی پشتیبان سپاه و بسیج بدون برخورداری از تجهیزات کافی و مناسب با استقرار در محورهای ورودی از جان خود برای سدّ هجوم دشمن مایه گذاشته‌اند و مردان و زنان فداکار خرمشهر نیز در حدّ توان در تلاشند. یگانهای نظامی مستقر در خرمشهر

سازمان خود را از دست داده‌اند و تعدای از برادران متعهد ارتشی، دیگر رزمندگان را همراهی می کنند. ولی عده‌ای از نیروهمای نظامی در شهر پراکنده‌اند و کنار مسجد یای جائی که از آتش توپخانه عراق مصون باشد، اطراق کرده‌اند. دژبان از دست اینها عاجز شده است. سروان خلیلیان (مسئول دژبانی نیروی دریائی خرمشهر)، تعدادی از سربازان را جمع آوری کرده به جبهه می‌فرستد. ولی آنها خط را ترک کرده به عقب می‌آیند.

فرمانده سپاه دائم در پی تهیه سلاح و تجهیزات و نیروست تا خرمشهر را از محاصره اشغال نجات دهد. او مرتب در اتاق جنگ فریاد می‌زند و با هر جا که لازم بوده تماس گرفته و درخواست نیرو و تجهیزات و ارسال هواپیما برای بمباران قوای دشمن کرده است. فشار دشمن از یکسو و نبود نیرو و تجهزات از سوی دیگر به گونه‌ای است که درخواستهای او در بسیاری اوقات با التماس و گریه همراه می‌شود.

وعدهٔ ارسال نیرو، سلاح، توپخانه و زرهی داده می‌شد، اما از رسیدن آنها خبری نبود.

شروع هجوم دشمن - قبل از روشنائی هوا در روز ۵۹/۷/۷- دشمن چنان محور «پل‌نو» را زیر آتش خود گرفت که دیگر احتمال زنده ماندن کسی نمی‌رود. در پی آن نیروهای مهاجم به سوی خرمشهر به حرکت در آمدند.

*** هجوم دشمن از محورهای: بندر، دوربند و پیش ساخته در روزهای ۸ و ۹/مهر:**

بعد از تغییر اهداف نظامی عراق از اشغال کامل و سریع خوزستان به تصرف بخشی از آن، فرماندهان عراقی در نهمین روز، واحدهای مهاجم خود را در سه محور، بندر (محور غربی)، دور بندر (محور مرکزی) و پُلیس راه (محور شمالی) آرایش داده برای هجوم آماده کردند. تا رزمندگان را غافلگیر کرده، با ایجاد تشتت در بین آنها سریعتر به اهداف خود دست یابند. محور بندر (محور غربی)، با پیشروی و استقرار نیروهای عراقی در امتداد اروند رود (شط العرب) برادران اطلاعات سپاه خبر را به اطلاع فرمانده سپاه می‌رسانند.

برادر جهان‌آرا به چند گروه از بچه‌ها دستور حضور در گمرک و دفاع از آن را می‌دهد.

محور دور بندر - کشتارگاه (محور مرکزی) - دشمن همزمان با هجوم و پیشروی به سوی بندر و گمرگ خرمشهر تلاش دیگری را نیز در محور جادۀ شلمچه به سوی مرکز شهر آغاز می‌کند. با توجه به هجوم غافلگیرانه دشمن در محور دوربند(کشتارگاه)، بخشی از نیروهای مدافع محور مرکزی به بندر و محوطه گمرک اعزام شدند. و به این ترتیب توان نیروی خودی در این محور کاهش می‌یابد. شهربانی اهواز در گزارشی اعلام کرد: «نیروهای خودی در نوار مرزی عقب‌نشینی کرده، مقاومت نمی‌کنند. نیروی دشمن تا پاسگاه دور بندر جلو آمده است احتیاج به کمک فوری است.»

واحد اطلاعات سپاه خوزستان نیز گزارش داد: «نیروهای دشمن تا پاسگاه دوربند جلو آمده‌اند. حدود ۲۰ دستگاه تانک دشمن در سمت راست خارج از شهر مستقر شده‌اند. دشمن از طریق «پل‌نو» نیز در حال پیشروی است و تعدادی از افراد خودی کشته و یا اسیر شده‌اند.»

محور جاده اهواز - خرمشهر (محور شمالی) با شکست سختی که نیروهای تکاور عراق در روز ۵۹/۷/۷ - در محور ساختمانهای پیش ساخته متحمل شدند. لشکر ۳ زرهی عراق تصمیم گرفت حملۀ جدیدی را با یگانهای زرهی در مجاورت همین محور ترتیب دهد. بنا به گزارش ستاد اروند از ساعت ۲۱ همین روز پادگان «دژ» و اطراف آن زیر آتش شدید توپخانه قرار گرفت و تا روز ۵۹/۷/۸- ادامه یافت.

شهربانی اهواز نیز اعلام می‌کند: «از ساعت ۵ بامداد ۵۹/۷/۸- خرمشهر زیر آتش نیروهای عراقی بوده و قوای دشمن در نزدیکی پلیس راه مستقر شده‌اند.»

همچنین بنا به گزارش شهربانی آبادان از صبح روز ۵۹/۷/۹- حملات هوائی شروع شده و تمام شهر، پل خرمشهر بیمارستانها و... زیر بمباران دشمن قرار دارند. و تماس با

خرمشهر ممکن نیست.

ستاد مشترک ارتش به نقل از سپاه پاسداران گزارش می‌دهد: نیروهای زرهی دشمن در جاده اهواز - خرمشهر نزدیک انبارهای عمومی، ۵ کیلومتری خرمشهر هستند. که با آتش توپخانه و خمپاره پشتیبانی می‌شوند. و هدفشان محاصره خرمشهر و آبادان است.

عبور دشمن از رودخانه کارون - پس از شکست طرح اولیه، در مرحلهٔ دوم، همزمان با تلاش دشمن برای پیشروی به سوی خرمشهر یگانهائی نیز مأمور حرکت به طرف کارون و تلاش برای عبور از آن شدند. با توجه به اقدامات دشمن در این مورد لشکر ۹۲ - روز ۵۹/۷/۱۰- به ستاد اروند پیام می‌دهد که به ژاندارمری ابلاغ شود، پلی را که توسط نیروهای عراقی روی کارون نصب شده منهدم نمایند. هر چند قوای عراقی تا این زمان موفق به احداث پل روی کارون نشده‌اند. ولی این پیام حداقل هشدار مهمی در این زمینه بوده است. در تاریخ ۵۹/۷/۱۶- ستاد اروند در گزارشی به لشگر ۹۲- زرهی و ژاندارمری جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که یک گروهان عراقی از طرف خرمشهر به سوی کارون رفته تا با زدن پل رود کارون محور اهواز - آبادان را از طریق دار خوین ببندد و خرمشهر و آبادان را از سه طرف محاصره کنند.

سرانجام روز ۵۹/۷/۱۹ - اطلاعات سپاه آبادان اعلام کرد: «ساعت ۹ صبح امروز نیروهای عراقی از طریق پلی که بر رودخانهٔ کارون در منطقه «سلمانه» زدند. به شرق کارون رفته، جاده اهواز - آبادان را قطع کرده، بسیاری از مردم را اسیر کردند.»

روند حملات و درگیریهای ۱۱ تا ۲۱/مهر/۵۹- دشمن که تا این زمان (۵۹/۷/۱۱) یعنی شروع مرحله سوم تهاجم به خرمشهر از اروند رود تا کارون (از جنوب غربی تا شمالشرقی خرمشهر) نیم حلقه‌ای دور شهر کشیده و خود را به چند کیلومتری شهر (۴ تا ۸ کیلومتری) رسانده است. با به کارگیری قوای کمکی و انواع آتشهای سبک و سنگین،

تلاش فراوانی برای اشغال خرمشهر به عمل می‌آورد اما مقاومت رزمندگان اسلام با وجود شهادتهاو جراحتهای بسیار مانع از دستیابی کامل دشمن به اهدافش می‌شود. ارتش عراق در بیش از ده روز نبرد سنگین با تحمل تلفات بسیار و انهدام تعدادی از پایگاههایش، سرانجام توانست، جاپائی در مدخل شهر (چهارراه کشتارگاه) به دست آورد. دشمن در محور بندر مقداری پیشروی کرد و مسجدی را در محدودهٔ بندر به تصرف در آورد و از سمت شمال نیز خود را به پشت پادگان «دژ» رساند. در این مرحله قوای عراقی با عبور از کارون، اولین گام را در جهت محاصره آبادان و تشدید فشار بر خرمشهر برداشتند.

شهربانی خرمشهر در اوایل روز ۵۹/۷/۲۱- اعلام کرد: «از شب گذشته نیروهای عراقی در دروازهٔ شهر در کشتارگاه و پشت پادگان «دژ» با نیروهای خودی درگیر شده‌اند. شهر زیر آتش سنگین دشمن است. اکثر نقاط شهر خراب شده است. از آمار کشته‌ها و زخمی‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست.

شهربانی خرمشهر در گزارش بعدی اعلام کرد که، در ساعت ۱۳:۱۵- نیروهای عراق از گمرک داخل شهر شده‌اند. سربازان خودی گروه گروه در حال فرارند. دشمن در ۵۰۰ متری شهربانی است.

با آغاز روز ۵۹/۷/۲۲- گزارش سپاه آبادان حاکی است: خرمشهر از سوی راه‌آهن پلیس راه و گمرک در محاصره است. دشمن در سه جبهه در حال پیشروی است و نیروهای خودی تاکنون تلفات زیادی داشته‌اند. و جنگ خیابانی در ابتدای کوی طالقانی ادامه دارد. همچنین درگیری سختی بین نیروهای خودی و متجاوزین در پلیس راه و نزدیکی پادگان «دژ» صورت گرفت. در پادگان دژ ۵۰ نفر مجروح شده‌اند. این پادگان توسط نیروهای خودی در حال تخلیه است. از طرف دیگر به علت شلیک شدید خمپاره و

توپخانهٔ دشمن شهر تخلیه شده است، و تنها عدهٔ معدودی مقاومت می‌کنند.

گزارشهای ارسالی از اوضاع خرمشهر در آخرین ساعات حضور رزمندگان همه حاکی از تسلط دشمن بر شهر و بر پل ارتباطی آبادان - خرمشهر و عدم امکان پشتیبانی مدافعان از طریق پل است.

سپاه آبادان در عصر روز ۵۹/۸/۳- گزارش می‌دهد:«نیروهای دشمن فرمانداری خونین شهر (خرمشهر) را تصرف و چهار تیربار در پشت بام آن کار گذاشته‌اند. و قسمتی از چهل متری را تصرف کرده‌اند. از برادران کشته و زخمی زیاد و ارتباط با آبادان قطع است. رفتن به جبهه از طرف آبادان سخت است.

فرمانده عراقی در گزارش روز ۵۹/۸/۴- اعلام کرد: بیمارستان واقع در کنار رودخانهٔ کارون و کارخانه روغن نباتی به اشغال ما در آمد و مقاومتها نیز در داخل شهر پایان یافت. در واقع روز ۱۹۸۰/۱۰/۲۶ (۵۹/۸/۴) روز سقوط کامل شهر بدون درگیری بود.»(۱۳۳) به دنبال پیش روی عراق در اکثر جبهه‌های جنگ بالاخص در استان خوزستان و در پی اشغال بندرخرمشهر، بخش بستان، بخش حویزه و محاصرهٔ بندر نفتی آبادان از سوی عراق بسیج عمومی در سراسر کشور اعلام شد و پس از آمادگی رزمی نیروهای مردمی جهت دفع یورش دشمن طی عملیات مختلف از جمله:

۱- عملیات ثامن‌الائمه و شکست حصر آبادان (۵/مهر/۱۳۶۰)

۲- عملیات طریق القدس و فتح بستان (۸/آذر/۱۳۶۰)

۳- عملیات فتح المبین (غرب دزقول و شوش) که در این عملیات گسترده سپاهیان اسلام توانستد در شب دوم/فروردین/۱۳۶۱- مناطق پادگان «عین خوش»، «دشت عباس»، «ارتفاعات میشداغ»، «تنگه رقابیه»، «چنانه» (کنانه) و... را آزاد کنند.

همچنین در روز ۷/فروردین/۱۳۶۱- سایت‌های رادار دزفول را پس از ماهها اشغال

تصرف کنند.

۴- عملیات «بیت المقدس» «از حویزه تا خرمشهر»، «حویزه شهر مقاومی که در دی ماه/۱۳۵۹- به اشغال نیروهای عراقی در آمده اما در عملیات «بیت المقدس» در تهاجم گسترده، ۱۲/اردیبهشت/۱۳۶۱-

رزمندگان اسلام پس از پاکسازی مناطق اشغالی (حویزه و پادگان حمید) توانستند به نقاط مرزی دست یابند.و علاوه بر آن نیز در سوم/خرداد/۱۳۶۱- خرمشهر قهرمان را پس از ۵۷۸- روز اشغال آزاد سازند.

۵- عملیات رمضان و نفوذ نیروهای مسلمان در خاک عراق، سایر عملیات در منطقه خوزستان شامل: عملیات بدر (۲۰/اسفند/۱۳۶۳) در محدودهٔ «هور العظیم»، «هورالحویزه» والفجر (۶) (دوم/اسفند/۱۳۶۳)، خیبر (۳/اسفند/۱۳۶۳)، ظفر (۱) در (۱۷/خرداد/۱۳۶۴)، قدس (۱) در (۲۴/خرداد/۱۳۶۴)، قدس (۲) در (۴/تیر/۱۳۶۴)، والفجر (۸) در (۲۰/بهمن/۱۳۶۴)، کربلای (۳) در (۱۱/شهریور/۱۳۶۵)، کربلای (۴) در (۴/دی/۱۳۶۵)، کربلای (۵) در (۱۹/دی/۱۳۶۵) و کربلای (۸) در (۱۸/فروردین/۱۳۶۶)، در محورهای مختلف خوزستان انجام گرفت[۱۳۴].»

و بالاخره پس از هشت سال جنگ در ۲۷/تیر/۱۳۶۷- هش دولت جمهوری اسلامی ایران قطعنامه شماره (۵۹۸) شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و جنگ پایان یافت.

دولت عراق در توجیه حملهٔ خود به ایران نقض قرارداد ۱۹۷۵- الجزیره توسط مقامات جمهوری اسلامی ایران می‌داند. عراق مدعی است، که دولت عراق طبق معاهده الجزیره اجازه فعالیت سیاسی به امام خمینی در خاک عراق ندادیم. و بنا به درخواست دولت سابق ایران (رژیم شاهنشاهی)، امام خمینی را از کشور خود بیرون راندیم. اما

مسئولین جدید رژیم انقلابی در ایران نه تنها از خروج از مناطق سوق الجیشی قانونی
عراق طبق معاهده الجزیره امتناع ورزیدند. بلکه از مخالفین عراق در آمریکا دعوت ب
عمل آوردند تا در ایران بر ضد عراق دست به عملیات ایذائی بزنند. از جمله، مسعو
بارزانی فرزند مُلا مصطفٰی بارزانی (مسئول حزب دمکرات کردستان عراق) و جلال
طالبانی (مسئول اتحادیه میهنی کردستان عراق «مقیم سوریه»، اما مسئولین کشو
عراق هرگز به دخالتهای خود در امور داخلی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی
اشاره‌ای نکردند. و بدینسان در پایان جنگ، عراق به عنوان کشور مهاجم و متجاوز د
جنگ هشت ساله شناخته شد. «در دوران جنگ ایران و عراق واکنشی که «صدا
حسین» از اهالی عرب تبار خوزستان انتظار داشت بدیدار نشد. بلکه برعکس به رغ
صدماتی که از جنگ متحمل شده بودند وفاداری آنان به ایران هرگز مورد انکار قرا
نگرفت[۱۳۵].»

***بازسازی و نوسازی مناطق جنگزده خوزستان -**

در رابطه با مسئله بازسازی و نوسازی ویرانیهای پس از جنگ در (۵) استان مرزی
کشور، بالاخص استان خوزستان که خرابیها و ویرانیهای زیادی متحمل شده، امام اُمت
فرموده است: بازسازی را هم چیزی مثل جنگ بدانید و سعی کنید که این أمر از طریق
مردم حل شود.»

رهبر مُعظم انقلاب اسلامی «حضرت آیت‌الله العظمٰی سیدعلی خامنه‌ای در زمینه
بازسازی و نوسازی «بندر خرمشهر» فرمودند: «برای مردم تهران افتخار است که أمر
مهم بازسازی شهر همیشه جاوید خرمشهر را به عهده بگیرند.» بدین‌ترتیب جا دارد که
مسئولین کشور و دولتمردان استان به مناطق مرزی و جنگزدهٔ استان استراتژیک و زرخیز
خوزستان اولویت بیشتری بدهند تا از هر گونه اعمال نفوذ و دسیسه‌های استعماری و ضد

انقلابی جلوگیری بعمل آید.

* تحلیل‌گران غربی در مورد خوزستان پس از جنگ می‌نویسند: «استان نفت خیز خوزستان پیش از تهاجم عراق در ۱۹۸۰ـ و ویرانی آبادان و خرمشهر و «بخش‌های حویزه، بُستان و اروندکنار «قصبة النصار» بخشی از ایران مرکزی به شمار می‌رفت. این استان زرخیز از آثار سرمایه‌گذاریهای شرکت نفت بیش از سایر نقاط ایران بهره‌مند شده بود. در این استان تجهیزات خوب، سطح زندگی و حقوق بالا، صنایع گوناگون، شهرهای مدرن و مجتمعهای بزرگ کشت و صنعت یافت می‌شد. جنگ این پویائی را در هم شکست و موجبات عزیمت بخش مهمی از مردمانی را فراهم ساخت که تبار ایرانی داشتند. البته اهواز با (۷۵۰/۰۰۰ جمعیت) هنوز شهری پر تحرک و پویا باقی مانده ولی در بازیافتن نقش از دست رفته‌اش به عنوان پایتخت نفت تأخیر کرده است. امروزه اهواز یک پایتخت محلی است. که مردم عرب زبان (عرب تبار) منطقه به آن هجوم آورده‌اند. از سر گرفتن برنامه پیشرفت کشاورزی در سر تاسر خوزستان واز سر گرفتن ساختمان کارخانه پتروشیمی بندر امام (بندر شاهپور) ویرانی دو بندری که هنوز تجدید بنا نشده‌اند جبران نمی‌کند، هر چند تاکنون چندین هزار نفر از اهالی آبادان و خرمشهر و دشت آزادگان بازگشته و در ویرانه‌ها اقامت گزیده‌اند. خوزستان پس از آنکه قرنها یکی از بزرگترین دروازه‌های ایران به سوی خارج بود، اکنون تقریباً تبدیل به یک کوچه بن‌بست شده است.»[۱۳۶]

پی نوشت:

۱- «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» (از کودتا، تا انقلاب)، نوشته: غلامرضا نجاتی - ج ۱- ۱۱»

۲- «تاریخ سیاسی خلیج فارس» نوشته: صاق نشأت - صص (۱۴۴-۱۴۵)

۳- «تاریخ ایران» (۲) - کُد ۲۳۵/۳- وزارت آموزش و پرورش - ص (۱۵۴)

۴- «جنگهای جهانی در ایران» سِر کلارمونت اسکراین - مترجم: حسین فراهانی - صص (۱۸۲-۱۸۳) - چاپ نوین ۱۳۶۳»

۵- ردیف (۴) - ص (۱۹۱-۱۹۶)

۶- «ظهور و سقوط سلسله پهلوی» نوشته: حسین فردوست.ج ۱: ۱۱۴-۱۵۵- انتشارات اطلاعات ۱۳۷۰/»

۷- «ردیف (۱) - ج ۱:۴۲-۴۴»

۸- «تاریخ مسجد سلیمان» نوشته: دانش عباس شهنی - ص ۱۸۵-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷» و «اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰) به کوشش - بهروز طیرانی - انتشارات سازمان اسناد ملی ایران - پژوهشکده اسناد -۱۳۷۶»

۹- «اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰)، همان - ج ۱ :۸۹-۹۰»

۱۰- «ردیف (۹) - ج ۲: ۱۷۶»

۱۱- «ردیف (۳)- ص (۱۶۱)»

۱۲- تاریخ معاصر ایران» (گذشته چراغ راه آینده)، نوشته: جامی - صص (۴۱۹-۴۱۸)

۱۳- «ردیف (۱۲) - صص (۴۱۹-۴۲۰) و ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)

نوشته: یروآند آبراهامیان – ترجمه: کاظم فیروزمند – حسن شمس‌آوری – محسن مدیر شانه‌چی – ص (۲۷۰–۲۸۷)

۱۴– «الاحواز یا الاهواز» (جنبش‌ها و تشکیلات سیاسی) – تألیف: علی نعمه الحلو– ج ۵: ۵۱–۵۳» مطبعة الغری الحدیثه – النجف – ۱۹۷۰–۱۳۹۰ هق»

۱۵– «ردیف (۱۴) – ج ۵: ۵۱–۵۳»

۱۶– «ردیف (۱۲) – صص (۴۲۰–۴۱۹)»

۱۷– «ایران بین دو انقلاب (از مشروطیت تا انقلاب اسلامی) – ص (۲۷۰–۲۸۷) – همان»

۱۸– «ردیف (۱۲) – صص (۴۲۰–۴۱۹) و ردیف (۱۷) – ص (۲۷۰–۲۸۷) و به نقل از: «روزنامه اطلاعات – چهارشنبه ۲۶/تیر/۱۳۲۵» و «شوق آموختن – نوشته: آرچیبالد روزولت – ترجمه: صهبا سعیدی – صص (۲۹۸–۲۹۹) – چاپ ۱۳۷۴ – انتشارات اطلاعات»

۱۹– «ردیف (۳) – صص (۱۶۲–۱۶۳)»

۲۰– «ردیف (۳) – ص (۱۶۴–۱۶۸)»

۲۱– «ردیف (۲) – صص (۵۷۴–۵۷۵)»

۲۲– «حسین مکی: در آغاز نهضت «نفت» خود را سرباز فداکار نام نهاد. ولی بعدها با توجه به خیانت‌هائی که به نهضت ملی شدن نفت نمود، به سرباز خطاکار معروف شد.»

۲۳– «ردیف (۸) – صص (۱۹۶–۲۰۳)»

۲۴– «مجله ایران فردا» شماره (۳۵)، مرداد / ۷۶ – صاحب امتیاز: عزت الله سحابی – صص (۳۱–۳۲)

۲۵– «روزنامه جمهوری اسلامی» شماره (۵۱۵۱)، سال هیجدهم – پنجشنبه ۲۳/اسفند/۱۳۵۷– ص (۱۲)

۲۶– «ردیف (۲۴) – صص (۳۲–۳۳)

۲۷- «روزنـامه خـرداد - شـماره (۱۷۶) پـنجشنبه ۳۱/تـیر/۱۳۷۸ - ۸/ربـیع الثـانی/۱۴۲۰/ ۲۲/جولای/۱۹۹۹- ص (۱۰)

۲۸- «روزنامه جمهوری اسلامی» شماره (۵۶۸۳)، سال بیستم - پنجشنبه ۲۴/دیماه/۱۳۷۷ - (۵)

۲۹- «ردیف (۲۴) - صص (۳۲-۳۳)

۳۰- «فضل‌الله زاهدی» - «فضل ا.. زاهدی فرزند ابوالحسن بصیر دیوان و متولد سال ۱۲۷ شمسی در شروین همدان است. پدرش یک مالک بزرگ بوده که بدست رقیبانش کشته شد. و ت املاک به فرزندش فضل ا... منتقل شد. فضل ا.. بعد از گذراندن مقاطع تحصیلی ابتدائی و متوسط مدارس مظفری و الیانس وارد مدرسهٔ افسری قزاق (۱۲۹۴) شد. و با درجه ستوان سومی و ملقب به پدر یعنی «بصیر دیوان» از آنجا فارغ التحصیل گردید.(۱۲۹۵)

از آنجا که شخص پر جنب و جوش و متهور بود و اغلب در منازعات محلی و منطقه‌ای شرکت ف داشت به سرعت مراحل ترقی را طی کرده به طوری که در ابتدای کودتای سوم/اسفند/۱۲۹۹ - به در سرهنگی نائل آمد. از این زمان ببعد وی در اکثر درگیریهای حکومت مرکزی با مخالفان از قبیل: نهض جنگل و اسماعیل سیمتقو و سپس شیخ خزعل شرکت داشت.

در سال ۱۳۰۷- با دختر یکی از متنفدان و افراد سرشناس حکومتی یعنی «مؤتمن الملک» (حس پیرنیا) پسر مشیر الدوله ازدواج کرد. شاید یکی از عللی که ترقی سریع وی را در پی داشت همین باشد. وی از وصلت با خدیجه پیرنیا، صاحب دو فرزند شد: بنامهای اردشیر و هُما می‌شود. در سال ۹ - به ریاست شهربانی منصوب می‌گردد. اما به علت فرار چند تن از زندانیان در حال تعمیر قصر، رضا او را از کار برکنار می‌کند. شاید دلیل اصلی رضا شاه برای این کار بلند پروازیهای بیش از حد«فـ الله»باشد که چندان به مذاق رضا شاه خوش نمی‌آید. از این زمان تا پایان سلطنت رضا شاه به مشاغل کوچکی مانند، بازرسی امور مالی ارتش و یاأموریت خرید أسب از مجارستان واگذار می‌ش

وی حتی در این زمان دست به کارهای اقتصادی نیز می‌زند که از آن جمله: تشکیل شرکت« کازادیا» با همراهی «فاضل الملک» همراز وکیل دادگستری است. کار این شرکت خرید و فروش و وارد کردن اتومبیل است و تا شهریور ۱۳۲۰- به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

همزمان با اشغال ایران به وسیله قوای متفقین در شهریور / ۱۳۲۰- و آغاز هرج و مرج و قیام برخی عشایر، حاکمیت برخی از افسران قدیمی را به خدمت فرا خواند. که از جمله اینان «زاهدی» بود. وی با درجه سرلشکری به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد. زاهدی که به آلمان نازی گرایش نشان می‌داد با سران عشایر قشقائی و بختیاری دست دوستی داد و منتظر ماندکه با اشغال قفقاز، توسط نیروهای آلمان و نیز قیام گسترده‌ای بر ضد نیروهای متفقین شروع نماید. این مسئله از چشم نیروهای انگلیسی دور نماند. و آنها باترفندی خاص و سرعت عمل نیروهای ضد اطلاعات ارتش خود وی را دستگیر کردندو بعد از مدتی که در اراک زندانی بود سه سال در فلسطین به حالت تبعید نگه داشتند.

زاهدی بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۴- مجدداً به ارتش فراخوانده می‌شود، و به عنوان بازرس قوای جنوب در ارتش به خدمت می‌پردازد. و بعد از دو سال فعالیت در خوزستان به تهران فراخوانده می‌شدو. وی پس از ترور هژبر (آبان/۱۳۲۸) و بر کناری «سرتیپ محمدعلی صفاری» از ریاست شهربانی برای بار دوم به ریاست شهربانی گمارده می‌شود. و حتی در کابینه مصدف نیز به وزارت کشور می‌رسد ولی به علت وقایع ۲۳/تیر/۱۳۳۰ با مصدق اختلاف پیدا می‌کند و مجبور به استعفا می‌شود. زاهدی قبل از تصدی وزارت کشور به نمایندگی انتصابی مجلس سنای اول از همدان به کار نمایندگی اشتغال داشت. و نهایتاً کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸/مرداد/۱۳۳۲ را بر علیه «مصدق» به راه انداخت. و حکومت خودکامهٔ شاه را دوباره درایران برقرار ساخت.»

«تاریخ معاصر ایران» فصلنامه - سال دوم - شماره هفتم - پائیز/۱۳۷۷ - ص (۱۲۳-۱۲۶) و «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ج ۲: ۲۸۷- تهران - اطلاعات /۱۳۷۰»

۳۱- «ردیف (۱) - ص (۶۱-۸۱)

۳۲-«تاریخ معاصر ایران» فصلنامه - سال دوم - شماره پنجم - بهار/۱۳۷۷ - ص (۲۲۶-۲۲۸) - موسٰی فقیه حقانی»

۳۳- مواد ششگانه انقلاب سفید - «۱- الغای رژیم ارباب و رعیتی با تصویب طرح اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹/دیماه/۱۳۴۰- و ملحقات آن.۲- تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلها. ۳- تصویب لایحه فروش سهام کارخانجات دولت بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی. ۴- تصویب لایحه قانون سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی. ۵- لایحه اصلاحث قانون انتخابات و شرکت دادن زنان در انتخاب شدن و انتخاب کردن. ۶- لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی اجباری.»

همچنین طی سالهای بعد چند اصل دیگر، اضافه شد و به (۱۲) اصل رسید، به قرار زیر:

۷- ایجاد سسپاه بهداشت برای خدمات پزشکی در روستاها. ۸- ایجاد سپاه ترویج برای آموزش شیوه کشاورزی مدرن.۹- ایجاد سپاه خانه‌های انصاف در روستاها «سپاه عدالت» ۱۰- ملی کردن منابع آب کشور. ۱۱- اجرای برنامه نوسازی روستاها و شهرها. ۱۲- اجرای اصلاحات اداری.»

نقل از:«تاریخ سیاسی - بیست و پنج سالۀ ایران» نوشته: سرهنگ غلامرضا نجاتی - ص ۲۲۱»

۳۴- «ردیف (۱) - ص (۱۳۴-۲۲۲)

۳۵- «دهقان، زمین و انقلاب» نوشته: احمد أشرف - ص (۱۷-۲۲)

۳۶- «ردیف (۶) - ج ۱: ۲۸۴-۲۸۵»

۳۷- «ردیف (۳۵) - ص (۱۲)

۳۸- «ردیف (۳۵) - ص (۲۴-۳۹)

۳۹- «ردیف (۳۵) - ص (۴۲۷-۴۲۹)

۴۰- «خاطرات دولت آبادی - ج ۱: ۱۶۰ »

۴۱- «فصلنامه تخصصی - تاریخ معاصر ایران - سال دوم - شماره هفتم - پائیز ۷۷ - ص

(۱۸۱-۱۹۰) - محمد گُلبن.»

۴۲- «ایران در قرن بیستم» - نوشته: ژان پیر دیگار، و... ص (۳۳) - ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی»

۴۳- «ردیف (۶) - ج ۲:۱۵۵-۱۷۳»

۴۴- شاپورجی - «تنها پسر اردشیرجی که پس از پدر در رأس کاست «اشرافیت اطلاعاتی» ایران قرار گرفت.و میراث پدر را غنا بخشید. در ۲۶/فوریه/۱۹۲۱ - (۸/اسفند/۱۲۹۹) بدنیا آمد، و تا کودتای ۲۸/مرداد/۱۳۳۲- در ایران بود. و پس از آن به انگلستان بازگشت. در سال ۱۳۴۷- (۱۹۶۹)، شاپور جی یا «شاپور ریپورتر» توسط ملکه انگلیس به دریافت نشان امپراتوری بریتانیا «O.B. E» نائل شد. او از همشاگردی «محمدرضا شاه» در سویس بوده و بعدها جزو دوستان نزدیک شاه و محرم اسرار او بوده است.»

۴۵- «ردیف (۶) - ج ۲: ۱۷۲-۱۷۳»

۴۶- «مرکز تحقیقات کشاورزی - سازمان آب و برق خوزستان «کشت و صنعت» از انتشارات طرح آبیاری «دز» (طرح نیشکر هفت تپه) از انتشارات سازمان آب و برق خوزستان»

۴۷- «جنگ نامهٔ اول «پیدایش نظام جدید* بحران در خوزستان - ص ۴۳۸» و کیهان ۵۸/۳/۲۳- ص (۳)»

۴۸- «خوزستان و تمدن دیرینه آن» تألیف: ایرج افشار سیستانی - ج ۲: ۷۶۳-۷۶۴»

۴۹- «روزنامه ابرار» چهارشنبه ۱۳۷۶/۷/۲-»و «روزنامه رسالت - یکشنبه ۱۳۷۶/۷/۲۰»

۵۰- «غصب» - « غصب آنست که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسی مسلط شود. و این یکی از گناهان بزرگ است. که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقهٔ آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.» (رساله امام‌خمینی(ره) - ص ۳۵۳)

۵۱- «روزنامه ایران» شماره(۱۲۶۰) سال پنجم - سه شنبه ۱/تیر/۷۸- (۸/ربیع‌الاول/ ۱۴۲۰ - ۲۲/ژوئن/۱۹۹۹) - ص (۱۶)

۵۲- «ردیف (۶) - ج ۱: ۳۷۷»

۵۳- «عرب خائن نیست. مدعی مفتری است» نوشته: دکتر علی الطائی - ترجمه محمد جواهر کلام - صص (۴۶-۴۷)

۵۴- «الاحواز (اهواز)، نوشته: علی نعمه الحلو - ص (۳۵-۳۳)- انتشارات نجف

۵۵- «بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق» اصغر جعفری ولدانی - ص ۲۹۰» و «اهواز» علی نعمه الحلو - ص (۱۷۶)

۵۶- «در اسناد ساواک (مورخه ۵۵/۵/۲۴) چنین آمده است: «در سال ۱۳۴۱- با توجه به اختلافاتی که بین مصر و ایران وجود داشت بنا به دستور «جمال عبدالناصر» و با همکاری عراق شخصی به نام «فوأد جاسم» معلم مدرسه عراقی‌ها در خرمشهر مبادرت به تشکیل «حزب بعث خوزستان» نمود.

در سال ۱۳۴۲- اجتماعی بنام «جبههٔ آزادیبخش خوزستان» تشکیل شد. از جمله اعضای آن عبارت بودند از: «عبدالعلی بچاری (عضو نفوذی ساواک - ساکن آبادان)، شایع مزرعه (عضو نفوذی ساواک - ساکن بخش بُستان -دشت آزادگان)، احمد جزایری، علی حیاوی، دهراب شمیل کعبی، نصار حیاوی،محیی الدین آل ناصر کعبی و عیسیٰ النصار کعبی ساکن آبادان که توسط عوامل نفوذی ساواک (عبد علی بچاری و شایع مزرعه) لو رفتند. پس از دستگیری و محاکمه (در حضور شهود: (عبد علی بچاری، شایع‌مزرعه، باقرنزاری و طهران‌کعبی) تعدادی از آنها به حبس و تعداد سه نفر به نامهای «محیی‌آل ناصر کعبی، دهراب شمیل کعبی و عیسیٰ حیاوی النصار کعبی به اعدام محکوم شدند و پس از اعدام در آرامگاه سید جواد اهواز (مصلای بزرگ مرکزی نماز جمعه)دفن شدند.»

«که در بحبوحهٔ انقلاب اسلامی ۱۳۵۷- شایع مزرعه فرزند حاج احمد و برادرش «حمید» توسط نیروهای مردمی (کمیته محلی شهرستان دشت آزادگان) دستگیر و تحویل دادگاه انقلاب می‌شوند و پس

طاهر ذوالیمینین

از محاکمه به اعدام محکوم می‌شوند. عامل دیگر ساواک «عبد علی بچاری» با تغییر چهره و لباس توانست به شهر قم فرار کند. و از خشم انقلابی عمومی جان سالم بدر برد. ایشان بعدها وارد حوزهٔ علمیه قم گردیده و در کسوت روحانیت در آمده است.»

(خرمشهر در جنگ طولانی – مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی – صص (۴۷–۴۸) – ۱۳۷۷–) و «الاحواز (اهواز)، علی نعمه الحلو – ص (۹۴–۹۱)

۵۷– «الاحواز (اهواز)، علی نعمه الحلو – ص (۹۵–۹۱)

۵۸– ردیف (۵۵) – ص (۲۹۰) و «مفسرین و تحلیل گران برنامهٔ سیما شبکه (۱) – «تاریخ معاصر ایران»

۵۹– «عَلَمْ» –«أمیر أسد الله علم – منصور دومین خلیفه عباسی (۷۵۵–۷۵۴میلادی)، یکی از سردارانش موسوم به «خازم بن خزیمه» را مأمور سرکوبی شورش در ایالت خراسان کرد. خازم و طایفه‌اش پس از آنکه مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند در قهستان واقع در بخش جنوبی این ایالت اقامت گزیدند.

وجود او و اعقابش بر مناطق نیمه بیابانی قائنات و پیرامون شهر کنونی «بیرجند» حکومت کردند. در اواخر قرن هیجدهم سه تن از رؤسای این طایفه پی در پی نام «أمیر علم خان» را برخود نهادند و بدینسان به پیدایش شاخه‌ای از این طایفه کمک کردند که نام «علم» را برخود نهادند. در حالی که شاخهٔ اصلی نام «خزیمه» را حفظ کرد.»

(گفتگوی من با شاه – أمیر اسد الله علم – ص (۲) – چاپ چهارم ۱۳۷۱–)

سرپرسی سایکس انگلیسی در سفر نامهٔ خود دربارهٔ خاندان علم در ص (۳۹۸) می‌نویسد: «این خانواده خود را از اعقاب عربهای خزاعی یا «خزیمه» می‌دانند که رئیس آنها «طاهر ذوالیمینین» وسایل جلوس مأمون را بر مسند خلافت فراهم نموده است. پدران [امیر علم خان حشمت الملک] از بحرین به این حدود مهاجرت نموده و به تدریج زمام أمور «قاین» «نه بندان» را به دست گرفته و دامنهٔ نفوذ خود را

تا جنوب ایران بسط داده‌اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه «قائنات» در تصرف این خانواده بود. و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلال برای خود پیدا کرده‌اند.

صرفنظر از این انتساب دور و دراز به «طاهر ذوالیمینین» مسلم است که بنیانگذار این دودمان أشرافی «اسماعیل خان خزیمه» در اواخر صفویه و اوایل سلطنت نادر شاه افشار از سال (۱۱۴۴ هـ ق – ۱۷۳۱ – م)، حکومت «قاین» و «فراه» را بدست داشته و سپس از سال (۱۱۴۶ هـ ق / ۱۷۳۳م) به حکومت کهگیلویه و بهبهان رسیده است. معهذا تاریخ واقعی این دودمان با بلوای «أمیر علم خان اول» پسر «اسماعیل خان» خزیمه آغاز می‌شود. او که نامش در تاریخ بعنوان چهره‌ای خونخوار ثبت شده است.» نقل از:

«لُرد کُرزن» ایران و قضیه ایران) ج ۱: ۲۷۳–۲۷۴» و «بامداد – ج ۱: ۱۳۱–۱۳۲»

«پس از معاهده پاریس در سال (۱۲۷۴ هـ ق / ۱۸۵۷.م) بین ایران و انگلیس در مورد تخلیه هرات از جانب ایران که در این دوران حکومت منطقه حساس «قائنات» با أمیر اسد الله خان علم (حسام الدوله) بود. در این حوادث استعمار بریتانیا در راستای استراتژیٔ منطقه‌ای توجه خویش را به نواحی شرقی ایران به ویژه خراسان و سیستان معطوف داشت و هیئتهای متعدد به ریاست سرهنگ «سی.ای.استیوارت» به بررسی منطقه فرستاد. گزارش استیوارت در سال ۱۸۷۲/۱۲۸۹– به «وایت‌هال» تقدیم شد. و مبنای تدوین استراتژی جدید بریتانیا در شرق ایران قرار گرفت. اساس این استراتژی تبدیل حکومت محلی «قاین» به مرکز ثقل سیاست بریتانیا در منطقه و بهره گیری از خاندان «علم» به عنوان پایگاهی قدرتمند بود. در نتیجه دولت بریتانیا پیوندهای پنهانی با «أمیر علم خان سوم (حشمت الملک) برقرار ساخت. در پی این سیاست خاندان علم سلطهٔ بی‌رقیب خود را بر سراسر خطهٔ شرقی ایران برقرار ساخت. أمیر علم خان سوم (حشمت الملک) در سال ۱۸۹۱/۱۳۰۹– از سوی ناصر الدینشاه شمشیر مرصّع مکلل به الماس خلعت گرفت.و مدت کوتاهی بعد درگذشت. پس از او پسرش محمد اسماعیل خان (شوکت الملک اول) به حکومت قاین رسید و در سال ۱۹۰۴/۱۳۲۲– با مرگ او

حکومت «قاین» و ریاست این دودمان مقتدر را برادر کوچکش أمیر ابراهیم خان (شوکت الملک دوم) به دست گرفت. یکی از اعمال مهم أمیر ابراهیم (شوکت الملک دوم)، سرکوب قیام «کلنل محمد تقی خان پسیان» درشرق ایران بود.

با مرگ ابراهیم علم وارث او «أمیر أسد الله علم» گشت که در دورهٔ پهلوی اول و دوم به پُستهای مهمی در کابینه و دربار راه یافت.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی – حسین فردوست – ج ۲: ۲۳۲–۲۳۸»

۶۰– ردیف (۳) – ص (۱۷۹)

۶۱– ردیف (۶) ج ۲: ۲۴۶» و «روزنامه کیهان – شماره (۱۶۳۹۸) پنجشنبه ۲۶/آذر/۷۷ – ص (۸)»

۶۲– کورش – «قرنها پیش از اسلام و مسیحیت» «کورش هخامنشی» یعنی همان «منجی یهود» قتل عامی از هم نژادان «کُرد» خود «مادها» کرد که در تاریخ به خوبی ضبط و ثبت شده است.» (علی طائی – عرب خائن نیست – ص ۹۵)

۶۳– میرزا ملکُم خان – «ملکُم فرزند یعقوب ارمنی اهل جلفای اصفهان تحصیل کردهٔ فرانسه و صاحب قلم و از پیشقدمان آزادی افکار در ایران است. مدتی تبلیغ مسلک فراماسونری می‌کرده چند بار از عیسویت به مسلمانی و از مسلمانی به عیسویت گرائیده روش سیاسی و مذهبیش مشکوک و سخت آزمند و خودخواه و بی‌اعتقاد بوده، از طرف وزارت خارجهٔ ایران مأموریتهای سیاسی داشته و در اواخر سال ۱۲۹۸ هق – به پیشنهاد «میرزا حسینخان سپهسالار» به مقام وزیر مختاری ایران در لندن منصوب شده و لقب «ناظم الملک» گرفته است. در کنفرانس «برلن» برای رفع اختلاف مرزی ایران و عثمانی شایستگی نشان داده از طرف ناصرالدینشاه لقب «ناظم الدوله» و عنوان «پرنس» باو داده شد.

در سال ۱۳۰۷ ه ق. خود سرانه امتیاز تأسیس «لاتاری ایران» را با یک شرکت انگلیس واگذار کرده و چهل هزار لیره دریافت نمود. و به دستورهای دولت ایران مبنی بر منع و لغو امتیاز اعتنا نکرده و درصدد صلاح کار نیز بر نیامده به همین مناسبت از مقام خود معزول و عناوین وی سلب شد. از آن پس به

ماجراجوئی و مقاله نویسی در روزنامه‌های انگلستان بر ضد دولت و سلطنت ایران پرداخته و روزنامهٔ «قانون» را به همین منظور انتشار داده است. در سال ۱۳۱۶ هـ ق – وزیر مختار ایران در رُم شده و در ۱۳۲۶ هـ ق. در «ژنو» در گذشته است.» (اسناد سیاسی دوران قاجاریه – نوشته: ابراهیم صفائی – ص (۲۹۰)

۶۴– «برنامهٔ کامل جشنهای دو هزار و پانصدمین سال کورش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران، نشریه دبیر خانه شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران – اردیبهشت ماه /۱۳۰۴– ص (۶) – مصاحبه شاه با نمایندگان رادیو، تلویزیون فرانسه – تهران ۲۳/بهمن/۱۳۴۷»

۶۵– حقوق بشر – «حقوق بشر یا قانون من درآوردی «جیمی کارتر» رئیس جمهور اسبق ایالات متحده آمریکا (اتازونی) و پیش از آن مبانی «صلح و أمنیت» که توسط دو حزب همیشه حاکم در آمریکا یعنی حزب دمکرات با آرم «الاغ» و حزب جمهوریخواه با آرام «فیل» تعبیر و تفسیر شده است.»

۶۶– «ردیف (۳) – صص (۲۲۲–۲۲۳)

۶۷– «ردیف (۱) – ج ۲: ۶۱–۶۳

۶۸– «ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) نوشته: یرواند آبراهامیان – ص (۴۶۷)

۶۹– «من و خاندان پهلوی» نوشته: احمد علی مسعود انصاری – ص (۸۱)»

۷۰ – «ردیف (۶۸) – ص (۴۶۹–۴۷۱)

۷۱– «ردیف (۶۸) – ص (۴۷۱–۴۷۲)

۷۲– «ردیف(۶۸) – ص (۴۷۴)

۷۳ و ۷۴–۷۵ و ۷۶– «ردیف (۶۸) – ص (۴۷۵–۴۷۹)

۷۷– «ردیف (۶۹) – ص (۸۴)

۷۸– «ردیف(۶۸) – ص (۴۸۳–۴۸۴)

۷۹– «ردیف(۱) – ج ۲: ۳۳۱–۳۳۰»

۸۰- «گوادلوپ» - «گوادلوپ یکی از دو جزیره کوچک در دریای کارائیب (آمریکای مرکزی) است که در آن موقع (۱۹۷۹) مستعمره فرانسه بود.»

۸۱- «یونایتد پرس اینترنشنال - ۸/ژانویه/۱۹۷۹ (۱۸/دیماه/۱۳۵۷)

۸۲- «ردیف (۱) - ج ۲: ۲۱۳-۲۱۴»

۸۳- «ردیف(۶۸) - ص (۴۸۷-۴۸۸). باهنز- کارنامه شورای انقلاب - اطلاعات ۲۳ / شهریور/۱۳۵۹-

۸۴ - «ردیف(۶۸) - ص (۴۸۸) - «حزب توده که سی و هشت سال با عملیات مسلحانه مخالفت کرده بود در اواخر - دی ماه / ۱۳۵۷ - رویه‌اش را تغییر داد. کمیته مرکزی با تشکیل جلسه‌ای اضطراری در اروپای شرقی «کیانوری» رهبر جناح چپ حزب را به دبیر اولی برگزید و اعلام داشت که اوضاع برای انقلاب مساعد است. و از اعضای خود خواست آماده قیام مسلحانه باشند.»(سرمقاله مردم (۶/بهمن/۱۳۵۷) - ص (۱)

۸۵- «ردیف(۶۸) - ص (۴۸۸)

۸۶- «ردیف(۶۸) - ص (۴۸۹)-کیهان ۲۲ / بهمن / ۱۳۵۷»

۸۷- «ردیف(۶۸) - ص (۴۸۹)

۸۸- «ر. خمینی - اعلامیه خبر نامه شماره مخصوص (۲۷) - ۲۷ / دیماه / ۱۳۵۷- ص (۱)

۸۹- «ردیف(۶۸) - ص (۴۹۲-۴۹۷)

۹۰- بهائیان - «رژیم رضا شاه سعی داشت خود مذهب رسمی را رام و قبضه کند. و آنرا به اقرار معقول و مطیع استبداد سلطنتی بدل سازد. یکی از جریانات مذهبی که با تسامح نسبی رژیم روبرو بود. و در اثر همین تسامح بیش از بیش در ایران پا قرص کرد، و «محافل» و «بیت العدلهای» خود را دائر ساخت کیش بهائی‌گری است.

بهائی‌گری در شرق به صورت دین و در غرب غالباً بصورت یک جریان اخلاقی - اجتماعی عرضه

شده است. این کیش انشعابی است از «بابی گری» است. پس از اعدام «باب» و بعد از ترور ناصر الدینشاه و تعقیب و زندانی شدن جمعی از بابیان دو برادر «نوری» در میان بابیان بر سر جانشینی «باب» با هم رقابت داشتند، یکی از آنها معروف به «میرزا یحییٰ صبح أزل» و دیگری «میرزا حسنعلی بهاءاللّه» بود، ناصر الدینشاه ضمن تبعید جمعی از بابیان این دو برادر را نیز به خاک عثمانی (عراق عرب) تبعید کرد. «میرزا حسنعلی بهاء الله» در ایام اقامت در بغداد در باغ «نجیب پاشا» در ۱۲۸۰ هـ ق. مدعی شد که او همان «من یظهرالله» است. که «باب» ظهورش را بشارت داد.

«صبح أزل» این دعوی را درست نمی‌دانست و با آن بود که بشارت باب به این زودیها وقوع نمی‌یابد، و باید کیش باب را ادامه داد. دعوی «میرزا حسنعلی» (متولد ۲/محرم/۱۲۳۳ هـ ق /۱۸۱۷ م) و متوفی در (ذیعقده/۱۳۱۰ – ۱۸۹۲) باعث تشدید اختلاف دو برادر شد. جمعی گرد «بهاء الله» را گرفتند و او سخنان تازه گفتن گرفت. دولت عثمانی آنها را به قسطنطنیه (استانبول) خواند و از آنجا به (أدرنه) فرستاد. و سپس چون کار اختلاف بین مهاجرین بابی بالا گرفته بود. دولت عثمانی «صبح أزل» و یارانش را روانه قبرس کرد و «میرزا حسنعلی» را به فلسطین به شهر «عکا» فرستاد. میرزا حسنعلی کتاب «اُقدس» را نوشت و آنرا ناسخ قرآن حضرت محمد (ص) و بیان «باب» قرار داد، و کیشی با التقاط از نظریات عرفان شرقی و شعارهای متداول عصر خود و آداب و رسوم و سازمانهای خاص خود پدید آورد. که اکنون طرفداران آن را در سراسر جهان در حدود یک میلیون نفر تخمین می‌زنند. (آمار سال ۱۹۷۵ میلادی) – «میرزا حسنعلی» علاوه بر «اُقدس» کتب دیگری نوشته مانند: «ایقان»،«هفت وادی»، «کلمات مکنونه» و «کتاب الشیخ» و مقداری ادعیه و نامه که به «الواح» موسوم است. موافق نظریات «بهاء الله» همه انبیاء مظاهر خداوند و سیدمحمدعلی باب نیز از این زمره‌اند. و خود او نیز از مظاهر الهی است. و پس از او تا هزار سال دیگر مظهر تازه‌ای نمی‌آید.«بهاء الله» از اشتباه باب که برای آمدن «من یظهر الله» وقتی معیین نکرد. پرهیز نمود و برای آنکه رقیبی نیاید وقت پیدایش مظهر آینده را به هزار سال بعد انداخت. بهاء الله اعلام داشت که همه افراد بشر بار یک دار و برگ یک شاخسارند و با تعصبات ملی و دینی

مخالفت ورزیدند. همچنانکه صوفیه در آثار خود بارها با تعصب مخالفت ورزیده و آنرا خامی و کودکی می‌دانسته‌اند. بهاءالله سه نماز در روز و (۱۹) روز، روزه در سال معیین کرد. و نیز قرائت اذکار و أدعیه و الواح و کتاب«أقدس» را در ضیافت روز (۱۹) ماه دستور داد. زیرا «۱۹» به شیوهٔ «حروفیه» در نزد بهائی‌ها از اعداد مقدسه است. بر اساس اصل أخوت عمومی افراد بشر و نفی تعصب بناچار بهائیه با مبارزه اجتماعی، مخالفت با دولت، نبرد طبقاتی، قیام و انقلاب، جنگ اعم از دفاعی و یا تجاوزی مخالفند. و این توصیه صلح کل در واقع به توصیه انصراف از نبرد طبقاتی می‌انجامد و به بهائی گری رنگ جهانی وطنی و صلح گرائی منفعل می‌دهد. به همین جهت برخی بهائی‌گری را ایدئولوژی قشر دلال بورژوازی «کمپرادُر» می‌دانند. که سازش با دولت وقت و سازش با استعمار طلبان لازمه ادامه کسب آنها است. پس از مرگ «بهاءالله» فرزندش «عباس افندی» ملقب به «عبدالبهاء» از همان مرکز «عکا» أمر یا دین بهاء الله راکه او را بهائیان «جمال مبارک» یا «جمال قدیم» می‌نامند. بیشتر روبراه و منظم کرد. در دوران «عبدالبهاء» (۱۸۴۴-۱۹۲۱) حکومت عثمانی فرو پاشید. و امپریالیسم انگلستان متصرفات این حکومت را به چنگ آورد. عبدالبهاء با اربابان تازه فلسطینی وارد روابط نزدیک شد. چنانکه در مراسم خاصّی مقامات انگلیسی فلسطین به او لقب «سِر» sir دادند. لقبی که از طرف شاه انگلیس عطا می‌شود. و پاداش خدمات مهم به امپراتوی است.

عبدالبهاء محافل بهائی را در ایران و اروپا و آمریکا توسعه داد.«بیت العدل»، خطیرة القدس (۱۹۰۲)- در عشق‌آباد (ترکمنستان)، شیکاگو (ایالات متحده آمریکا) و محفل‌های متعددی در تهران و نقاط دیگر به وجود آورد. پس از مرگ او «شوقی افندی» (شوقی ربانی متولد سال ۱۸۹۷- متوفی سال ۱۹۵۵)- جانشین او شد. و او نیز به اقدامات پدر و جد خود ادامه داد. و در سال ۱۹۵۳- مؤسسه جدید بنام «مشرق الاذکار» به مؤسسات دیگر بهائی‌ها افزوده شد. شوقی وصیت کرد‌که پس از او جانشین دیگری نخواهد بود. و امور را خود سازمانهای بهائی و بیت‌العدل‌های مرکزی با اعضاء انتخابی آن باید اداره کنند. و «شورای روحانی» را بوجود آورند.» (نقل از:«اوضاع ایران در دوران معاصر» نوشته :احسان

طبری ص (۱۱۵-۱۱۸) و «تاریخ ایران» نوشته: سرپرسی سایکس - ج ۲: ۴۹۱-۴۹۵»

۹۱- «تاریخ و سیاست معاصر پهلوی و نیروهای مدهبی به روایت تاریخ «کمبریج» ترجمه: عباس مخبر - ص (۳۰۱-۳۰۸)و مصاحبه نگارنده کتاب فوق الذکر با حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی.(تهران - ۲۴ / دسامبر/۱۹۷۹-۱۳۵۸) و «ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) نوشته: یرواند آبراهامیان - ص (۳۸۹-۳۸۸)

۹۲- «ردیف(۶) - صص (۲۸۶-۲۸۵)

۹۳- «ردیف(۶) - ج ۱: ۵۵۴-۵۵۳»

۹۴- «اسناد لانه جاسوسی شماره (۱۱)ص (۸۲) - به نقل از روزنامه کیهان شماره (۱۶۳۱۹) یکشنبه ۲۲ / شهریور/ ۷۷- ص (۸)

۹۵-«ایران نامه - سال دوازدهم - شماره (۳) ویژه هویت ایرانی - مقاله، احسان یار شاطر - «هویت ملی» آمریکا- ص (۴۲۷)

۹۶- «ردیف(۴۲) - ص (۵-۶)

۹۷- «میرزا فتحعلی آخوند زاده - «وی نخستین کسی است که درباره ناسیونالیسم افراطی (شوونیسم) قلم زده اومتفکر بزرگ ووابسته به جریان فراماسونی و در عین حال جزو افسران روسیه تزاری بود. تألیفاتش اکثراً به ترکی آذری و اندکی هم به فارسی و بقیه روسی است. و به زبان فرانسه نیز تسلط داشت.»

(کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان - دکتر ضیاء صدر -صص (۴۸-۴۹)

۹۸- «میرزا آقا خان کرمانی» - «او داماد «یحیٰی صبح أزل» جانشین علی محمد باب (بابیه) بود. با دانش وسیع نسبت به زمان خود، تحت تأثیر «آخوند زاده» قوم آریائی و نژاد ایرانی منسوب به آن را می‌ستاید. و قبل از کشف علم ژنتیک (۱۹۷۳- در اتریش)، از اشرافیت نژادی چنین داد سخن می‌دهد: «ماخود نژاد و بزرگی خود را فراموش کرده‌ایم» در واقع از نظر او نژاد و زبان پایه‌های اصلی ملت را

تشکیل می‌دهند. که عامل زبان مورد قبول بسیاری از صاحبنظران ایرانی تا به امروز است. و نهایتاً میرزا آقا خان کرمانی می‌گوید: «قومی که زبانش محو گردد، قومیت خود را بر باد می‌دهد.» (کثرت قومی – دکتر ضیاء صدر – ص (۵۰)

۹۹– «ملت شریف آریائی» – «اقوام هند و ایرانی خود را آریائی می‌نامیدند. آریائی به معنای اصیل، نجیب و شریف است. اقوام هند و ایرانی (آریائی) مدتها در سرزمینی به نام «ایران وَئجَ» (سرزمین ایران) در نواحی شمال فلات ایران باستان، در بین رودهای سیحون و جیحون (تاجیکستان امروزی) با یکدیگر زندگی می‌کردند. بر طبق داستانهائی که از ایران و هندوستان باقی مانده، در آن هنگام فرمانروای آنها جمشید نام داشته است. بنابر داستانهای ایرانیان او پس از آنکه دیوها را شکست داد جشن نوروز را بر پا کرد. آریائی‌ها دشمنان خود را دیو می‌نامیدند. دشمنان آنها قبایل مهاجر دیگر یا اقوام قدیمی‌تر ساکن در فلات ایران بودند.» (تاریخ ایران –(۱) –کُد ۲۱۵/۵– ص (۲۶) – وزارت آموزش و پرورش – ۱۳۷۶) –

۱۰۰– محمود افشار – «محمود افشار» و «انجمن ایران جوان» او در راستای افکار ناسیونالیستی یا ملیت گرائی نژادی و یا قومی (فارس) قرار دارد. دکتر محمود افشار که متعلق به ایل افشار بوده که بخشی از آنان ساکن ناحیه یزد شده بودند. محمود افشار «مدرسه سیاسی» دیده بود. وی قبل از آن در هندو انگلیس تحصیل کرده و در سوئیس دکترا گرفته بود. با این حال به اقتضای استعدادش از فهم دمکراسی، فرهنگی موجود در سوئیس که متضمن همزیستی زبان کوچک «رُمانش» در کنار سه زبان و فرهنگ نیرومند (آلمانی، فرانسوی و ایتالیائی) بود. تأثیر نگرفت. او بر عکس استبداد فرهنگی و تبدیل زبان مشترک فارسی به زبان جانشین بنام «پان ایرانیسم» را راه حل مشکل وحدت ایران یافت.او در بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۰– خورشیدی «انجمن ایران جوان» را تأسیس کرد. و مجله «آینده» را در ژوئن ۱۹۲۵ (تیر/۱۳۰۴)، مقارن با سال انقراض سلسله قاجاریه «و به قدرت رسیدن رضاخان» در تهران بنیاد گذاشت. ضمناً ایشان با اردشیر ریپورتر (انگلوفیل و عضو برجستهٔ «اینتلجنت سرویس») دوست

صمیمی بود.»نقل از: (کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان – دکتر ضیاء صدر – ص (۶۰-۶۴)

۱۰۱– «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان – دکتر ضیاء صدر – ص (۶۵)

۱۰۲– «حکومت، سیاست و عشایر» عزیز کیاوند تهران – انتشارات عشایری – ص (۱۱۶)»و «مجله اطلاعات – سیاسی – اقتصادی شماره (۱۱۶-۱۱۵)، سال یازدهم، شماره هفتم و هشتم – فروردین اردیبهشت / ۱۳۷۶– ص (۶۰-۷۲) – «قومیت و قومیت گرائی در ایران – دکتر حمیداحمدی»

۱۰۳– «مجله اطلاعات –سیاسی – اقتصادی (جامعه مدنی در شرق – مروری بر کتاب استبداد شرقی) نوشته: کمال پولادی – دانشگاه تهران – دانشکده حقوق و علوم سیاسی به نقل از مجله اطلاعات حمید حمیدی – ص (۱۳۵)

۱۰۴– «سیمای اعراب در ادبیات معاصر فارسی – نوشته: جویا بلوندل سعد.»

۱۰۵– «ردیف (۱۰۱) – ص (۳۸-۳۹-۵۴-۵۵)

۱۰۶– «ردیف (۱۰۱) – ص (۵۵-۷۲)

۱۰۷– «ردیف (۱۰۱) – ص (۵۵)

۱۰۸– «ردیف (۳۲) – ص (۲۳۱-۲۳۰)

۱۰۹– «فاشیسم» – «فاشیسم در جهت مخالف «انارشیسم» (ولنگاری و بی بندو باری) است. هر یک دیگری را به دنبال دارد.» (سید محمد خاتمی- ریاست جمهوری اسلامی ایران – بمناسبت سالگرد حماسهٔ دوم خرداد /۷۶ دانشگاه تهران)- فاشیسم یا دیکتاتوری و استبداد مطلق است که زمینه پیدایش آن بدینقرار است :

۱– از بین بردن حقوق مدنی و حقوقدانان جامعه ۲– از بین بردن ارزشهای اخلاقی جامعه ۳– تبدیل فرد به جمع (یعنی از بین بردن آزادی فردی و تحمیل عقیده مجموعهٔ حاکم بر افراد جامعه، اولین فاشیست «شیطان»است. «دکتر اکبر گنجی»در واقع ایدئولوژی فاشیستی محصول تکنوکراتهااست.»

(زنده یاد دکتر علی شریعتی)

۱۱۰- تکنوکرات - «اصولاً طبقه تکنوکرات (مدیران و متخصصین و کارشناسان) طبقه بی‌ریشه‌ای است و این طبقه بی ریشه ایدئولوژی ندارد. لذا موقعی که جنبش فاشیستی و ایدئولوژی فاشیستی می‌آید به سرعت طبقه تکنوکرات به فاشیسم می‌چسبد.» (مجله کیان: سال هفتم -شماره (۳۹) - آذر و دی/۱۳۷۶ -)

۱۱۱- «روز شمار جنگ ایران و عراق - زمینه سازی - جنگ نامهٔ اول «پیدایش نظام جدید» ج ۱: ۲۸۲»

۱۱۲- «ردیف (۵۳) - ص (۱۰۳)

۱۱۳- «من و خاندان پهلوی»تالیف: احمدعلی مسعود انصاری - ص (۳)، نشر فاخته»

۱۱۴- «ردیف (۱۱۱) - صص (۴۳۹-۴۴۰)

۱۱۵- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۴۱-۴۳»

۱۱۶- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۸۵-۸۶»

۱۱۷- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۶۱-۸۷»

۱۱۸- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۸۸-۱۱۰»

۱۱۹- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۱۳۷-۱۳۸»

۱۲۰- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۱۱۵»

۱۲۱- «ردیف (۱۱۱) ج ۲:۸۹-۹۰»

۱۲۲- «روزنامه کیهان ۲۵ / ۲ / ۵۸- ص (۱) - خبرگزاری پارس» و ردیف (۱۱۱) - صص ۱۶۴-۱۶۴»

۱۲۳- «ردیف (۱۱۱) بحران در خوزستان -ص (۲۰۳)

۱۲۴- «ردیف (۱۱۱) صص (۲۵۵-۲۵۶) و «العرب و جیرانهم» ریاض نجیب الریس - (۶۰-۶۱) - لندن چاپ دوم ۱۹۹۱

۱۲۵- «ردیف (۱۱۱) صص (۲۷۷-۲۷۸)

۱۲۶- «ردیف (۱۱۱) ص (۳۷۵)

۱۲۷- «ردیف (۱۱۱) ص (۴۱۳)

۱۲۸- «ردیف (۱۱۱) ص (۴۱۳-۴۱۵)

۱۲۹- «ردیف (۱۱۱) ص (۷۵۶)

۱۳۰- شهدای عرب و غیر عرب خوزستان -«عبدالعلی تفک، مهدی فرحانیان، هاشم شعیبی ،عبدالزهرا منان عفراوی، سعید شوهانی، عباس حمیدی -علی عبیاوی، سعید میاحی، علی دغلاوی، مسعود مجدم، جاسم چلداوی، عباس نیسی، حمید بیت سعید، عبد عبیات، رضا البوعبید، عبدالامیر سعدونی، حمید علوائی، سعید رشیدی، عبدالکریم کعبی نژاد، جابر حمودی، جواد داغری، ناصر باوی، احمد التمیمی، ناصر سرخه (صرخه)، سعید هاشم فاضلی، عزیز حریزاوی، ناصر ثوامریان، فارس امیری، جابر آل خمیس، چاسب لفته زاده، عبدالعظیم شوشتری، کاظم حویزاوی، حمید بنی طرف، قاضی نواصریی، هادی مروانی، رحیم خزعلی، ناصر دریس، عارف بنهائی، جاسم صبیحی اهوازی، نادر حلفی، فوأد بنی أسد، جمعه مرمضی عظیم عموری، هادی خلف چعباوی، نعیم مجدم، عبدالله غرباوی، نادر حردانی، علی عچرش، محمد شمعونی‌اهواز، عبدالحسین زهیری، علی دیلمی، مجید سیلاوی، خلیل البوشوکه، خالد ماموسیان، محمد مراغی، عظیم مهدیه، سعید کوتی، علی سبحانی، نعیم لطیفی، علی حزباوی، حمید هواشمی، عبدالرضا شجیرات، راشد بریهی، رحیم فیاضی، علی بیت سعید، محمد شمخانی، حمید کوتی ویس، عبدالمنعم انصاری، حمید جُرفی و...» «مشاعل علی الطریق: الناشر، حرس الثوره الاسلامیة فی منطقه (۸) خوزستان -لرستان» همچنین ابراهیم احمدی، علی داراب پور، نوروز حاتمی، یارمحمد نادری، جهانگیر راسته، جمعه لجم اورک، محمد زمان لطفی زاده، حسین لطفی بافنده، حسین لعلی، منوچهر لک، احمدرضا لیراویی، حسن بادپا، محمد حسین باباخان زاده، عبدالحمید باد روج، کریم داد آفرین، عزیز الله باج، عبدالرضا بازگیر، حسن دادخواه، جهانبخش دارابی ،

شعبان داودی، ابراهیم مکوندی، فیض الله لُدنی، احمد لولو، اصغر باری گنج، حمید بالوئی زاده، هوشنگ حاجی گلی سگوندی، خداداد حاجیانی پور، کاظم حبیبی، رضا حایج زاده، محمود حتمی، باقر حدیدی، حمید حرّی، محمدرضا شادور، محمد شاوردی، سید علی شبانه و هزارها شهید و مجروح دیگر...» (بنیاد شهید استان خوزستان)

«حوزه معاونت تعاون و امور اجتماعی - اداره پذیرش و کارگزینی شاهد- قسمت بایگانی»

۱۳۱- «جغرافیای سیاسی و اقتصادی -کُد ۲۷۴/۴- صص (۹۱-۹۲) - وزارت آموزش و پرورش ۱۳۷۷»

۱۳۲- «زمینه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» دکتر منوچهر پارسا دوست - ص (۱۹)

۱۳۳- «خرمشهر در جنگ طولانی» ص (۱۶۵-۳۸۹) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

۱۳۴- «ردیف (۴۸) - ج ۲: ۵۶۵-۵۷۶»

۱۳۵- «ردیف (۴۲) ص (۳۷۲)

۱۳۶- «ردیف (۴۲) ص (۳۴۹)

منابع و مأخذ:

۱- «آثار و بناهای تاریخی خوزستان»نوشته: احمد اقتداری.

۲- «تاریخ جغرافیائی خوزستان» - نوشته :سید محمد علی امام شوشتری.

۳- «حفاری هفت تپه دشت خوزستان» تألیف: دکتر عزت الله نگهبان -۱۳۷۲.

۴- «خوزستان و تمدن دیرینهٔ آن» نوشته :ایرج افشار سیستانی.

۵- «تاریخ سیاسی خوزستان» نوشته: دکتر مصطفی عبدالقادر النجار.

۶- «تاریخ پانصد سسالهٔ خوزستان» نوشته: احمد کسروی.

۷- «تاریخ بنو کعب» نوشته : حاج علوان بن عبدالله الشویکی الفلاحی.

۸- «فرهنگ بختیاری» (۱)،(۲)- نوشته: عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری).

۹- «بختیاریها، عشایر کوه نشین ایرانی» نوشته: دیترامان، ترجمه: سید محسن محسنیان.

۱۰- «بختیاری در آئینهٔ تاریخ» نوشته: گارثویت - ترجمه: مهراب امیری.

۱۱- «تاریخ مسجد سلیمان» نوشته: دانش عباس شهنی - انتشارات هیرمند.

۱۲- «ماجرای «شیخ خزعل»و «رضاخان» نوشته: سرپرسی لورین - ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی.

۱۳- «بازیابی یک واقعه - خرمشهر»نوشته: علیرضا کمری

۱۴- «تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری» نوشته: پروفسور جن. راف. گارثویت - ترجمه: مهراب امیری.

۱۵- «عرب خائن نیست، مدعی مفتری است» به قلم دکتر علی الطائی - ترجمه: محمد جواهرکلام.

۱۶- تاریخ جغرافیائی عرب خوزستان» نوشته: موسی سیادت. انتشارات آتران - ۱۳۷۴.

۱۷- «تاریخ سیاسی خلیخ فارس» نوشته: صادق نشأت (میرداماد)

۱۸- «چکیده‌ای از: «رویدادهای یکصد و بیست سالهٔ اخیر اهواز - ناصریه سابق» نوشته: سید محمد علی محمدی.

۱۹- «تاریخ میسان و عشایر العماره» نوشته: عبدالله الجویبراوی ۱۹۹۰-

۲۰- «تاریخ ایران» نوشته: پیگلولوسکایا و پطروشفسکی - ترجمه: کریم کشاورز.

۲۱-«تاریخ المشعشعین»نوشته :جاسم حسن شبّر الموسوی.

۲۲- «تاریخ ایران»نوشته: سرپرسی سایکس - ترجمه: محمد تقی فخر داعی گیلانی.

۲۳- «تاریخ الکویت السیاسی -نوشته: حسین خلف الشیخ خزعل.

۲۴- «پیدایش دولت صفویه»نوشته: میشیل. م. مزاوی. ترجمه: دکتر یعقوب آژند- چاپ دوم ۱۳۶۸/.

۲۵- «تاریخ اقتصادی ایران» (قاجاریه)، نوشته: چارلز عیسوی - ترجمه: یعقوب آژند.

۲۶-«تاریخ خوزستان»نوشته مصطفی انصاری - ترجمه: محمد جواهر کلام - انتشارات شادگان ۱۳۷۷.

۲۷- «خرمشهر در جنگ طولانی» مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی».

نویسندگان :مهدی انصاری ،محمد درودیان، هادی نخعی - چاپ دوم -۱۳۷۷.

۲۸- «کریمخان زند و خلیج فارس»، احمد فرامرزی و بکوشش حسن فرامرزی -تهران -۱۳۴۶.

۲۹- «اسناد محرمانه - وزارت خارجه بریتانیا- درباره قرارداد ۱۹۱۹ - ایران و انگلیس»

ترجمه: دکتر جواد شیخ الاسلامی - چاپ و صحافی مؤسسه کیهان - چاپ (۱۳۷۵-۱۳۷۷)

۳۰- «روز شمار جنگ ایران و عراق» (پیدایش نظام جدید)- مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - نویسندگان: هادی نخعی - حسین یکتا - چاپ (۱۳۷۵-۱۳۷۷)

۳۱- «ایران در قرن بیستم» نوشته: ژان پیر دیگار، برنارهورکاد، یان ریشار - ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات البرز - تهران - ۱۳۷۷.

۳۲- «ایران بین دو انقلاب» (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، نوشته: یرواند آبراهامیان - ترجمه: (کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی)، نشر مرکز - تهران -۱۳۷۷.

۳۳- «تاریخ معاصر ایران» فصلنامه‌های تخصصی - سال دوم شماره (هفتم و هشتم) پائیز و زمستان -۱۳۷۷.

۳۴- «دورالسجلات الهندیه» و محفوظاتها، من «وثائق العراق و بقیة اقطار الخلیج و الجزیره» تألیف: الدکتور عبدالامیر أمین، الدکتور مصطفی عبدالقادر النجّار - مطبعة الارشاد - بغداد -۱۹۷۸ وقف کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی - قم - ایران

۳۵- «تاریخ شرقی الجزیره العربیه» (۱۷۵۰-۱۸۰۰) تألیف: احمد مصطفی ابوحاکمه. ترجمه: محمد امین عبدالله - منشورات دار مکتبة الحیات - بیروت - لبنان

۳۶- «قومیت و قومیت گرائی در ایران»نوشته: دکتر حمید احمدی.

۳۷-«دیدینیها و شنیدنیهای ایران» نوشته: محمود دانشور.

۳۸- «تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران» (از کودتا - تا - انقلاب) نوشته: سرهنگ غلامرضانجاتی.

۳۹- «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان» نوشته: دکتر ضیاء صدر.

۴۰- «جنگهای جهانی در ایران» نوشته: سِر کلارمونت اسکراین - ترجمه: حسین فراهانی - چاپ نوین ۱۳۶۳».

۴۱- «گفتگوی من با شاه» خاطرات أمیر اسدالله علم (تاریخ و سیاست معاصر)- طرح نو- چاپ چهارم ۱۳۷۱»

۴۲- «من و خاندان پهلوی»نوشته: احمدعلی مسعود انصاری

۴۳- «دهقان، زمین و انقاب» نوشته: احمد أشرف.

۴۴- «حامعه‌شناسی - نُخبه کشی» نوشته علی رضاقُلی -انتشارات نی - سال - مهر / ۱۳۷۷»

۴۵- «گسترهٔ تاریخ و ادبیات ایران» و. کسکل - ترجمه: غلامرضا ورهرام.

۴۶- «حماسهٔ جاوید» حجة الاسلام «محسن حیدری».

۴۷- «خاندان سادات گوشه» نوشته: سید محمد علی امام.

۴۸- «ایران و قضیه ایران» نوشته: لُرد کُرزن - ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی.

۴۹- «خاطرات فرید» میرزا محمد علیخان فرید الملک همدانی- گرد آورنده: مسعود فرید.

۵۰- «جستارهائی از تاریخ معاصر ایران» ، حسین فردوست.

۵۱- «ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطیت»نوشته: باقر مؤمنی.

۵۲- «اسناد سیاسی - دوران قاجاریه» تألیف: ابراهیم صفائی.

۵۳- «اسرار سقوط احمد شاه» به قلم: ر.ص (رحیم زاده صفوی).

۵۴- «پنجاه سال نفت» نوشته: مصطفی فاتح.

۵۵- «روابط تاریخی و حقوقی ایران - عثمانی و عراق» نوشته: دکتر منوچهر پارسا دوست.

۵۶- «تاریخ بیست سالهٔ ایران» نوشته :حسین مکی.

۵۷- «احزاب سیاسی درایران» نوشته: ملک الشعراءبهار - أمیر کبیر - ۱۳۷۱»

۵۸- «تاریخ ده هزار سالهٔ ایران» نوشته: عبدالعظیم رضائی - چاپ ششم - ۱۳۷۳»

۵۹- «خلیج فارس»نوشته: اسکندر دلدم.

۶۰- «بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق»نوشته: اصغر جعفری ولدائی.

۶۱- «ایلات و عشایر» (مجموعه آگاه)، مؤسسه انتشارات آگاه»

۶۲- «العلاقات الایرانیه - العراقیه «خلال خمسة قرون» سعد الانصاری.

۶۳- «الدررالحسان» نوشته: عبدالمسیح انطاکی»».

۶۴- «سه مقاله درباره انقلاب مشروطهٔ ایران» م. پاولویچ و تریا. س. ایانسکی - ترجمه: هوشیار»

۶۵- «تاریخ بیداری ایرانیان» نوشته ناظم الاسلام کرمانی - انتشارت آگاه.

۶۶- «تاریخ از یکسو» به قلم: عبدالهادی حائری.

۶۸- «العرب و جیرانهم» نوشته: ریاض نجیب الریّس.

۶۹- ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴) تألیف: مورخ الدوله سپهر - انتشارات ادیب.

۷۰- خاطرات «هانری مورکانتو» سفیر آمریکا در استانبول - ترجمه: فوأد صروف.

۷۱- «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث»نوشته: دکتر علی الوردی. انتشارات قم»

۷۲- «تاریخ الحرکة الاسلامیة فی العراق» نوشته: عبدالحلیم الرهیمی.

۷۳- «تاریخ و سیاست معاصر سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی» به روایت کمبریج - مترجم: عباس مخبر - بهار ۱۳۷۲

۷۴- «العلاقات العربیة الایرانیه» الدکتور: حسن العیدروس.

۷۵- «ناسیونالیسم در ایران» نوشته: ریچارد کاتم - ترجمه: احمد تدیّن.

۷۶- «اوضاع ایران در دوران معاصر» نوشته: احسان طبری.

۷۷- «گذشته چراغ راه آینده» نوشته: جامی.

۷۸- «رقابت روسیه و غرب در ایران» نوشته: جورج لترونسکی - ترجمه: اسماعیل رائین - انتشارات جاوید.

۷۹- «زندگی پرماجرای رضا شاه» نوشته: اسکندر دلدم.

۸۰- «تاریخ مفصل مشروطیت ایران» نوشته: عباس اسکندری - انتشارات غزل ۱۳۶۱-.

۸۱- «تشیّع و مشروطیت در ایران» نوشته: عبدالهادی حائری.

۸۲- «پاسخ به تاریخ» نوشته: محمدرضا پهلوی - ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان - چاپخانه رُخ.

۸۳- «حکومت، سیاست و عشایر» نوشته: عزیز کیاوند - انتشارات عشایری.

۸۴- «سفر نامه خوزستان» رضا شاه کبیر.

۸۵- «ماجراهای اولیه ایران» نوشته: سر اوستن لایارد. ترجمه: مهراب امیری.

۸۶- «سفرنامه لرستان و خوزستان» نوشته: بارون دوبد.

۸۷- «دلیل الخلیج» نوشته: لوریمر.

۸۸- «مجله اطلاعات - سیاسی - اقتصادی» شماره (۱۱۳-۱۱۴).

۸۹- «سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی استان خوزستان» لایارد و... ترجمه مهراب امیری

۹۰- «سفرنامه خوزستان» نوشته: حاج عبدالغفار نجم الملک.

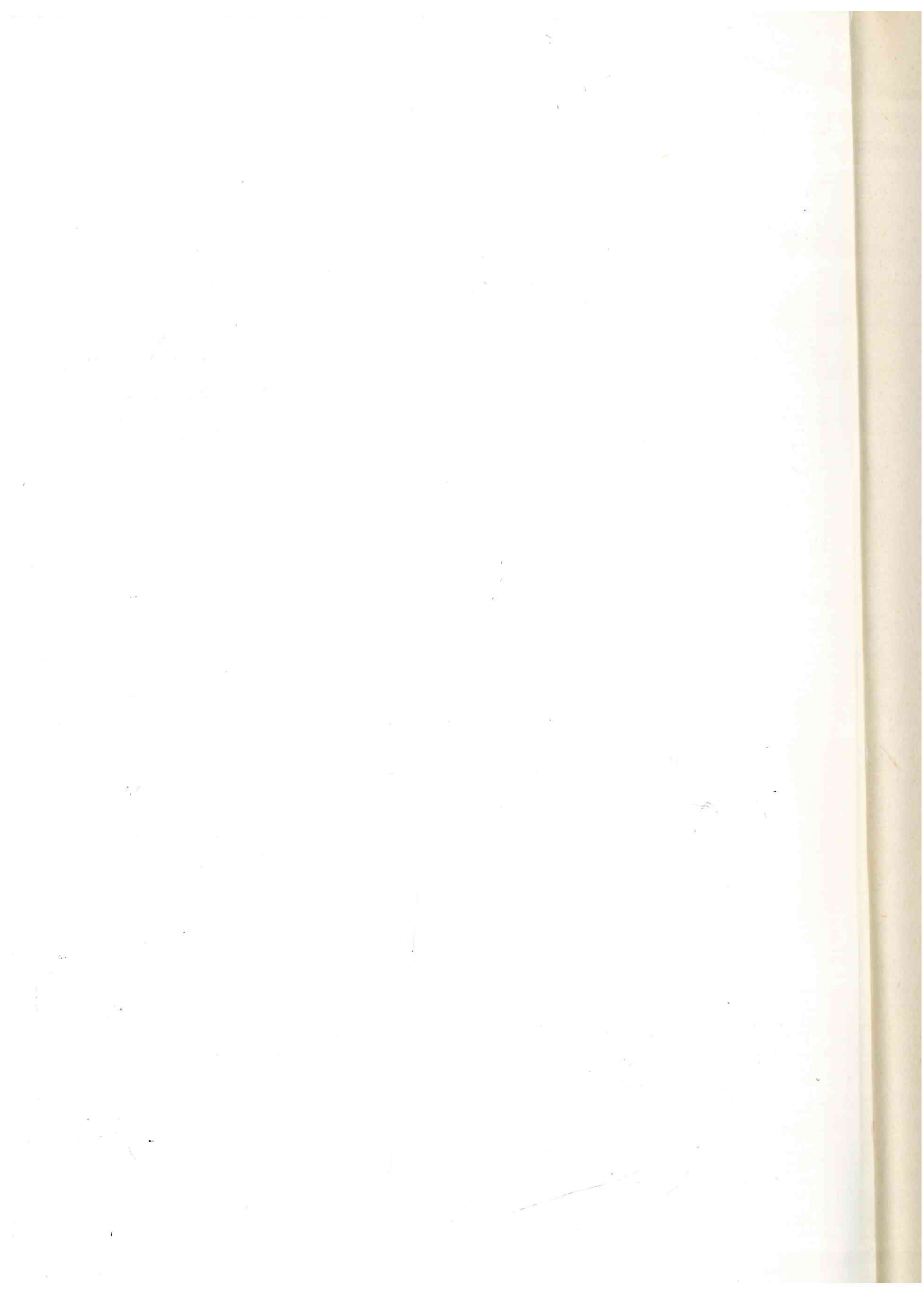
غلط نامه

آدرس	لغت صحیح	لغت غلط
صفحه (۵۷۱) سطر دوم	فکری و معنوی	فکر و معنوی
صفحه (۵۷۱) سطر پنجم	(پادشاه) سایه خدا است.	پادشان
صفحه (۵۷۲) سطر پنجم	دلاور او یعنی ...	دلاور آو یعین
صفحه (۵۷۶) سطر هیجدهم	در اولین گام کودتای رضاشاه	در اولین گام کودتادی رضاخان
صفحه (۵۷۶) سطر بیستم	کودتای حوت ...	کودتادی حودت
صفحه (۵۸۱) سطر اول پی نوشت	(۲۰۰)	(۱۸۸)
صفحه (۵۸۶) سطراول کلاً از قلم افتاده	۴ - نخست وزیری رضاخان (سردار سپه) در ششم / آبان / ۱۳۰۲ شمسی و پس از ...	ــــــــ
صفحه (۵۹۲) پاراگراف سوم خط هفتم	به ظهور نهاده بود	به ظهور نهاد بود
صفحه (۵۹۲) پاراگراف سوم‌درسطرهشتم	به عنوان پادشاه	به عنوان پادشان
صفحه (۵۹۳) پاراگراف اول خط چهارم	تأثیری برجا بگذارد	تأثیر برجا بگذارد
صفحه (۵۹۸) پاراگراف چهارم خط دوم	بایستی از زمینداری بعنوان بنیان	بایستی از زمیندارانی بعنوان بنیان
صفحه (۵۹۸) خط آخر صفحه	در ابتدای سلطنت قاجار	در ابتدای سطنت قاجار
صفحه (۶۰۰) خط دوم از آخر	فقر تا بدان حد	فقرا تا بدان حد
صفحه (۶۰۱) خط چهارم حذف شده	«خارجیها امتیاز بهره‌برداری» و در سطر پنجم همان بعد از تلگراف، گمرک	ــــــــ
صفحه (۶۰۱) خط آخر	بی کفایتی مقامات	بی کفایت
صفحه (۶۱۳) پی‌نوشت‌ردیف(۷۴) خط‌دوم	جغرافیای جهان	جغرافیان جهان
صفحه(۶۱۵)پی‌نوشت‌ردیف(۸۷) اول سطر پنجم	خط سرحدی	دو خطر سر حدی
صفحه (۶۱۷) پی نوشت ردیف (۱۰۲)	ج۳: ۱۰۶ - ۱۰۵	ج۳: ۱۳۶ - ۱۰۵
صفحه (۶۱۸) پی نوشت ردیف (۱۰۶)	دعوة الداعی اذا دعانی	دعوة الدعی اذا دعانی
صفحه (۶۱۸) پی نوشت ردیف (۱۰۶) خط یازدهم	تعدادی موافق	تعدای موافق
صفحه(۶۱۸)پی‌نوشت‌ردیف(۱۰۶)آخرخط‌دوازدهم	معروف به	معروب به
صفحه (۶۱۹) پاراگراف دوم آخرخط‌چهارم	که از ویژگیهای	که از ویپگیهای
صفحه (۶۲۰) ردیف (۱۰۸) پی نوشت اول خط دهم	و در انزوای کامل بسر بُرد	و در انزوال کامل بسر بُرد

صفحه (۶۲۰) ردیف (۱۱۱) پی نوشت	جمال زکریا قاسم	جمال زیاکریا قسام
صفحه (۶۲۱) ردیف (۱۱۹) پی نوشت خط اول	سگوندیها	سگوندیهای
صفحه (۶۲۱) ردیف (۱۱۹) پی نوشت خط دوم	تاریخ نویسها	تاریخ نویسیها
صفحه (۶۲۱) ردیف (۱۱۹) پی نوشت خط سوم	بطور کامل	بطوری کامل
صفحه (۶۲۱) ردیف (۱۱۹) پی نوشت خط پنجم	انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز	انتشارات شهید چمران اهواز
صفحه (۶۲۲) ردیف (۱۳۰) پی نوشت	حرب العالمی الاول، عمر ابوالنصر ج۵: ۱۲ - ۱۳ و لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق‌الحدیث صص ۱۲ - ۱۳	حرب العاطی الاول، عمبر الوانصر - ج ۱۲۵-۱۳ و لمـحات اجتماعیه مـن تـاریخ العـراق الحدیث - صص ۱۴ - ۱۵
صفحه (۶۲۲) ردیف (۱۳۱) پی نوشت حذف شده	۱۳۱ - «تاریخ العراق بین الاحتلالین - عباس العزاوی - ج۸: ۲۵۳» و «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث» همان - صص ۱۵ - ۱۴	ـــــ
صفحه (۶۲۲) ردیف (۱۳۴) سطر پنجم	حاکم کافر و عادل بهتر از حاکم	حاکم کافر و عادل بهتر از مسلمان ظالم
صفحه (۶۲۲) ردیف (۱۳۴)اول خط ششم	مسلمانان حاکم مطلق گردید	مسلمان مطلق گردید
صفحه (۶۲۲) ردیف (۱۳۴) اول خط هفتم	(۹۲۵ هق / ۱۵۱۲ م)	(۹۲۵ هـ ق / ۱۲ /۵۱۲. م)
صفحه (۶۲۳) خط نهم	صلیبیون	صلبیون
صفحه (۶۲۳) اول خط یازدهم	بجنگند	بجنگد
صفحه (۶۲۳) خط چهاردهم	چنانچه	چنانکه
صفحه (۶۲۳) ردیف (۱۳۸) خط آخر	اشغال	اشتغال
صفحه (۶۲۵) ردیف (۱۴۹) پی‌نوشت خط هفتم	مخالفین	مخافین
صفحه (۶۴۳) سطر اول پاراگراف دوم	دربارهٔ	دربار
صفحه (۶۴۴) سطر اول	مطلق	مطبق
صفحه (۶۴۵) سطر اول	حفاظت	حفاظب
صفحه (۶۴۶) خط دوم	مالیات معوقه توافقی حاصل شود	مالیات معوقه حاصل شود
صفحه (۶۴۶) پاراگراف دوم خط هشتم	همه این مالیاتها مقرر شد	همه این مالیاتهای مقرر شد
صفحه (۶۵۱) پاراگراف سوم خط سوم	حتی مردی غیرسیاسی	حتی مردمی غیرسیاسی
صفحه (۶۵۴) پنج خط به آخر مانده	که مُرضی عموم نبود	که مُرضی عموم بود
صفحه (۶۵۵) پاراگراف اول خط هفتم	برمی‌انگیخت	برمی‌انداخت
صفحه (۶۶۱) خط اول	او را به شورش	او راه به شورش

صفحه (۶۶۲) آخر خط اول	در مورد او عملی می‌کنند	در مورد او علمی می‌کنند
صفحه (۶۶۲) پاراگراف دوم خط سوم	خوانین و طوایف	خوانین و طایف
صفحه (۶۶۲) آخر خط سوم از همین پاراگراف	هواخواه	هواهواه
صفحه (۶۶۲) پاراگراف چهارم سطر سیزدهم	در تابستان / ۱۹۲۴	در تاربستان / ۱۹۲۴
صفحه (۶۶۲) خط دوم از آخر	درآورده بود	درآورده
صفحه (۶۶۳) خط نهم	این حیله این حُسن را داشت	این حیله حُسن را داشته
صفحه (۶۶۳) آخر خط سوم از آخر صفحه	چنین عملی	چنین علمی
صفحه (۶۶۳) آخر خط دوم از آخر	به	ره
صفحه (۶۶۸) پاراگراف دوم خط هفتم	براعادهٔ	برادعاده‌ی
صفحه (۶۷۰) سطر سوم از پاراگراف دوم	در اندک مدت توانست	در اندک مدیت توانست
صفحه (۶۷۰) خط آخر	که تحصیل کرده بود	که در تحصیل کرده بود
صفحه (۶۷۱) مطلب تیتر «تلگرافات» خط آخر پاراگراف سوم	او راجع به مراجعت به ایران	او راجع به مراجعیت به ایران
صفحه (۶۷۲) اول سطر چهاردهم	به طرفداری	به طرفدای
صفحه (۶۷۳) اول سطر چهارم	مزورانه	مزدورانه
صفحه (۶۷۵) سطر اول	و مخالفتهایی که با او می‌کردند	و مخافتهایی که با او می‌کردند
صفحه (۶۷۵) سطر سوم از آخر	بدستور و سلیقهٔ او انتشار شده	بدستور و سیلقه او انتشار شده
صفحه (۶۷۸) سطر دهم	قوام الدوله مبادله شد	قوام الدوله مبادله شه
صفحه (۶۷۹) سطر دهم	خرابی آنها را فراهم کرده است	خرابی آنهار ر با فراهم کرده است
صفحه (۶۸۰) اول سطر سوم	شاه مراجعت نمی‌کند	شاه مراجعیت نمی‌کند
صفحه (۶۸۰) آخر سطر سوم	چون برنگشتن شاه	چو برنگشتن شاه
صفحه (۶۸۱) سطر سوم	بخلاف	برخلاف
صفحه (۶۸۲) آخر سطر پنجم	این اوقات	اسن اوقات
صفحه (۶۸۴) پاراگراف دوم خط دوم	و دائماً ارتباط بین آنها	و دائماً بین آنها
صفحه (۶۸۵) سطر ششم	هواخواهی	هواخاوهی
صفحه (۶۸۵) سطر ششم از پاراگراف دوم	خواستار موافقت و توجه	خواستار موفقت و توجه
صفحه (۶۸۶) آخر سطر اول	و امر شفاهی ما اعزام می‌گردد	و امر، شفاهی ما عزام می‌گردد
صفحه (۶۸۶) نامهٔ سید حسن مدرس سطر دهم	نوشته بودم من باید	نوشته بودم باید

صفحه (۷۱۶) سطر دوم	خیلی بهتر	خسیلی بهتر
صفحه (۷۲۰) آخر سطر دوم	لفا	لفضاً
صفحه (۷۲۸) اول سطر دوازدهم	العالمیه	———
صفحه (۷۴۴) آخر سطر پنجم از پاراگراف سوم	نخست بدون آنکه	نخست آنکه
صفحه (۷۵۵) آخر سطر دوم	شما از دولت و نقشه دولت از شما	شما از دولت و دولت از شما
صفحه (۷۵۵) سطر دوازدهم	به این مضمون که عشایر	به این مضنون
صفحه (۷۵۶) سطر دوازدهم	سپس شیخ را به اتفاق پسرش شیخ عبدالحمید	سپس شیخ عبدالحمید
صفحه (۷۶۰) بیت آخر قصیده	هر چه خود کشتند من کردم درو	هر چه خود کشتید من کردم درو
صفحه (۷۶۱) سطر هفتم	و آزاد ساختن آن از دست	و آزاد از دست شیخ خزعل
صفحه (۷۶۶) سطر پنجم	و سایر آزادیخواهان	و سایر آزایخواهان
صفحه (۷۶۷) اول سطر دوم از آخر	اصلاحاتی	اطلاحاتی
صفحه (۷۶۹) پاراگراف دوم سطر سوم	بنام سردار همایون را به این سمت گماشت و برکناری افسران روسی قزاق از زمان سردار همایون	بنام سردار همایون آغاز شد
صفحه (۷۶۹) اول سطر چهارم از آخر	دولت کرد	دولت
صفحه (۷۸۲) آخر سطر نهم	کذب او را مدلل کرد	کذب او را مدال کرد
صفحه (۸۰۲) اول سطر چهارم	فوق الذکر حل و فصل	فوق الذکر و فصل
صفحه (۸۱۴) سطر دوم از آخر	توزیع	توضیح
صفحه (۸۴۳) خط چهارم	۲۵ / تیر ماه / ۱۳۳۱ – «محمد صادق»	۲۵ / تیر ماه / ۱۳۳۱
صفحه (۸۴۹) اول خط آخر	تخریب شدند	خریب شدند
صفحه (۹۱۸) سطر دوم از آخر	به یک متخصص خارجی	به یک مختصص خارجی
صفحه (۹۲۶) فصل بیستم سطر ششم از پاراگراف دوم	در زمینهای أشراف	در زمینهای أشرف
صفحه (۹۲۶) سطر دوم از آخر	به قومی سیر کرده	به قومی سیر کره
صفحه (۹۳۲) سطر دوم پاراگراف آخر	این مسئله را	این مسته را
صفحه (۹۵۶) سطر دوم پاراگراف سوم	پس از آن قطعنامه‌ای	پس از آن قصعنامه‌ای







جلد دوم X - ۰۲۵ - ۳۵۰ - ۹۶۴

دوره دو جلدی ۸ - ۰۲۶ - ۳۵۰ - ۹۶۴



